همسایه شرقی ایران

دی ۱۴۰۲
شماره پنجم
۱۵۰ هزار تومان

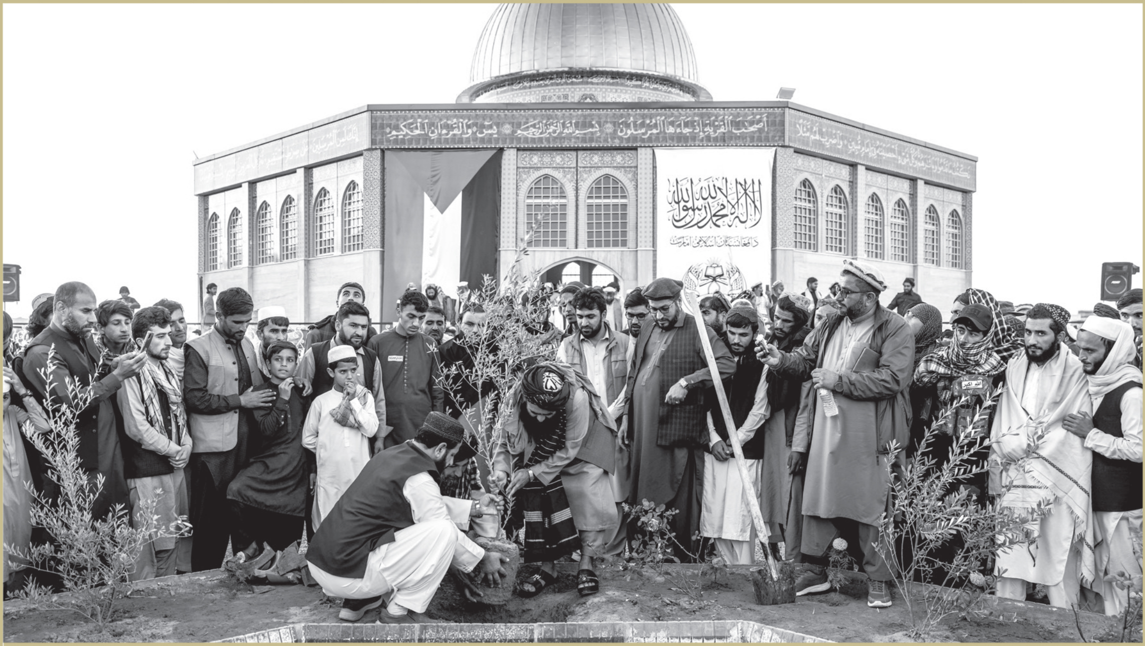

کاشت درخت زیتون حول نماد قبة الصخره در بزرگراه کابل - جلال آباد افغانستان

طالبان چه مواجهه‌ای با آرمان فلسطین دارد؟

بررسی مواضع کلامی و سیاسی طالبان درباره فلسطین؛ پیش و پس از حکومت

- داعش در افغانستان توسط آمریکا برای بی‌ثباتی در منطقه تقویت می‌شود
- زندگی با طالبان؛ قسمت اول ملاعبدالسلام ضعیف
- نگاه افغانستان به طوفان الأقصی
- انقلاب اسلامی، شوروی و افغانستان
- تا کی می‌خواهیم به نام آب سیستان بودجه‌های صندوق ذخیره ارزی را دور بریزیم؟
- بعد از بیست سال توانستیم از هیرمند بازدید کنیم
- عضو هیأت بازدیدکننده از افغانستان: خشکسالی مقصر است، نه افغانستان
- بی‌پرده با سخنگوی طالبان
- همت تخریب موادمخدر؛ گزارشی از میدان
- مهاجران افغان؛ تأملی پیرامون ریشه‌ها وراهکارها

بسم الله الرحمن الرحیم

مهاجران افغان تأملی پیرامون ریشه‌ها و راهکارها

میزگرد با حضور پیمان حقیقت طلب مدیر پژوهش اندیشکده دیاران و سید حسام رضوی، فعال حوزه افغانستان و مهاجران

۱۰

۵۰

همت تخریب مواد مخدر

مبارزه طالبان با تریاک؛ گزارشی از میدان

۹۰

بی‌پرده با سخنگوی طالبان

گفتگوی تفصیلی همسایه شرقی با ذبیح الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی افغانستان

۱۲۴

موضع احساسی برخی مسئولین تخاصم را تقویت می‌کند

مصاحبه با محمد کرمی، استاندار سیستان و بلوچستان

۲۳۲

داعش در افغانستان توسط آمریکا برای بی‌ثباتی در منطقه تقویت می‌شود

سخنرانی حسن کاظمی قمی سفیر ایران در افغانستان و نماینده ویژه رئیس جمهور در امور افغانستان در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان

همسایه شرقی ایران
ویژه‌نامه افغانستان
شماره پنجم، دی ماه ۱۴۰۲

مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
مدیرمسئول:
محمدحسن روزی‌طلب
سردبیر ویژه‌نامه:
علی راستی
معاون اجرایی:
هاشم سروش‌پور
معاون فنی:
محمد ملاعلی اکبری
همکاران:
دکتر بهرام زاهدی، حجت‌الاسلام احمد کوثری
محسن اسلام‌زاده، محمدجواد جوادی، مصطفی اکبری،
محمدحسین محمدی، محمد ترابی، مهران بی‌پروا،
ابوالفضل زاده‌حسین، رضا درویش، محمد شریفی

مهمانان:
دکتر حسن کاظمی قمی، سردار محمد کرمی
ذبیح‌الله مجاهد، دکتر مسعود اسدالهی، محمدرضا
بهرامی طاقانکی، محسن پاک‌آیین، دکتر مجتبی نوروزی،
دکتر سید حسام رضوی، پیمان حقیقت‌طلب
مصطفی حامد، آنجلامی، آنوبهاسود، عیسی براهویی

ترجمه عربی:
فاطمه هاشمی
ویراستاری:
محسن جانیپور، حسین علینقی، میناراستی
و مصطفی رضایی

باتشکر از، مرکز رصد فرهنگی وزارت ارشاد، دانشکده فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، شبکه تلویزیونی افق، مرکز تحقیقات بسیج دانشگاه امام صادق علیه‌السلام (تراب)، مؤسسه داده‌کاوی لایف وب، برنامه تلویزیونی وارونگی

صفحه‌آرایی
محمد عباسپور
نشانی
تهران، خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
صندوق پستی
۱۵۸۷۵-۵۵۳۸
تلفن
۸۸۷۶۱۷۲۰
نمابر
۸۸۷۶۱۲۵۴
لیتوگرافی، چاپ و صحافی
موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
پست الکترونیک
www.iran-newspaper.ir
editoral@iran-newspaper.ir

مهاجران افغان

داده خوانی مهاجرین افغان ۶
مهاجران افغان تأملی پیرامون ریشه‌ها و راهکارها | میزگرد با حضور پیمان حقیقت‌طلب مدیر پژوهش اندیشکده دیاران و سید حسام رضوی، فعال حوزه افغانستان و مهاجران ۱۰
رصد تغییر افکار عمومی در ماجرای مهاجران ۲۰
افغان‌ستیزی یک پروژه ضد امنیتی است | مصاحبه با مسعود اسدالهی، کارشناس مسائل سیاسی ۲۸
مهاجران افغان از فرصت تا تبدیل آن‌ها به تهدید | مصاحبه با دکتر مجتبی نوروزی؛ کارشناس افغانستان ۳۴
شعله‌های جنگ غزه به افغانستان هم سرایت کرد | مصطفی حامد (ابوالولید المصری)؛ نویسنده کتاب غوغایی بربام جهان ۴۲

افیون

همت تخریب مواد مخدر | مبارزه طالبان با تریاک؛ گزارشی از میدان ۵۰
آینده افیون | گفتگو با آنجلامی رئیس بخش تحقیق و آنالیز دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل ۶۸
سازمان ملل چه می گوید؟ | آنوبهاسود نماینده دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل در افغانستان ۷۰
حقیقت درباره سطح کشت خشخاش در افغانستان؛ چرا گزارش سازمان ملل گمراه کننده است؟ ۷۴
چگونه طالبان تریاک را در افغانستان سرکوب کردند و چرا تا جشن گرفتن زمان کمی باقی مانده است؟ | وندا فلباب براون مدیر ابتکار گروهک های مسلح غیردولتی و عضو ارشد مؤسسه بروکینگز ۸۲

طالبان چه می گویند؟

بی‌پرده با سخنگوی طالبان | گفتگوی تفصیلی همسایه شرقی با ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی افغانستان ۹۰

هیرمند

عضو هیأت بازدید کننده از افغانستان: خشکسالی مقصر است، نه افغانستان | مصاحبه با عیسی براهویی از بزرگان قومی سیستان و عضو هیأت بازدید کننده از هیرمند ۱۱۸
موضع احساسی برخی مسئولین تخاصم را تقویت می کند | مصاحبه با محمد کرمی، استاندار سیستان و بلوچستان ۱۲۴
بعد از بیست سال توانستیم از هیرمند بازدید کنیم | مصاحبه با شهریاری از بزرگان قومی سیستان و عضو هیأت بازدیدکننده از هیرمند ۱۳۰
تا کی می خواهیم به نام آب سیستان بودجه های صندوق ذخیره ارزی را دور بریزیم؟ | مصاحبه با محسن اسلام زاده مستند ساز و کارشناس مسائل سیستان و افغانستان ۱۳۶

تاریخ شفاهی

انقلاب اسلامی، شوروی و افغانستان | شرح مأموریت مجاهدین انقلاب در هرات افغانستان در اوان پیروزی انقلاب و بحبوحه حمله شوروی به این کشور به زبان مجتبی شاکری ۱۵۰

فلسطین و طالبان

طالبان و مواجهه آن با مساله فلسطین | حجت الاسلام احمد کوثری مدیر گروه امت و تمدن پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام ۱۶۸
نگاه افغانستان به طوفان الأقصی | بررسی مواضع گروه های مختلف افغانستانی پیرامون مسئله فلسطین ۱۷۶
مواضع طالبان در خلال طوفان الاقصی درباره فلسطین ۱۸۴

زندگی با طالبان؛ قسمت اول ملاعبدالسلام ضعیف

زندگی با طالبان | برشی از زندگی ملاعبدالسلام ضعیف، زندانی سابق عضو طالبان در زندان گوانتانامو ۱۹۸

اسناد جنگ پنهان آمریکا در افغانستان

داعش در افغانستان توسط آمریکا برای بی ثباتی در منطقه تقویت می شود | سخنرانی حسن کاظمی قمی سفیر ایران در افغانستان و نماینده ویژه رئیس جمهور در امور افغانستان در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان ۲۳۲
بیست سال سردرگمی آمریکا در افغانستان | سخنرانی محمدرضا بهرامی طاقانکی، سفیر اسبق ایران در افغانستان در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان ۲۳۸
قدرت تبلیغات آمریکا هم او را در افغانستان پیروز نکرد | سخنرانی محسن پاک آیین، رئیس اسبق ستاد افغانستان وزارت خارجه در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان ۲۴۶

مهاجران افغان

داده خوانی مهاجرین افغان

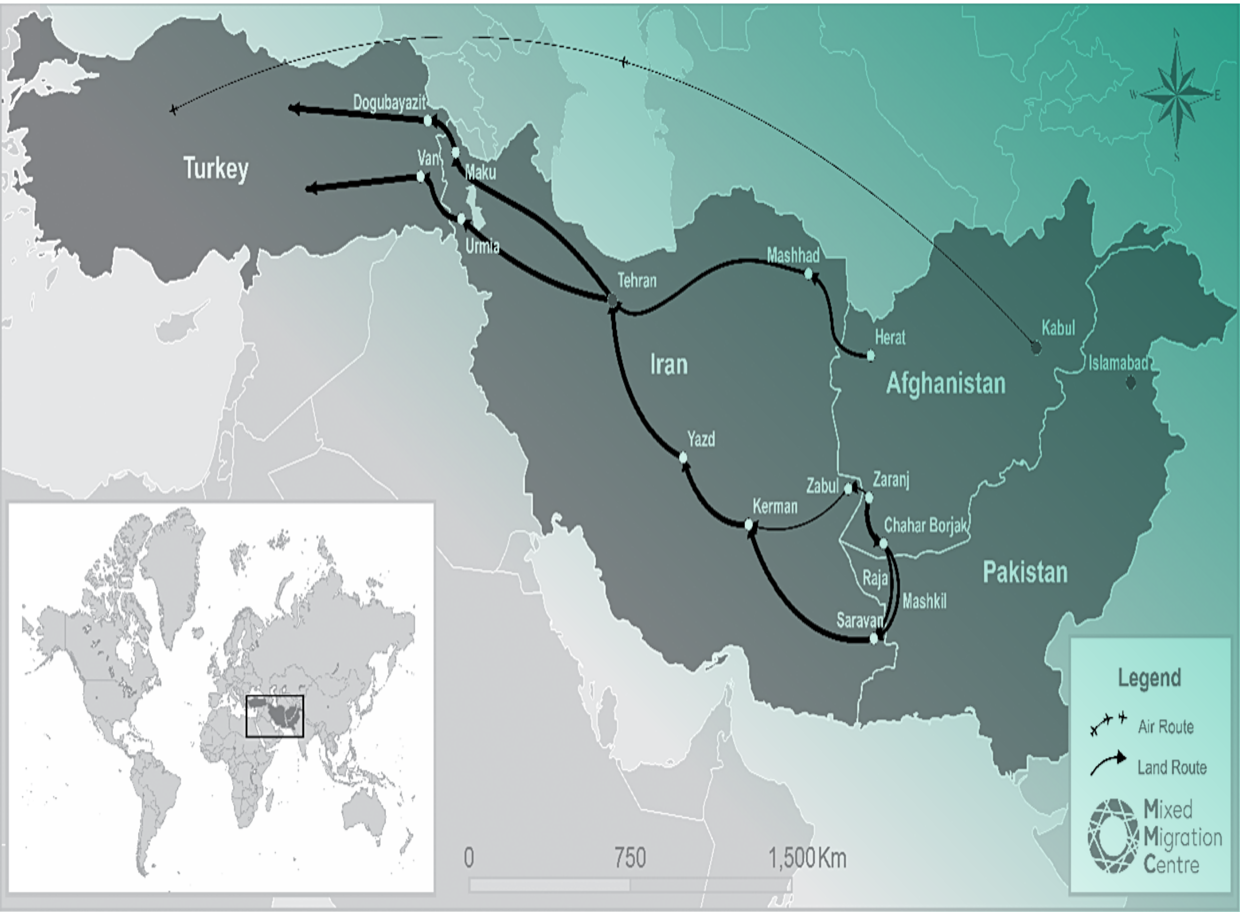

آخرین آمار وزارت کشور مجموع تعداد مهاجرین افغانستانی در ایران را نزدیک ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرده است. همچنین آمار سازمان جهانی مهاجرت از آوریل ۲۰۲۱ تا مارچ ۲۰۲۲، نشان می دهد ۱ میلیون و ۶۳۴ هزار نفر از افغانستان وارد ایران شده اند که در همین بازه یک میلیون و ۱۹۶ هزار نفر از ایران خارج شده اند و به افغانستان رفته اند

متن پیش رو، متن جلسهٔ داده‌خوانی مهاجرت با محوریت وضعیت مهاجرین افغانستانی در ایران، برگزار شده در ۱۸ مردادماه ۱۴۰۲ به همت مرکز رصد فرهنگی کشور و اندیشکدهٔ فرهنگ و توسعه در خانهٔ اندیشه‌ورزان است. در این نشست کمیل قیدرلو، مدیر اندیشکدهٔ مطالعات فرهنگ و توسعه؛ محمد اصغری، مدیر مرکز رصد فرهنگی کشور؛ سینا شیخی، پژوهشگر حوزهٔ علوم اجتماعی و کارشناس مرکز پژوهش های مجلس؛ قمر تکاوران، پژوهشگر مرکز رصد فرهنگی کشور؛ پیمان حقیقت طلب، مدیر پژوهش انجمن دیاران؛ محمد وجدانی، پژوهشگر اندیشکدهٔ مطالعات فرهنگ و توسعه؛ خانم طالقانی، پژوهشگر افکارسنجی مرکز پژوهش های مجلس؛ سید عسکر موسوی، استاد مدعو دانشگاه علامه طباطبایی به تحلیل و بررسی داده های مهاجرین افغانستانی پرداختند.

در ابتدای نشست، تکاوران به خوانش داده‌ها حول محور مهاجرین افغانستانی پرداخت: در سرشماری سال ۱۳۹۵ یک میلیون ۵۸۳ هزار مهاجر افغانستانی در ایران وجود داشت. آمار سال ۲۰۲۲ مهاجرین افغانستانی که تحت حمایت کمیسریا بوده‌اند، جمعاً ۳ میلیون و ۴۸۶ هزار نفر است. آخرین آمار وزارت کشور مجموع تعداد مهاجرین افغانستانی در ایران را نزدیک ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرده است. همچنین آمار سازمان جهانی مهاجرت از آوریل ۲۰۲۱ تا مارچ ۲۰۲۲، نشان می دهد ۱ میلیون و ۶۳۴ هزار نفر از افغانستان وارد ایران شده اند که در همین بازه یک میلیون و ۱۹۶ هزار نفر از ایران خارج شده اند و به افغانستان رفته اند.

وی در خصوص حضور مهاجرین در دانشگاه‌ها و مدارس کشور افزود: از سال ۱۳۹۸ حضور دانشجویان خارجی در ایران رشد داشته است که مطابق آماری که سال ۱۴۰۱ منتشر شده است، در سال ۱۴۰۰ حدود ۱۳۰ هزار نفر در دانشگاه‌های ایران تحصیل می کنند و بیشتر آن‌ها عراقی، افغانستانی و پاکستانی هستند. از این تعداد ۵۶درصد در دانشگاه‌های وزارت علوم، ۳۹درصد دانشگاه آزاد و حدود ۵درصد در دانشگاه‌های وزارت بهداشت مشغول به تحصیل هستند. براساس داده های سال ۱۴۰۲ مرکز امور بین الملل وزارت آموزش و پرورش نیز ۶۷۰ هزار دانش آموز افغانستانی در مدارس ایران حضور دارند.

در ادامه به پاره‌ای از مشکلات دانش آموزان افغانستانی در ایران اشاره شد: بعضی از مشکلات ناشی از اطلاع رسانی دیرهنگام وزارت آموزش پرورش برای ثبت نام دانش آموزان با برگهٔ سرشماری بود که بسیاری از مدارس ظرفیت خود را تا قبل از آن تکمیل کردند. ازسوی دیگر فشار اولیاء بر مدرسه است که برخی مدیران را از پذیرش دانش آموزان افغانستانی منصرف می کنند. نکتهٔ دیگر اینکه بعضی مدارس در برخی مناطق به مدیر مدارس افغان پذیر مبنی بر عدم پذیرش آن ها فشار وارد می کنند.

اصغری دربارهٔ انگاره‌های آماری ساخته‌شده در این خصوص گفت: برخی از تخمین های حضور افغانستانی ها در ایران تعداد را خیلی بالاتر از اعداد رسمی اعلام می کنند. این اعداد انگاره‌های سرگردان حوزهٔ داده است که شبیه به انگارهٔ تمایل به مهاجرت ایرانیان است که به‌صورت اغراق‌شده‌ای در میان افراد شایع شده است و زمانی که ما این ارقام را با داده های رسمی مقایسه می کنیم، کذب بودن این ادعاها ثابت می شود و فاصلهٔ اعداد واقعی با اعداد رایج بسیار زیاد است.

در ادامهٔ نشست، تکاوران با خوانش داده دربارهٔ نگرش ایرانیان به مهاجرین افغانستانی افزود: آخرین دادهٔ رسمی ما پیمایش سال ۱۳۹۸ است که شهرداری تهران با همکاری پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در شهر تهران انجام داده است و این داده قدیمی است و تغییرات درخور توجهی در این چند سال رخ داده است. در این پیمایش ۴۳ درصد از افراد موافق ممنوعیت ورود افغانستانی ها به تهران بوده‌اند. ازسوی دیگر ۴۶ درصد از شهروندان موافق همسایگی با افغانستانی ها بوده اند و

بیشتر مخالفین کسانی هستند که در زندگی خود مشکل جدی معیشتی دارند.
اصغری در این خصوص گفت: برخی شهرها مثل تبریز و برخی استان‌های شمالی و بعضی از شهرهای استان بوشهر به‌طورقانونی ورود افغانستانی‌ها ممنوع است. همچنین اصغری به پذیرش اجتماعی عمومی مردم دربارهٔ حضور افغانستانی‌ها در کشور اشاره داشت. این پذیرش ناشی از نقاط اشتراکی است که میان دو ملت در جریان است.
استاد موسوی در همین خصوص و با تأکید بر اهمیت زبان فارسی در افغانستان گفت: با وجود تفاوت قومیتی در افغانستان زبان جاری در این کشور زبان فارسی است. باوجود اینکه حکومت‌های ۱۴۰ سال اخیر در افغانستان همگی پشتون بوده‌اند، سیاست حاکمیت نخبگان نیز تأکید بر زبان پشتو و تلاش برای اهمیت مضاعف آن بود. درحالی‌که در میدان عمل زبان فارسی است که میان مردم رایج است. زبان فارسی نه‌تنها در افغانستان، بلکه در منطقهٔ ما حکم زبان مشترک و بین‌المللی را دارد. همچنین درحال حاضر خدمات فارسی‌زبانان افغانستانی در کشورهای اروپایی برای زبان فارسی بسیار درخور توجه است.
تفاوت فرهنگی دو کشور هم زیاد نیست و فقط جایی برجسته می‌شود که بر غرور ناسیونالیستی افراد دست گذاشته شود. درهمین‌راستا و براساس آمار نیز در مناطقی که تماس میان افغانستانی‌ها و ایرانیان وجود داشته است ۴۰ درصد افراد معتقدند فرهنگ میان ایران و افغانستان بسیار نزدیک است؛ این درحالی است که در مناطقی که افغانستانی‌های کمتری وجود دارد، این عدد به ۲۳ درصد کاهش می‌یابد.
تکاوران در خصوص انگارهٔ ذهنی تفاوت نژادی میان ایرانیان و افغانستانی‌ها گفت: ۴۳ درصد از پاسخ‌دهندگان پیمایش ۱۳۹۸ معتقد بودند که بین ایرانیان و افغانستانی‌ها تفاوت نژادی وجود دارد که ۲۷ درصد از این افراد ازدواج با افغانستانی‌ها را با آلوده شدن نژاد ایرانیان همراه می‌دانند.
قسمت دوم نشست با موضوع تابعیت فرزندان مادرایرانی دنبال شد. در این خصوص تکاوران به توضیح شرایط تابعیت فرزندان مادرایرانی‌ها پرداخت: تنها ۷ کشور هستند که زنان نمی‌توانند از بدو تولد تابعیت خود را به فرزندان منتقل کنند که ایران هم یکی از این ۷ کشور است. آخرین قانون قابل اجرا در خصوص تابعیت مادرایرانی‌ها مربوط به سال ۱۳۹۸ است که مشکلاتی همراه دارد. یکی از آن‌ها این است که با وجود پذیرش ازدواج شرعی برای دریافت تابعیت در متن قانون، در آئین‌نامهٔ اجرایی تنها ازدواج ثبتی را ملاک درنظرگرفته‌اند. همچنین در آخرین شیوه‌نامهٔ اجرایی شرط مهلت زمانی برای دریافت استعلام از نهادهای امنیتی حذف شد و به همین خاطر بعضی از افراد نزدیک ۳ سال است که منتظر تأیید نهادهای امنیتی هستند.
محمد اصغری در این خصوص گفت: در طول ۳ سال گذشته در سیستان و بلوچستان از ۶۲ هزار درخواست تنها ۴ عدد از آن‌ها پذیرفته شده است. تبعات فرهنگی این نادیده انگاشتن درخورتوجه است؛ زیرا ما الان با نسل سوم فرزندان مادرایرانی مواجه هستیم. این افزایش باعث می‌شود شما با زنجیره فربه‌شده‌ای مواجه شوید که وقتی آن‌ها را به رسمیت نشناسید، دغدغه‌های امنیتی بیشتری داشته باشید. حتی در زمان تصویب و اصلاح قوانین ما شاهد موج جدی افغان‌هراسی در رسانه‌های کشور هستیم. اگر برای این مشکل چاره‌اندیشی نشود، به معضل همیشگی و معلق تبدیل خواهد شد که حتی توان سیاست‌گذاری را از ما خواهد گرفت.
تکاوران در خصوص آمار مادرایرانی‌ها افزود: براساس تنها پیمایش در زمینهٔ مادرایرانی‌ها که وزارت رفاه در سال ۱۳۹۶ انجام داده است، بیشترین ملیت شوهران از افغانستان و عراق و پاکستان بوده است. همچنین بیشترین استان‌های محل سکونت مادرایرانی‌ها خراسان رضوی،

> حکومت‌های ۱۴۰ سال اخیر در افغانستان همگی پشتون بوده‌اند، سیاست حاکمیت نخبگان نیز تأکید بر زبان پشتو و تلاش برای اهمیت مضاعف آن بود. درحالی‌که در میدان عمل زبان فارسی است که میان مردم رایج است. زبان فارسی نه‌تنها در افغانستان، بلکه در منطقهٔ ما حکم زبان مشترک و بین‌المللی را دارد

براساس تنها پیمایش در زمینۀ مادرایرانی ها که وزارت رفاه در سال ۱۳۹۶ انجام داده است، بیشترین ملیت شوهران از افغانستان و عراق و پاکستان بوده است. همچنین بیشترین استان های محل سکونت مادرایرانی ها خراسان رضوی، سیستان و بلوچستان، تهران و قم بوده است

سیستان و بلوچستان، تهران و قم بوده است. کمتر از نیمی از این افراد موفق به اخذ شناسنامه برای فرزندان خود شده‌اند. در خصوص اجرای قانون سال ۱۳۹۸ نیز براساس آمار وزارت کشور تا پایان سال ۱۴۰۱ تعداد ۱۰۹ هزار نفر در سامانه ثبت نام کرده اند که از این تعداد ۵۱ هزار نفر پروندۀ خود را تکمیل کرده و ثبت نام را نهایی کرده اند که از این تعداد تنها ۱۵ هزار شناسنامه صادر شده است. در استان های خراسان رضوی و سیستان و بلوچستان که تعداد مادرایرانی ها بیشتر است، روند دریافت شناسنامه کندتر است و در تهران سرعت بیشتر است.

در همین خصوص دکتر اصغری افزود: این عدد تنها برای افرادی است که تمایل داشتند در روند حاکمیتی و رسمی جمهوری اسلامی ایران شرکت کنند. ما در گزارش تابعیت مادرایرانی ها سعی کردیم روایتی مردم‌نگارانه از زیست مادرایرانی ها بدهیم که مشکلاتی که ناشی از عدم‌صدور شناسنامه و تابعیت است، بسیار جدی است و ابعاد فرهنگی جدی تری برجای می گذارد.

شیخی در خصوص نیاز به تحلیل و تفسیر داده ها افزود: بسیاری از مشکلات آمارگیری های جدید و سنتی باعث شده در اعتبار و درستی آمار امروزه در علوم اجتماعی تشکیک شود؛ اما حتی اگر بهترین داده را به دست بیاوریم، تنها ۳۰ درصد از کار را انجام داده ایم. سؤال مهم تر این است که باید بفهمیم چرا این اتفاق افتاد و آمارها این طور شده است تا بتوانیم سیاست گذاری صحیحی داشته باشیم. برای سیاست گذاری باید ابتدا چند مشکل عمده را لحاظ کنیم: اول اینکه ما توان بستن مرزها را در حوزۀ مهاجرت نداریم. دوم، موارد منفی که برای دو طرف این ارتباط زیاد اتفاق افتاده است. همچنین در عمدۀ مسائل بین سیاست گذاران ما گفت‌وگویی میان مخالفان و موافقین صورت نمی گیرد.

حقیقت طلب نیز افزود: ما باید در تصمیم ها و تحلیل خود نقاط بحرانی را لحاظ کنیم. بسیاری از مواردی که رسانه‌ای می شوند نیز دربارۀ همین نقاط بحرانی است. همچنین مرکز رصد امکان انتشار نتایج داده های روندی را دارد تا بتوانیم با توجه به اتفاقات در طول زمان داده های مختلف را مقایسه و بررسی کنیم. طالقانی بیان داشت: آمارهای ما در مرکز پژوهش های مجلس نیز با این موارد مشابهت زیادی داشت، برای مثال ما انتظار داشتیم در مناطقی که تعداد افغانستانی ها بیشتر است و تماس و ارتباط بیشتری برقرار می شود، نگرش منفی تر باشد؛ اما ما رابطۀ معناداری در این خصوص نیافتیم. بیشترین نگرانی ایرانیان از حضور افغانستانی ها در کشور در خصوص اشتغال و وضعیت مالی است.

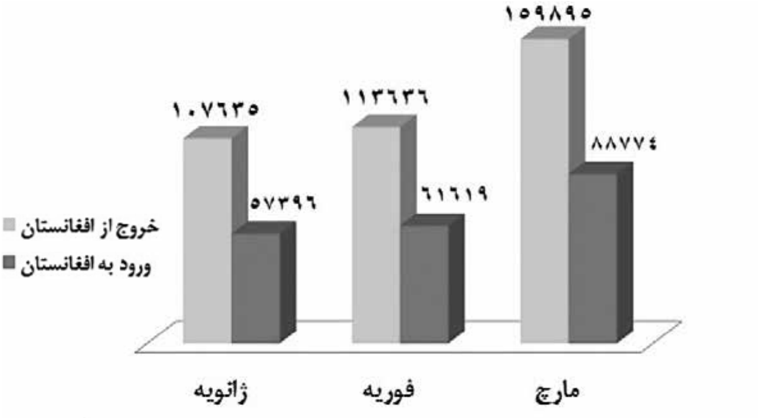

سازمان جهانی مهاجرت، اوّل آپریل ۲۰۲۲

مهاجران افغان
تأملی پیرامون ریشه‌ها و راهکارها

میزگرد با حضور پیمان حقیقت‌طلب مدیر پژوهش اندیشکده دیاران و سید حسام رضوی، فعال حوزه افغانستان و مهاجران

میزگرد پیش رو با موضوع مهاجران افغان در تاریخ ۲۷ آبان سال جاری و به همت دانشکده فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه السلام برگزار شده است.

چند میلیون نفر افغان در ایران ساکن هستند اما از تعداد دقیق شان در دست نیست. آخرین آماری هم که موجود است، توسط وزارت کشور در سال گذشته سرشماری شده است که تعدادی بین چهار میلیون و سیصد هزار نفر تا پانصد هزار نفر اعلام شده

مجری: خیر مقدم عرض می‌کنیم خدمت حضار و مهمانان: چون عنوان برنامه تحلیل فرهنگی و اجتماعی وضعیت مهاجران است یک شفاف‌سازی از وضعیت مهاجران صورت گیرد. کدام آمار مورد قبول شما است؟ آیا افغان‌هایی که در استان خراسان هستند، مهاجر محسوب می‌شوند یا پناهنده؟

حقیقت طلب: چند میلیون نفر افغان در ایران ساکن هستند اما از تعداد دقیق‌شان در دست نیست. آخرین آماری هم که موجود است، توسط وزارت کشور در سال گذشته سرشماری شده است که تعدادی بین چهار میلیون و سیصد هزار نفر تا پانصد هزار نفر اعلام شده. مهاجرین به دو صورت قانونی و غیرقانونی وارد ایران شده‌اند که همان روش قانونی هم دسته‌های مختلفی دارد. گروه پناهندگان که کارت آمایش دارند، گروه گذرنامه خانوار و گذرنامه ویزا. گروه خیلی بزرگ دیگری هم هستند که پارسال سرشماری شدند که حدود دو میلیون و سیصد هزار نفر هستند. اینها مدرکی به اسم برگه‌ی سرشماری دارند. به طور قطع نمی‌توان گفت که تمام این تعداد پس از طالبان وارد ایران شدند. طی بیست سال اخیر هر وقت درباره‌ی تعداد مهاجرین صحبت شده است، تعداد مهاجرین رسمی اعلام شده و تعداد مهاجرین غیرقانونی را هم به همان اندازه اعلام می کردند. دوره‌ی رسمی کردن مهاجرین به صورتی نبود که در سال ۱۴۰۱ همگی‌شان با هم رسمی شوند. از سال ۸۰ روند قانونی‌سازی با سرشماری آغاز می‌شود. در سال ۸۹ وزارت کشور اعلام می کند که با تفکیک‌سازی قصد دارد مدرکی به اسم گذرنامه خانوار دهد و کسانی که فرزند دانش‌آموز دارند طبق دستور رهبر مدرکی به اسم برگه آبی به آنها تعلق گیرد. این سیاست رسمی‌سازی را ما هر از چند گاهی با فواصل زمانی مختلف داریم و بلافاصله پس از رسمی‌سازی‌ها مابه‌التفاوت میان مهاجرین رسمی و غیر رسمی کاهش پیدا می‌کند. پس از چند سال دوباره افزایش مهاجرین غیر رسمی را شاهد هستیم که علل مختلفی دارد. هم مهاجرین جدید هستند و هم کسانی که پس از مدتی غیرقانونی می‌شوند. بحث دیگر موضوع متمرکز شدن مهاجرین در چند نقطه از کشور مثل تهران، مشهد و شیراز است و بعد از طالبان شاهد موج مهاجرت افغان‌ها در استان‌های سیستان و بلوچستان، کرمان، یزد و قم است. از گذشته در این استان‌ها مهاجرین حضور داشته‌اند و به مرور بیشتر هم می‌شوند؛ به طور مثال بستگان شخصی که خودش بیست سال است در شهری ساکن است به ایران می‌آید احتمال اینکه آن هم شهری را برای زندگی انتخاب کند خیلی بیشتر از این است که به قزوین یا دیگر شهرها برود. جامعه‌ی استان‌های شرقی نسبت به باقی کشور بیشتر پذیرای مهاجرین هستند. ایران بیشتر از جمعیت کشور دانمارک که پنج میلیون است مهاجر افغان دارد، این عدد خیلی بزرگ است. در میان این جامعه‌ی بزرگ مهاجرین افغان آدم‌های مختلفی داریم، به هیچ وجه نمی‌شود بر روی مهاجرین برچسب زد.

مجری: آیا آماری وجود دارد که نشان دهد مهاجرین از چه اقوامی هستند؟

حقیقت طلب: بنده اطلاعی ندارم که مهاجرین قانونی چه اقوامی هستند. در موج اخیری

که پس از طالبان رخ داد، سی درصد هستند که این سی درصد شامل هزاره‌ها، تاجیک‌ها، پشتوها، ترکمن‌ها و ازبک‌ها است.

راستی: آیا مهاجرینی که مادر ایرانی دارند را هم جزو این آمار حساب کردید؟

حقیقت‌طلب: خیر، مادر ایرانی‌ها علارغم اینکه تولید محتوای بسیاری راجع بهشان صورت گرفته است، از نظر جمعیتی تعداد زیادی ندارند. طبق آخرین آمار اعلام شده حدود ۱۳۰ هزار نفر هستند. در راستای محتواهای تولید شده در این زمینه حدود ۱۶ هزار نفر شناسنامه گرفته‌اند.

مجری: شما با این آمار و ارقام موافق هستید جناب رضوی؟

رضوی: بله، چون هیچ آمار دیگری وجود ندارد.

مجری: محور بعدی صحبتم علل مهاجرت است. آیا این علل‌ها مسائل داخلی، اقتصادی، فرهنگی یا چیست؟

حقیقت‌طلب: بنده نظر خودم را اعلام می‌کنم اما بنظرم آقای رضوی عمیق‌تر بتوانند به این سوال پاسخ دهند. مهاجران افغانستانی در ایران دسته‌های مختلفی هستند، که بنده آنها را به سه دسته تقسیم میکنم:

۱. آن‌هایی که مقیم هستند یا به عبارتی کسانی که سی یا چهل سال پیش پدر و مادرانشان وارد ایران شدند که دلایل مختلفی مثل حمله‌ی شوروی، جنگ‌های داخلی، طالبان اول و حضور آمریکا بوده است. این‌ها در ایران به دنیا آمده‌اند، در ایران بزرگ شده‌اند و فرزندان‌شان در ایران متولد شده‌اند. اینان مهاجر افغان نام دارند که تعدادشان بیشتر از یک میلیون است.

۲. گروهی هستند که برای کار و مشکلات اقتصادی به ایران آمده‌اند. که بسیاری از کسانی که به صورت غیرقانونی وارد ایران شده‌اند جزو این گروه هستند. حالا سوال اینجاست مهاجرت کاری چگونه است؟ وقتی که دو کشور همسایه هستند و یکی از آن کشورها وضع اقتصادی پایین‌تری داشته باشد، مهاجرت از سمت کشور کمتر توسعه یافته به سمت توسعه یافته شکل می‌گیرد. همه جای دنیا همین است. درست است که ایران خودش هم مشکلات بسیاری دارد، در مقایسه با کشورهای اروپایی توسعه یافته حساب نمی‌شود ولی نسبت به افغانستان توسعه یافته است. از طرفی بازار کار ایران برای افغان‌ها جذابیت دارد و حتی خود کارفرمای ایرانی هم علاقه دارد افغان‌ها را به کار بگیرد. عمده‌ی این مهاجرین به خاطر اینکه در افغانستان کار نیست، در ایران کار می‌کنند و برای خانواده‌شان پول می‌فرستند که بخشی از این پول هم در ایران خرج می‌شود. پیش از سال ۱۳۹۸ به طور میانگین سالانه ۵۰۰ هزار نفر به همین صورت مهاجرت به ایران داشتیم. چون مهاجرت به صورت غیرقانونی است، آمار ورود نداریم. سفارت ایران در کابل ویزا نمی‌داده و همچنان هم ویزای کاری را به رسمیت نمی‌شناسد. البته امروزه پروسه‌ی گرفتن ویزا با توجه به سیاست رسمی‌سازی خیلی راحت‌تر شده است. فشار وزارت کار و کارگر ایرانی بر روی سفارت ایران در کابل است که نباید رقیب نیروی کار وارد کشور کنید. یک اقتصادی شکل گرفته است به اسم افغانی‌کِشی. مهاجر افغان وارد پاکستان می‌شود، از سمت مرزهای مشترک پاکستان و ایران رد می‌شود. مرزنشینان ما پولی دریافت می‌کنند و مهاجر افغان را شهر به شهر عبور می‌دهند تا به دست کارفرما برسد. ما در مورد ورود مهاجرین غیرقانونی آماری نداریم اما از اخراج‌شان توسط نیروی انتظامی آمار

> مادر ایرانی‌ها علارغم اینکه تولید محتوای بسیاری راجع بهشان صورت گرفته است، از نظر جمعیتی تعداد زیادی ندارند. طبق آخرین آمار اعلام شده حدود ۱۳۰ هزار نفر هستند. در راستای محتواهای تولید شده در این زمینه حدود ۱۶ هزار نفر شناسنامه گرفته‌اند

پس از ورود طالبان خیلی این را شنیدیم که ملت افغانستان از دست طالبان فرار کرده‌اند اما اکثریت مهاجرانی که می‌بینم با انگیزه‌ی اقتصادی آمده‌اند و رشد مهاجرت در چند سال اخیر هم به همین دلیل است

داریم. البته نیروی انتظامی آمار دقیقی منتشر نمی‌کند اما سازمان جهانی مهاجرت IOM آمارها را ثبت می‌کند. پس از ورود طالبان خیلی این را شنیدیم که ملت افغانستان از دست طالبان فرار کرده‌اند اما اکثریت مهاجرانی که می‌بینم با انگیزه‌ی اقتصادی آمده‌اند و رشد مهاجرت در چند سال اخیر هم به همین دلیل است. آمارهای بانک جهانی را هم بررسی کنیم متوجه می‌شویم که GDP شان بسیار کاهش یافته است. افغانستان در بیست سال اخیر همیشه با بودجه‌ای که آمریکا بهشان می‌داد، GDP شان را تأمین می‌کرد که هیچ وقت هم نتوانست مولد بشود. پس از روی کار آمدن طالبان این کمک قطع شد و GDP فروکش کرد. مردم فقیر و گرسنه شدند و بسیاری از مهاجرت‌ها هم به همین دلیل بود. ۳. مورد بعدی هم مبحث پناهجو و پناهنده است که در موج اخیر درصد پایینی بودند. این مبحث پس از دهه‌ی هفتاد پیش آمد که در قبال شان هم قصد داشتیم از سازمان جهانی بودجه‌ای بگیریم. در سال ۸۰ پس از سرشماری اعلام کرده بودیم که این‌ها پناهنده هستند که حقوقی برایشان قائل شده بودند که بسیار سخت است. حق مسکن و حق اشتغال باید داشته باشند. در سیاستی هم که ما در پیش گرفتیم، تعداد پناهندگان را کم کردیم و پناهجوی جدید هم نپذیرفتیم. فلسفه‌ی پناهنده و پناهجو هم این است که شخص پناهجو ادعا می‌کند جانش در خطر است و پناهنده هم تایید می‌شود که این شخص جانش در خطر است و به آن پناه می‌دهد.

مجری: آقای رضوی نظر شما درباره‌ی علل مهاجرت به ایران از طرف افغانستانی‌ها چیست؟ برخی رسانه‌های خارجی ادعا دارند ایران در قبال مهاجرپذیری از سازمان جهانی بودجه دریافت می‌کند. ثبت و آمار اقتصادی این قضیه چطور است؟ به نظر شما فرصت‌ها و دلایل مهاجرت افغان‌ها به ایران می‌صرفد یا خیر؟

رضوی: صحبت‌های مطرح شده بسیار درست است، هیچ جای شک و شبهه‌ای در آن‌ها نیست. دقیق و علمی بیان شده است. دقیقا از زمانی که انقلاب پیروز شد و همزمان حضور

شوروی در افغانستان جدی شد، بحث مهاجرت را به صورت گسترده و به دلایل مختلف داشتیم. در اوایل انقلاب به دلایل ایدئولوژیک مهاجرت صورت گرفت و پس از آن کم کم موضوع اقتصاد بیان شده است. در دوسال اخیر فقط بحث اقتصادی وسط است. امروزه جمعیت افغانستان ۳۹ یا ۴۰ میلیون نفر است، تا سال ۷۵ ما از ایران حدود ۴۰ میلیون یعنی چیزی برابر با جمعیت کنونی افغانستان مهاجر اخراج کردیم. شخص دوباره و چندباره داخل آمده، این چرخه ادامه داشته است تا اینکه چهل میلیون نفر در سال ۷۵ اخراج کردیم.

امروزه جمعیت افغانستان ۳۹ یا ۴۰ میلیون نفر است، تا سال ۷۵ ما از ایران حدود ۴۰ میلیون یعنی چیزی برابر با جمعیت کنونی افغانستان مهاجر اخراج کردیم

مجری: یعنی از این چهل میلیون نفر؟

رضوی: بله، چهل میلیون آدم اخراج کردیم که ممکن است، یک شخص پانزده بار و شخصی دیگر یک بار اخراج شده باشد ولی چهل میلیون تعداد اشخاصی است که اخراج شده‌اند. دلایلی که این اتفاق افتاده است مختلف است. ما اصلا قوانین درستی برای برخورد با مهاجران نداریم. اولین قانونی که درباره‌ی مهاجرین نوشته شده در سال ۱۳۰۸ تصویب شده که آخرین‌اش هم است. توجه بفرمایید که بحث مهاجرین از آن موقع مهم بوده است. امروزه که این موضوع بسیار جدی است؛ مجلس نمی‌گذارد سازمان ملی مهاجرت تصویب بشود. اصلا آقای قالیباف در این موضوع برنامه‌ای ندارد و این را واضح اعلام می‌کند. همین سازمان ملی مهاجرین که چند بار نام‌اش را آوردیم، تمام رئیس و دستگاه‌اش غیرقانونی است، چون وجود ندارد. بنده هفته‌ی گذشته با سردار رضاییان صحبت کردم، ایشان می‌گفتند [طبق قانون] آقای مبینی حق ندارد با من نامه‌نگاری کند! همین آقای مبینی به استان‌های مهاجرنشین دعوت شده و هزاران نفر با او جلسه می‌گذراند و از او تقاضای حل مشکلات را دارند. مشکلات را چطور وقتی که امکان اقامت دادن و برگه آمایش دادن ندارد، حل کند؟ ما هیچ قانون درست و حسابی که بتواند وضعیت مهاجرین را سر و سامان بدهد در این چهل سال انقلاب نداریم. بحث فرزندان مادر ایرانی یکی از کوچکترین مسائل است که این هم انتخاباتی است. به راحتی می‌توانند از مادران ایرانی در استان‌های شرقی رای بگیرند که مشکل فرزندانش حل بشود. مثل اینکه نزدیک به دویست هزار نفر هستند که بخش عمده‌اش خاوری‌های مشهداند و مرزنشینان سیستان و بلوچستان. روستاهای مرزنشین سیستان و بلوچستان با افغان‌ها در مراوده هستند؛ به طوری که شخصی در اینجا همسری دارد که خودش هست یا نیست، فرزندی به دنیا می‌آورد و بزرگ می‌شود چون هویت و مدرک ندارد نتوانسته درس بخواند. در دولت آقای هاشمی رفسنجانی، آقای خاتمی، آقای احمدی نژاد و آقای رئیسی اتفاقات مختلفی افتاده است. همین گرفتاری باعث می‌شود که شرایط برای مهاجر سخت شود. اگر شخصی در هواپیما فرزندش متولد شود به او تابعیت می‌دهند چون در آسمان آن کشور به دنیا آمده است، قانون ما نه خون است نه خاک. در این قانون حتی تکلیف مهاجرین غیرقانونی هم مشخص نیست. تکلیف دولت هم با قانون‌هایش مشخص نیست. یک روز اعلام می‌کنند دیگر به هیچکس مدرک نمی‌دهند. از آنطرف توانایی کنترل مرزها را نداریم، از طرفی هم نگران مسائل امنیتی هستیم که نکند شخصی که غیرقانونی وارد می‌شود باعث مشکل، جرم و جنایت شود؟ مدرک هم که نمی‌دهیم، خب فرد مهاجر اگر جرمی هم انجام دهد که ما توانایی شناسایی‌اش را نداریم. به این صورت که هر کسی بیاید شکل غیرقانونی

می‌گیرد. پس خودمان با دست خودمان این مشکلات را به وجود آوردیم. به خاطر منافع شخصی حضور قانونی از مبدأ را سخت کردیم. شخصی که دامادش شرکت بیمه داشته، افغان‌ها را مجبور کرده که خود را بیمه کنند؛ فردی که پسرش شرکت هواپیمایی داشته، مهاجران را مجبور کرده بلیط دوطرفه هواپیما خریداری کنند؛ خب همین هزینه‌ها به علاوه‌ی هزینه‌ی ویزا برای یک خانواده‌ی پنج نفره حدود هفت هزار یورو هزینه دارد. به این صورت باشد همه‌شان به صورت قاچاق به ایران می‌آیند. در زمانی هم که با هزاران دردسر ویزا می‌دهید و از مهاجران هزار یورو ضمانت می‌گیرید، باز هم کاری می‌کنید که روند به سمت ورود غیرقانونی کشیده شود. ایران در قبال افغانستان که هزاران کیلومتر مرز، تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک دارد، سیاست درستی نداشته است. هنگامی که شوروی یا آمریکا در افغانستان حضور داشتند فقط خیمه‌ی جهادِ ما برپا بوده است.

همه کار توسعه‌ای کردند غیر از ما. سیاست منسجم برای توسعه کشور همسایه‌ای را که سیاستی امنیتی برای خودمان است پیگیری نکردیم. بهترین راهکار برای ایران، صلح و توسعه افغانستان بوده‌است. اگر افغانستان به سمت توسعه حرکت می‌کرد وضعیت برعکس می‌شود، در دوره‌ی آقای کرزی این اتفاق افتاد و ما شاهد برگشت مهاجرین از جمله نخبگان بودیم. چون رسانه در ایران کاری کرد که فکر کنند افغانستان به آمریکا تبدیل شده و ایرانیان باید به آن‌جا مهاجرت کنند، این‌ها همه بار روانی دارد. آمریکایی‌ها و شرکت‌های خارجی حضور داشتند و فقط نزدیک شدن به توسعه در میان مردم احساس می‌شد در حالی که وجود نداشت؛ مثال برعکس‌اش هم حال است که رسانه کاری کرده مردم فکر کنند طالبان که روی کار آمده‌اند، بدبخت شده‌اند. فرد افغان از ترس ناامیدی آینده حاضر است از چرخ هواپیما هم آویزان شود تا فرار کند. این‌ها همه در کنار هم باعث می‌شود موج مهاجرت ایجاد شود. مسائل اقتصادی هم وجود دارد به طوری که الان ارزش ۱ افغانی برابر با ۷۵۰۰ ریال یا ۷۵۰ تومان است، دلار از دو سال پیش تا الان نصف شده است. این‌ها عمدتاً مربوط به جی‌دی‌پی است و ربطی به حضور طالبان ندارد. نقدینگی وجود

قانون ما نه خون است نه خاک. در این قانون حتی تکلیف مهاجرین غیرقانونی هم مشخص نیست. تکلیف دولت هم با قانون‌هایش مشخص نیست. یک روز اعلام می‌کنند دیگر به هیچ‌کس مدرک نمی‌دهند

ندارد که مردم داد و ستد کنند، یعنی یک تورم منفی غیر مولد به وجود می‌آید که منجر به افزایش رکود است. اگر فرد مهاجری در ایران کار کند و خانواده‌ای در افغانستان داشته باشد که بخواهد پول بفرست برایش نمی‌صرفد، با این حال چرا اینجا را انتخاب می‌کند؟ در اینجا امنیت کاری احساس می‌کند؛ حاضر است در ایران مغنی بشود ولی در افغانستان مغنی نشود. ۷۵ درصد افغانستان بافت روستایی دارد، از هر شهری ۱۰ دقیقه طی مسافت کنید، به روستا می‌رسید. جامعه‌ی روستایی جوان با میانگین سن ۲۱ سال در افغانستان حاضر نیست در کشور خودش به خاطر آینده‌ی تاریک کار کند. بخشی از افغان‌هایی که می‌آیند قصد رفتن از ایران به سمت غرب را دارند، اما سخت‌گیری‌های ما در غرب کشور و مرز با ترکیه باعث می‌شود که مسیر رفتن‌اش از ایران متوقف بشود. این را قبول ندارم که عده‌ی زیادی از این‌ها پشتو هستند. بنظر من بالای هفتاد درصدشان هزاره و شیعه هستند، پشتون بیشتر خودش را می‌تواند در پاکستان حفظ کند. در دوران اول طالبان یک سری آدم به ظاهر فهمیده گفتند که پشتونها با برنامه‌ریزی وارد کشور شدند. بنده این را نمی‌پذیرم که به لحاظ قومی یک قوم جدید به مهاجرین ایران اضافه شده است. من در سفارت هستم و ویزاها را می‌بینم، درصد تقاضا برای رفتن به ایران از طریق قانونی، ورود غیرقانونی را هم نشان می‌دهد که این آمار نشان از ۷۰ درصد ورود هزاره‌ها می‌دهد.

> مثال برعکس‌اش هم حال است که رسانه کاری کرده مردم فکر کنند طالبان که روی کار آمده‌اند، بدبخت شده‌اند. فرد افغان از ترس ناامیدی آینده حاضر است از چرخ هواپیما هم آویزان شود تا فرار کند

مجری: در مورد پناهجوها چه نظری دارید؟

رضوی: اینها دروغ است، چرا می‌گویم دروغ است؟ زیرا طالبان جریان جذابی برای کیس گرفتن یا تسهیل روند مهاجرت به کشورهای پیشرفته توسط هنرمندان، سیاستمداران حکومت سابق است.

من خودم استاد زبان افغانی در مشهد داشتم که دو سال شاگردشان بودم، از لحاظ خانوادگی سرشناس و به لحاظ شخصیتی آدم فرهیخته‌ای بودند. استاد زبان و استاد دانشگاه بودند، به آمریکا مهاجرت کردند و الان در کارواش مشغول به کار هستند. ما مصاحبه‌ای کیفی در میان مهاجران مقیم انجام دادیم که بپرسیم حس‌شان به ایران چه است؟ بیشترین و بزرگترین حسی که نسبت به ایران داشتند، احساس بی‌تعلقی و بی‌سرزمینی بود. البته این احساس را نسبت به افغانستان هم داشتند؛ یک حالت بی‌وطنی. نکته جالب ماجرا اینجاست اینان پس از مهاجرت متوجه می‌شوند که ایران چه خدماتی در اختیارشان گذاشته بوده است.

مجری: آماری از تعداد و رضایت مهاجرینی که به اروپا رفته‌اند، داریم؟

رضوی: نمیدانم. اروپایی‌ها ادعا داشتند، یک میلیون نفر به آلمان رفتند. کل حجم مهاجرت به اروپا اندازه‌ی یک سال ایران هم نبود. نکته جالب دیگر این بود که باز ما در اینجا نگران رفتن افغان‌ها بودیم، چون بسیار بودجه خرج کرده بودیم که درس بخوانند و حالا می‌خواهند بروند. آقای عراقچی خطاب به اروپاییان گفتند که اگر رفع تحریم نشود، ما راه را برای مهاجرین باز می‌کنیم تا به سمت شما روانه شوند. همه نگران شدند به خاطر اینکه ما این همه هزینه نخبه پروری کردیم و سال‌ها هزینه‌ی دانشجو، پزشک و دانش‌آموز داده‌ایم، الان که وقت نتیجه دادن است رها کنیم! باید تلاش کنیم که نروند.

حقیقت‌طلب: مهاجرین علل بی‌تعلقی را برخلاف تصور ما خیلی چیزهای ساده‌ای

می‌دانستند، مثلا بحث‌های اقامتی بود که برایشان عزت و احترام خیلی از چیزهایی دیگرمهم بود یا نحوه‌ی برخورد بد مسئولین و دستگاه‌ها که آموزش ندیده‌اند و با افغان‌ها تحقیرآمیز رفتار می‌کنند. خیلی وقت‌ها هم به واسطه‌ی شغل و چیزهای دیگر پذیرفته می‌شوند اما امنیت روانی اقامت را تأمین نمی‌کنیم. موضوع خنده‌دار دیگری که وجود ندارد ندادن سیم‌کارت و حساب بانکی به مهاجرین است که بنظرم یکی از بهترین راه‌های پیگیری همین دادن سیم‌کارت است. اصلی‌ترین دلیل بنظر من بحث غیررسمی بودن است که همین موضوع بسیار آسیب‌زا هم است، مثلا شخص می‌آید همسر ایرانی می‌گیرد و رها می‌کند و هیچ راه پی‌گیری‌ای وجود ندارد. وارد بازار کار می‌شود با وجود ظلم‌های بسیار همچنان کار می‌کند اما اگر رسمی باشد، حق شکایت نسبت به کارفرما را داراست که باعث می‌شود به او ظلم نشود.

رضوی: مسئله مهم مالیاتی است که اگر رسمی و قانونی باشند، از آن‌ها باید دریافت شود یا یارانه‌ای که در حال حاضر تعلق می‌گیرد.

مهاجرین علل بی‌تعلقی را برخلاف تصور ما خیلی چیزهای ساده‌ای می‌دانستند، مثلا بحث‌های اقامتی بود که برایشان عزت و احترام خیلی از چیزهایی دیگرمهم بود یا نحوه‌ی برخورد بد مسئولین و دستگاه‌ها که آموزش ندیده‌اند و با افغان‌ها تحقیرآمیز رفتار می‌کنند

مجری: چون رسیدیم به بحث مزایا، فرصت‌ها و تهدیدهای مهاجرین شما نظرتان در این باره چیست؟

رضوی: نبودن سیاست باعث می‌شود که اگر فرصتی هم وجود داشته باشد به تهدید تبدیل شود. جامعه‌ی مهاجرین تشکیل شده از چندین میلیون افغان، چند هزار پاکستانی و عراقی‌ها است که عراقی‌ها کم دردسرترین قشرشان هستند. این‌ها به دلایل مختلف وارد کشور می‌شوند، در سال ۹۴ اجازه‌ی تحصیل کودکان افغانی صادر شد که با این دستور هم کار فرهنگی شد و هم امنیتی. تفاوت ما با تمام دنیا در انقلاب اسلامی بودن است، همین باعث می‌شود در بعضی موارد فرصت‌ها و تهدیدها خرج بشوند و در هم تنیده شوند. مثلاً جریان فاطمیون که برای آرمان ایدئولوژیک انقلابی جوانان افغانستانی جذب شدند، زخمی شدند، شهید شدند. نگاه آرمانی در اینجا از نگاه ناسیونالیستی میخواهد که به این اشخاص و خانواده‌ها خدمات داده شود. به عبارتی با انقلاب اسلامی جنگیدی و با جمهوری اسلامی در وعده و وعیدها گیر افتادی. این جامعه خواستار اقامت، گواهینامه، سیم کارت و کارت بانکی هستند.

در ارگان‌های مختلف دولتی افغان‌های بسیاری را داریم که همکاری می‌کنند اما وقتی که پای قانون می‌رسد، همه چیز کمرنگ می‌شود. فرصت‌هایی ایجاد شده برای این اشخاص که به سطحی از رشد دست پیدا کند اما همین فرصت‌ها از آن‌ها پس از مدتی گرفته شده است. با این اوصاف هم مسئله‌ی داخلی وجود دارد و هم مسئله‌ی نبود قانون. مثلاً شخص افغان را بورس می‌کنید در اینجا پزشک می‌شود، متخصص می‌شود تکلیف چیست اگر این فرد دوباره به افغانستان بازگشت؟ برنامه‌ای برای بعد از تخصص‌اش وجود دارد؟ کشوری مثل آلمان که به این افراد پناهندگی می‌دهد از همان بدو ورود برای وی برنامه دارد اما شرایطی هم دارد مثل ساکن بودن در یک مکان برای مدت مشخص، یادگیری زبان آلمانی، نیروی کار باشی و... در نهایت هم حقوق معین را دریافت می‌کنی. در ایران همچین چیزهایی نیست، بنابراین فرصتی هم اگر باشد ما خودمان یا آن را تبدیل به تهدید می‌کنیم و یا خنثی می‌شود. نگاه سطحی‌ای هم وجود دارد که می‌گویند این‌ها منجر به سرمایه‌گذاری در ایران

کشوری مثل آلمان که به این افراد پناهندگی می دهد از همان بدو ورود برای وی برنامه دارد اما شرایطی هم دارد مثل ساکن بودن در یک مکان برای مدت مشخص، یادگیری زبان آلمانی، نیروی کار باشی و... در نهایت هم حقوق معین را دریافت می کنی

می‌شوند یا مهاجرینی که می‌آیند بخشی از درآمد اینجا خواهند بود، این دیدگاه‌ها شاید در نگاه اول درست باشند اما باز سیاست‌های اقتصادی و بانکی به صورتی است که فرد رغبت نمی‌کند در ایران سرمایه‌گذاری کند. سرمایه‌گذار و تاجر افغان بسیار داریم اما عمده سرمایه‌اش در ترکیه و دبی است چون امنیت برای سرمایه‌گذاری در ایران وجود ندارد. نمونه‌های بسیاری وجود دارد از اینکه فردی افغان تمام دارایی‌اش را به نام یک ایرانی کرده است و مسئله‌های مختلفی ایجاد شده است.

حقیقت‌طلب: مسئله‌ی دیگری که وجود دارد اتهاماتی است که از ترس ایرانیان می‌آید و به افغان‌ها وارد می‌شود، نمی‌دانم این حرف‌ها از کجا آمده اما ایرانیان ترس این را دارند که نکند همانطور که اسرائیلی‌ها زمین‌ها و خانه‌های فلسطینی‌ها را خریدند و بعد کل فلسطین را تصاحب کردند؛ افغان‌ها هم ایران را تبدیل به فلسطین کنند. اینکه ایرانی‌ها، افغان‌ها را با اسرائیلی‌ها و یهودیان یکی می‌دانند خیلی مسئله‌ی عجیبی است. داستان‌های تاریخی بسیار زیادی را دیده‌ام که در این مورد ساخته‌اند؛ مبحث آریایی‌گرایی در ایران به قدری رواج دارد که در آلمان نازی وجود نداشته است. ما در ایران به چیزهایی افتخار می‌کنیم که بسیار سست است، یعنی ممکن است اگر به همین نگاه نژادپرستانه ادامه دهیم، هر لحظه وضعیت ما هم شبیه افغانستان بشود. این یک مسئله‌ی بزرگ فرهنگی است که به راحتی حل نمی‌شود. باید یک پروژه‌ی دانشگاهی برای دانشگاه‌ها تصویب شود تا این مسائل ریشه‌یابی شود.

مجری: من از همین مسئله استفاده بکنم که دلایل زیادی است برای دید منفی ایرانی‌ها به افغان‌ها است، یکی از آن‌ها دلایل فرهنگی و بزه کاری افغان‌ها است. چقدر بنظر شما این مسئله درست است؟

حقیقت‌طلب: من آماری صحبت می‌کنم که متوجه شویم واقعا بزه‌کاری‌شان بیشتر است یا نه. آماری که از سمت دادگاهی در شهرری که مراجعات زیادی هم دارد اعلام شده این است شدت خشونت افغان‌ها بیشتر است اما نه بر علیه ایرانی‌ها! بین خودشان خشونت بیشتر است. چون در افغانستان نظام قضایی وجود ندارد و در میان اقوام افغان یک سری دعوای قوم و قبیله‌ای وجود دارد که انتقام‌گیری‌اش به ایران هم کشیده شده است. آمار جرم و جنایت نشان می‌دهد که افغان‌ها یک و نیم درصد و ایرانی‌ها دو و نیم درصد جرم‌ها را شکل می‌دهند. البته باز هم از جهتی که نگاه کنیم مولد بزه ما هستیم، به‌طور مثال در ایران به افغان‌ها گواهینامه نمی‌دهیم و بدون گواهینامه رانندگی می‌کنند، هر نوع خلافی هم بکند بزه حساب می‌شود. راننده‌های ماشین‌های زباله همه افغان است و اگر اتفاقی بی‌افتد ما خودمان مولدش هستیم و این خاص جامعه‌ی ما نیست. هر جامعه‌ای که مهاجرستیز باشد، اولین چیزی که خیلی جلوه می‌کند بزه است. اخیرا هم متوجه شدیم که هرباری که قصد اذیت مهاجرین را دارند، اخبار بزه‌کاری مهاجرین پررنگ می‌شود. مسئله‌ی دیگر عدم اجازه‌ی تحصیل به مهاجرین است، به خاطر همین فرد بی‌سواد بار می‌آید به همین دلیل آسیب‌زا و حاشیه‌نشین می‌شود و اگر مسئله‌ای پیش بیاید، طرف فرد را می‌کشد. ما خودمان مولد آسیب و بزه هستیم.

مجری: محور نهایی این است که چه باید کرد؟

حقیقت‌طلب: سوال سختی است.

رضوی: سوال آسانی است، اما چرا حل نمی‌شود؟ چون ذی‌نفع زیاد دارد.

حقیقت‌طلب: مسئله‌ی مهاجرین در ایران و هرگونه اصلاح عمیقی سخت است. اصلاح نگرش‌های جامعه‌ی ایرانی فراتر از بحث مهاجران است و چیزی که باید بیشتر مورد متوجه قرار بگیرد هویت‌سازی ایرانی است. انگار ایرانیان خودشان هنوز درگیری هویتی دارند. در این وضع مهاجرین سنگ محک می‌شوند یعنی مهاجری که می‌آید یک سری مشکلات را هم به همراه دارد ولی در دل جامعه را که نگاه کنیم، آن مشکلات بزرگ‌نمایی می‌کند. ما باید در یک جایی به این نگاه نژادپرستانه آریایی گرایی پایان دهیم. بحث تحصیل هم مطرح است که بچه‌های افغانستانی در مدارس ایران سالانه ۵۰۰هزار نفر به طور میانگین در حال تحصیل هستند درحالی که محتوای درسی در ایران کاملا افغان‌ستیز است؛ در کتب فارسی از حمله‌ی محمود افغان به حکومت صفوی و خرابی‌هایی که به بار آورده نوشته شده است اما از انحطاطی که این حکومت طی کرده صحبت نشده است. هیچ مبحث و محتوایی درباره‌ی اینکه چهل سال افغان‌ها در ایران هستند و با ما هم‌زبان هستند در کتب درسی وجود ندارد. این‌ها تمام‌اش تناقض ایجاد می‌کند و همه چیز به ضرر خودمان می‌شود. بحث دیگر هم ایجاد مناسک ورود برای مهاجرین تازه‌وارد است؛ در هواپیما معمولا افراد با کلاس تر رفتار می‌کنند که به خاطر مناسک ورود است. به عبارتی شکوهی که در ورود هواپیما است در ورود اتوبوس به ترمینال نیست. بهتر است این ساختارها ایجاد شود.

ما باید در یک جایی به این نگاه نژادپرستانه آریایی گرایی پایان دهیم. بحث تحصیل هم مطرح است که بچه‌های افغانستانی در مدارس ایران سالانه ۵۰۰هزار نفر به طور میانگین در حال تحصیل هستند درحالی که محتوای درسی در ایران کاملا افغان‌ستیز است؛ در کتب فارسی از حمله‌ی محمود افغان به حکومت صفوی و خرابی‌هایی که به بار آورده نوشته شده است اما از انحطاطی که این حکومت طی کرده صحبت نشده است

رصد تغییر افکار عمومی در ماجرای مهاجران[1]

محمد معصومیان

خبرنگار

پراکندگی جغرافیایی محتوای منتشرشده با موضوع اخراج مهاجران افغانستانی

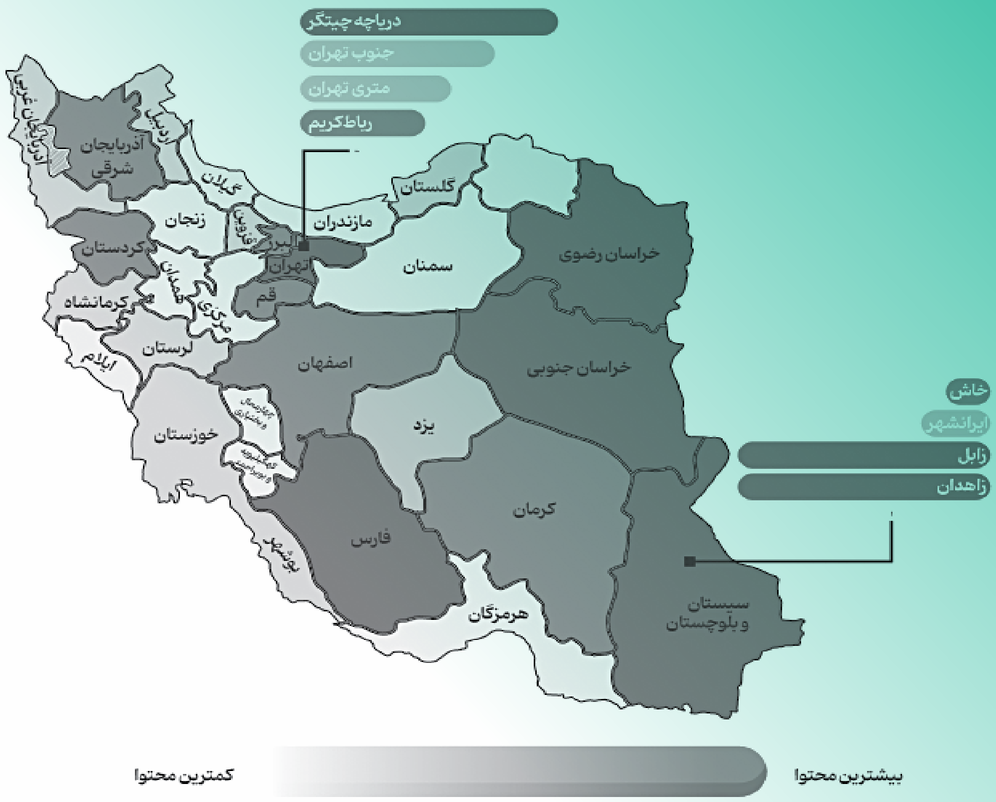

تولید روزانه بیش از ۱۰ هزار پست با محتوای مرتبط با افغانستان در شبکه اجتماعی ایکس(توییتر) نشان از این دارد که یکی از پردامنه‌ترین موضوعات ماه‌های اخیر یا شاید بهتر است بگوییم شش‌ماهه اخیر ایکس‌فارسی، حضور مهاجران افغانستانی در ایران است. بحثی که البته به شبکه‌های اجتماعی محدود نشد و حالا با ادامه‌دار بودن این بحث‌ها می‌شود آن را در کوچه و خیابان و تاکسی هم شنید.

افغانستانی‌ها بیش از ۴۰ سال است در ایران حضور دارند. یکی از مهم‌ترین دلایل این مهاجرت روی کار آمدن طالبان در افغانستان و رکود اقتصادی است که این دولت به‌واسطه تحریم‌ها با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند. بعد از در دست گرفتن دولت توسط طالبان و توقف پروژه‌های اقتصادی بخش زیادی از مردم این کشور بیکار شدند. در شرایطی که گزارش‌های اولیه پس از روی کار آمدن طالبان از فقر گسترده مردم این کشور حکایت داشت، بسیاری از آن‌ها عزم سفر به کشورهای مختلف دنیا کردند. در این میان اما ایران به‌واسطه نزدیکی زبانی و دینی با مردم افغانستان همیشه یکی از اولین مقاصد آن‌ها برای مهاجرت بود و این‌بار هم قرعه به نام ایران افتاد تا میزبان این هموطنان قدیمی باشد. تعارض اما از زمانی به وجود آمد که به مرور زمان مطالبه‌ای برای اخراج افغانستانی‌ها از ایران شکل گرفت. در این گزارش می‌خواهیم نسبت این توییت‌ها با طیف‌ها و تاثیر اتفاقات در به وجود آمدن این مطالبه را بررسی کنیم.

تولید روزانه بیش از ۱۰ هزار پست با محتوای مرتبط با افغانستان در شبکه اجتماعی ایکس(توییتر) نشان از این دارد که یکی از پردامنه‌ترین موضوعات ماه‌های اخیر یا شاید بهتر است بگوییم شش‌ماهه اخیر ایکس‌فارسی، حضور مهاجران افغانستانی در ایران است

در سال‌های طولانی حضور افغانستانی‌ها در ایران کمتر زمانی مانند امروز بخش‌هایی از مردم به‌خصوص در شبکه‌های اجتماعی از اخراج افغانستانی‌ها گفته‌اند، هرچند در کنار چنین مطالبه‌ای با افراد یا گروه‌های بسیاری هم روبه‌رو هستیم که خواستار ساماندهی اتباع افغانستانی هستند.

آن‌طور که پرسه در اخبار و رجوع به حافظه به ما نشان می‌دهد اولین بار شایعه افغانستانی بودن خفاش شب در مشهد بود که باعث آزارهایی برای افغانستانی‌های مقیم ایران شد. اما کمتر سراغ داریم که اخباری مانند هجوم به محل سکونت آن‌ها به گوش رسیده باشد. همین چند هفته پیش تعدادی از افراد ناراضی و عصبانی از حضور افغانستانی در شهرک اقبالیه قزوین با چوب و چماق به خانه چند خانواده افغانستانی هجوم بردند و ویدئوهای آن دست به دست در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی چرخید. در همین رابطه باید گفت علی‌رغم آنکه سهم رویکرد منفی در محتوای مرتبط با افغانستانی‌ها در ماه‌های ابتدایی سال ۱۴۰۲ حدود ۲۰ درصد بوده اما در یک ماه اخیر به بالاتر از ۵۰ درصد رسیده است. پست‌هایی که روزانه از ایکس به شبکه‌های پربازدید دیگری مانند تلگرام و اینستاگرام سرریز می‌شوند و مخاطبان زیادی را درگیر این حجم از ذهنیت «افغانستانی هراسی» می‌کنند.

شرکت پایش و تحلیل داده لایف‌وب به بهانه این موج گسترده اعتراضات به بررسی کلان‌داده‌های شبکه اجتماعی ایکس پرداخته تا ببینیم داده‌ها چه روایتی برای ما دارند.

تحلیل کلان‌داده‌های ایکس به ما چه می‌گوید؟

مرتضی رزمی، پژوهشگر شبکه‌های اجتماعی با استخراج داده‌های شبکه اجتماعی ایکس می‌گوید در شروع ابتدای سال ۱۴۰۱ بود که خبر جلوگیری از ورود افغانستانی‌ها به اطراف دریاچه چیتگر منتشر شد. در آن زمان بسیاری از افراد مخالف این کار بودند. رفته رفته اتفاقاتی افتاد که منجر به تغییر تدریجی نگاه کاربران

روند محتوای توییتر با موضوع افغانستان و افغانستانی‌ها

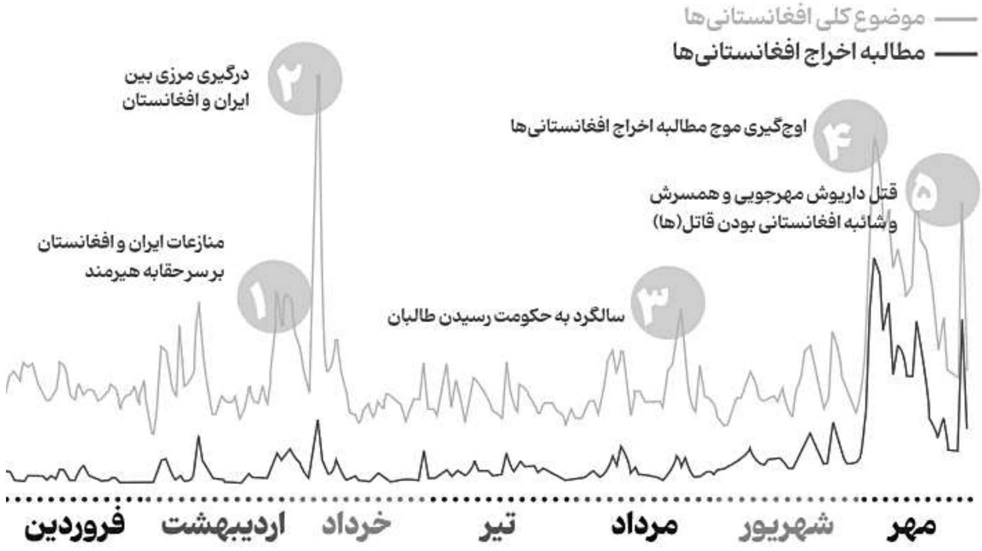

توییتر به مسئله حضور افغانستانی‌ها در ایران شد. در اردیبهشت ماه، دولت ایران و افغانستان بر سر حقابه هیرمند اختلافاتی داشتند که حتی رئیس جمهور نیز به این موضوع ورود کرد. پس از آن هم در خرداد درگیری مرزی بین ایران و افغانستان رخ داد که بازتاب گسترده‌ای در توییتر داشت. تیرماه هم ویدئویی منتشر شد از آب بازی افغانستانی‌ها در حوض میدان نقش جهان که آن هم بازتاب گسترده‌ای داشت. در تابستانی که گذشت، عکس‌ها و ویدئوهایی از حضور گسترده افغانستانی‌ها در متروی تهران، استان البرز، ویدئوهایی از ورود گسترده افغانستانی‌ها از مرز و حتی حضور آن‌ها در استان‌های غربی مانند آذربایجان شرقی و کردستان دیده می‌شد. مهرماه ۱۴۰۲ گفت‌وگو بر سر حضور افغانستانی‌ها و استفاده از هشتگ #اخراج_افغانی_مطالبه_ملی شدت گرفت. تا قبل از شروع عملیات طوفان الاقصی، این موضوع ترند توییتر بود. در مهرماه، تعدادی منازعه بین ایرانیان و افغانستانی‌ها هم در فضای حقیقی اتفاق افتاد و هم در توییتر بازتاب و تکرار بیشتری داشت. قتل مامور پلیس در بوشهر به دست یک تبعه افغان، دستگیری باند افغانستانی سرقت از منازل در البرز و از آن طرف حمله ایرانی‌ها به افغانستانی‌ها در شهریار و قزوین نمونه‌هایی از این درگیری‌ها هستند که در توییتر دیده شدند.

در نقشه پراکندگی جغرافیایی محتوایی که در آن‌ها نام شهر، استان یا مکان ذکر شده است را می‌بینید. در این نقشه استان‌های تهران، سیستان و بلوچستان و خراسان رضوی به ترتیب بیشترین میزان محتوا را در این زمینه داشتند. رزمی با تقسیم مناطق کشور می‌گوید: «با حرکت از شرق به غرب، موضوع محتوا متفاوت می‌شود. در نوار شرقی، اخبار مرتبط با ورود گسترده افغانستانی‌ها موضوع اصلی است. در مرکز کشور تعجب از تعداد زیاد افغانستانی‌ها و اخبار درگیری بین ایرانیان و افغانستانی‌ها محورهای اصلی بودند. در غرب کشور خشم از

استان‌های تهران، سیستان و بلوچستان و خراسان رضوی به ترتیب بیشترین میزان محتوا را در این زمینه داشتند. رزمی با تقسیم مناطق کشور می‌گوید: «با حرکت از شرق به غرب، موضوع محتوا متفاوت می‌شود

حضور افغانستانی‌ها در استان‌هایی که طبق قانون اجازه حضور ندارند (مانند آذربایجان شرقی) و مسئله قومیت مهم‌ترین موضوعاتی بودند که مردم در ارتباط با آن‌ها محتوا تولید کردند.»

آیا افغانستانی‌ها برای مردم خطرناک هستند؟

پیمان حقیقت‌طلب، مدیر پژوهش موسسه دیاران معتقد است موج اعتراضات به حضور افغانستانی‌ها نه حاصل اتفاقات اخیر بلکه حاصل سال‌ها اخبار منفی است که از طریق رسانه‌ها منتشر می‌شده است: «در مطالب کتاب درسی ما در گذشته افغانستان تنها در هیرمند خلاصه شده بود و محمود افغان، درحالی که هیچ کجا به ما نگفته‌اند که خواجه عبدالله انصاری در هرات بوده است.» چندی پیش علیرضا زاکانی، شهردار تهران عنوان کرد درحال حاضر حدود دو میلیون تبعه خارجی در شهر تهران سکونت دارند که بیش از ۷۰۰ هزار نفر آنان در یک سال اخیر شناسایی شده‌اند. سوالی که پیش می‌آید این است که چرا افغانستانی‌ها ایران یا دقیق‌تر شهری مانند تهران را برای مهاجرت انتخاب می‌کنند؟ اساسا رفتارشناسی این مهاجرت چیست؟ پیمان حقیقت‌طلب معتقد است یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران شبکه خانوادگی است که در ایران دارند. حقیقت‌طلب می‌گوید: «تهران تا پیش از موج جدید هم میزبان افغانستانی‌ها بوده اما در موج جدید افغانستانی‌های بیشتری آمده‌اند. افغانستانی هایی که قبلا آمده بودند در حاشیه تهران مانند ورامین و شهرری ساکن بودند و مهاجرانی که به‌تازگی آمده‌اند براساس شرایط قدیمی به آن‌ها پیوستند.» در کنار شبکه خانوادگی مهم‌ترین مزیت مهاجرت به تهران دسترسی به کار است. حقیقت‌طلب می‌گوید: «حدود ۸۰ درصد افغانستانی‌ها در کشور خود روستانشین بوده‌اند و شاید بتوان گفت

در مطالب کتاب درسی ما در گذشته افغانستان تنها در هیرمند خلاصه شده بود و محمود افغان، درحالی که هیچ کجا به ما نگفته‌اند که خواجه عبدالله انصاری در هرات بوده است

نسبت محتوای مطالبه اخراج افغانستانی‌ها به کل محتوای مربوط به افغانستان

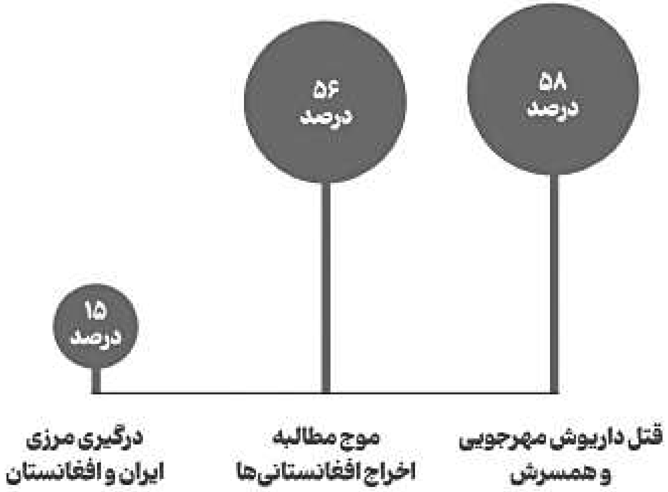

بزرگ‌ترین شهر افغانستان کابل است و بقیه روستاهایی هستند که بزرگ شده‌اند. اما وقتی به ایران می‌آیند به چند دلیل ساکن شهرها می‌شوند یکی از مهم‌ترین دلایل به جز کار و اقتصاد بحث راحت گم شدن در شهر و در چشم نبودن است، این عامل تاثیرگذاری در انتخاب‌هایشان است.»

یکی از پررنگ‌ترین مضامینی که معترضان به حضور افغانستانی‌ها آن را مطرح می‌کنند بحث ناامنی است. آن‌ها معتقدند این تعداد مهاجر می‌توانند برای میزبانان خود دردسر بسازند. فارغ از این قضیه بخشی هم معتقدند آن‌ها انسان‌های خطرناکی هستند. تصویری کلیشه‌ای که بدون تحلیل و پژوهش دست به دست می چرخد. از حقیقت‌طلب می پرسم آیا ما پژوهشی در زمینه آمار جرم و جنایت بین افغانستانی‌های مقیم ایران داریم؟: «آمارهای دستگاه‌های مربوطه کمی محرمانه است اگر مسئولان آمار پرونده‌ها را بدهند موضوع شفاف می‌شود. اما هر از چند گاهی از تعداد افغانستانی‌های در زندان‌های ایران آمار می دهند که اگر آن را تقسیم بر تعداد کل افغانستانی ها در کمترین حالت بکنید و مخرج را هشت میلیون نگذاریم و چهار میلیون بگذاریم تا عدد بزرگ باشد باز درصد حضور آن‌ها از جمعیت ایرانی های در زندان کمتر است. این یعنی تعداد کمتری از افغانستانی ها به زندان می‌روند.» بسیاری هم در زمینه جرم و جنایت معتقدند جرایم خشن در بین آن‌ها زیاد است اما نکته جالبی که حقیقت‌طلب با توجه به تجربیات و دیده ها می گوید این است که بیشتر درگیری‌های آن‌ها درون‌قبیله‌ای و شدت جرایم‌شان نه علیه ایرانی‌ها که متوجه خودشان است. در همین ارتباط به‌تازگی سردار عباسعلی محمدیان، رئیس پلیس تهران بزرگ هم تایید کرد که آمار جرم و جنایت مهاجران افغانستانی در تهران بالا نیست. محمدیان گفت: «سهم جرم و جنایت افغانستانی‌ها با تعداد آن‌ها باید در نظر گرفته شود که به نظر پلیس،

آمارهای دستگاه‌های مربوطه کمی محرمانه است اگر مسئولان آمار پرونده‌ها را بدهند موضوع شفاف می‌شود. اما هر از چند گاهی از تعداد افغانستانی‌های در زندان‌های ایران آمار می دهند که اگر آن را تقسیم بر تعداد کل افغانستانی‌ها در کمترین حالت بکنید و مخرج را هشت میلیون نگذاریم و چهار میلیون بگذاریم تا عدد بزرگ باشد باز درصد حضور آن‌ها از جمعیت ایرانی‌های در زندان کمتر است

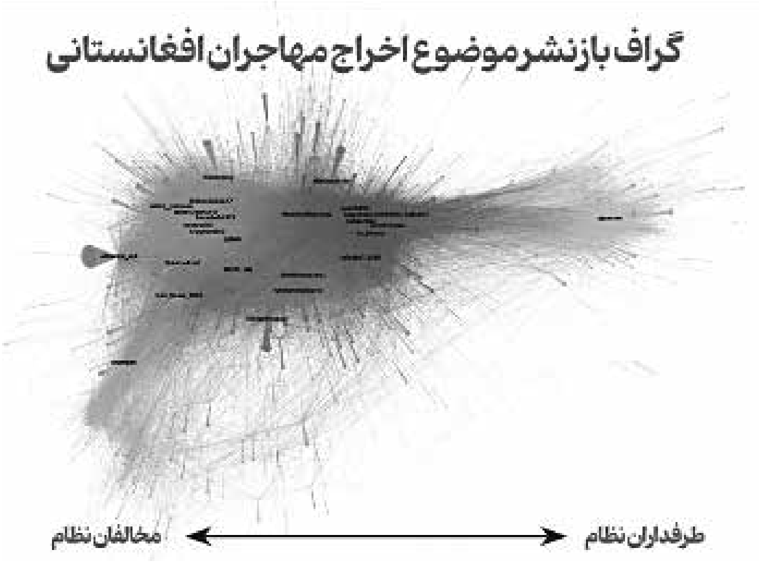

این سهم زیاد نیست و تناسب بین جرم و تعداد آن‌ها بالا نیست.»
قتل مهرجویی هم آخرین محرک بود. در روز ۲۳ مهر که خبر قتل مهرجویی منتشر شد، نزدیک به ۱۷هزار محتوا با موضوع اخراج افغانستانی ها منتشر شد. در شرایطی که هیچ سند و مدرک رسمی و قطعی برای افغانستانی بودن قاتل وجود نداشت. اما روز پنجشنبه ۲۷ام که خبری مبنی بر اتباع بودن قاتل منتشر شد، کمتر از ۴۵۰۰ محتوا در این مورد منتشر گردید. این موضوع نشان می دهد که افراد اصلی این موج برداشت خود را از قتل مهرجویی کردند و اعلام عمومی تاثیری بر عملکرد مجازی آن‌ها نداشت. از طرفی توجه کاربران ایکس بیشتر روی تنش‌ها در فلسطین بود و کمتر به این موضوع پرداخته شد. توالی این موضوعات باعث شد که در هر خرداد، درصد بیشتری از توییت‌های مرتبط با افغانستانی ها و افغانستان به سمت مطالبه اخراج افغانستانی ها برود. در زمان درگیری مرزی بین ایران و افغانستان در خردادماه، ۱۵درصد مطالب ابراز خشم از افغانستانی ها بود، در نیمه اول مهرماه ۵۶ درصد و دو روز بعد از قتل مهرجویی ۵۸درصد محتوا، مطالبه اخراج افغانستانی ها و ابراز نفرت از حضور آن‌ها در کشور شد.

قتل مهرجویی هم آخرین محرک بود. در روز ۲۳ مهرکه خبر قتل مهرجویی منتشر شد، نزدیک به ۱۷هزار محتوا با موضوع اخراج افغانستانی ها منتشر شد. در شرایطی که هیچ سند و مدرک رسمی و قطعی برای افغانستانی بودن قاتل وجود نداشت

آیا میزبانی از مهاجران افغان، ویژگی‌های یک مسئله اجتماعی را دارد؟

حمیدرضا کشاورز، جامعه‌شناس و مدیرعامل لایف‌وب، تاکید می‌کند از بین تعاریف رایج و موجود، تعریفی که ویژگی‌های اساسی مسئله اجتماعی را در جهان امروز روشن می‌کند، تعریف «هورتون ولزلی» است که سه ویژگی «عام بودن»، «ضرورت رفع مسئله» و نیز «اهمیت فرد یا سازمان در حل مشکل» از نکات اصلی آن هستند. هورتون ولزلی مسئله اجتماعی را امری

همزیستی مهاجرین افغانستانی در کنار جامعه ایرانی موضوعی است که سابقه بسیار طولانی داشته تا آنجا که برخی از تعابیری همچون ایرانی افغانستانی استفاده کرده و آن‌ها را به عنوان یک قوم بزرگ در متن و بطن جامعه ایرانی پذیرفته‌اند

می داند که اولا بخش قابل توجهی از جامعه آن را ناخوشایند بدانند؛ ثانیا معتقد باشند برای حل آن باید کاری کرد و ثالثا براین باور باشند که فرد یا سازمان یا افرادی مسئول برطرف کردن و حل مشکل اجتماعی هستند.»

کشاورز با اشاره به این دیدگاه نظری و در همین ارتباط تحلیل مضامین محتوای منتشرشده در شبکه ایکس را تحلیل می‌کند: «این مسئله حاکی از آن است که پرحجم‌ترین محور، «مسئول یا مقصر دانستن دولت و حاکمیت در افزایش ورود و حضور اتباع افغانستانی» است و اتفاقا دومین محور پرتکرار، «مطالبه اخراج مهاجران و ارائه راه‌حل‌های مختلف پیرامون مدیریت این شرایط» است. همزیستی مهاجرین افغانستانی در کنار جامعه ایرانی موضوعی است که سابقه بسیار طولانی داشته تا آنجا که برخی از تعابیری همچون ایرانی افغانستانی استفاده کرده و آن‌ها را به عنوان یک قوم بزرگ در متن و بطن جامعه ایرانی پذیرفته‌اند، اما تغییرات چشمگیر و فزاینده در الگو و میانگین ورود آن‌ها به ایران و سهم قابل تامل آن‌ها در ظرف جمعیتی کشور نکته‌ای است که علاوه بر شاخص‌های مذکور موجبات ظاهر شدن آن در قامت یک مسئله اجتماعی را فراهم می کند. شایان ذکر است که تنوع مضامین محتوایی در بیان مطالبات و نارضایتی‌های حول میزبانی از افغانستانی‌ها از جمله ناامنی، تحدید فرصت‌های شغلی، چالش‌های فرهنگی، کمبود منابع معیشتی و رفاهی، از جمله شواهدی است که زمینه‌های اجتماعی و عمومی مطالبه مدیریت حضور افغانستانی‌ها در ایران توسط حاکمیت را یادآور می‌شود.»

در توییتر نسبت به مهاجران افغانستانی چه خبر است؟

بعضی از هشتگ‌ها و موج‌های توییتری سازمان‌یافتگی بالایی دارند. به این معنا که گروه‌هایی خاص به‌صورت هماهنگ‌شده سعی دارند که موضوعی را به‌صورت غیرحقیقی مهم جلوه بدهند و ترند کنند. شاخصی برای بررسی این مورد در توییتر وجود دارد که از تقسیم تعداد محتوا بر تعداد کاربر به دست می‌آید. نرخی که نشان می‌دهد به‌طور متوسط هر کاربر چند توییت با هشتگ یا کلیدواژه اصلی نوشته یا ری‌توییت کرده است. مثلا نرخ سازمان‌یافتگی برای هشتگ #جاوید_شاه که توسط سلطنت‌طلبان زده می‌شود ۱۶،۲۸ است. یعنی به‌طور متوسط هر کاربر سلطنت‌طلب بیش از ۱۶ بار این هشتگ را استفاده کرده است. برای هشتگ #اخراج_افغانی_مطالب_ملی این نرخ ۸،۱۱ و برای کل موضوع مطالبه اخراج افغانستانی‌ها ۴،۸۵ است. اختلاف بین این اعداد با هشتگ #جاوید_شاه نشان می‌دهد که احتمال سازمان‌دهی این موج کمتر از موضوعات مربوط به سلطنت‌طلبان است. در هر موجی البته گروه یا افرادی هستند که موج را رهبری می‌کنند که این اتفاق الزاما سازمان‌یافته نیست اما با مدیریت گروه یا افرادی که دغدغه مشترکی دارند پیش می‌رود. برای فهم این مسئله لازم است گراف بازنشر را توضیح بدهیم. گراف بازنشر براساس ری‌توییت کاربران از یکدیگر است. هر کاربر نقطه‌ای در گراف و هر ری‌توییت یک خط بین دو کاربر است. در موج مطالبه اخراج افغانستانی‌ها افرادی از گروه‌های متناقضی مانند سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان افراطی و برخی کاربران مذهبی توییت زده‌اند. این کاربران با قرار گرفتن در کنار یکدیگر رنگ بنفش را تشکیل داده‌اند.

پی‌نوشت:
1-http://fdn.ir/page/243939/

افغان‌ستیزی
یک پروژه ضد امنیتی است

مصاحبه با مسعود اسدالهی، کارشناس مسائل سیاسی[1]

سلام علیکم، وقت شما بخیر.

علیکم السلام، در خدمت شما هستم.

از اینکه امشب در برنامه‌ی ما حضور پیدا کردید بسیار سپاسگزارم. بنظر بحث نیاز به یک مقدمه‌ای دارد که بدانیم روند مهاجرت ملت افغانستان به ایران از کجا شروع شده است.

پس از اینکه شوروی در دی ماه ۱۳۵۸ افغانستان را اشغال کرد، انقلاب اسلامی هم هنوز یک ساله نشده بود. قبل از شروع جنگ تحمیلی اولین موج مهاجرت شروع شد. افغانستان اشغال شده بود و رژیمی کمونیستی بر سرکار آمد. مردم افغانستان هم که ملتی بسیار متدین با عقاید سنتی خیلی قوی هستند تحمل این شرایط برایشان بسیار سخت بود. تحولات بسیاری رخ داد، پس از ۹ سال شوروی رفت و حکومت مجاهدین بر سرکار آمد. سر و کله‌ی یک گروه جدیدی به اسم طالبان پیدا شد که حکومت مجاهدین را سرنگون کرد. در این هنگام هم شاهد یک موج جدیدی از مهاجران بودیم.

یعنی یک موج هم در این تاریخ داریم؟

بله، چون طالبان با عقاید بسیار تندروانه و افراطی آمده بودند، همین باعث شد که ما شاهد یک موج جدید مهاجرت باشیم. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکایی‌ها بلافاصله به افغانستان حمله کردند و باعث سرنگونی طالبان شدند. در اینجا هم شاهد یک موج مهاجرت دیگر بودیم.

این‌ها اثرات جنگ بود؟

بله، ناتو افغانستان را اشغال کرده بود. البته لازم به ذکر است که این موج به اندازه‌ی موج‌های قبلی نبود. متاسفانه آمریکایی‌ها برنامه‌ای برای توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و... افغانستان نداشتند. آن‌ها قصد داشتند افغانستان را به یک کانون بحران امنیتی برای کشورهای همسایه یعنی روسیه، ایران، آسیای میانه، چین و حتی دورتر تبدیل کنند. هیچ‌کار عمرانی که باعث بشود فرصت شغلی ایجاد شود در افغانستان انجام ندادند. پس از بیست سال در شهریور ۱۴۰۰ دیدیم که طالبان به قدرت برگشت و آمریکایی‌ها با فضاحت تمام از افغانستان خارج شدند. در این هنگام هم موج مهاجرتی نه تنها به ایران بلکه به پاکستان هم شروع شد.

شبهاتی مطرح شده است که تعداد کسانی که مهاجرت کرده‌اند از ده میلیون شروع شده و به ۱۷-۱۸ میلیون رسیده است.

با این حساب افغانستان خالی شده است.

آمار دیگری هم دارم که ۱۵ میلیون است! در حال حاضر چقدر برادر و خواهر مهاجر افغان داریم؟

آماری که توسط مسئولین و رسیدگی به امر مهاجرین در ایران وجود دارد، عددی بین ۵-۶ میلیون است. این آمارهایی که بیان کردید اصلا صحت ندارد، چون با احتساب آنها درحال

آماری که توسط مسئولین و رسیدگی به امر مهاجرین در ایران وجود دارد، عددی بین ۵-۶ میلیون است. این آمارهایی که بیان کردید اصلا صحت ندارد، چون با احتساب آنها درحال حاضر افغانستان خالی از سکنه است

حاضر افغانستان خالی از سکنه است. در ضمن مهاجرین فقط به طرف ایران نیامده‌اند، تعداد زیادی از آن‌ها در پاکستان هستند.

پس چرا اینقدر تراکم جمعیت افغان‌ها زیاد است؟

پاسخ به این سوال به بحث افغان‌ستیزی هم مرتبط است. عموما افغان‌ها برای بحث کار به ایران مهاجرت می‌کنند چون فقر و فلاکت در افغانستان بسیار زیاد است. فرصت شغلی در افغانستان وجود ندارد و اکثراً سعی می‌کنند مهاجرت کنند. افغان‌ها به همه جای دنیا مهاجرت کرده‌اند اما به طبع همسایه بودن با ایران تعداد مهاجرین در بخش‌هایی از ایران که فرصت شغلی وجود دارد بیشتر است.
حال هنگامی که این‌ها در مناسبت‌های مختلف دینی و غیردینی تجمع می‌کنند، باعث تعجب شهروند ایرانی می‌شوند.

قصد دارند احساسات ملت ایران را تحریک کنند و باعث ایجاد وحشت شوند؛ از طرف دیگر هم با عوامل خودشان مهاجران را در داخل ایران تحریک کنند و باعث واکنش ۵-۶ میلیون افغان در داخل ایران شوند

دقیقا حمله‌ی رسانه‌ایشان هم از اینجاست.

همین نشان می‌دهد که این‌ها برای جنگ و کار امنیتی نیامده‌اند، اگر نه چرا فقط به جایی که فرصت شغلی هست می‌روند؟ اتفاقاً نیروی کار بسیار متعهدی هم هستند و بسیاری از پیمانکارها و کارفرماها ترجیح می‌دهند از افغان‌ها استفاده کنند.

خب حالا قصد داریم متوجه شویم که رسانه‌های معاند چه نقشه‌ای کشیده‌اند. در سابقه‌ی تاریخی ما هست که دشمن ان چگونه با فتنه میان دو ملت ایران و افغانستان جدایی انداخته‌اند. بنظر می‌رسد جریان اخیر هم مشکوک است. نظر شما در این باره چیست؟

همانطور که گفته شد در ماه‌های اخیر و قبل از آن هیچ اتفاقی نیفتاده است اما یکباره میبینیم، یک حرکت سازماندهی شده ضدافغان در فضای مجازی راه می‌افتد. در یک هفته گذشته که هیچ در ماه گذشته چه اتفاقی افتاده که اینقدر مسئله‌ی افغان‌ستیزی راه افتاده؟ مهم‌ترین اتفاق هفته‌ی اخیر پروژه‌ی سالگرد اعتراضات سال گذشته بود که با شکست مواجه شد و هیچ تحرکی در ایران و نه حتی در غرب کشور صورت نگرفت.
نکته دوم اینکه ما با دو بحران مرزی روبرو هستیم که یکی تلاش‌های جمهوری آذربایجان در معبر زنگ‌زور است که مربوط به امنیت ملی ما است و دیگری هم گروه‌های کرد ضدانقلاب ایرانی که در عراق هستند. قرار بود این گروهک‌ها خلع سلاح شوند و از عراق هم اخراج شوند که حال ادعا می‌شود خلع سلاح شده‌اند اما مبحث اخراج منتفی است. رسانه‌های معاند هم به همین دلایل دنبال این هستند که یک بحران داخلی بسازند تا توجه رسانه‌ها، مسئولین و دستگاه‌های امنیتی به سمت داخل باشد.

یعنی جمع‌بندی شما این است که در دو نقطه از مرز می‌توانند ایجاد بحران کنند؟

بحران نه، فرصت.

جمهوری اسلامی

سخنگوی صنعت برق:

خاموشی برنامه‌ریزی شده نداریم

جنوب تهران در اشغال افغان‌ها!

این، یک موضوع کاملاً امنیتی است

خب هنگامی که حکومت در افغانستان هیچ مشکلی برایش پیش نیامده است، ناگهان تصویرنان گرفتن برادران افغان در فضای مجازی دست به دست می‌شود و یک خط خبری شکل می‌گیرد. خروجی این خط خبری چیست؟

این‌ها قصد دارند احساسات ملت ایران را تحریک کنند و باعث ایجاد وحشت شوند؛ از طرف دیگر هم با عوامل خودشان مهاجران را در داخل ایران تحریک کنند و باعث واکنش ۵-۶ میلیون افغان در داخل ایران شوند. در ابتدا زمینه را با این خشم ایجاد می‌کنند و با کمک عوامل خودشان افغان‌ها را اذیت کنند، شکنجه دهند یا بکشند و یک فضایی را ایجاد کنند که این چند میلیون مهاجر احساس کنند برای دفاع از خودشان باید کاری کنند.

یعنی این یک پروژه‌ی امنیتی است؟

بله، یک پروژه‌ی امنیتی بسیار سنگین که باعث می‌شود در هرجایی که افغان‌ها باشند ما حواسمان به مدیریت و کنترل آنجا باشد و توجه‌مان از مرزهایمان کم شود. به عبارتی کاملا قصد دارند توجه ایران را به سمت مسائل داخلی بفرستند. اگر زمینه‌ای داشت و اتفاقی افتاده بود می‌گفتیم یک نفر احساساتی شده و عکسی را پخش کرده اما هیچ اتفاقی خاصی نیافتاده. من برای دوستان ارزشی و کل ملت ایران یک نمونه را عرض میکنم. پارسال ما چندین ماه در کشورمان درگیر اغتشاشات بودیم. اگر برادران افغان قصد داشتند کار امنیتی انجام دهند بهترین فرصت همان موقع بود که می‌توانستند به اسم همراهی خرابکاری کنند. به صورت عمده نداشتیم اما مواردی وجود داشته است که با طرف تماس گرفته بودند که اگر کاری که می‌خواهیم را انجام دهی ۵۰ میلیون پول دریافت خواهی کرد، این موارد کم هم بیشتر از سر فقر و ناچاری بوده است. ما در اینجا صحبت از ۵-۶ میلیون افغان میکنیم، اگر این تعداد وارد اغتشاشات می‌شدند، آن اوضاع به جنگ داخلی تبدیل می‌شد.

یک پروژه‌ی امنیتی بسیار سنگین که باعث می‌شود در هرجایی که افغان‌ها باشند ما حواسمان به مدیریت و کنترل آنجا باشد و توجه‌مان از مرزهایمان کم شود. به عبارتی کاملا قصد دارند توجه ایران را به سمت مسائل داخلی بفرستند

پس چرا همان موقع روی افغان‌ها سرمایه گذاری نشده بود؟

اینان برای فرار از فقر و فلاکتی که داشتند مهاجرت کردند و انجام کار امنیتی ایده‌آل آنها نبوده است.

حال به لحاظ رسانه‌ای ما باید چکار کنیم؟ چون آنها یک تصویری تولید کرده‌اند که روی فضای جامعه ما تاثیر گذاشته است.

اولین کار ما باید این باشد که یک معرفی از افغان‌ها برای مردم ایران داشته باشیم. از این آماری که وجود دارد ۱۰ درصد ورود غیرمجاز به ایران داشتند که همین‌ها هم از سفارت ویزا گرفته‌اند.

یک آماری به ما می‌دهید که چقدر از مهاجرین در واقع دانشجو و این‌ها هستند؟

یک و نیم میلیون کسانی که آمده‌اند شیعه هستند، ۳۵درصد این‌ها با خانواده مهاجرت کرده‌اند، کسی که به قصد آشوب بیاید با خانواده مهاجرت نمی‌کند. در میان این‌ها ۷۰۰هزار دانش‌آموز داریم، بیش از ۸۰هزار دانشجوی افغان در حال تحصیل داریم، بیش از ۱۹هزار طلبه‌ی افغان داریم که همه‌ی این‌ها برای تحصیل آمده‌اند. امسال در مراسم اربعین ۵۷۰هزار تبعه‌ی خارجی از ایران به سمت کربلا رفتند که بیشترشان افغان بودند. در میان این مهاجرین تعدادی تاجر و فعال

یک و نیم میلیون کسانی که آمده‌اند شیعه هستند، ۳۵درصد این‌ها با خانواده مهاجرت کرده‌اند، کسی که به قصد آشوب بیاید با خانواده مهاجرت نمی‌کند. در میان این‌ها ۷۰۰هزار دانش‌آموز داریم، بیش از ۸۰هزار دانشجوی افغان در حال تحصیل داریم، بیش از ۱۹هزار طلبه‌ی افغان داریم که همه‌ی این‌ها برای تحصیل آمده‌اند

اقتصادی افغان داریم که بخش عمده‌ای از صادرات ایران به افغانستان را انجام می دهند و به اقتصاد ایران خدمت می کنند.

یعنی شما می فرمایید برای این آمارها تصویرسازی انجام دهیم و به جامعه منتقل کنیم؟

بله، مهاجرین افغان یک جامعه‌ی مسالمت‌آمیز هستند و برای جنگ و اینطور چیزها نیامده‌اند. مثل مهاجران مکزیکی که برای کار به آمریکا می روند، حتی با وجود اینکه ترامپ میان این دو کشور دیوار کشید باز هم به آمریکا رفتند. مهم این است که به صورت هدفمند اقداماتی برای ساماندهی‌شان انجام شود. در دولت آقای رئیسی یک سامانه‌ی متمرکز بر روی مهاجرین افغان به اسم سامانه هوشمند مهاجرین و اتباع تشکیل شده است که بسیار متمرکز است.

یعنی خدمات کنسولی هدفمند شده است؟

هدفمند شده و مشخص است که هرکس برا چه ویزا میخواهد! مشکل دیگری که ما با افغان‌ها داریم، این است که در افغانستان به دلیل نابسامانی‌های بسیار هیچ نوع ثبت احوالی وجود ندارد و ملت افغانستان شناسنامه ندارند. به خاطر همین اگر کسی یک بار به صورت غیرمجاز به ایران بیاید، این شخص به افغانستان باز می‌گردد و با یک هویت جدید دوباره برمی‌گردد؛ خب به این صورت هیچ وقت نمی‌شود مانع ورودش شویم. در این سامانه‌ای که راه اندازی شده مشخصات بیومتریک افراد مثل اثر انگشت، عنبیه، قرنیه و چهره را اسکن و ثبت می کنند. به این صورت اگر شخصی قصد ورود داشته باشد تمام اطلاعاتش ثبت شده است. از طریق این سامانه کد هویتی مانند کد ملی به اتباع داده شده است. قرار است از طریق کد هویت اتباع بتوانند، به اسم خود حساب بانکی و سیم کارت تلفن داشته باشند. به همین دلیل تمام فعالیت‌هایشان تحت کنترل خواهد بود و هیچ حرکت خارج از چارچوبی نخواهند داشت.

پی نوشت:
۱- مصاحبه مذکور مصاحبه مسعود اسدالهی با برنامه تلوزیونی وارونگی در شبکه افق می‌باشد.

مهاجران افغان
از فرصت تا تبدیل آن‌ها به تهدید

مصاحبه با دکتر مجتبی نوروزی؛ کارشناس افغانستان

با توجه به بحث‌های اخیر درباره مهاجرین افغان، افراد مختلفی از زوایه نگاه‌های مختلفی این پدیده را بررسی کرده‌اند، بنظر شما مزایای حضور مهاجرین در ایران چیست؟

من فکر می‌کنم قبل از اینکه بخواهیم در مورد معایب و مزایای این قضیه صحبت کنیم، باید اول ترسیمی از واقعیت موجود داشته باشیم و اساساً از خودِ مقولهٔ مهاجرت و چرایی آن شروع کنیم. در مرحلهٔ دوم بررسی شود که چه کارهایی می‌توانستیم بکنیم و نکرده‌ایم؛ یعنی ما چطور می‌توانستیم با پدیده و مقولهٔ مهاجرت و مهاجرین افغانستانی مواجه بشویم. سوم اینکه آیا به معنای واقعی کلمه می‌شود مانع مهاجرت شد یا اینکه مهاجرینی را که سال‌ها در ایران بودند، به کشور خود برگرداند؟ این‌ها به نظر من نکات اصلی است که پیش از ورود به بحث، باید به آن پرداخت. من این‌طور تعریف می‌کنم: «چه موقعی فردی مهاجر می‌شود؟»

در زمانی فرد مهاجر می‌شود که دنبال فرصت‌های جدیدی برای زندگی است؛ حالا این فرصت جدید می‌تواند فرصت امنیت باشد. در این مواقع کسی که جانش در معرض خطر و تهدید است، احساس می‌کند که به منطقه‌ای با امنیت نسبی بالاتری برود. یا فرصت رشد، زندگی و تعالی برایش وجود ندارد؛ یعنی هنجارهایی که در زندگی خود ترسیم کرده به خطر می‌افتد و دچار تهدید هویتی می‌شود. این مسأله در بخشی از مهاجرین افغانستانی وجود دارد.

نگاه من کاملاً سازه‌انگارانه است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که ما کاری نداریم که در واقع چه اتفاقی می‌افتد؛ برداشت بخشی از جامعه مهاجر مورد بحث است. در همهٔ مهاجرت‌ها این نکته وجود دارد که فرد احساس می‌کند -باز هم بر کلمهٔ احساس تأکید می‌کنم- احساس می‌کند که ممکن است از بعضی فرصت‌ها محروم شود و شواهدی هم برای تأیید احساس خود پیدا می‌کند. پیداکردن این شواهد در جامعهٔ افغانستان کار دشواری نیست. این گونه خودش را قانع می‌کند که مهاجرت کند.

در همهٔ مهاجرت‌ها این نکته وجود دارد که فرد احساس می‌کند -باز هم بر کلمهٔ احساس تأکید می‌کنم- احساس می‌کند که ممکن است از بعضی فرصت‌ها محروم شود و شواهدی هم برای تأیید احساس خود پیدا می‌کند. پیداکردن این شواهد در جامعهٔ افغانستان کار دشواری نیست. این‌گونه خودش را قانع می‌کند که مهاجرت کند

نکتهٔ بعدی محروم شدن از امکان پیشرفت است؛ یعنی ما در افغانستان مشاهده می‌کنیم که یکی از مسائل مهم مهاجرت آنها، طی یک سال اخیر و با برگشتن طالبان رخ داد. بخش عمده‌ای از این موج مهاجرت ثانویه، به علت مانع شدن از تحصیل دخترهاست. وقتی خانواده‌ای دختر دارد و بعد از مدت‌ها درس خواندن، تحصیل برایشان به یک ارزش تبدیل می‌شود، حالا احساس می‌کنند که این ارزش دارد تهدید می‌شود و امکان پیشرفت برای دخترشان نیست، به همین دلیل مهاجرت می‌کنند. برای همین است که عمدهٔ مهاجرت‌ها از جوامع شهری افغانستان است؛ چراکه در ساختار و نظام زندگی روستایی که اتفاق چندانی نیفتاده است، تغییر چندانی رخ نداده‌است. چیزی که زیرورو شده، زندگی شهری مردم افغانستان است. پس تا زمانی که آن علت پابرجاست و یک جمع، جریان و جماعتی احساس می‌کنند که جان، هویت و پیشرفت‌شان در خطر است، به هر قیمتی مهاجرت خواهند کرد. به واسطهٔ مشکلاتی هم که در پنج دههٔ اخیر به‌طور مداوم وجود داشته، مهاجرت تبدیل به یک فرهنگ شده‌است. ملاحظهٔ بعدی، جبر جغرافیاست. یادم می‌آید که مناظره‌ای در دولت و مجلس بود؛ یکی از نمایندگان مجلس که خانم هم بود، خیلی راحت می‌گفت: «ما مرز را می‌بندیم». با خنده گفتم: «خانم، شما تا حالا مرز دیده‌اید؛ تصورات از مرز چیست؟! می‌فهمید ۹۵۰ کیلومتر بیابان که همهٔ منافع شبکهٔ مافیایی قاچاق

انسان در این است، یعنی چه؟!« مرز را ببندید یعنی چه؟! من این نقد را به انسداد فیزیکی هم دارم. فکر نمی‌کنم که انسداد فیزیکی اثر جدی داشته باشد. ممکن است که در مدت کوتاه، اثری داشته باشد، ولی هزینه‌اش را نمی‌دانم و نمی‌دانم که چقدر می‌ارزد.

خلاصه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، با پدیدۀ مهاجرت افغانستان روبه‌رو هستیم و باید کاری کنیم که شرایط زندگی آنجا بهتر شود تا مردم افغانستان احساس کنند که آنجا قابل زندگی است. با این کار موج مهاجرت، منفی می‌شود.

اما در داخل ایران ما چه کنیم که بتوانیم آسیب‌های این مهاجرت را به حداقل و فرصت‌هایش را به حداکثر برسانیم.

یکی از دلایل این است که ما سیاست‌گذاری‌مان در چهار دهۀ گذشته، سینوسی بوده‌است؛ یعنی یک موقع خیلی راحت مردم از دروازه رد شدند و یک موقع هم از ته سوزن رد نشدند. ما یک دستورالعمل مشخص و واضحی در برخورد با این پدیده نداشته‌ایم

برای اهل فن اجمالا مشخص است که حجم مهاجران انبوه فعلی عمدتا از کدام گذرگاه وارد ایران می‌شوند؛ اجملا مشخص است که مثلا از خراسان نمی‌آیند و از سیستان می‌آیند. به نظر شما مسئولین مرز نباید آن راهی را که برای مهاجرین باز گذاشته‌اند، محدودتر کنند؟

اجازه بدهید قصه‌ای برای شما تعریف کنم. خیلی وقت پیش که اصلاً این قضایا نبود، تقریباً سال ۸۸ یا ۸۹ بود که ما سفری به یکی از شهرهای مرزی سیستان رفتیم. در عصر جمعه ما کل مسیر نوار مرزی را با یک گروه طی کردیم. بعد با جریانی به همراه فرماندار آن شهر، به روی پل مرزی رفتیم که یک سمتش ایران بود و آن سمتش افغانستان. چون جمعه بعدازظهر بود، مرز را بسته بودند. فرمانده به سربازی که آنجا بود، گفت: « این در را باز کنید که ما با این هیئت همراه برویم و روی پل را ببینیم و بیاییم». سرباز در را باز کرد و همان موقع تعدادی آمدند داخل. من به او گفتم که چرا جلوی در را نگرفتی؟ گفت: «آن‌طرف رودخانه را نگاه کنید که چند نفر نشسته‌اند! در هم بسته باشد، از آنجا می‌آیند این‌طرف و من هم نمی‌توانم کاری کنم».

یکی از دلایل این است که ما سیاست‌گذاری‌مان در چهار دهۀ گذشته، سینوسی بوده‌است؛ یعنی یک موقع خیلی راحت مردم از دروازه رد شدند و یک موقع هم از ته سوزن رد نشدند. ما یک دستورالعمل مشخص و واضحی در برخورد با این پدیده نداشته‌ایم. این را هم مقامات و مسئولین امر دارند اذعان می‌کنند. وقتی که در مقطعی ویزا داده نمی‌شود یا سخت داده می‌شود، مهاجرین هم راهش را پیدا می‌کنند؛ اما اگر شما بیایید و ویزای کار به فرد بدهید که وقتی وارد ایران می‌شود، بداند که قرار است کجا کار کند و مسیرش مشخص باشد، دیگر تبدیل به تهدید امنیتی نمی‌شود.

وقتی یک وحدت عمل در بین همۀ ارگان‌هایی که با این پدیده مواجه هستند، تشکیل بدهیم، دیگر به مشکل نخواهیم خورد و خود جامعۀ مهاجر جلوی حضور غیرقانونی را می‌گیرد.

چرا به این باور رسیدید و تجربۀ شما چیست؟

چون آن بخش از مهاجرانی که هنجارهای اجتماعی را رعایت نمی‌کنند، مهاجران تازه وارد هستند. بیش از اینکه جامعۀ ایرانی احساس خطر کند، جامعۀ مهاجرین قدیمی احساس خطر کرده‌است.

الان مهاجران قدیمی هنجار و ارزش‌های ایران را به مهاجرین تازه وارد آموزش می‌دهند.

پس اگر مسیر درست باشد، این‌ها را به سمت مسیر درست هدایت می کنند و درواقع جذب بازار کار می شوند.

اما درباره مزیت‌ها، این استدلال مطرح می‌شود که مهاجرین فرصت هستند چراکه اینجا را مثل وطن خودشان می‌دانند و می‌سازند. وطن جایی است که شما می‌سازید. اما با وجود اینکه نگاه بسیاری از مهاجران به ایران یک کریدور ترانزیتی برای مهاجرت ثانویه به اروپا است، این استدلال چقدر قوت دارد؟

اولاً در نظریات جدید وقتی جامعه‌ای ساخته می شود، دیگر این طور نیست که همه چیز فقط ساختن فیزیکی باشد و بگویید این‌ها نیروی کار هستند. البته این سطح هم هست؛ ولی می خواهم بگویم سطوح بالاتری از این وجود دارد. بالأخره ما می دانیم که همین الان حذف مهاجرین از ساختار اقتصادی ایران به معنای ایجاد مسائل و مشکلات فراوان در ساختار اقتصاد ایران است؛ یعنی حداقل در یک سری از بخش‌ها این قطعی است. این فرصت اول؛ ولی من به این اکتفا نمی کنم. اگر شما می گویید این‌ها مسیر ثانویه است، واقعاً هیچ ارزیابی شده‌است که از این چند میلیون مهاجری که وجود دارد، چند نفر این فکر را دارند؟

شما آماری دارید؟

واقعاً نمی دانم. به دلیل ارتباطی که با دوستان افغانستانی دارم، بنظرم تعداد افرادی که با برنامه مهاجرت می کنند، کم است.

ولی اگر دهک بندی کنیم، می‌بینیم که مهاجران از طیف با کیفیت‌ها هم هستند.

بله، کسانی که به اینجا آمدند، از فرصت استفاده کردند و به جای مناسبی هم رسیدند. شما فرض کنید فردی به خانهٔ شما آمده؛ مدتی خانهٔ شما مهمان بوده‌است و حال می خواهد برود. اگر با تصوری خوب خانهٔ شما را ترک کند، به نفعشان خواهد بود یا با تصوری بد؟ جواب واضح است. الان در سراسر دنیا بعید می‌دانم کشوری مهاجر افغانستانی نداشته باشد. اگر این مهاجران ذهنیت مثبتی از شما و کشورتان داشته باشند، در ایجاد تصویر مثبت از شما، مردم، کشور و نظامتان می‌توانند خیلی مؤثر باشند. تصویری که شما باید هزینهٔ زیادی صرفش کنید تا بتوانید در فضای دیپلماسی عمومی آن را اصلاح کنید، می‌توانید با یک سیاست درست آن را رقم بزنید. برعکس آن هم هست؛ بالأخره فضای رسانه‌ای جدی علیه شما در دنیا وجود دارد که تلاش می کند تمام تصاویر مثبت شما را منفی جلوه بدهد؛ اگر شما شاهدی برای این مدعا اضافه کردید، آن جریان رسانه‌ای بلد است چطوری از آن شاهد استفاده کند و علیه شما فضاسازی رسانه‌ای بکند و شانتاژ خبری ایجاد کند؛ این یعنی سرمایهٔ اجتماعی. همچنین مراودهٔ تجاری خوب با افغانستان در دوره‌های مختلف درحالی که کسی نبود که یک برنامه‌ریزی جدی برای این افق کرده باشد، توسط همین مهاجرینی رقم میخورد.

نکته دیگر که مسألهٔ بسیار مهمی است، زبان مشترک است. یکی از پایه‌های جدی هویت ملی در هر کشوری زبان است؛ شما هویتتان را فارغ از زبان نمی‌توانید تعریف کنید. همهٔ

الان در سراسر دنیا بعید می دانم کشوری مهاجر افغانستانی نداشته باشد. اگر این مهاجران ذهنیت مثبتی از شما و کشورتان داشته باشند، در ایجاد تصویر مثبت از شما، مردم، کشور و نظامتان می توانند خیلی مؤثر باشند. تصویری که شما باید هزینهٔ زیادی صرفش کنید تا بتوانید در فضای دیپلماسی عمومی آن را اصلاح کنید، می توانید با یک سیاست درست آن را رقم بزنید

کشورهای دنیا برای اینکه قدرت و هویت ملی خودشان را بالا ببرند و خودشان را قدرتمند جلوه بدهند، دایرهٔ هم‌زبانان خود را توسعه می‌دهند. الان در بحث آموزش زبان، کشورها سرمایه‌گزاری‌های گسترده‌ای می‌کنند تا زبانشان را آموزش بدهند؛ این چه معنایی دارد؟ الان بریتانیا بدون اتکا به ایالات متحده، یا ایالات متحده بدون اتکا به بریتانیا نیست. آنها به واسطهٔ پیوند زبانی کمتر احساس کمبود قدرت می‌کنند. این در مورد آلمانی‌زبان‌ها هم هست. یک بال جدی در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، توسعهٔ زبانی است. چینی‌ها دهه‌هاست که برنامه‌ریزی کرده‌اند برای ساده‌سازی زبانشان تا بتوانند آن را به دیگران آموزش بدهند. حالا این زبان فارسی گنجینه‌ای دارد که بخش مهمی از این گنجینه در اختیار مردم است. من حضور اتباع افغانستان در سراسر دنیا را یک فرصت می‌بینم برای توسعهٔ زبان فارسی. اگر ما مدعی این هستیم که قدرت و منافع ملی را بالا ببریم، حتماً پایه

اساسی آن در توسعهٔ زبان است و کسانی که می‌توانند این مسئله را در دنیا پیاده کنند، اتباع افغانستانی هستند.

فارس‌زبان‌های افغانستان به‌شدت روی این موضوع احساس هویتی دارند؛ چیزی که ما مثل ماهیِ در آب، ارزش آن را نمی‌دانیم. خیلی سال پیش که من مجری جلسه‌ای در دانشگاه بودم و آن موقع وبلاگ‌نویسی مُد بود، یادم است که استاد دانشگاهی می‌گفت: «هرچه تعداد صفحات وبلاگ‌های فارسی بیشتر باشد، قدرت ملی شما بیشتر است».

نکتهٔ دیگر این که ما به‌عنوان ایرانی در طول تاریخ با امواج جدی حضور دیگران و بیگانگان در این سرزمین و جغرافیا مواجه بوده‌ایم و با وجود همهٔ رنج‌ها و آلامی که وجود داشته، ما آن فرهنگ‌ها را در فرهنگ هویت خودمان هضم کرده‌ایم و بومی‌اش کرده‌ایم. ما حتی از اسلام قرائت ایرانی داریم؛ همان چیزی که مرحوم شهید مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران

می‌گوید این است که ما از اسلام قرائت ایرانی ایجاد کردیم؛ یعنی متناسب‌سازی کردیم. برعکس، جایی مثل مصر، آن فرهنگ گذشتهٔ خود را کامل از دست داد و در آن فرهنگ عربی حل شد. اما در ایران این اتفاق نیفتاد. یا در حملهٔ مغول هم همین اتفاق می‌افتد. مغول‌ها به ایران آمدند و یک فرهنگی کسب کردند و در برگشتِ این موج رفتند شبه‌قارهٔ هند را فارسی‌زبان کردند؛ یعنی در قرون چهارده، پانزده و شانزده میلادی، هند کامل تحت تأثیر تمدن ایرانی قرار می‌گیرد؛ نه به واسطهٔ ایرانی‌ها، بلکه به واسطهٔ گورکانیان مغول. اما از یک جایی به بعد، نوعی دیگرهراسی در فرهنگ این سرزمین شروع شد. این دیگرهراسی که هرکس از جای دیگری آمد و با من تفاوتی داشت، باید از او ترسید. البته این دیگرهراسی در یک مقطع تاریخی تحت تأثیر تجربیات تاریخی ما به وجود آمد و به نظر می‌آید ما آن قدرت و قوت تاثیرگذاری را داریم از دست می‌دهیم. من فکر می‌کنم که عده‌ای تلاش کردند که این دیگرهراسی را تقویت بکنند تا شکاف را در جامعهٔ ایرانی زیاد کنند؛ یعنی کرد از لر، لر از بلوچ، بلوچ از ترکمن و ترکمن از عرب و... همه از همدیگر بترسند و اگر قرار باشد این‌ها در کنار هم زندگی کنند -مثلاً در یک خوابگاه دانشجویی یا در سربازی- دیگر آن نگاه مثبت وجود ندارد و می‌ترسند. من فکر می‌کنم حضور مهاجرین افغانستان در ایران فرصتی است تا ما این زیستن با دیگری را تجربه کنیم.

بخش عمده ای از انتقادات به حضور مهاجران متوجه کلونی‌های غیرهمزبان است که تهدید تلقی می‌شوند؛ نظر شما چیست؟

ما نیازمند این هستیم که هستهٔ سیاست‌های مهاجرتی‌مان را بازبینی کنیم و بدانیم که اصلاحات جزءبه‌جزء، کارساز نخواهد بود؛ چون یک بسته است و همهٔ این‌ها به هم ربط دارد. بخشی در این سیاست‌گذاری همین بحث آمایش است و در واقع نوع دلایل کلونی‌گزینی این‌ها و عدم پیوند این دو جامعه در همدیگر و عدم درهم‌تنیدگی این‌ها. نکتهٔ جالبی است؛ مثلاً من یک بار با یک دوست افغانستانی صحبت می‌کردم که دانشجوی جامعه‌شناسی است و از پنج شش‌سالگی آمده ایران و الان ۲۲ساله است و ساکن ایران؛ خیلی ذهنم را درگیر کرد. به من گفت: «می‌دانید! من هنوز هیچ تصویری از داخل خانهٔ یک ایرانی ندارم». آن زندگی در قالب کلونی که من اگر الان بروم آنجا چه می‌شود. می‌گفت: «خیلی دوست و هم‌کلاسی ایرانی دارم، ولی تا حالا خانهٔ آنها نرفته‌ام. مثلاً نمی‌دانم یک ایرانی اگر بخواهد چای جلوی من بگیرد، چطوری می‌گیرد و اصلاً نمی‌دانم مبلمان و چیدمان خانه‌اش چه شکلی است و به چه چیزهایی توجه می‌کند و هر چه هم دیده‌ام از قاب تلویزیون دیده‌ام». این که چرا کلونی شده و چرا ترکیب نشده و چرا جامعه‌پذیری ندارد، به نظر من به خاطر همان سیاست‌گذاری است و آنکه ما نتوانسته‌ایم درست سیاست‌گذاری و کنترل کنیم.

به نظر من بازنماییِ تهدید از خود تهدید بدتر است. یکی از نقدهای من به دوستانی است که مدام کلمهٔ تهدید را تکرار می‌کنند. من می‌گویم اتفاقاً خود این تکرار هم تهدیدزا است؛ یعنی وقتی که شما به این شکاف دامن زدید و مدام ایرانی را از مهاجر افغانستانی ترساندید و مهاجر افغانستانی را از ایرانی ترساندید، به‌صورت طبیعی و در یک بازهٔ زمانی نه‌چندان طولانی، تصور منفی در هر دو طرف شکل می‌گیرد. من وقتی می‌خواهم با شما صحبت بکنم، اگر از ابتدا با یک تصویر منفی با شما سر این میز بنشینم، طور دیگری صحبت می‌کنم و

یکی از نقدهای من به دوستانی است که مدام کلمهٔ تهدید را تکرار می‌کنند. من می‌گویم اتفاقاً خود این تکرار هم تهدیدزا است؛ یعنی وقتی که شما به این شکاف دامن زدید و مدام ایرانی را از مهاجر افغانستانی ترساندید و مهاجر افغانستانی را از ایرانی ترساندید، به‌صورت طبیعی و در یک بازهٔ زمانی نه‌چندان طولانی، تصور منفی در هر دو طرف شکل می‌گیرد

آن گفتگو حالت تخاصمی پیدا می کند؛ چون ذهنیت من از پیش منفی است؛ و برعکسش هم هست. در ادبیات گفته که «درخت دوستی بنشان» یا «از محبت خارها گل می‌شود». این‌ها واقعیت است و تجربهٔ زیستهٔ آدمی است که این را تبدیل به شعر می کند. من فکر می‌کنم مقداری از میزان تهدید وجود دارد؛ مثلاً اگر به یک‌سری از محله های ایران بروید، احساس امنیت کمتری می کنید. این در همه جای جهان وجود دارد و طبیعی است؛ ولی مهم این است که شما این را تصویرسازی می‌کنید و این تصویرسازی باعث تشکیل چرخهٔ منفی می‌شود و این چرخه بازتولید تصور ناامنی دارد. به نظر من این همان نکته‌ای است که دوستان ما داخل فضای مجازی در نظر نمی گیرند.

بنظر شما با توجه به که اینکه به انتخابات نزدیک می‌شویم، پشتوانه سیاسی ندارد؟

من فارغ از خط و خطوط این جناح‌ها هستم؛ ولی بدترین چیز این است که شما با امنیت ملی، منافع ملی و سیاست خارجی به‌عنوان یک ابزار در بحث‌های داخلی استفاده کنید. هر کسی که این کار را می کند، به نظر من رذالت دارد. من سال‌هاست که در مسائل سیاست داخلی، موضع، حرف و نظری ندارم و خیلی هم برایم مهم نیست؛ ولی اینکه فردی بخواهد امنیت مردم را به خطر بیندازد و دلهره‌ای در دل مردم ایجاد کند، تا ابد نمی‌تواند جواب آن دلهره را بدهد. اصلاً میلیون‌ها میلیون رأی، ارزش این را ندارد که در دل یک بچهٔ دبستانی دلهره ایجاد کنید. اشکالات را در عرصهٔ سیاست‌گذاری گفتید، من معتقدم و تأکید می کنم که خود جامعهٔ مهاجر با شما همراه خواهد شد؛ یعنی اگر تهدیدزدایی انجام بشود، جامعهٔ مهاجر با سیاست‌گذاران همراه خواهد شد و بقیه هم درک خواهند کرد که یک مهاجر بزهکار در بین پنج میلیون از آنها طبیعی است. پس اگر این پنج میلیون مهاجر در بین مردم جامعه احساس همدلی کنند، دیگر مشکل حل می شود.

من سال‌هاست که در مسائل سیاست داخلی، موضع، حرف و نظری ندارم و خیلی هم برایم مهم نیست؛ ولی اینکه فردی بخواهد امنیت مردم را به خطر بیندازد و دلهره‌ای در دل مردم ایجاد کند، تا ابد نمی‌تواند جواب آن دلهره را بدهد

در مورد اوضاع این روزهای پاکستان و مهاجران افغان نظرتان چیست؟

تفسیر این اتفاقی که در پاکستان می‌افتد، بحث مفصلی دارد. آیا این موج بازگشت و بازگرداندن اجباری مهاجرین افغانستانی از پاکستان -به فرضِ این که پاکستانی‌ها موفق بشوند این کار را بکنند که من معتقدم موفق نخواهند شد- آیا به تأمین امنیت پاکستان کمک کرده یا آن را دچار مسأله کرده‌است؟ یعنی آیا تهدیدات امنیتی در داخل پاکستان افزایش یافته یا کاهش یافته؟ من معتقدم که افزایش یافته‌است. امنیت همیشه یک معماست؛ یعنی شما نه می‌توانید خیلی برخورد سلبی داشته باشید و نه می‌توانید خیلی برخورد باز داشته باشید. وقتی فشاری را بر اجتماع بگذارند و با روش‌های غیرانسانی و بدون اقناع، تلاش کنید که با زور اسلحه و پلیس اخراج را رقم بزنید -حتی اگر کوتاه‌مدت هم این اتفاق رقم بخورد- نتیجه نخواهد داد. اولاً این که مهاجرین برمی‌گردند یا جایگزین این جریان می‌شوند. دوم اینکه شما با طرز رفتارتان مهاجرین را برای بهره‌برداری ضد امنیتی علیه خودتان آماده کرده‌اید.

دست شما درد نکند، خیلی لطف کردید.

خواهش می کنم. مخلصیم، قربان شما.

شعله‌های جنگ غزه
به افغانستان هم سرایت کرد

مصطفی حامد (ابوالولید المصری)؛ نویسنده کتاب غوغایی بربام جهان

آنها حتی کودکان افغان را از مدارس دستگیر و بدون هیچ پشتوانه‌ی حقوقی و در غیاب والدینشان به دادگاه احضار و طبق نظر دادگاه آنها را به یک ماه حبس در زندان کودکان (پس از اعتراف به جرایمی که به آنان نسبت داده شده بود) محکوم کردند

•پاکستان در واکنشی تنبیهی نسبت به حمایت امارت اسلامی از مسلمانان غزه، یک و نیم میلیون شهروند افغانستانی را از خاک خود اخراج کرد.

•این بار سناریوی فلسطین در شبه قاره ی هند به دست حکومت پاکستان که مهاجران افغان را از مناطق قبیله‌ای تحت پوشش پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل اخراج کرده، تکرار می‌شود. این پایگاه‌ها علاوه بر اینکه جنگ غیر علنی را علیه امارت اسلامی و کشورهای آسیای مرکزی و چین و ایران سازماندهی می کنند از مراکز واقعی قدرت نیز هستند که به دیکته‌ی سیاست ها می پردازند.

• اقدامات نظامی داخل پاکستان به جهت اهداف تروریستی نیست، بلکه مقدمات جنگ آزادیبخش افغانستان جدید برای بازپس‌گیری سرزمین‌ها و مردم افغانستان است. چنانچه تاریخ ثابت کرده است اگر افغان‌ها احساس کنند که برای آزادسازی کشورشان در جهاد هستند، تا زمانی که آن را آزاد نکنند، متوقف نخواهند شد.

صدها خانواده‌ی افغانستانی به افغانستان بازگشتند درحالی که به شکل تاسف بار، همراه با خشونت، فوری و بدون دادن فرصت کافی برای جابه جایی توسط دولت پاکستان اخراج شدند. این دولت هزاران نفر را دستگیر و خانه های آنان را در سراسر خاک پاکستان تخریب کرد.

آنها حتی کودکان افغان را از مدارس دستگیر و بدون هیچ پشتوانه‌ی حقوقی و در غیاب والدینشان به دادگاه احضار و طبق نظر دادگاه آنها را به یک ماه حبس در زندان کودکان (پس از اعتراف به جرایمی که به آنان نسبت داده شده بود) محکوم کردند. جریان وقایع در پاکستان مجرد واقعه است و نسبت به تخلفات اخلاقی و حقوقی آن هیچ بازخواستی نیست.

پاکستان علاوه بر تخریب منازل مسکونی و مصادره اموال، قصد داشت مهاجران افغان را که پول و غذای کافی و سرپناهی برای اقامت نداشتند، با شروع فصل زمستان به کشورشان اخراج و به آنها آسیب جدی وارد کند. مقامات پاکستانی با توقیف محموله های صادرات و واردات بازرگانان افغان عمداً به آنان آسیب زدند تا کالاهایشان مخوصا سبزیجات و میوه‌ها از بین بروند. آنان کامیون‌ها و کالاهای بازرگانان در بندرها و گمرکات را مصادره کردند. بر اساس آمارهای افغانستانی، ضرر مهاجران و تاجران به چهار میلیارد دلار رسیده است.

مقامات پاکستانی به این حد از ستم اکتفا نکرده و سربازانشان در سراسر حصار مرزی منطقه «اسپین بولدک» به سوی مهاجران در حال بازگشت تیراندازی و تعدادی از آنان را مجروح کرد.

سراج الدین حقانی سرپرست وزارت امور داخله حکومت طالبان اذعان داشت که اخراج مهاجران و پناهجویان از پاکستان نشانه ی ضعف اخلاقی حکومت پاکستان است و گفت: «امیدوارم تا این حد ضعف اخلاق نشان ندهند». بر اساس اعلام وزارت داخله حکومت طالبان، سراج الدین حقانی برای ملاقات با مهاجران و پناهجویان اخراج شده از پاکستان به مناطق مرزی تورخم رفت.

هدف پاکستان ایجاد بحران از طریق اخراج مهاجران افغانی است که برخی از آنان نزدیک به سی سال در آنجا ساکن بوده و تقریبا برایشان حکم وطن دارد.

هدف اول: مجازات دولت امارت اسلامی است به خاطر موضع حمایتگرش از فلسطین و مردم غزه که در معرض جنگ ویرانگر اسرائیل هستند

هدف دوم: جلوگیری از رونق فعالیت‌های اقتصادی در افغانستان که از طریق پروژه‌های عظیم اقتصادی مخصوصاً با چین و جمهوری اسلامی ایران در حال اجراست

هدف سوم: جلوگیری از تمایل افغانستان به اصلاح روابط با کشورهای همسایه و برگشت

به دوران خدمت به استراتژی آمریکا تحت نظارت و اشراف پاکستان و همچنین اینکه امارت اسلامی را وادار به ایفای نقش رادیکال اسلامی علیه چین و ایران کند تا رژیم‌های حاکم در آنجا تضعیف شوند، درست همچون زمان جنگ شوروی در دهه هشتاد قرن گذشته که افغان‌ها توانستند ارتش سرخ شوروی را شکست دهند و باعث تضعیف اتحاد جماهیر شوروی شده و آمریکا را قادر ساختند تا با نظام بین‌الملل تک قطبی خود بر جهان حکومت کند.

اما امارت اسلامی بر سیاست خاص خود که برخاسته از آموزه‌های اسلام و مصالح مردم است اصرار دارد. آموزه‌ها و مصالحی که چهار دهه جنگ‌های شدید و مستمر علیه قدرتمندترین ارتش‌های جهان آن را از بین برده. این جنگها منجر به ویرانی افغانستان، اقتصاد و زیرساخت‌های آن، خستگی و فرسودگی اقوامی شده که ستون اصلی دولت افغانستان در صلح و جنگ هستند.

هدف چهارم: فشار بر امارت اسلامی برای به رسمیت شناختن خط دیورند به عنوان خط

به نوعی شاهد تکرار سناریوی فلسطین این بار در شبه قاره هند توسط دولت پاکستان هستیم. این کشور اقدام به اخراج مهاجران افغان از مناطق قبیله‌ای که پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی آمریکایی‌ها در آنجاست، کرده

دائمی بین دو کشور و عدم بازگرداندن زمین‌هایی که به موجب قرارداد قانونی صد ساله دولت انگلیس غصب شده‌اند. این قرارداد در سال ۱۹۹۳ منقضی شد. اما پاکستان قصد پس دادن چیزی را ندارد، و افغان‌ها را که مالک واقعی زمین‌ها هستند، بیرون می‌راند.

به نوعی شاهد تکرار سناریوی فلسطین این بار در شبه قاره هند توسط دولت پاکستان هستیم. این کشور اقدام به اخراج مهاجران افغان از مناطق قبیله‌ای که پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی آمریکایی‌ها در آنجاست، کرده. این پایگاه‌ها علاوه بر اینکه با استفاده از گروه‌های داعش در زمین و پهپادهای پیشرفته با قابلیت‌های استراتژیک بالا، جنگ غیرعلنی علیه امارت اسلامی، کشورهای آسیای مرکزی، چین و ایران سازماندهی می‌کنند، از مراکز واقعی قدرت و دیکته کننده سیاست‌ها هستند.

پاکستان به منظور افزایش فشار خود برقرار دادن «خط موقت دیورند» به عنوان خط دائمی، در جریان تجاوزات خود به مهاجران افغان و اخراج آنها، ویزاهای رسمی برای عبور از مرز وضع کرد تا تأکید کند که دیورند خط جداکننده بین دو کشور است. غافل از اینکه قبایل موجود در دو سوی این خط، قبائل افغانستانی هستند و آن زمین‌ها هم جزو سرزمین افغانستان است که اشغالگران انگلیس در جریان جنگ‌های خود در افغانستان، غصب کردند. در این راستا ساکنان دو طرف مرز تظاهراتی کردند که با سرکوب مقامات پاکستانی مواجه شد.

وزارت امور خارجه افغانستان صدور روادید مسافرتی در دو طرف خط دیورند را محکوم کرد. وآن را خط فرضی‌ای وصف کرد، که آغازگر درگیری و مسئله آن ماهیت قانونی این خط مرزی است. مهاجران افغان آگاهند که از زمین‌هایی اخراج می‌شوند که پاکستان آن را از کشورشان غصب کرده و از میان قبایل آنان در طرف پاکستانی گرفته شده است. این بدان معناست که منطقه ممکن است وارد یک منحنی جدید و تعیین کننده شود. اخراج یک و نیم میلیون افغان با این قساوت و تحمیل ویزاهای عبور از مرز، آغازی است برای ایجاد جرقه جنگ آزادی‌بخش در این مناطق در افغانستان.

همانطور که تاریخ به ما ثابت کرده، اگر افغان‌ها احساس کنند که برای آزادسازی

سرزمین‌های کشورشان باید جهاد کنند، تا زمانی که آن را آزاد نکنند، هیچ چیز مانع آنها نخواهد شد. هیچ دولت افغانستانی جرئت نمی‌کند مانع آن‌ها شود وگرنه خود نیز دشمن و همدست اشغالگران محسوب می‌شود همچون کاری که با حکومت کمونیستی قبل از جنگ شوروی و سپس با حکومت کرزی [و غنی] که توسط اشغالگران آمریکایی تاسیس شده بود، کردند و آن را بخشی از موجودیت دشمن اشغالگر به شمار آوردند.

امارت اسلامی نه قادر به اتخاذ موضع مخالف در جهت حق آزادی مشروع مردم خود است و نه از ترس عواقب منطقه‌ای و بین المللی قادر به اتخاذ موضعی علنی است. چندی پیش مقدمات جنگ آزادی‌بخشی آغاز شد که دولت پاکستان آن را اقدامات تروریستی طالبان پاکستانی اعلام کرد. این گروه نسخه ی کمتر سازماندهی شده‌ی طالبان افغانستان است. اما بخش بزرگی از انگیزه‌های جنبش طالبان پاکستان برای حمل سلاح، محافظت از قبایل خود در برابر تجاوزات ارتش پاکستان و اقدامات این کشور اعم از اعمال محدودیت بر قبایل، کشتار رندوم ایشان، در تنگی قرار دادن معیشت مردم و کشتن مهمانانی است که از افغانستان مهاجرت کرده و همراه آن قبایل، اعم از عرب، ازبک و اویغور زندگی می کردند. پیروزی طالبان بر اشغال آمریکا و بازگشت امارت اسلامی به حکومت دوباره یک پیروزی برای قبایل آن سوی خط دیورند، بود زیرا کشور اصلی آنها، یعنی «افغانستان» آزاد شده بود و حکومت امارت، حکومت قانونی آنهاست که بر اساس آموزه‌های اسلام حکم می راند.

> بیانیه وزارت امور خارجه افغانستان با اشاره به وجود پیوندهای مذهبی، قومی و تاریخی در دو طرف حصار جدایی، خاطرنشان کرد که تحمیل روادید مانع زندگی آنها شده و آنها را با مشکلات زیادی مواجه ساخته است

جنگ آزادی‌بخش افغانستان جدید

برای تحقق این هدف، جوانان قبایل دست به مقاومت علیه اشغال پاکستان زده و پاکستان نیز ادعا کرد این اقدامات تروریستی و تحت حمایت دولت طالبان است. دولت پاکستان در سطح جهانی شروع به تبلیغ کرد که دولت افغانستان به تروریست‌ها پناه داده و آنان را به انجام اعمال تروریستی علیه پاکستان تشویق می‌کند. انور الحق نخست وزیر موقت پاکستان گفت که حملات در پاکستان پس از تأسیس امارت اسلامی ۶۰ درصد افزایش یافته است. وی غافل از آن بود که اینها نشانه‌های جنگ آزادی‌خواهی قبایل برای به وحدت رسیدن افغانستان و اتحاد اقوام در دو طرف خط دیورند است؛ خطی که توسط اشغالگران انگلیسی برای تفرقه قبایل و ایجاد نزاع در منطقه ترسیم شده است. خط دیورند، دیوار جدایی نژادی است همچون دیوار جدایی‌ای که اسرائیل برای ضمیمه کردن سرزمین‌های فلسطینی و تبدیل آنها به مستعمرات یهودی ساخت. مردم دنیا دیوار اسرائیل را دیوار جدایی نژادی برشمرده اند که به ساکنان آن آسیب زده و عملکردهای اجتماعی و اقتصادی را دشوارتر و سبب سلب و غارت مقدمات امرار معاش همچون آب و زمین‌های کشاورزی شده است. تشابه دیگر خط دیورند و خط حائل اسرائیل، تحمیل ویزای عبور به ساکنان دو طرف حصار شهرک‌های جدایی است. بیانیه وزارت امور خارجه افغانستان با اشاره به وجود پیوندهای مذهبی، قومی و تاریخی در دو طرف حصار جدایی، خاطرنشان کرد که تحمیل روادید مانع زندگی آنها شده و آنها را با مشکلات زیادی مواجه ساخته است. وزیر امور خارجه افغانستان با بیان اینکه دولت افغانستان متعهد شده از اراضی خود علیه هیچ کشوری استفاده نکند و همچنان به تعهدات خود پایبند است، گفت: حوادث امنیتی که در داخل پاکستان اتفاق می‌افتد به ما ربطی ندارد، و مسئله داخلی پاکستان است. ارتش و استخبارات پاکستان باید این حملات را دفع

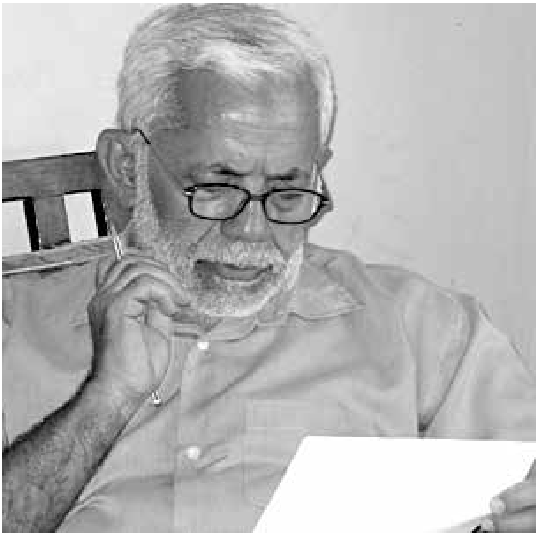

و به روشنی اعلام کنند که افغان‌ها در طول ۴۰ سال زندگی در پاکستان در حوادث امنیتی دخالتی نداشته اند. وزیر کشور تصریح کرد که خط دیورند مسئله بزرگ و مهمی است که باید همه مردم افغانستان در مورد آن نظرخواهی شوند و هیچ دولتی نمی‌تواند جدای از رأی مردم در این مورد موضع گیری کند.

آقای متقی خاطرنشان کرد که این موضوع بیش از صد سال است که ادامه دارد و اکنون دولت پاکستان در این خصوص فشار می آورد، اما تأکید می کنیم که دولت ها نمی توانند بدون مشارکت مردم در این زمینه تصمیم گیری کنند.

شاید منظور (آقای متقی) این است که مردم به تنهایی سرنوشت خود را رقم می زنند و سرنوشت خط دیورند را قبایل دو طرف مرز به روش سنتی قبیله ای، یعنی گردهمایی قبایل در یک نشست گسترده (لویه جرگه) برای تصمیم گیری و تعیین سرنوشت خط دیورند، اینکه باقی بماند یا حذف شود مشخص می کنند.

همراه با خروج پایگاه های آمریکایی و اسرائیلی از سرزمین های اشغالی افغانستان که تحت کنترل پاکستان است باید به قبایل متضرر از تجاوزات نیروهای پاکستانی و آمریکایی در جنگ افغانستان و پس از آن غرامت پرداخت شود. آقای عباس استانکزی معاون وزارت امور خارجه افغانستان بار دیگر بر عدم استفاده حکومت این کشور از اراضی آن علیه دیگران تأکید کرد و افزود که افغان ها در طول تاریخ در امور دیگران دخالت نکرده اند.

نشانه‌های جنگ آزادیبخش

اخبار چهارم نوامبر حاکی از آن است که یک حمله مسلحانه به پایگاه نیروی هوایی پاکستان در استان پنجاب منجر به انهدام ۳۰ فروند هواپیما و هلیکوپتر نظامی شد. این حمله بامداد شنبه توسط جنبش جهاد پاکستان صورت گرفت. ملا محمد قاسم سخنگوی این جنبش به رسانه ها اعلام کرد در این حمله ۳۰ فروند هواپیمای نیروهای پاکستانی منهدم و سیستم راداری این پایگاه را به طور کامل ویران کرده اند. سخنگوی این جنبش افزود افراد مسلح انبار نفت این پایگاه را نیز به آتش کشیدند. این سخنگو به تعداد کشته ها و زخمی های نیروهای پاکستانی اشاره‌ای نکرد. اما از کلیپ های ویدئویی این حمله به نظر می رسد که تعدادی از سربازان نیز کشته شده‌اند. این حمله در شهر میانوالی استان پنجاب پاکستان انجام شد و ارتش پاکستان نیز به نوبه خود اعلام کرد که نیروی هوایی حمله به این پایگاه را خنثی کرده و سه شبه نظامی را کشته است.

در یک حمله ی دیگر ۱۴ سرباز پاکستانی در منطقه گوادر جنوب غربی این کشور کشته شدند. ارتش پاکستان از انهدام دو خودروی نظامی در حمله دو فرد مسلح خبرداد و هویت آنان را فاش نکرد. گوادر یکی از مناطق ناآرامی است که هر از گاهی شاهد حوادث امنیتی است و غالبا نیروهای پلیس و ارتش مورد هدف قرار می گیرند.

افیون

مبارزه طالبان با تریاک؛ گزارشی از میدان

همت تخریب مواد مخدر

قسمت اول: بدخشان

مصاحبه با شفیق الله حفیظی مسئول مبارزه
با مواد مخدر ولایت بدخشان افغانستان

سلام علیکم. لطفا خودتان را معرفی کنید.

سلام علیکم. اسم من شفیق الله حفیظی است، مدت هشت سال در پیش از فتح افغانستان مجاهد بودم و فعلا مدیر مبارزه بر علیه مواد مخدر در ولایت بدخشان.

دو سال از امارت اسلامی گذشته، درباره مبارزه با مواد مخدر در سال گذشته و امسال بگویید.

بعد از مستقرشدن امارت، از طریق مبارزه با قاچاقبران، کارخانه‌های مواد مخدر و... علیه مواد مخدر مبارزه داشتیم و الحمدالله توانستیم نود درصد مواد مخدر را در سطح ولایت بدخشان نابود سازیم.

ده درصد باقی مانده که شما به چشم خودتان دیدید در حال مبارزه هستیم. فعلا توانسته ایم پنجاه هزار جریب[1] زمین را تخریب کنیم.

تخریب زمین چه سختی‌هایی داشت؟ آیا مردم با شما درگیر نمی‌شوند؟

تخریب مواد مخدر مشکلات زیادی دارد؛ چراکه ولایت بدخشان یک ولایت سردسیر است که زمین زیاد دارد. در حکومت‌های قبلی کار و بار مردم موادمخدر بوده؛ یک نفر از وضع اقتصادی می‌نالید، یک نفر بدیل می‌خواست و... و ما به هر شکلی غرامت مردم را دادیم و فرمان امیرالمومنین را در سطح افغانستان خصوصا ولایت بدخشان تبلیغ کردیم.

یک جریب زمین اگر کوکنار[2] بکارد چقدر سود دارد و اگر کشت حلال بکارد چقدر؟

حتما اگر یک جریب زمین را کوکنار بکاری، فایده‌اش برای دهقان خوبتر است ولی برای ملت و مردم بیشتر ضرر دارد و کشت دیگر اگر بکارد، برای تمام مردم منفعتش می‌رسد.

اگر امارت اسلامی از شما بپرسد برای دهقان‌ها باید چه کارهایی کرد تا خودشان کوکنار کشت نکنند، چه می‌گویید؟

امارت اسلامی فرمان صادر کرده و در این عرصه جدی است، ما قوای اجرایی امارت هستیم که باید تطبیق[3] کنیم. امارت از من نباید بپرسد. آن که تا اینجا به من راهبرد داده، تصمیم ادامه را نیز باید بگیرد که برای دهقان چه بکند.

پی‌نوشت:
۱- دو هزار متر مربع
۲- خشخاش
۳- اجرای تصمیم

قسمت دوم: هلمند

مصاحبه با عبدالغفار عابد
رئیس مبارزه با مواد مخدر استان هلمند

خودتان را معرفی کنید و بفرمایید قبل از حاکمیت در امارت چه وظیفه‌ای داشتید و چند سال می‌شود که در امارت اسلامی وظیفه اجرا می‌کنید؟

قبل از هر چیز، سلام علیکم و رحمة الله. اسم من عبدالغفار عابد است و مسئول مبارزه با مواد مخدر در استان هلمند هستم. قبل از فتح در مناطق مرجه، دلام، نیش و نزد افرادی چون ملانعیم که الان در جلال آباد است، وظیفه داشتم. اکنون نیز معاون ملاعبدالحق در استان هلمند هستم.

قبل از اینکه بر تریاک تحریم وضع شود، کشت کوکنار و تریاک و خرید و فروش چطور بود؟

خرید و فروش به طور عمومی بود. زمانی که از طرف امارت اسلامی این دستور صادر شد، آنها به مکان‌های محدودی رفتند.

در شرایط فعلی اگر کسی تریاک را خرید و فروش یا بطور مخفیانه کشت کند، واکنش شما چگونه خواهد بود؟

از آنها سؤال می‌کنیم که چرا خلاف دستور امارت کار می‌کنند و سپس آنها را به محکمه می‌سپاریم. الحمدلله محکمه داریم. آنها مطابق اصول به ایشان مجازات می‌دهند.

آیا همه کارخانه‌ها یا اماکن نگهداری کوکنار و تریاک را در این یک سال از بین برده‌اید؟

کارخانه‌ها را اکثرا از بین بردیم. کم و بیش شاید مانده باشد و آنها یا در جاهایی است مانند کوه‌ها یا بخاطر عدم اطلاع مجاهدین باقی مانده. ما تا جایی که اطلاع داریم آنها را از بین بردیم.

در شرایط فعلی که مشکلات اقتصادی وجود دارد، زمانی که به کشاورزان گفتید از این به بعد تریاک کشت نکنید یا خرید و فروش آن ممنوع است، واکنش آنها چه بود؟ آیا درگیری وزد و خوردی پیش نیامد؟

نه الحمدلله. الحمدلله کسی خود را مخالف امارت اسلامی نمی‌داند. ما از مردم خیلی خوشحال هستیم و مردم هم از ما راضی هستند. علیرغم اینکه مردم از نظر توان مالی ضعیف هستند، با ما مخالفت نمی‌کنند و تا کنون چنین حادثه‌ای نداشتیم.

می توانید بگویید در هلمند چند جریب زمین زیر کشت کوکنار بود؟ بطور مثال در قندهار گفتند تقریبا ۹۰۰ جریب زمین زیر کشت بود؛ آیا شما هم میتوانید چنین عددی برای هلمند بیان کنید؟

در هلمند اگر از ۹۰۰ جریب بیشتر نبوده باشد، کمتر نبوده.

چند درصد تریاک افغانستان در استان هلمند کشت می‌شد؟

شاید ۵ درصد.

در جهان از هلمند به عنوان بزرگترین استانی که محل کشت خشخاش است یاد می‌شد، آیا این ۵ درصد برای هلمند خیلی کم نیست؟

تریاک در همه جای افغانستان کشت می‌شد. اینطور نبود که تنها سخنی از هلمند باشد. مثلا ولایت بادغیس که آب ندارد، مردم دیمه کشت می‌کردند. هلمند فقط اسمش معروف شد وگرنه صد در صد چنین نبود. در ولایت فراه و قندهار شاید به اندازه هلمند کشت می‌شد.

چرا بین همه ولایات هلمند مشهور شد؟

شهرت هلمند شاید به این خاطر بود که تجارت تریاک در شهر مرزی برامچه واقع در این استان اتفاق می‌افتاد. اتباع کشورهای دیگر هم از برامچه خرید می‌کردند.

در ۲۰ سال گذشته هر استان افغانستان در دست یکی از آن ۵۲ کشوری که اینجا آمده بودند، بود. مثلا انگلیسی‌ها در هلمند بودند. شما فکر نمی‌کنید که آن‌ها در اینکه تریاک را به بازارهای جهانی برسانند، دست داشتند؟

طبق معلومات ما بسیاری از تجار خرد و کشاورزان می‌گفتند به خارجی‌ها میفروشیم و خارجی‌ها می‌برند به کشورهای دیگر.

آیا کشاورزان احساس ضرر نمی‌کردند که علیرغم زحمات کشت و برداشت، محصول را با قیمت ارزان به خارجی‌ها می‌فروشید و آنها به ۱۰۰ برابر قیمت وارد بازار جهانی می‌کنند؟

یقینا این تاوان بود. بزرگترین دلیل هم صرفا این بود که کشاورزان فکر میکردند اگر این کار را نکنند شاید نانی نداشته باشند.

آیا در واقع هم همینطور بود؟

حقیقت اینطور نبود. در آن زمان یک جریب زمین ۲ یا ۳ من محصول می‌داد که قیمتش ۱۵ یا ۲۰ هزار کالدار بود در حالیکه گندم ۵خروار حاصل می‌داد که محصول نصف سال می‌شد. این یک کلیشه بود که اگر تریاک نکارم نان ندارم، وگرنه گندم و ذرت بهتر بود.

برخی از کشورهای خارجی ادعا می‌کنند اگر افغانستان خشخاش را ممنوع کند، روابطش با جهان بهتر می‌شود. نظر شما چیست؟

جهانیان بهانه می‌آورند. می‌گویند ممنوع کنید و ما الحمدلله ممنوع کردیم. در مورد امنیت اگر یک نفر حتی خارجی از کابل حرکت کند تا هلمند و از هلمند تا کابل، هیچ کس مانعش نمی‌شود؛ صرفا بازرسی است که از ما هم صوت می‌گیرد. برخورد و بهانه‌های جهان با ما یک کار سیاسی است. ما از بهانه‌های آنها سردر نمی‌آوریم.

قسمت سوم: قندهار

مصاحبه با ملاعبدالغفور حلیم
مسئول مبارزه با مواد مخدر در قندهار

سلام علیکم. تشکر که به ما وقت دادید. خودتان را معرفی کنید و بگویید چند وقت است که در قندهار مسؤلیت مبارزه با مواد مخدر را پیش می‌برید؟

سلام علیکم. من ملا عبدالغفور حلیم هستم. تقریبا از همان ابتدای فتح توسط طالبان این مسؤلیت به عهده من است.

قبل از فرمان منع کشت خشخاش وضع قندهار چطور بود؟ مبارزه با مواد مخدر از همان ابتدا تا کنون چه سیری داشت؟

زمان فتح تمام ولسوالی‌ها پر از تریاک بودند و تریاک در تمام بازارها خرید وفروش می‌شد. از زمانی که شیخ صاحب (رهبر طالبان) فرمان ممنوعیت صادر کرد، در تمام ولسوالی[1]‌ها کشت تریاک منع شد و از همان زمان الحمدالله بطور گسترده کمبود آمده.

مبارزه با مواد مخدر سال گذشته و امسال چه تفاوتی با هم داشت؟

ما تنها امسال تقریبا ۹۰۰ جریب زمین زیر کشت تریاک را از بین بردیم. سال گذشته خیلی کم بود، چراکه تقریبا دستور شیخ صاحب در وسط سال و زمانی صادر شد که کثر زمین‌ها کشت شده بودند. سال اول اجرای دستور امسال بود که حدود ۹۰۰ جریب کشت تریاک و همینطور ۵۰۰ جریب کشت حشیش را تنها در قندهار از بین بردیم.

برنامه ریزی شما برای مبارزه با کشت از چند ماه قبل شروع شد؟ چطور اخطار دادید به کشاورزان که نکارند و چطور تخریب کردید؟

ما از طریق اداره امر به معروف خبر دادیم، ورقه‌هایی رسمی از طرف ما چاپ شد و به همه کشاورزان اطلاع عمومی داده شد، جلساتی در همه ولسوالی‌ها تشکیل شد که عموم مردم

پی‌نوشت:
۱- شهرستان

و متنفذین منطقه و امامان جماعت خواسته شدند و از طریق منبرها به همه ی مردم اطلاع دادیم. سپس اقدام کردیم و شکستیم.

آیا کشاورزان در برابر تخریب مزارع مقاومت نکردند؟

نه الحمدلله اغلب با لبیک خودشان از بین بردند. اگر کسی با رضایت خودش از بین نبرده هم با مجاهدین ما برخورد نامناسب نکرده. در تمام استان قندهار یک نمونه هم زخمی یا کشته نداریم.

تریاک در یک جریب زمین چقدر محصول میداد؟ برای کشاورزان چقدر فایده حاصل می‌شد؟ آیا الآن که کشاورزان گندم، ذرت یا چیز دیگری می کارند، فایده حاصل می کنند؟

کوکنار در یک جریب زمین، یک تا دو من تریاک می‌دهد به «من» قندهاری که چهار و نیم کیلو می‌شود. قیمت کشت‌های فعلی مثل گندم و ذرت و کالک و... به نسبت قیمت سابق تریاک که ممنوع نبود، خوب است، اما فعلا که تریاک ممنوع و گران شده، کشت تریاک پول خوبی می دهد. در زمانی که تریاک آزاد بود، قیمت آن به ازای هر من، ۲۰ هزار کالدار[۱] بود که با زحمت زیادی بدست می‌آمد. کشت‌های دیگر زحمت کمتری دارد. ان شاءالله این و آن زیاد تفاوتی باهم ندارند. فقط توقع کشاورزان این است که بتوانیم کمکشان کنیم، مثلا بذر اصلاح شده به آنها بدهیم.

برخی از گزارش ها مثلا از طرف سازمان ملل ادعا می کنند اگرچه کشت تریاک کم شده، اما مواد صنعتی رشد داشته. نظر شما در این باره چیست؟

این تبلیغات دشمن است. با آمدن امارت سطح این‌ها هم پایین آمده. در برخی مناطق کوهستانی که آب زیاد است، مردم گیاهی می‌کارند به نام عمان که از این محصول، شیشه درست می‌شود. تقریبا در یک ماه تنها در استان قندهار ۱۰ کارخانه عمان را ازبین بردیم. اگر این کارخانه پیدا شود هم کارخانه را از بین می بریم، هم عاملینش را به محکمه می سپاریم.

گیاه افدرا با نام محلی عمان؛ ماده اولیه تولید مخدر شیشه (متآمفتامین)

پی نوشت:

۱- واحد پول پاکستان

جامعه جهانی و همسایگان برای مبارزه با مواد مخدر چه کمکی می توانند بکنند؟

آن‌ها در نظام گذشته برای کمترین مبارزه با مواد مخدر، کمک‌های زیادی می‌کردند اما در دوره امارت که کشت را تقریبا به صفر رسانده، هیچ کمکی نکردند. اگر ناظر به بذرها و اصلاح کشاورزی کمک کنند، خیلی خوب است.

با توجه به اینکه طالبان یک جنبش روستایی است و حامیان این جنبش عمدتا در روستاها بودند و عمده کشاورزان نیز روستانشین هستند، مبارزه طالبان با مواد مخدر باعث لطمه دیدن سرمایه اجتماعی این جریان نمی‌شود؟

کشاورزان آنچنان که جهانیان می‌گویند هم در وضعیت بدی نیستند. قبلا چطور زندگی می‌کردند؟ حالا هم همان طور زندگی در جریان است. اگر جهانیان هم کمک کنند، اقتصاد آنها هم بهتر می‌شود.

برای این بهبود اقتصادی مخصوصا در مناطق دورافتاده می‌توان گفت پروژهای عمرانی و آبادانی مؤثر است. آیا امارت برنامه‌ای در این راستا دارد؟

در حال حاضر سیاست امارت این است که در هر منطقه اگر سدی ساخته می‌شود، مردم همان منطقه به کار گرفته شوند، اگر جاده‌ای درست می‌شود، مردم همان منطقه به کار گرفته شوند، اگر معدنی است، مردم همان منطقه مشغول کار شوند و....

قسمت چهارم

مصاحبه با عبدالکریم شجاع، کارمند اداره نظارت بر مبارزه با مواد مخدر در افغانستان

سلام علیکم. لطفا خودتان را معرفی کنید و بفرمایید وظیفه تان چیست؟

سلام علیکم. من عبدالکریم شجاع از ولایت فراه هستم. از آن زمانی که امریکا به افغانستان آمد و جهاد شروع شد تا حالا که افغانستان فتح شده و وارد خدمت وطنی شدیم، در کنار مجاهدین کار می‌کنم. دو سال است که در تخریب مزارع کوکنار فعالیت می‌کنم و اکنون به همراه هیئتی صد نفره از کابل به بدخشان آمده ایم تا مزارع کوکنار اینجا را تخریب کنیم.

آیا شما برای نظارت به ولایت های دیگر هم رفته اید؟

افغانستان سی و چهار ولایت دارد که من به ولایت بدخشان آمدم و بقیه ولایت‌ها را سایر مجاهدین انجام می‌دهند.

تا کنون چقدر زمین تخریب کرده اید و سپس بگویید آیا مردم اعتراض می کنند یا خیر؟

از روز اول که در ولایت بدخشان کار شروع شده یعنی از سه ماه پیش به این سو چهل هزار جریب زمین تخریب شده و ادامه هم دارد. اکثر مردم ولایت بدخشان اقتصادشان ضعیف است و زراعت شان اغلب کشت کوکنار و چرس[1] است، مردم اعتراض دارند که وضع اقتصادی شان ضعیف است و ما باید برای اینها یک برنامه کمک زراعتی داشته باشیم تا دیگر چیزها را به جای کشت کوکنار جابجا کنیم. ما کوشش می کنیم در آینده بجای کوکنار، یک کشت حلال تدبیر کنیم. البته قبلا فرمان مکتوب صادر شده که مردم کوکنار نکارند. این فرمان را به همه ولایت ها و شهرستان ها و همه مساجد صادر کردیم. اما متاسفانه باز مردم کاشتند.

به نظرتان با توجه به اینکه کشت تریاک سود زیادی دارد و مثلا گندم خیلی سود کمتری دارد، باید چه کار کرد؟

درست است که سود کوکنار بیشتر است اما از لحاظ شریعت حرام است. گندم سود کمتری دارد اما حلال است، ما می خواهیم کشت و زراعت امارت حلال باشد.

به نظر شما حالا که امارت اسلامی این کار را انجام می دهد وظیفه کشورهای همسایه و جهان در قبال این کار و برای اینکه دوام دار باشد، چیست؟

ما کشت کوکنار را به فرمان و هدایت شیخ[2] و به خاطر حرمت در شریعت بند[3] کردیم؛ به خاطر جهانیان و کمک‌های کشورهای همسایه نکردیم. اگر جامعه جهانی و کشورهای همسایه کمک کنند، خوب است؛ اگر هم نکنند، ما به لحاظ شریعت این را بند می کنیم. اما بدلیل اینکه افغانستان از لحاظ اقتصادی ضعیف است و دهقانان درآمد دیگری ندارند، از جهانیان و همسایه ها خواهش می کنیم که کمک کنند.

از روز اول که در ولایت بدخشان کار شروع شده یعنی از سه ماه پیش به این سو چهل هزار جریب زمین تخریب شده و ادامه هم دارد. اکثر مردم ولایت بدخشان اقتصادشان ضعیف است و زراعت شان اغلب کشت کوکنار و چرس است، مردم اعتراض دارند که وضع اقتصادی شان ضعیف است و ما باید برای اینها یک برنامه کمک زراعتی داشته باشیم تا دیگر چیزها را به جای کشت کوکنار جابجا کنیم

قسمت پنجم: روایت وزارت اقتصاد

مصاحبه با دکتر عبداللطیف نظری
معاون وزارت اقتصاد افغانستان

سلام جناب نظری. سپاس گذاریم که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. برای شروع، امارت اسلامی درباره مواد مخدر چه اقداماتی انجام داده است؟

بنده هم سلام عرض می‌کنم و تشکر از تشریف آوری تان. بحث موادمخدر یک بحث پردامنه است که تنها به افغانستان منحصر نمی شود بلکه ضررها و پیامدهای آن، کشورهای همسایه، منطقه و جامعه جهانی را دربر می‌گیرد. به همین دلیل است که رسالت مبارزه با مواد مخدر هم یک رسالت منطقه‌ای و جهانی است. امارت قدم‌های بسیار جدی را

برداشته، در این باره فتوا صادر و به دهقانان و کشاورزان افغانستان اطلاع‌رسانی کرده. ضررهای مواد مخدر برای جامعه افغانستان به همه مردم از جمله کشاورزان تذکر داده شده و همچنین در حالت میدانی، نیروهای رزمی و واحدهای مبارزه با مواد مخدر امارت اسلامی مزارع کشت خشخاش و تریاک را نابود کردند. پس ما هم در سطح تئوریک و هم در سطح عملیاتی قدم‌های جدی و اصولی با معیارهای بین المللی را برداشتیم. در حال حاضر وظیفه کشورهای همسایه، منطقه، سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی است که دهقانان و کشاورزان افغانستان را مدد رسانند و ایشان را مورد حمایت قرار دهند تا کشت یا معیشت جایگزین محقق شود تا ایشان با قحطی و مشکلات ناشی از ممنوعیت مواد مخدر روبرو نشوند. اگر امارت اسلامی این توان را می‌داشت که از نظر مالی به کشاوررزان و دهقانان افغانستان کمک می‌کرد، قطعا از این کار دریغ نمی‌کرد؛ ولی از آنجا که ما با محدودیت‌های مالی مواجه هستیم و از طرف دیگر پیامد مواد مخدر فراگیر است، تقاضای ما از جامعه جهانی این است که در این راستا ما را مورد حمایت قرار بدهند.

ضررهای مواد مخدر برای جامعه افغانستان به همه مردم از جمله کشاورزان تذکر داده شده و همچنین در حالت میدانی، نیروهای رزمی و واحدهای مبارزه با مواد مخدر امارت اسلامی مزارع کشت خشخاش و تریاک را نابود کردند

آیا شخص شما در این راستا مسئولیتی دارید؟

وزارت اقتصاد در سیاست‌گذاری تمامی حوزه‌هایی که با اقتصاد کشور مرتبط است، نقش کلیدی و اساسی دارد. ما در عرصه سیاست گذاری مبارزه با مواد مخدر، طرح‌های استراتژیکی را طراحی کرده و راهکارها را به نهادهای مسئول ارایه کردیم.

آیا کشاورزان از فرمان رهبری امارت مبنی بر ممنوعیت کشت خشخاش تبعیت کردند و آیا ارزیابی‌ها از نتیجه فرمان منع کشت، موفق بوده است؟

بدلیل تلاش‌های امارت برای اطلاع رسانی ضررهای تریاک، اکثر کشاورزان توجیه شده و تبعیت کردند. در موارد جزئی که نافرمانی صورت گرفت، هم مزارع آنها تخریب شد و هم خودشان مجازات شدند.
گزارش‌های بین المللی تایید می‌کند که امسال نسبت به سال گذشته هشتاد درصد تریاک و خشخاش در افغانستان کاهش یافته، این را هم تصاویر ماهواره‌ای و هم شواهد میدانی تایید کرده. بنابراین این یک دستاورد بسیار خوب برای امارت اسلامی است اما جهان باید مسئولیت خود را و رسالت خود را فراموش نکند و در این ارتباط با ما همکار و همیار باشد.

آیا درامد کشاورزان خشخاش پس از ممنوعیت به درامد آنها در زمان کشت خشخاش خواهد رسید؟ آیا با اصلاح بذر و کود، میتوان کشاورزان را به درامد دوره خشخاش رساند؟

اگر اراده‌ای وجود داشته باشد تمام این موارد می‌تواند مؤثر باشد. زعفران افغانستان از این منظر یک نقطه بسیار مهم و حاصلخیز محسوب می‌شود که در سطح جهانی جایگاه برجسته و برازنده دارد. همچنین منابع آبی افغانستان می‌تواند تأثیر مهمی بر تحول کشاروزی داشته باشد. ولی متاسفانه تا کنون آن توجهی که ما از جامعه جهانی انتظار داشتیم محقق نشده. علتش هم این است که کشورهای مختلف، عمدتا کشورهای غربی و برخی از نهادهای بین‌المللی مسایل بشردوستانه را با مسایل سیاسی مرتبط کرده و این یک کار غلط است. ما بارها اعلام کردیم که باید مسایل بشردوستانه از مسایل سیاسی تفکیک شود. این دلیلی

است که کارهای قابل توجهی که رضایت دهقانان و کشاورزان افغانستان را فراهم بسازد تا حالا صورت نگرفته و صرفا به خاطر همان پیوند ارگانیک و دینامیکی که بین نظام و مردم افغانستان وجود داشته، مردم تا حالا از آن فرامین کلان امارت اسلامی تبعیت کرده اما اینکه یک کاری شده باشد که آنها ضرر حاصل از مواد مخدرشان جبران بشود چنین چیزی را تا حالا متاسفانه ما شاهد نبودیم.

من پیشتر اشاره کردم که هشتاد درصد تریاک جهان را در بیست سال دوره اشغال، افغانستان تامین می کرد. آن موقع یک صد و بیست و نه هزار هکتار زمین زیر کشت مواد مخدر، تریاک و خشخاش بود؛ در حالیکه اکنون تقلیل پیدا کرده به کمتر از هزار هکتار، این نفعش مستقیم به کشورهای همسایه منطقه و جامعه جهانی به خصوص کشورهای اروپایی برمی گردد. به همین دلیل است که این یک رسالت است، یک مسئولیت است هم به خاطر منافع خودشان و هم به خاطر مسایل انسانی و من فکر می کنم در این راستا هنوز مسایل سیاسی حاکم است بر مسایل انسان دوستانه و بر مسایل حقوق بشری که آنها در ظاهر ادعا می کنند و خود را داعیه داران حقوق بشر می گیرند بنابراین تا زمانی که این رویه و این رویکرد وجود داشته باشد من فکر می کنم نه مشکل سیاسی قابل حل است با قدرت های غربی و نه در بحث انسان دوستانه و حقوق بشری، کسی می تواند باور کند که واقعا اینها داعیه داران حقوق بشر هستند بلکه مردم به این درک رسیده که این کشورها از حقوق بشر، از مسایل انسانی و حتی از حقوق زن به عنوان یک ابزار برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی و اهداف ژئوپولیتیک خود استفاده می کند و این می تواند بی باوری عمومی را نسبت به این کشورها افزایش بدهد.

من پیشتر اشاره کردم که هشتاد درصد تریاک جهان را در بیست سال دوره اشغال، افغانستان تامین می کرد. آن موقع یک صد و بیست و نه هزار هکتار زمین زیر کشت مواد مخدر، تریاک و خشخاش بود؛ در حالیکه اکنون تقلیل پیدا کرده به کمتر از هزار هکتار، این نفعش مستقیم به کشورهای همسایه منطقه و جامعه جهانی به خصوص کشورهای اروپایی برمی گردد

خیلی ممنون. اگر نکته خاصی است بفرمایید. نمی‌خواهید بگویید بعضی از این کشورها آمدند حالا اسمشان را هم نگفتید نگفتید، آمدند که یک کمک‌هایی می‌خواهند بکنند درباره همسایه‌ها صحبت کنید، درباره ایران صحبت کنید، نمی خواهید اینها بیایند مشارکت بیشتر کنند یا آنها که آمدند بعضی سازمان ها بگویید.

خب اولا هم بر اساس منطق حسن هم جواری و همسایگی، یک توقع و انتظار ما از همسایگان ما که مستقیم از پدیده مواد مخدر متاثر بودند این است که اینها منتظر کشورهای غربی نباشند. اینها همان طور که ما توقع داریم در عرصه شناسایی، امارت اسلامی نباید تبعیت کند از قدرت‌های غربی، در عرصه مبارزه با مواد مخدر و کمک به کشاورزان و دهقانان افغانستان در عرصه‌های بذر اصلاح شده، معیشت جایگزین، کشت جایگزین، باید وارد تعامل بشود با نظام، با مردم افغانستان و کشاورزان افغانستان که از این روند احیانا متضرر شده اینها را مورد حمایت جدی قرار بدهند. چون ما منافع مشترک داریم در این منطقه، تهدید مشترک داریم بنابراین یک افغانستان امن، افغانستانی که در ثبات پایدار وجود داشته باشد، افغانستانی که یک دولت قوی و یکپارچه وجود داشته باشد منافع همسایگان افغانستان را هم تامین می کند. از این منظر است که ما انتظار داریم همسایگان افغانستان در تمامی عرصه‌ها، عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، تجاری وارد یک تعامل جدی مبتنی بر تعریف منافع مشترک با امارت اسلامی شود و همکاری همه جانبه، جامع و راهبردی با ما داشته باشند.

قسمت ششم: روایت وزارت داخله

مصاحبه با مولوی حسیب الله احمدی، رئیس دفتر مبارزه با مواد مخدر در وزارت داخله افغانستان

سلام علیکم. تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید. لطفا خودتان را معرفی کنید و بفرمایید بعد از دستور منع کشت مواد مخدر، وزارت داخله چه تلاش هایی داشت.

حسیب الله احمدی ریس دفتر مبارزه با مواد مخدر از وزارت کشور هستم. بعد از صدور فرمان ممنوعیت مواد مخدر معاون محترم وزیرکشور به تمام استان ها سفرداشتند. در آنجا با اداره استان، یوناما (سازمان ملل)، ریش سفیدان قومی و دهقانان جلساتی صورت گرفت و آنها را آگاهی دادند که مواد مخدر به ضرر جامعه و سبب هلاکت جوانان ما و یک عمل ناجایز است. در نتیجه حمایت کشاروزان و بزرگان از این فرمان، ۱۲ هزار هکتار زمین از کشت مواد مخدر پاکسازی شد.

آیا آماری از تعداد افراد معتاد در افغانستان دارید؟

سه و نیم تا چهار میلیون نفر آلوده هستند.

کشاورزان در مقابل فرمان ممنوعیت مقاومت نکردند؟

به هموطنان و دهقانان ثابت شده که این یک کار مهلک است. دهقانان و ریش سفیدان قومی از این فرمان به جد حمایت کردند. شاید در بعضی از مناطق مشکلات جزبی پیش آمده باشد که اولاً آن ها واقعا جزئی بودند، ثانیاً بدین خاطر بودند که ملت و دهقانان ما واقعا فقیر هستند و مشکلات اقتصادی دارند و تنها راه درآمد شان مواد مخدر بود؛ لذا درخواست داشتند که این تنها منبع درامد شان از بین نرود.

برای حل مشکل اقتصاد کشاورزان باید چه کرد؟

مواد مخدر فقط مسئله افغانستان نیست؛ بلکه مسئله‌ای جهانی است. پس جامعه جهانی باید به دهقانان ما برای معیشت جایگزین کمک کنند. البته امارت اسلامی بیکار ننشسته و وزارت زراعت برنامه‌هایی دارد. مثلا پیشنهاد شده به سمت بذرهای اصلاحی، زعفران، پنبه و انجه[۴] حرکت شود.

بنظرشما آن کشاورزانی که محصول خشخاش امسال شان خراب شده، تا سال آینده باید چکار کنند؟

امارت اسلامی برای آنها برنامه های خاصی در نظر خواهد داشت.

بنظر شما چه کاری باید صورت بگیرد؟

این از سطح من بالاتر است. امکان دارد مقامات بالاتر امارت اسلامی و عالیقدر امیرالمؤمنین در این مورد تصمیم بگیرد. امیرالؤمنین بر ملت خود بسیار مهربان و مشفق است. شما در جریان هستید که از زمان فتح امارت اسلامی تا حال حاضر ۹۳ هزار معتاد با بودجه عمومی جمع آوری، مداوا و به آنها حرفه‌های خاصی آموزش داده شده که این نشان دهنده ترحم و شفقت امارت اسلامی بر مردم خویش است. به مجاهدین خودش به آن اندازه که نیاز دارند، حقوق نداده اما برای ملت هزینه‌های زیادی انجام شده است.

قسمت هفتم

روایت همسایه شرقی از بازارچه مواد مخدر در شهرستان «میوند» استان قندهار

بازارچه میوند، ولایت قندهار؛ سال ۲۰۲۱

سری به بازارچه میوند که محل معامله‌ی تریاک در افغانستان است می‌زنیم. بسیار شلوغ و جالب است. مردی می‌گوید مردم در حال گدایی هستند، همین تریاک را هم قرض می‌گیرند و سر موعدش می‌فروشند. اگر تریاک ممنوع شود، نمی‌شود دیگر آن را قرض گرفت؛ خانواده‌اش از گرسنگی می‌میرند. برای پیدا کردن یک کیسه آرد نه از طرف دولت حمایتی است و نه از طرف مردم. حکومت جدید هم که هنوز مستقر نشده و چیزی مشخص نیست، جهانیان هم ما را تحریم کرده‌اند. خریدن مواد غذایی سخت شده اما کسی که در خانه‌اش تریاک دارد با فروش نیم من[5] یا یک من می‌تواند برای اهل و عیال‌اش گندم، شکر و چای بگیرد.

از او می‌پرسم نظرت راجع به فایده‌ی تریاک چیست؟

برای مصرف است دیگر، صرفا بتوانیم چیزی بخوریم.

نام‌اش شریف‌الله زرگان است.

می‌گوید تریاک را برای مسائل مالی و اقتصادی می‌کارد، اگر زمین را گندم بکارد سود زیادی ندارد؛ چون قیمت بالایی دارد، کود گران است و آب زیادی می‌خواهد. آب هم در افغانستان فرونشست کرده است. می‌گوید جامعه جهانی قصد تضعیف کردن ما را دارد پس ما هم آن‌ها را با تریاک از پا در می‌آوریم. اگر ما را به رسمیت بشناسند کاری با آنها نداریم ولی اگر قبول‌مان نکردند این کیمیای خطرناک را باید در آغوش‌شان بپذیرند.

از برادر شریف می‌پرسم از نظام و دولت جدید حمایت می‌کنید؟

البته که حمایت می‌کنیم، آسایش و راحتی آمده است. دیگر جنگ و مشقت وجود ندارد. در رژیم گذشته حتی با خیال راحت به بیمارستان نمی‌توانستیم برویم.

از او می‌پرسم از اقتصادی که قرار است قوی کنید چقدر خوشحال هستید؟

از اقتصاد گلایه‌مند است. می‌گوید اجناس خارجی وقتی وارد کشور می‌شوند قیمت‌شان سر به فلک می‌کشد. خوشحال است از اینکه قرآن و نظام شرعی حاکم شده و برحق است. تنها از به رسمیت شناخته نشدن ناراحت است.

می‌گویم خب اگر به رسمیت شناخته شوید به عنوان کشاورز چه اقداماتی انجام می‌دهید؟

می‌گوید به کشت و کار عادی خود ادامه می‌دهم، چیزی که جهان از ما می‌خواهد. مرغ پرورش می‌دهیم و گندم می‌کاریم اما اگر جهان ما را به رسمیت نشناسد، اگر تا امسال یک جریب تریاک می‌کاشتم؛ پس از این ده جریب می‌کارم. کشورهای دیگر شهروندان افغان را به خاطر جرم‌های کوچک مجازات می‌کنند، ما هم با تریاک آنها را شکنجه می‌دهیم! از او می‌خواهم بگوید اگر به رسمیت شناخته شوند چه جایگزینی دارد برای کشت و کار. ساکت می‌شود و بعد از تأمل می‌گوید محصولی ندارم، به همین دلیل است که ناراحتم. کشورما فقیر است سرمایه‌ی زیادی ندارد که کارخانه داشته باشد تا ما آنجا مشغول شویم. طالبان هم که سعی دارد فروش تریاک را ممنوع کند. چه بکاریم؟ ما میوه‌های دیگر برای کاشت نداریم، فصل انار که رسید پاکستان مرزاش را بست، همه اینجا خراب شد.

فردی که خودش را «مستری» معرفی می‌کند، می‌گوید مردم افغانستان فقیر هستند و تجارتی ندارند، تمام امیدشان به زراعت است. در زراعت هم تریاک تنها محصولی است که نیاز به آب زیادی ندارد و زودرس است. اگر در این بخش کشورهای همسایه و جامعه‌ی جهانی کمک کنند تا حد زیادی کشت تریاک کنترل می‌شود.

از حاجی صاحب می‌پرسم اگر سال خوبی باشد یک من تریاک چه قیمتی به فروش می‌رسد؟

کمی فکر می‌کند و می‌گوید قیمتش معلوم نیست یازده هزار هم فروختیم، بیست هزار هم فروختیم، تریاک شصت هزار هم هست. یکی دو ماهی می‌شود قیمت تریاک به پنجاه شصت رسیده است [۶]. چه فایده برای کشاورز؟ سودش می‌رسد به کسی که پولدار باشد و تریاک را انبار کند و در زمان گرانی بفروشد. ما تریاک را به قاچاقبران می‌فروشیم، آنها به برامچه می‌برند و مواد درست می‌کنند و به کشورهای دیگر قاچاق می‌کنند.

غلام‌محمد می‌گوید تریاکی که در اینجا هشتاد هزار فروخته می‌شود در خارج یک من به صد هزار دلار هم فروش می‌رود.

برایم سوال می‌شود که در این بازارچه فقط افغان‌ها تریاک می‌خرند یا خارجی‌ها هم معامله می‌کنند.

می‌گوید در اینجا فقط افغانی‌ها هستند، خارجی‌ها شاید در همان خارج خرید و فروش می‌کنند. از حاجی صاحب می‌پرسم شما اگر در جهان به رسمیت شناخته شوید جای تریاک محصولات دیگری مثل بادمجان، بامیه و... بکارید برای شما چقدر سود دارد؟

می‌گوید تریاک که صددرصد چیز مفیدی نیست نه از لحاظ پول نه صحت بدنی. ما فقط از سر فقر و گرسنگی دست به این کار می‌زنیم. اگر به بازار جهانی دسترسی داشته باشیم، جهانیان

محصولات ما را با قیمت خوب می خرند. الان محصولات ما مفت و ارزان افتاده به طور مثال پیاز طوری افتاده که حاضر نیستند به گوسفندان خودشان دهند؛ بادمجان و بامیه را هم برای گاوهایشان می‌خرند. اگر جامعه‌ی جهانی دست خود را به سوی ما دراز کند و به ما کمک کند از کشت تریاک که یک کار عبث است و ممکن است خودمان و جوانان‌مان هم دچارش شویم، حفظ می کنیم. ما اینجا با گرسنگی روبرو هستیم، هلاکت انسان اگر حتمی باشد و اگر بتواند با چیزی خودش را زنده نگه دارد، شرعا جایز است که از حرام برای نجات خود از هلاکت استفاده کنی. ما مسلمانیم ضررش را می فهمیم ولی از سر مجبوری و کمبود آب در جنوب قندهار کشت می کنیم.

تشکر و خداحافظی می کنم.

هر قدر برداشت کنیم سودش را ما نمی‌بریم، سودش برای کسانی ست که قاچاق می کنند و کارهای کلان انجام می دهند

در همین هنگام که در بازار قدم می‌زنم از مردی جوان که می گوید عطاءالله نام دارد می‌پرسم که بنظر خودش امسال چند من تریاک برداشت می کند؟

می‌گوید اگر از آفت حفظ شود، ۱۵ یا ۲۰ من تریاک می‌دهد که نیاز ما را برآورده می کند. می گوید هر قدر برداشت کنیم سودش را ما نمی‌بریم، سودش برای کسانی ست که قاچاق می کنند و کارهای کلان انجام می دهند. می گوید از کشاورز سی یا چهل هزار کالدار بخرند. بعد از دو ماه هم از سودش چیزی نمی‌ماند. از برادرش می پرسم که بنظرت چقدر امسال در فروش تریاک سود می کنی؟

می‌گوید امسال وقت از سود گذشته ما قرض‌های زیادی برای تریاک گرفتیم. همین که سربه‌سر شود تا از دست طلبکار خلاص شوم راضی‌ام. برای غذا و مصرف‌های دیگر هم امید ندارم. عطاالله خداحافظی می کند و می رود.

از مردی دیگر که حاجی محمد سردار نام دارد، می‌پرسم که طبق اعلام امارت اسلامی معامله‌ی تریاک ممنوع است، چه درخواستی دارید؟ آیا گزینه‌ی دیگری برای جایگزینی تریاک دارید؟

او درخواست دارد که تریاک ممنوع شود و به قشری که کسب و کارشان با تریاک گره خورده است کمک رسانی شود تا وضعیت مردم بهتر شود. می گوید نه آب داریم و نه کمک، برای همین تریاک می‌کاریم. گندم و ذرت را به حاجی محمد پیشنهاد می‌دهم. باز هم از کمبود آب و کود و پول می گوید. دو جریب زمین دارد اگر خیلی خوب محصول دهد ۵ یا ۶ من است. می‌گوید به ما اعلام کردند ممنوع است، خب طالبان به ما کمک کند تا نکاریم. ما که نه سود بسیاری می بریم نه به پاکستان رفتیم. کارگریم و با یک موتور زندگی می کنیم. ما تریاک را به قاچاقبر می‌فروشیم آنها خریداران جدایی برای خود دارند. قیمت فروش تریاک را می پرسم، می گوید اگر تریاک خوبی باشد بین ۵۰ تا ۷۵ هزار کالدار.

حاجی محمد سردار می‌گوید تقریبا چهل سال است که به کار کشت تریاک مشغول است. می‌پرسم فقط تریاک می‌کارید؟ می‌گوید فقط به اندازه‌ای که تا سال آینده برای نان‌مان کافی بماند گندم می‌کاریم، باقی سال تریاک می‌کاریم. درباره‌ی مجاهدان امارت اسلامی می پرسم که آیا برایشان مشکل ایجاد کردند یا نه؟ می گوید نه، امنیت خوبی است اگر یک کیسه پول همراه ما باشد ترسی از دزد و زورگیر نداریم. اما در حکومت سابق اگر پول اندکی

۵
عکس از ایسنا

همراه ما بود و سربازان حکومت می‌دیدند به بهانه‌های مختلف از ما می‌گرفتند و با کتک راهی خانه می‌شدیم.
جوانی آنجا ایستاده است. از او می‌پرسم نام‌اش چیست؟ می‌گوید محقق، محمد محقق. ۲۶ ساله است و پنج فرزند دارد. ۱۵ سالی می‌شود که مشغول کشت و کار تریاک است. می‌گوید در حکومت سابق هم می‌کاشتیم اما چون از ما پول می‌گرفتند دیگر کاری نداشتند. از او درباره‌ی عرضه‌ی تریاک به بازارها میپرسم. می‌گوید به سمت هلمند و برامچه می‌رفت، در آنجا کارخانه‌اش بود؛ پخته می‌شد و به جاهای دیگر می‌رفت. محقق می‌گوید از کاشت تریاک خسته شده است، اگر بازار محصولات دیگر خوب باشد و حکومت راه را باز کنید دیگر تریاک نمی‌کارد.

بازارچه میوند سپتامبر ۲۰۲۳

اما حال در سال ۲۰۲۳ که به بازار میوند در ولایت قندهار می‌رویم، سعی داریم که سوالاتی راجع به گذشته بپرسیم تا جواب مردم را بدانیم.
از هلال میپرسم اینجا کجاست؟ قبلا چه خبر بوده؟ پاسخ می‌دهد: اینجا شهرستان میوند است، قبلا مارکت تریاک بوده. از زمانی که امیرالمومنین شیخ صاحب حفظه الله دستور داده تا الان می‌بینید که در اینجا درصد خرید و فروش مواد مخدر صفر شده. حال در اینجا مغازه‌های مختلفی مثل مکانیکی و... آمده. با دست چند مغازه‌ی لوازم یدکی و مکانیکی را نشان می‌دهد و می‌گوید اینجا مغازه‌های خرید و فروش تریاک بود، در اینجا معامله می‌شد.

او در اینجا به عنوان رئیس مبارزه با مواد مخدر فعالیت می‌کند. هشت ماه است که در این شغل فعالیت دارد. از او می‌پرسم وقتی تریاک تحریم شد مردم اینجا برای شما مشکلی ایجاد نکردند؟

مردمی که اینجا بودند در حال حاضر یا مشغول به کارهای دیگری هستند یا در خانه‌هایشان بیکارند و با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم میکنند.

می‌گویم بنظرت باید برای آنهایی که به واسطه ممنوعیت تریاک بیکار شدند، چه کرد؟

باید زمینه‌های کار دیگر برایشان فراهم شود، آنها فقیر هستند و ممکن است به دنبال انجام کارهایی خلاف امارت اسلامی بروند. در اینجا قبلا کارخانه‌ی تریاک بود که هزاران نفر از کوچک و بزرگ فعالیت داشتند. حال همه‌ی آنها بیکار هستند. باید برایشان فکری شود که روزی حلال بر سر سفره‌هایشان ببرند.

می‌پرسم این زمینه‌سازی را از امارت توقع دارید یا جامعه‌ی جهانی؟

می‌گوید الحمدالله امارت در حد توانش کمک کرده‌است، این توقع را باید از جامعه‌ی جهانی داشت که بیست سال سختی مشقت به ملت افغانستان تحمیل کرد. باید خودشان را در قبال فقر مردم افغانستان مسئول بدانند.

آرام آرام به طرف دیگر بازارچه می‌رویم.

ساختمانی است که به حدس خودم همان کارخانه‌ی تریاک است، از هلال می‌پرسم و تایید می‌کند. برایم سوال می‌شود که در این کارخانه با تریاک چه کاری انجام می‌دادند؟

می‌گوید در اینجا تریاک را می‌پختند و بعد از آماده شدن به جاهای دیگر می‌فرستادند.

می‌پرسم در ولایت قندهار کارخانه‌های دیگری هم بودند؟

نه فقط همین بوده و هست که این هم امروزه فعالیت نمی‌کند و تبدیل به خرابه شده.

از هلال خداحافظی می‌کنیم، قرار است یکی از مجاهدان امارت به ما بپیوندد.

مجاهدمان از راه می‌رسد. از او می‌خواهم که خودش را معرفی کند و بگوید که چه مسئولیتی دارد.

محمود حسین حسن هستم از استان قندهار و مسئول مواد پیش‌ساز مواد مخدر هستم. الحمدلله بیست سال است که در صفوف امارت اسلامی فعالیت دارم.

از او درباره‌ی آمار و ارقام خرید و فروش تریاک در گذشته می‌پرسم.

آمار و ارقام تخمینی است که قبلاً در استان قندهار خرید و فروش می‌شد، به طور کلی روزانه چهل هزار کیلو تولید و معامله می‌شد، حالا الحمدلله با وجود امارت اسلامی این فعالیت‌ها چه تولید خود تریاک و چه مشتقات دیگر به صفر رسیده است.

برایم سوال می‌شود که مشتقات دیگر چیست.

تریاکی که قبلا اینجا تولید می‌شد، تقریبا از ۲۰من تریاک ۱۳ کیلو بیس تولید می‌شود که به پول کالدار پاکستانی تقریبا ۷۳۰۰۰هزار تمام می‌شود. این بیس هروئین تولید می‌شد و سپس به کشورهای خارجی می‌رفت و فروخته می‌شد. البته که الان با وجود امارت اسلامی تولید همه چیز به صفر رسیده است.

برایم سوال می‌شود که حالا با وجود نبود و کمبود تریاک قیمت‌اش چقدر است و قبلا به چه صورت بوده.

قبلا قیمت تریاک در اینجا تقریبا ۳۰ یا ۳۵ هزار کالدار تمام می‌شد از زمان ممنوعیت تقریبا یک من آن ۳۸ هزار کالدار پاکستانی تمام می‌شود.

صحبت‌هایمان با مجاهد محمود حسین تمام می‌شود.

قرار است با مولوی حزب الله مسئول کشف مواد مخدر شهرستان پنجوایی صحبت کنیم. از ایشان می‌پرسم آیا برای تخریب مزارع خشخاش شهید هم داده‌اید؟ مردم اعتراض هم کردند؟ بالاخره همه‌ی هستی آنان را نابود کردید.

نه الحمدلله، قطعا ناراحت می‌شوند و می‌خواهند که بهشان توجه شود. درگیری‌هایی هم رخ داده اما طوری نبوده که جنگی صورت بگیرد.

در ضمن گفتگو اشاره می‌کند به فردی سوار بر یک موتورسیکلت و می‌گوید مجاهدین بسیار انسان‌های خاکساری هستند، می‌بینید که بر موتور سیکلت‌های خود نشسته‌اند و درخواستی بیشتر از این نمی‌کنند. در حکومت قبل یک نفر هم‌تراز او اگر به جایی می‌رفت کاروان ماشین همراهی‌اش می‌کردند.

تصمیم داریم با یک کشاورز ساده هم گپی کوتاه بزنیم. نام‌اش قادرجان است و اهل شهرستان ژری در مرکز شهرستان پنجوایی. زمین دار است و مشغول کشت و زرع انگور. از او می‌پرسم قبلا در اینجا چقدر تریاک کاشته می‌شد؟

اگر اندازه بگوییم نصف کاشته می‌شد.

یعنی منظورتان این است که نصف هر چه باغ و زمین بود؟

منظورم زمین است، باغ‌ها جدا هستند. فقط زمین‌های خالی نصف تریاک و نصف گندم یا خربزه کاشته می‌شد. کسانی که آب داشتند تریاک می‌کاشتند، الان مشکل آب داریم برای همین است که باغ‌های مردم خشک شده.

الان به جای تریاک چه می‌کارند؟

گندم، کالک و ذرت.

برایم سوال می‌شود که سود گندم و ذرت به نسبت تریاک چگونه است؟

می‌گوید قبلا در یک جریب زمین اگر تریاک می‌کاشتند ۲۰ هزار کالدار سود داشت اما الان با گندم و ذرت دوبرابر شده چون گندم برعکس تریاک هزینه ندارد.

پس اگر این چیزها سود دارند چرا قبلا به جایشان تریاک کشت می‌شد؟

تریاک زودرس بود و گندم دیررس، مردم مفلس بودند و برای زودتر به ثمر نشستن تریاک کشت می‌کردند.

اینکه مردم باید به زور چیزهای دیگر به جای تریاک بکارند اذیت کننده نیست؟

اتفاقا زمان تریاک مشکلات بیشتر بود الان همه چیز راحت‌تر شده.

پس یعنی کسی به ممنوعیت تریاک اعتراض ندارد؟

اگر هم کسی بخواهد به این وضع اعتراض داشته باشد معامله گر است، کسانی که مثل من کشاورز هستند از کاشت گندم و دیگر محصولات خوشحال هم هستند.

با کارمند اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر هم صحبت می کنیم. او می‌گوید که ما به خاطر کشور خودمان باید از این کشت جلوگیری کنیم. البته که باید به جامعه‌ی جهانی هم اطمینان دهیم چون صادرکننده بودیم. الحمدلله در سال‌های آینده ۹۹درصد جلوی قاچاق تریاک را می‌گیریم، قاچاق جزئی هم که در همه‌ی کشورها وجود دارد و حتی کشورهایی مثل آمریکا و بریتانیا هم جلوگیری نکردند. من خودم با یک موتورسیکلت همه‌ی این شهرستان را پاکسازی کردم و حتی یک بوته‌ی تریاک هم به ثمر نرسیده است. اینجا مبارزه‌ی خوبی در جریان است.

با شخص بعدی قرار است صحبت کنیم که او هم کشاورز است. مهاجری که ساکن استان قندهار است و به کشت انگور می‌پردازد. از امنیت خوبی که امارت برقرار کرده است راضی است، می گوید در رژیم گذشته شب‌ها انگور از آن‌ها بود و روزها از ما. ازش می‌پرسیم خودت هم در سالهای گذشته تریاک کاشتی؟

بسیار کاشتم اما هیچ سالی مانند امسال بر من راحت سپری نشده بود. به همان یک لقمه نانی را که از سر راحتی می خورم می فهمم. ولش کن تریاک را! از خدا می خواهم که حتی یک دانه‌اش نه در افغانستان و نه در جای دیگری باشد. همانطوری که خدا ما را از آمریکا نجات داد از این مشکل هم نجات دهد.

شخص بعدی مردی پشتو زبان است که فارسی نمی فهمد.

از او می‌پرسیم هیچ تریاکی نیست؟

می‌گوید هیچ چیز نیست. در مغازه‌های دیگر هست اما کم و باید به صورت مخفی خرید و فروش کرد.

از افزایش قیمت‌اش هم سخن می گوید. از او می پرسیم تریاک‌هایی که وجود دارد از کجا می‌آیند؟

می‌گوید از هلمند، بدخشان، میوند از منطقه‌های بسیاری به اینجا می‌آید. قبلا بسیار بود اما حالا طالبان همه را گم کردند. کسانی که به کشت تریاک مشغول بودند دیگر همه به حرفه‌های دیگر مثل نانوایی، قصابی، مکانیکی، و... مشغول‌اند. ازش می خواهم اگر در این مغازه‌ها تریاک هست برایم خریداری کند. پاسخ می دهد که حالا نیست، طالبان که آمد ممنوعیت تریاک را امضا کردند. تریاک ممنوع است و در اطراف هم نیست.

پی‌نوشت:

۱- حشیش
۲- امیر طالبان
۳- ممنوع
۴- گیاه هنگ یا آنغوزه (Asafoetida)
۵- واحد «من» در جنوب افغانستان معادل چهار و نیم کیلوگرم است.
۶- قیمت‌ها به واحد پول پاکستان یعنی کالدار یا روپیه پاکستانی می‌باشد

آینده افیون

گفتگو با آنجلا می[1]
رئیس بخش تحقیق و آنالیز دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل

لطفا خودتان را معرفی کنید.

من آنجلا می هستم، رئیس بخش تحقیق و آنالیز دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد و پانزده سال است در این زمینه کار می کنم.

لطفا درباره اوضاع مواد مخدر، روند افزایشی یا کاهشی در سال‌های گذشته توضیح بدهید.

تقریبا طی ۵ سال اخیر ما [در ابتدا] در افغانستان شاهد این بوده ایم که کشت مواد مخدر افزایش پیدا کرده و بالاترین درصد تخمین برای سال ۲۰۲۲ بود و تولید هروئین و تریاک بیش‌ترین مقدار را داشت بطوری که ما هیچ وقت این میزان را در افغانستان نداشته ایم، اما اخیرا بعد از اعلام ممنوعیت کشت خشخاش توسط طالبان، کاهش قابل توجهی در کشت خشخاش و مشتقات آن در سال ۲۰۲۳ دیده شد.

روش‌های تشخیص شما مبنی بر اینکه سطح کشت پایین آمده چیست؟

ما کشت خشخاش را با کمک عکس‌های ماهواره‌ای بررسی می کنیم و با ترکیب این عکس‌ها و چیزی که به آن «حقیقت رشد» می گوییم، می توانیم سیگنال‌ها و تغییرات را بررسی کنیم تا مطمئن شویم آن چیزی که می بینیم مواد مخدر است. بعد از این مرحله، تخمینی از میزان مواد ارائه می‌شود.

درباره مواد صنعتی توضیح بدهید. مواد صنعتی از چه راهی وارد افغانستان شده و امسال وضعیت چگونه است؟

طی پنج، شش یا هفت سال گذشته شاهد افزایش قاچاق و به طور خاص مت آمفتامین بودیم. اما آن طور که تکنولوژی مخصوص تریاک و هروئین را داریم، متأسفانه تکنولوژی مخصوص متامفتامین را نداریم. دلیل این است که ما نمی‌تونیم از تصاویر ماهواره‌ای برای کشف متامفتامین استفاده کنیم. اما برای ما مشخص است که منشأ این ماده در آفریقا و شرق اروپا، افغانستان است.

فرمان ممنوعیت کشت خشخاش روی مواد صنعتی چه تاثیری دارد؟

پیش بینی آینده سخت است و نمیتوان گفت آینده چطور پیش خواهد رفت. اما می‌توانیم بگوییم که چیزی که امروز دیده میشود (کاهش کشت خشخاش) یک منفعت است.

آینده کشت در افغانستان را چه طور می‌بینید؟

در مقیاس جهانی تقاضا برای خشخاش همچنان ثابت مانده. البته ما تغییراتی را در برخی از بازارها نیز شاهد هستیم، برای مثال در آسیای مرکزی و روسیه، که نگرانی اصلی آن‌ها در مورد هروئین افغانستان بود، تقاضا به طور کلی به مواد صنعتی تغییر کرده. درآینده احتمالا تقاضای جهانی و همچنین تولید خشخاش در افغانستان کمترشود. عامل دیگر این است که کشاورزان افغان بتوانند جایگزینی برای خشخاش پیدا کنند یا ناچار شوند به سمت خشخاش برگردند؛ همچنین مهم است که جذابیت بازار متامفتامین از تریاک پیشی بگیرد یا خیر.

پی نوشت:

1- Angela Me

سازمان ملل چه می گوید؟

آنوبها سود[1]
نماینده دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل در افغانستان

خودتان را معرفی کنید و بفرمایید چه مدت در این زمینه فعالیت دارید؟

من آنوبها سود هستم. نماینده دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد در افغانستان و حدود هشت سال است که اینجا حضور دارم.

اقداماتی که UNODC برای کاهش کشت مواد انجام می‌داده از گذشته چه چیزهایی هست؟

در حال حاضر UNODC افغانستان در سه زمینه اصلی مشغول به فعالیت است. یکی از این زمینه‌ها «توسعه جایگزین» است که به دنبال ایجاد فرصت‌های جایگزین معیشتی برای کشاورزانی است که به کشت خشخاش مشغول بودند یا جزئی از زنجیره کارگران بی‌زمین بودند که در زمین‌های اروپایی‌ها کار می‌کردند، همچنین ما روی وضعیت مراکز درمانی برای جمعیت مصرف‌کننده مواد مخدر در کشور تمرکز داریم.

سومین بخش بزرگ کار ما مربوط به نتایج تحقیقاتی است که در آن گزارش سالانه کشت تریاک را ارائه می کنیم و همچنین اخیراً گزارشی برای ضرابخانه مت‌آمفتامین منتشر کردیم که وضعیت مت‌آمفتامین در افغانستان را نشان می‌دهد.

کمک‌های شما در دوره جمهوریت چقدر موثر بوده در کاهش کشت و این‌ها و چقدر موفق بوده؟

ما در آن زمان در ۲۱ استان کشور مشغول به کار بودیم... پروژه‌ها کوچک و بودجه کم بود. ما بودجه را برای همه ۲۱ استان پخش کردیم و روش‌های امرار معاش بدیلی برای خانواده‌های درگیر در کشت خشخاش جایگزین کردیم، تا اینگونه از کشت پیشگیری و به افرادی کمک کرده باشیم که تمایل داشتند از این کار فاصله بگیرند. سپس کارهایی در مورد آگاه‌سازی نسل، ظرفیت‌سازی و فراهم سازی پشتیبانی امرار معاش انجام دادیم.

در آن دوره نیز روی مراکز درمانی تمرکز داشتیم. الان که به عقب نگاه می‌کنیم و به گفته بعضی از همراهان ما که در حوزه اثرسنجی اقدامات کار می‌کردند، بیشتر از ۵۰ درصد خانواده‌ها به کشت مجدد خشخاش برنگشتند چرا که درآمد از فعالیت‌های جایگزین برای امرار معاش انقدر کافی بود که آنها به کشت مجدد خشخاش برنگردند. همچنین در دوران کرونا، شاهد بودیم که این خانواده‌ها توانستند با فرصت‌های معیشتی که ما برایشان فراهم کرده بودیم، خانواده خودشان را حفظ کنند.

زمانی که من با کشاورزان صحبت می کردم، معتقد بودند به خاطر بذر و کود گران کاشتن چیزی جز تریاک صرفه اقتصادی ندارد و با خطر گرسنگی مواجه هستند. برای این مسئله چه برنامه‌هایی دارید؟

همانطور که گفتم پروژه‌های ما در ابعاد خیلی کوچیکی انجام می‌شد. ما نتوانستیم تعداد قابل توجهی از کشاورزان را تحت پوشش قرار بدهیم و الان نیز بعد از ممنوعیت نیاز کشاورزان خیلی بیشتر شده. خیلی از کشاورزان وام گرفته اند تا خشخاش کشت نکنند و الان باید آن وام را پرداخت کنند. بعلاوه اوضاع کلی اقتصاد هم خیلی خوب نیست. قیمت‌ها بالا هستند و عوض کردن شغل هم کار چندان ساده‌ای نیست.

در حال حاضر UNODC افغانستان در سه زمینه اصلی مشغول به فعالیت است. یکی از این زمینه‌ها «توسعه جایگزین» است که به دنبال ایجاد فرصت‌های جایگزین معیشتی برای کشاورزانی است که به کشت خشخاش مشغول بودند یا جزئی از زنجیره کارگران بی‌زمین بودند که در زمین‌های اروپایی‌ها کار می‌کردند، همچنین ما روی وضعیت مراکز درمانی برای جمعیت مصرف‌کننده مواد مخدر در کشور تمرکز داریم. سومین بخش بزرگ کار ما مربوط به نتایج تحقیقاتی است که در آن گزارش سالانه کشت تریاک را ارائه می کنیم

ما در مورد بسته ای از خدمات صحبت می‌کنیم و مسئله فقط در مورد بذر یا حمایت‌های صرفاً کشاورزی نیست، بلکه حمایت‌های غیرکشاورزی هم لازم است.

آیا این حمایت در این حجم و ابعاد ممکن است؟ آیا ما با یک فاجعه انسانی برای فقر کشاورزان روبرو نیستیم؟

ما در حال تلاش هستیم. اما نیازها خیلی زیاد است و حمایت‌ها باید از همه جوانب باشد؛ مخصوصا از طرف کشورهایی که قرار است از این ممنوعیت سود ببرند. اما بله ممکن است این روند بحران انسانی موجود در کشور را تشدید کند.

آیا به نظر ایشون مبارزه با کشت موادمخدر در افغانستان جدی است؟ برخی معتقدند با کاهش کشت خشخاش و تریاک بسیاری رو می‌برند به مواد صنعتی و این یک تهدید است. به عبارت دیگر معتقدند وضعیت موجود بهتر است تغییر نکند. نظر شما در این باره چیست؟

ممنوعیت در حال انجام است و ما می‌بینیم که ممنوعیت اجرا شده. این‌ها فقط حدس گمان است که چقدر می‌تواند مهم باشد؟ در این دو سال که ممنوعیت اجرایی شده، ما موردی را مشاهده نکردیم. حدس و گمانی در مورد افزایش تولید مواد مخدر صنعتی به خاطر کاهش کشت خشخاش وجود دارد، اما تاثیری را که در آینده دور خواهد داشت باید بررسی کرد. الان نمی‌توانیم پیش بینی کنیم.

پی‌نوشت:

1- Anubha Sood

حقیقت درباره سطح کشت خشخاش در افغانستان؛ چرا گزارش سازمان ملل گمراه کننده است؟

مصطفی اکبری
خبرنگار تحقیقی افغانستان

میزان سطح زیرکشت و تولید خشخاش در سال ۲۰۲۲ و مقایسه آن با سال قبل

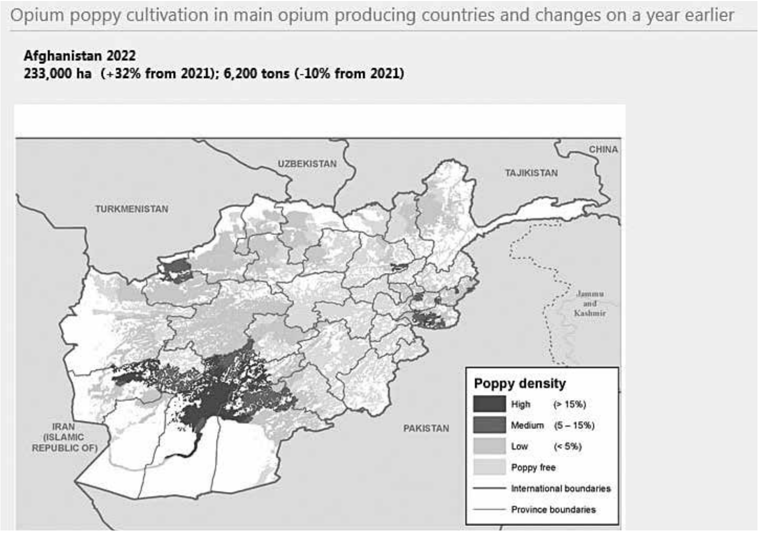

دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد در گزارش تازه خود درباره مصرف و قاچاق غیرقانونی مواد مخدر در جهان اعلام کرد براساس «آخرین داده‌ها»، در سال ۲۰۲۲ میلادی ۷ هزار و ۸۰۰ تُن مواد مخدر غیرقانونی در سراسر جهان تولید شده است که سهم افغانستان ۶ هزار و ۲۰۰ تُن، معادل ۸۰ درصد کل میزانِ تولید شده است.

گزارش همچنین می‌افزاید پس از افغانستان بیشترین میزان تولید شده تریاک غیرقانونی در میانمار(۷۹۵ تُن) و مکزیک(۵۰۴ تُن) است و تأکید می‌کند این آمار بر اساس «آخرین داده‌های موجود» در سال ۲۰۱۹-۲۰۲۰ است. براساس این گزارش، سطح جهانی زیرکشت خشخاش در سال ۲۰۲۲ بیش از ۲۶ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است که عمدتاً به افزایش گزارش شده از افغانستان(۳۲ درصد) و میانمار(۳۳ درصد) مرتبط است، اما با این حال تولید جهانی تریاک به میزان اندکی(۳ درصد) کاهش یافته که دلیل آن تولید کمتر تریاک در افغانستان(۱۰ درصد کمتر) در نتیجه خشکسالی در اوایل سال ۲۰۲۲ بود.

از دیگر مسائلی که در این گزارش نسبت به آن ابراز نگرانی شده است، نشانه‌های فزاینده افزایش تولید متامفتامین در افغانستان است که سازمان ملل آن را نشان‌دهنده آن می‌داند که اقتصاد مواد مخدر در این کشور دیگر به طور انحصاری تحت سلطه کشت و قاچاق غیرقانونی مواد افیونی نیست.

آیا ممنوعیت اعلام شده طالبان برای کشت خشخاش اجرا نشده است؟

«هبت‌الله آخندزاده» رهبر طالبان فروردین سال ۱۴۰۱، حدود ۷ ماه پس از تصرف کابل و بازگشت دوباره این گروه به قدرت اعلام کرد کشت خشخاش و تولید مواد مخدر در سراسر این کشور ممنوع است، موضوعی که بسیاری با توجه به عدم مبارزه مؤثر نظام قبلی افغانستان با مواد مخدر و وابستگی معیشت بسیاری از مردم این کشور به کشت خشخاش، به آن با دیده شک و تردید می‌نگریستند.

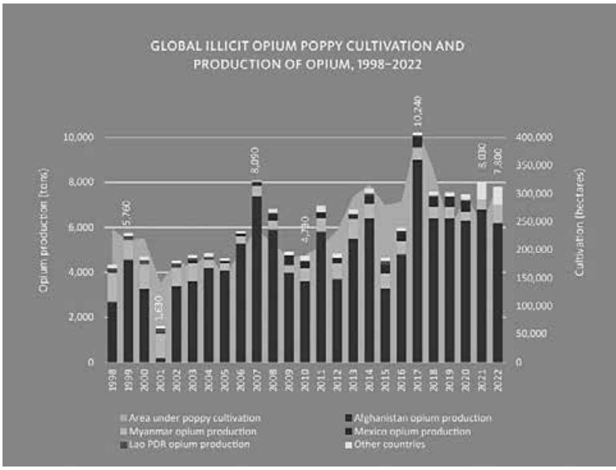

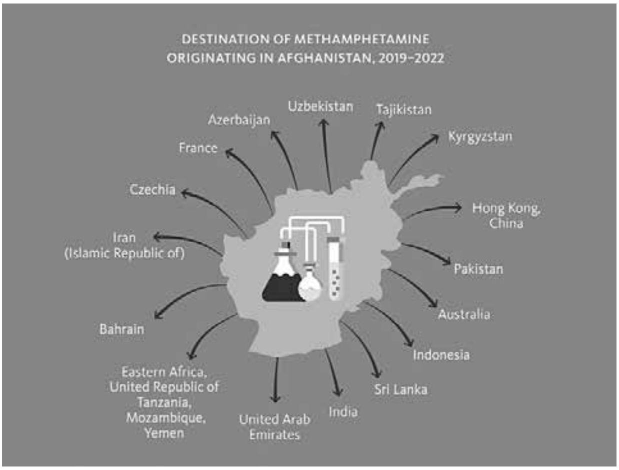

۵
کشت غیرقانونی خشخاش و تولید غیرقانونی تریاک در جهان، ۱۹۹۸-۲۰۲۲

۶
مقصد متامفتامین با منشأ افغانستان، ۲۰۱۹-۲۰۲۲

گزارش تازه سازمان ملل نیز با اذعان به مؤثر بودن ممنوعیت کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان، بدون ارائه آمار تصریح می‌کند: برداشت تریاک در سال ۲۰۲۳ در افغانستان ممکن است پس از ممنوعیت ملی مواد مخدر در سال ۲۰۲۲، کاهش چشمگیر با پیامدهای جهانی داشته باشد.

چرا گزارش سازمان ملل گمراه کننده است؟

بارزترین اشتباه گزارش سازمان ملل که در آن به «آخرین داده‌ها»ی موجود استناد شده، نادیده گرفتن فصول کشت خشخاش در افغانستان است؛ به این معنی که اگر چه تلاش طالبان برای ممنوعیت کشت خشخاش در بهار ۲۰۲۲، درست پس از اعلام ممنوعیت در اوایل فروردین ۱۴۰۱ آغاز شد، اما مقامات محلی به خشخاش کاشته شده در پاییز سال گذشته که کمتر از یک ماه به برداشت آنها مانده بود، کاری نداشتند، زیرا این امر می‌توانست مقاومت و ناآرامی گسترده‌ای را در نزدیکی فصل برداشت به همراه داشته باشد، چرا که کشاورزان تا فرارسیدن زمان برداشت، وقت و منابع قابل توجهی را صرف کرده بودند.

در واقع تطبیق فرمان ممنوعیت کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان یک شبِ نمی‌تواند اتفاق بیفتد، بلکه عملی شدن آن مستلزم آغاز روندی بود که مبتنی بر واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی این کشور بوده و همچنین چالش‌های تحمیل اراده حاکمیت به کشاورزان برای ریشه‌کنی خشخاش را در نظر بگیرد؛ محصولی که شاید معیشت قاطبه کشاورزان افغان به آن وابسته باشد و ریشه‌کنی آن ایجاد راهکاری برای کشت و معیشت جایگزین را می‌طلبد.

بدین ترتیب، طالبان به طور خاص خشخاش کشت شده در بهار و تابستان را در جنوب و جنوب غربی افغانستان هدف ریشه‌کن شدن قرار داد و افزایش اعلام شده میزان کشت خشخاش در بهار سال ۲۰۲۲ مربوط به سطح خشخاش کاشته شده در پاییز سال گذشته آن است.

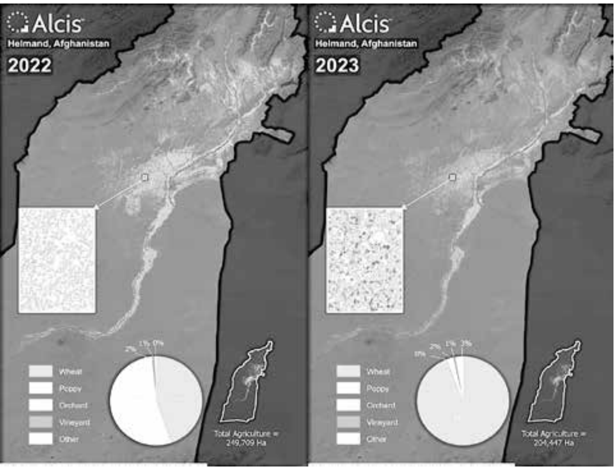

مقایسه زمین‌های زیرکشت خشخاش در افغانستان در هلمند پیش و پس از اعلام ممنوعیت. این ولایت به طور سنتی نیمی از مجموع خشخاش کل افغانستان را تولید می‌کرد.

ILLICIT DRUG ECONOMIES, CONVERGING CRIMES AND CONFLICT

KEY MESSAGE

Although global opium poppy cultivation increased markedly in 2022, the drug ban in Afghanistan may reverse the trend for 2023

FINDINGS

The bulk of global illicit opium production continues to take place in a limited number of countries, notably in Afghanistan. In 2022, production in Afghanistan reached 6,200 tons, equivalent to 80 per cent of the estimated global production (7,800 tons),and was followed in volume by Myanmar (795 tons) and Mexico (504 tons – latest data available for 2019/2020).

Although the global area under opium poppy cultivation increased by more than 26 per cent from the previous year, primarily linked to increases reported from Afghanistan (32 per cent) and Myanmar (33 per cent), global opium production declined marginally (3 per cent) over the same period. This was due to less opium being produced in Afghanistan (10 per cent less) as a consequence of droughts in early 2022. The 2023 opium harvest in Afghanistan may see a drastic drop following the 2022 national drug ban, with possible global consequences. Early reports suggest reductions in poppy cultivation in Afghanistan. Time is needed to determine whether trends hold and the effect that may have on global heroin markets, especially those sourced by opium from Afghanistan.

اگرچه کشت خشخاش در جهان در سال ۲۰۲۲ به میزان قابل توجهی افزایش یافت، اما ممنوعیت مواد مخدر در افغانستان ممکن است این روند را در سال ۲۰۲۳ معکوس کند

تصاویر ماهواره‌ای تأیید کننده کاهش بی‌سابقه کشت خشخاش در افغانستان

سازمان «AlcisGeo» اخیراً با انتشار نتایج تجزیه و تحلیل تصاویر ماهواره‌ای باوضوح بالا گزارش داد سهم اصلی کشت خشخاش افغانستان که به طور سنتی در جنوب و جنوب غرب این کشور کشت شده، و تنها نیمی از آن در هلمند کشت می‌شود، به طور بی‌سابقه‌ای کاهش یافته و سبب کاهش ۸۰ درصدی زمین‌های زیرکشت خشخاش نسبت به سال ۲۰۲۲ (بازه زمانی که گزارش سازمان ملل به آن استناد شده) گردیده است. براساس این گزارش، در آوریل ۲۰۲۳ (فروردین ۱۴۰۲) تنها ۷۴۰ هکتار زمین زیرکشت خشخاش در هلمند وجود داشت، در حالی که این میزان در سال ۲۰۲۲ بیش از ۱۲۹ هزار هکتار بود. همچنین این گزارش حاکی از کاهش چشمگیر کاشت خشخاش در دیگر ولایات عمده کاشت خشخاش یعنی قندهار، نیمروز و فراه است.

باوجود ممنوعیت مؤثر کشت خشخاش، چرا همچنان قاچاق مواد مخدر جریان دارد؟

همانطور که پیش از این ذکر شد، فرمان ممنوعیت کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان بلافاصله اجرایی نشد، زیرا در آن زمان تمامی مزارع خشخاش، که در پاییز کشت شده بودند، تقریباً به بار نشسته بودند. این امر همچنین منجر شد خشخاش‌کاران، به‌ویژه زمین‌داران بزرگ که ممنوعیت را در فصل تازه اجتناب‌ناپذیر می‌دیدند، باعلم به اینکه کاهش چشمگیرِ عرضه، افزایش قیمت‌ها را به همراه خواهد داشت، به جای فروش محصول خود آن را احتکار کنند تا پس از اعمال ممنوعیت محصول را چند برابر قیمت به فروش برسانند.

آیا افغانستان در حال تبدیل به قطب تولید متامفتامین است؟

براساس گزارش‌های موثق، طالبان تلاش‌های خود برای مبارزه با متامفتامین را طی تابستان ۲۰۲۲ افزایش داده و حاصلات افدرا را در ارتفاعات و همچنین آزمایشگاه‌های تولید افدرین را در سراسر افغانستان هدف قرار داد.

طالبان همچنین بر اساس ممنوعیت اعلام شده، قطب تجارت افدرا را در «بازار عبدالودود» شهرستان «بکواه» ولایت «فراه» هدف قرار داد.

بازار عبدلودود از اوایل ۲۰۱۷ به مرکز بزرگ تجارت افدرا تبدیل شده بود. در زمان جمهوریت، تاجران افدرا برداشت شده را در ارتفاعات مرکزی افغانستان، جایی که محصول به صورت وحشی رشد می کند، خریداری می کردند و آن را در عبدالودود می فروختند. این محصول در شماری از ولایات، از جمله بادغیس، غزنی، غور، ارزگان، فراه و بخش هایی از شمال هلمند خریداری و بدون هیچگونه محدودیت قانونی به بازار منتقل می شد.

افدرا پس از انتقال، در مرکز بازار ذخیره شده و پس از آسیاب شدن به آزمایشگاه های موقت تولید متامفتامین که در اطراف آن ایجاد شده بود، فروخته می شد.

دردسامبر ۲۰۲۱، تنها چند ماه پس از به قدرت رسیدن طالبان و همزمان با پایان فصل برداشت افدرا، ممنوعیت برداشت این محصول نیز اعلام شد. مقامات محلی بکواه به تاجران گفتند دیگر اجازه نخواهند داشت افدرا خود را در بازار ذخیره کنند.

در آن سال برداشت محصول افدرا بسیار زیاد بود و درپی فروپاشی نظام جمهوریت، بسیاری از مردم برای برداشت افدرا به کوه های مرکز افغانستان رفته بودند.

تصاویر ماهواره‌ای نشان می دهد در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۱ تقریباً ۱۲ هزار متر مکعب افدرا در بازار عبدالودود ذخیره شده بود که برای تولید ۲۲۰ تُن متامفتامین کافی بود؛ با این حال پس از اقدامات طالبان، تصاویر ماهواره‌ای در پایان ژانویه ۲۰۲۲ نشان می دهد بازار از آن زمان تاکنون خالی است و به طور کامل تعطیل شده است.

این اقدامات طالبان، به همراه از بین بردن آزمایشگاه های تولید متامفتامین سبب اختلال در بازار شد به طوری که تا نوامبر ۲۰۲۲ قیمت افدرا و افدرین در مقایسه با دوازده ماه قبل چهار برابر شده بود؛ قیمت متامفتامین نیز افزایش سه برابری را تجربه کرد.

همچنین گزارش های گسترده‌ای از تخریب آزمایشگاه ها و مراکز خرید و فروش افدرین در سایر ولایات افغانستان، از بامیان تا هرات، غور تا سرپل، ارزگان تا فاریاب، در طی سال ۲۰۲۲ وجود دارد که نشان می دهد تجارت افدرا و تولید افدرین در زمان نظام جمهوریت و قبل از تسلط طالبان بر افغانستان تا چه حد گسترده شده بود.

بازار عبدلودود از اوایل ۲۰۱۷ به مرکز بزرگ تجارت افدرا تبدیل شده بود. در زمان جمهوریت، تاجران افدرا برداشت شده را در ارتفاعات مرکزی افغانستان، جایی که محصول به صورت وحشی رشد می کند، خریداری می کردند و آن را در عبدالودود می فروختند

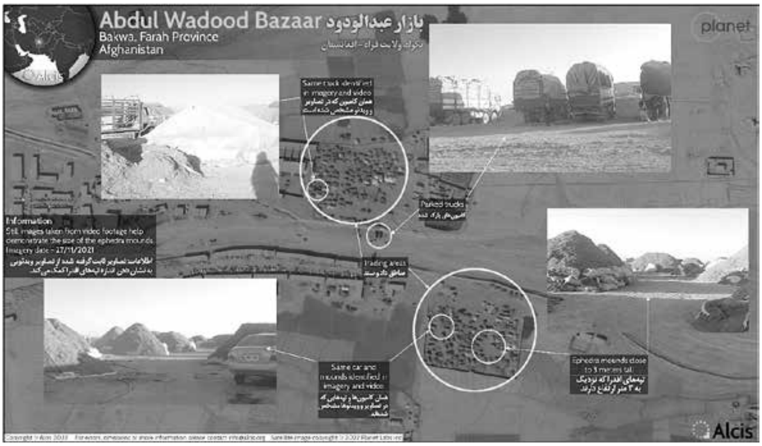

با این حال این بدان معنا نیست که صنعت متامفتامین در افغانستان از بین رفته است، بلکه باوجود تلاش‌های طالبان تولید همچنان ادامه دارد؛ اما این بار با هزینه‌های قابل توجه بالاتر در مناطق کوهستانی و دورافتاده نزدیک به گیاه افدرا که در ارتفاع بیش از ۲۵۰۰ متری رشد می کند.

با این وجود وقتی تصاویر ماهواره‌ای و قیمت‌ها، حاکی از کاهش تولید تریاک و متامفتامین در افغانستان است، اشتباه است که بگوییم ممنوعیت اعلام شده برای تولید مواد مخدر انجام نشده و یا اینکه تولید خشخاش و متامفتامین در سال های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ افزایش یافته است.

با این وجود وقتی تصاویر ماهواره‌ای و قیمت‌ها، حاکی از کاهش تولید تریاک و متامفتامین در افغانستان است، اشتباه است که بگوییم ممنوعیت اعلام شده برای تولید مواد مخدر انجام نشده و یا اینکه تولید خشخاش و متامفتامین در سال های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ افزایش یافته است

سازمان ملل اشتباه خویش را در گزارش نوامبر ۲۰۲۳ اصلاح کرد

سازمان ملل در گزارش نوامبر ۲۰۲۳ خویش با اذعان به اینکه کشت خشخاش در افغانستان ۹۵ درصد کاهش داشته، به نوعی ادعای خویش در گزارش قبلی را اصلاح

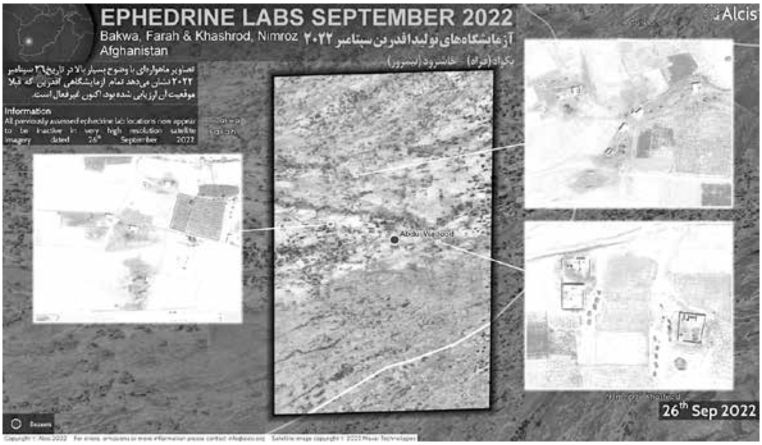

کرد. بر اساس گزارش تحقیقی جدید دفتر مواد مخدر و جرائم سازمان ملل، کشت خشخاش در افغانستان به دنبال ممنوعیت مواد مخدر که توسط مقامات طالبان اعمال شد، حدود ۹۵ درصد کاهش یافته است. گزارش می‌افزاید تولید و عرضه تریاک از شش هزار و ۲۰۰ تن در سال ۲۰۲۲ به تنها ۳۳۳ تن در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است. بر اساس این گزارش، ۲۳۳ هکتار زمینی که پیش از این در آن خشخاش کاشت می‌شد به ۱۰ هزار و ۸۰۰ هکتار زمین در سال ۲۰۲۳ رسیده است.

با این حال، مقامات سازمان ملل هشدار می‌دهند کاهش کاشت خشخاش در افغانستان عواقب انسانی فوری را در جوامع روستایی افغانستان افزایش داده است، زیرا روستاییان آسیب‌پذیر به درآمد حاصل از تریاک متکی بودند. این نهاد همچنان می‌افزاید درآمد کشاورزان از فروش محصول تریاک به تاجران از یک میلیارد و ۳۶۰ میلیون دلار به ۱۱۰ میلیون دلار در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است که این رقم کاهش ۹۲ درصدی را نشان می‌ده.

غاده ولی، مدیر اجرایی دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل گفته است: این یک فرصت واقعی برای دست‌یابی به نتایج بلندمدت علیه بازار غیرقانونی تریاک و آسیبی است که در سطح محلی و جهانی ایجاد می‌کند. در عین حال، پیامدها و خطرات مهمی وجود دارد که باید برای نتیجه‌ای که در نهایت مثبت و پایدار باشد، به‌ویژه برای مردم افغانستان، مورد توجه قرار گیرد. این مقام سازمان ملل در ادامه تأکید می‌کند افغانستان در ماه‌های آینده نیاز مبرم به سرمایه‌گذاری قوی برای معیشت پایدار دارد تا فرصت‌هایی به دور از کشت خشخاش برای کشاورزان افغان فراهم شود.

نادیده گرفتن واقعیت‌های میدانی و امکان افزایش دوباره تولید مواد مخدر در افغانستان

باوجود مبارزه بی‌سابقه و گسترده با مواد مخدر صنعتی و سنتی در افغانستان، میزان کشت خشخاش که در اواخر سال ۲۰۲۱ کاشته شده بود، تبدیل به رقمی شد که توسط مقامات و رسانه‌ها مورد استناد قرار می‌گیرد.

عدم توجه به واقعیت‌های میدانی سبب می‌شود تا وضعیت به طور دقیق منعکس نشود؛ از سوی دیگر سیاستگذاران بر اساس یافته‌های ناقص قادر نخواهد بود تصمیمات آگاهانه‌ای اتخاذ کنند، به ویژه اینکه حفظ کشت خشخاش در پایین‌ترین سطح و ریشه‌کنی کامل کشت غیرقانونی آن نیازمند مساعی مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی است.

طالبان اگرچه تاکنون در مبارزه با مواد مخدر موفق بوده است، اما این پرسش جدی وجود دارد که در نبود مشوق‌های لازم و کشت و معیشت جایگزین برای کشاورزان، ادامه این روند تا چه زمانی ممکن است؟

ریشه کن کردن کشت خشخاش در افغانستان آسان یا سریع نخواهد بود، اما این یک گام ضروری برای ایجاد آینده‌ای با ثبات‌تر و مرفه برای کشور است

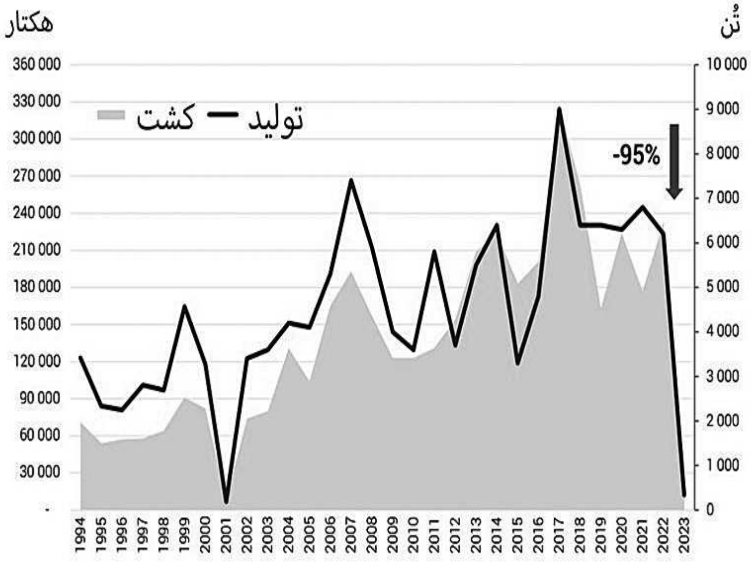

شکستن چرخه شوم؛ نیازمند مساعی مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی

ریشه کن کردن کشت خشخاش در افغانستان موضوعی پیچیده است که نیازمند یک رویکرد چند وجهی و مستلزم تلاش مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد؛ تنها تخریب مزارع خشخاش یا اعمال مجازات سخت برای کشاورزان کافی نیست. در عوض، باید راه حلی پایدار یافت که به علل ریشه‌ای کشت خشخاش رسیدگی کند و در عین حال اطمینان حاصل شود که کشاورزان منابع درآمدی جایگزین دارند.

یک راه حل بالقوه، ترویج کشت جایگزین با حمایت و کمک‌های کشورهای منطقه و فرا منطقه است. محصولات زیادی وجود دارد که می‌توان در خاک حاصلخیز افغانستان کشت کرد؛ کشاورزان با دریافت آموزش و منابع لازم برای کشت محصولات جایگزین می‌توانند بدون متحمل شدن مشکلات اقتصادی کشت خشخاش را به طور دائمی متوقف کنند.

رویکرد دیگر نیز فراهم کردن دسترسی کشاورزان به بازار برای محصولات‌شان است. بسیاری از کشاورزان افغان به دلیل زیرساخت‌های ضعیف و دسترسی محدود به بازارها برای فروش محصولات خود با مشکل مواجه هستند. با بهبود شبکه‌های حمل و نقل و ارتباط کشاورزان با خریداران در داخل و خارج از کشور، آنها می‌توانند قیمت عادلانه‌ای برای محصولات خود به دست آورند و چشم‌انداز اقتصادی خود را بهبود بخشند.

ریشه کن کردن کشت خشخاش در افغانستان آسان یا سریع نخواهد بود، اما این یک گام ضروری برای ایجاد آینده‌ای با ثبات‌تر و مرفه برای کشور است. با اتخاذ یک رویکرد کل‌نگر که به عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که به کشت خشخاش کمک می‌کند، می‌توان راه‌حلی پایدار ایجاد کرد که به نفع کشاورزان و نیز کل جامعه باشد.

چگونه طالبان تریاک را در افغانستان سرکوب کردند و چرا تا جشن گرفتن زمان کمی باقی مانده است؟[1]

وندا فلباب براون[2]
مدیر ابتکار گروهک های مسلح غیردولتی و عضو ارشد مؤسسه بروکینگز

گزارش پیش رو گزارشی از مؤسسه بروکینگز می‌باشد که توسط پایگاه تایم منتشر شده است. نکته جالب توجه این گزارش استدلالهایی است که اتاق فکرها و اندیشکده‌های غربی به آنها چنگ می‌آویزند تا حتی از کاهش ۹۰ درصدی مواد مخدر توسط طالبان، چماقی علیه طالبان بسازند!

سال‌ها، جامعه جهانی تلاش کرد و نتوانست اقتصاد مواد مخدر افغانستان را که در سال ۲۰۲۱ حداقل ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود مهار کند. اما به نظر می‌رسد طالبان که در ماه اوت پس از خروج ایالات متحده به قدرت رسید، اکنون کشت خشخاش را تا حدود ۹۰ درصد سرکوب کرده است. در ظاهر، این یک پیشرفت قابل توجه است. تولید گسترده و غیرقانونی مواد مخدر، فساد، وحشی‌گری غارتگرانه و بی‌قانونی را تشدید کرد و به سقوط جمهوری افغانستان که از سوی ایالات متحده حمایت می‌شد، کمک کرد؛ البته نرخ بالای اعتیاد را نیز افزایش داد. اما سرکوب تولید تریاک بدون ارائه جایگزین‌های اقتصادی، آسیب‌های جدی اجتماعی و اقتصادی برای مردم افغانستان ایجاد می‌کند و جهان را با عواقب بسیار بدتری برای سلامت عمومی آماده می‌کند.

سال‌ها، جامعه جهانی تلاش کرد و نتوانست اقتصاد مواد مخدر افغانستان را که در سال ۲۰۲۱ حداقل ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود مهار کند. اما به نظر می‌رسد طالبان که در ماه اوت پس از خروج ایالات متحده به قدرت رسید، اکنون کشت خشخاش را تا حدود ۹۰ درصد سرکوب کرده است.

به گفته دیوید منسفیلد از شرکت مشاوره آلسیس، اجرای ممنوعیت تولید مواد مخدر در سال ۲۰۲۱ توسط طالبان، کم و بیش کشت خشخاش را در هلمند و ننگرهار، دو منطقه عمده تولید، از بین برد. به نظر می‌رسد کاهش در سراسر کشور با ممنوعیت بسیار مؤثر خشخاش توسط طالبان در سال ۲۰۰۰ برابری می‌کند و درست مانند آن زمان، پیامدهای اقتصادی و اجتماعی این ممنوعیت شدید است.

طالبان در حفظ تجارت سریع و صادرات مواد معدنی حیاتی، تثبیت اقتصاد افغانستان، کاهش قابل توجه فساد در مالیات و گمرکات، و ایجاد حدود ۲ میلیارد دلار عواید سالانه موثر بوده است - همان کاری که جمهوری افغانستان در زمان سخاوتمندانه بین المللی انجام داد. اما طبق برآورد منسفیلد، ممنوعیت فعلی تریاک به اقتصاد افغانستان ۱٫۳ میلیارد دلار و ۴۵۰۰۰۰ شغل تنها در سطح مزرعه خسارت وارد کرده است، و این شامل خسارات بالای اقتصادی پایین دستی نمی‌شود. علاوه بر این، بیشتر بودجه طالبان برای تأمین مالی دستگاه‌های نظامی و امنیتی آن استفاده می‌شود و چیزی برای مردم افغانستان باقی نمی‌گذارد. همانطور که «بیل برد»[۳]، اقتصاددان می‌گوید، ثبات اقتصادی طالبان یک «تعادل قحطی» است. با توجه به اینکه ۹۰ درصد مردم در فقر گیر کرده‌اند، چیزی که افغان‌ها را از گرسنگی دور نگه داشته کمک‌های بشردوستانه است. با این حال، این کمک‌ها در سال جاری به سرعت در حال کاهش بوده است - حداقل یک میلیارد دلار از ۳ میلیارد دلار ارائه شده در سال ۲۰۲۲.

کسانی که معیشت تریاک خود را از دست داده‌اند، بیشتر نمی‌توانند جایگزین‌های اقتصادی برای تغذیه خانواده‌های خود، از جمله در سرویس‌های امنیتی، مانند زمان جمهوری افغانستان بیابند. گندم هرگز محصول جایگزین خوبی نبوده است و اقتصاد شهرهای افغانستان نیز رو به کاهش است. اساساً، زمانی که ذخایر حاصل از تریاک تابستان ۲۰۲۲ که طالبان اجازه برداشت را داده بود، تمام شود؛ بسیاری از خانوارها کاهش قابل توجهی را در توانایی خود برای خرید غذا، اجاره زمین، نگهداری مسکن و دریافت مراقبت‌های پزشکی تجربه خواهند کرد. مانند ممنوعیت‌های قبلی تریاک در افغانستان، بسیاری از خانواده‌ها

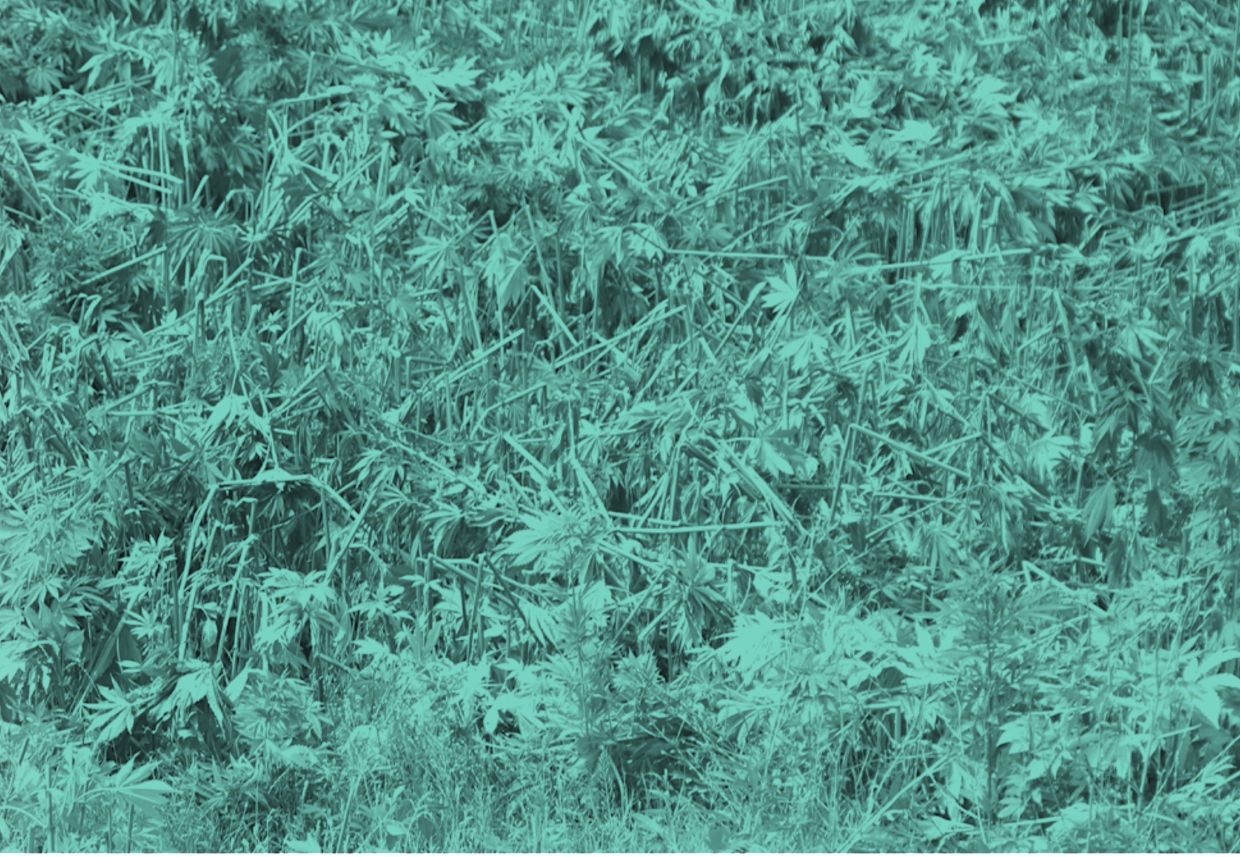

حتی بیشتر در بدهی قرار می‌گیرند و مجبور می‌شوند دختران خود را در سن بسیار پایین ازدواج کنند. مهاجرت به خارج از افغانستان افزایش خواهد یافت.
احتمالاً مخالفت با حفظ این ممنوعیت در سال دوم و شاید سوم افزایش خواهد یافت، از جمله در میان حوزه‌های انتخابیه کلیدی طالبان، مانند خانواده‌های زمین‌دار در مناطق اکثریت پشتون‌نشین کشور و در میان فرماندهان طالبان. بسیاری از آنها سال‌هاست که از سود تریاک به جنگجویان و دسته‌های حامی خود کمک مالی کرده اند. اصطکاک‌ها و تنش‌ها حتی در سطوح بالای طالبان ممکن است تشدید شود. دلیل تداوم ممنوعیت مواد مخدر به این دلیل است که در واقع با محروم کردن فرماندهان طالبان از بودجه مستقل برای حمایت، به منافع رهبر عالی هیبت الله آخوندزاده خدمت می‌کند. با این حال هرگونه تمرکز بیشتر قدرت در دستان آخوندزاده بد است.
پیامدهای بهداشت عمومی جهانی نیز همینطور است. اگر این ممنوعیت حفظ شود و تا یک سال دیگر اروپا شروع به تجربه خشکسالی هروئینی کند که هنوز احساس نشده، احتمالاً اپیدمی فنتانیل[۴] افزایش خواهد یافت. برخلاف دوران ممنوعیت خشخاش در سال ۲۰۰۰، فنتانیل امروزه یک داروی نادر نیست. تنها در آمریکای شمالی، مرگبارترین اپیدمی مواد مخدر را در تاریخ ایجاد کرده است. کارتل‌های مکزیکی، قاچاقچیان کلیدی فنتانیل به آمریکای شمالی، شبکه‌های قاچاق و خرده فروشی جدید و همچنین مراکز تولید مواد مخدر مصنوعی در اروپای غربی ایجاد کرده اند. تا کنون، آزمایشگاه‌ها متامفتامین[۵]،

قوی‌ترین مت‌آمفتامین در جهان را تولید کرده‌اند، اما می‌توانند به راحتی به فنتانیل روی آورند. به دلیل نسبت قدرت بالای فنتانیل به وزن، قاچاقچیان چینی همچنین می‌توانند مستقیماً فنتانیل را به اروپا ارسال کنند. یا می‌توانند به شبکه‌های مشارکتی خود، مانند گروه‌های جنایتکار ایتالیایی، تکیه کنند.

علاوه بر این، فنتانیل بسیار ارزان و آسان تولید می‌شود که می‌تواند بازارهای دیگر را که معمولاً توسط هروئین افغانستان عرضه می‌شود، مانند پاکستان و حتی خود افغانستان، سرازیر کند. همانطور که گفته شد، این امکان وجود دارد که هروئین از میانمار و به مرور زمان آسیای مرکزی یا پاکستان، هر دو مکان‌هایی که قبلاً در آن‌ها کشت می‌شد، خلأ را پر کند.

در هر صورت، واضح است که قطع عرضه منجر به قطع استفاده نهایی نمی‌شود. این فقط افراد مبتلا به اختلال مصرف مواد و بدون درمان را مجبور می‌کند به داروهای خطرناک تر یا تامین کنندگان جدید روی بیاورند. به این دلایل، طالبان را نباید به خاطر ممنوعیت مواد مخدر ستایش کرد یا تشویق کرد که در ممنوعیت مواد مخدر پافشاری کنند. مطمئناً رژیم طالبان نباید برای آن به رسمیت شناخته شود. اما جامعه جهانی باید کمک‌های بشردوستانه را افزایش دهد و تقویت اقتصاد روستایی افغانستان را از طریق سرمایه گذاری محلی بررسی کند. چنین رویکردی قبل از اجرای ممنوعیت مواد مخدر بسیار منطقی بود-اکنون حتی فوری تر است. مانند ۲۰ سال گذشته، جریان هروئین به خارج از افغانستان از طریق توسعه اقتصادی و مقابله با قاچاق مواد مخدر در خارج از افغانستان به بهترین وجه قابل حل است.

پی‌نوشت:

1- How the Taliban Suppressed Opium in Afghanistan—and Why There's Little to Celebrate
https://time.com/6294753/taliban-opium-suppression-afghanistan/

2- Vanda felbab-brown

3- Bill Byrd

۴- مخدر قوی صنعتی

۵- ماده مخدر موسوم به شیشه

گزارش تصویری همسایه شرقی از مبارزه طالبان با کشت مواد مخدر

ـــــشت مواد مخدر در ولایت بدخشان | شهریور ۱۴۰۲

طالبان چه می‌گویند؟

بی‌پرده با سخنگوی طالبان

گفتگوی تفصیلی همسایه شرقی با ذبیح الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی افغانستان

آقای مجاهد، سلام، وقت شما بخیر.

تشکر، سلامت باشید! خیر ببینید! ما هم خرسندیم که شما را با خود داریم و در برنامه‌های شما شرکت می‌کنیم. سلام گرم خودم را تقدیم به تمام دنبال‌کنندگان شما می‌کنم.

پیوند تاریخی کشور افغانستان و کشور ایران برای دیروز و پریروز نیست؛ هم حضور مهاجران افغانستانی در کشور ما به این مسأله دامن زده، هم اشتراکات فرهنگی و دینی‌ای که میان ما و مردم افغانستان وجود دارد، این پیوند را خیلی عمیق‌تر کرده‌است. من وارد اصل مطلب می‌شوم، خصوصا که می‌دانم شما هم مشغلهٔ زیادی داشتید و این وقت را گذاشتید و ما این را به فال نیک می گیریم. موضوع بحث، حقابه است. می‌دانم که شما یک سری اقدامات در این زمینه انجام داده‌اید. مسئولین ایران در بخش‌های مختلف، این مسأله را پیگیری کردند، اما آن چیزی که در نهایت در فضای مجازی و میان عامهٔ مردم مطرح شد این بود که آب به منطقهٔ سیستان و بلوچستان نرسید. همچنین اعتراض‌ها و تجمعاتی پیش آمد که قطعا موضوع به گوش شما و مسؤلین دیگر هم رسیده‌است. داستان چه بود؟ آیا واقعا شما در این مسأله کوتاهی کردید؟ آیا مسأله چیز دیگری بود که شاید ما مردم ایران نمی‌دانیم؟ اگر شما کمکی به تنویر افکار عمومی بکنید، خیلی عالی است.

موضوع حقّابه یا موضوع آب بین دو کشور ایران و افغانستان موضوعی است که در سال ۱۳۵۱ برای آن تفاهم‌نامه‌ای بین دو کشور امضا شد. براساس آن تفاهم‌نامه به نظر ما امارت اسلامی افغانستان پای‌بند است و می‌خواهد نیاز ایران را رفع کند؛ ولی این بستگی دارد به این‌که در این جامعه ما چقدر آب داریم؛ یعنی خشکسالی‌ای که در منطقه آمده، در این سالیان اخیر بسیار است و به‌خصوص سال گذشته ما برف نداشتیم و دو سه بار بارندگی شد که بسیار اندک است. خشکسالی بسیار فراگیر و منطقه‌ای است. این خشکسالی تنها سیستان و بلوچستان را متأثر نساخته، نیمروز، هرات، هلمند، ولایت‌های هم‌جوار و حوزهٔ غرب ما را شدیداً متأثر ساخته‌است؛ به‌طوری‌که ما گزارش‌هایی داشتیم در نیمروز که یک تانکر آب آشامیدنی ۱۵ هزار افغانی به فروش می‌رسید! من نمی‌دانم به تومان چند می‌شود، شما بگویید، ۱۵ هزار افغانی قیمت گزافی است برای یک تانکر آب. شما درک کنید که ما چقدر مشکلات آب داریم. همین امسال دشت‌های بسیار بزرگ، باغ‌ها و سبزیجاتی که آنجا داشتیم، خشکید و کاملاً نابود شد. دریای هلمند یا ذخیره‌گاه آب هلمند، با خود چهار پنج تا کانال مُمد داشت که در ۱۲ ماه سال جریان پیدا می‌کرد و امداد می‌کرد و جریان آب را در ذخیره حفظ می‌کرد؛ ولی امسال از اول، تمام کانال‌های امدادی که به آنها آب می‌رسید، از یکی‌شان آب نمی‌آید و همه‌اش خشکیده. دیگر این‌که آبِ تجمع‌شده در خود دریای هلمند یا کجکی را داریم. تحلیل این بود که بارها کارشناس‌ها و افغان‌ها رفتند و گفتند اگر این آب را ما رها کنیم، در پیشِ رو بند کمال خان را داریم که ابتدا باید آن پر شود، سپس به‌طرف ایران سرازیر شود؛ ولی با وجود این حجم آب که داریم و خشکی منطقه، جذب بسیار بالاست و میزان هدررفت آب تا برسد به سیستان خیلی زیاد است. به باور ما این آب اگر رها بشود، از

خشکسالی بسیار فراگیر و منطقه‌ای است. این خشکسالی تنها سیستان و بلوچستان را متأثر نساخته، نیمروز، هرات، هلمند، ولایت‌های هم‌جوار و حوزهٔ غرب ما را شدیداً متأثر ساخته‌است

مرزهای افغانستان بیرون نمی‌رود و همان‌جا می‌خشکد. باعث می‌شود که آب از اینجا ضایع شود و آنجا هم نرسد. ما شواهد و دلایل از این دست زیاد داریم و خدای نخواسته هرگز افغان‌ها یا حکومت امارت اسلامی افغانستان درصدد این نیست که آب را به همسایهٔ خود ندهد؛ یعنی بدون این‌که ایران و برادران ما در سیستان و بلوچستان از ما بخواهند، این کار را خواهیم کرد. ما مسئولیت شرعی داریم. اگر ما آب داشته باشیم و برادر ما تشنه باشد، چطور به آنها آب ندهیم؟ این فریضه است. هر مؤمن با مؤمن دیگر همکاری می‌کند. حتی همسایه‌ها از هر مذهب و کیشی باشند، نسبت به هم حقوق همسایگی دارند. ما نمی‌توانیم از این چشم‌پوشی کنیم. چون ما داعیه داریم که یک جریان اسلامی و جریان دینی هستیم. بحث و روایت دینی به ما حکم می‌کند که این کار را بکنیم؛ ولی ناتوانی را باید درک کنیم. ما هم نتوانستیم در خشکسالی کاری بکنیم. این یک مصیبت منطقه‌ای است و افغانستان هم گرفتار آن است. متأسفانه سیاست هم گرفتار آن شده، البته ما متأسفانه...

ما به طرف ایرانی گفتیم که طبق موافقت‌نامه شما می‌توانید هیئت روانه کنید. آنها البته خواسته‌شان اول این بود که بروند دیگر ساحات را ببینند؛ این در آن قرارداد نبود. خب ما در آنجا معذوریت داریم؛ چون چیزی که خلاف قرارداد باشد، نباید توقع داشته باشیم

پرسشگر۲: یعنی شما از مسئولین و کارشناسان ایرانی دعوت کردید که این مسأله را از نزدیک ببینند و بررسی بکنند و گزارش‌ها را به مقامات ایرانی انتقال بدهند؟ آیا ممانعتی از حضور هیئت ایرانی در افغانستان شد؟

نه، این موضوع در پیمانی که ما در ۱۳۵۱ داریم، تصریح شده است. اگر آب کم باشد، هیئت ایران از کجا می‌تواند بازدید کند؟ تمام آن چیزها در آنجا تسجیل است. ما به طرف ایرانی گفتیم که طبق موافقت‌نامه شما می‌توانید هیئت روانه کنید. آنها البته خواسته‌شان اول این بود که بروند دیگر ساحات را ببینند؛ این در آن قرارداد نبود. خب ما در آنجا معذوریت داریم؛ چون چیزی که خلاف قرارداد باشد، نباید توقع داشته باشیم. چون آنجا ما مردم داریم، ملت خود و عکس‌العمل‌های خود را داریم؛ بالاخره ما هم نباید با مشکلات مواجه شویم؛ ولی از مقیاسی که در دهراوود نصب شده، به خاطر مقدار آبی که آنجا سنجیده می‌شود، در مادهٔ چندم قرارداد آمده که هیئت‌ها می‌توانند از آنجا دیدن کنند؛ می‌توانند اگر جانب ایرانی موجبات قناعتش فراهم نشد، هیئت برود از آنجا دیدن کند و ببیند مقدار آب چقدر است و چقدر آب به‌طرف ایران سرازیر شده‌است؛ این جریان انجام شد. آقای قمی هم در جریان بودند. هیئت ایرانی آمدند همراه با برادرهای ما از دهراوود دیدن کردند. آنها هم شاید نتیجه گرفته باشند و راهکارهای خود را به طرف ایرانی داده باشند و مطمئن شده باشند که واقعاً آب کم است و این خشکسالی‌ای که منطقه را کوبیده، واقعی است. منطقه را هم دیدند، نیمروز را هم.

کار شما را تأیید کردند؟

تأیید کردند که آب بسیار کم است. خوب است که تأیید شد. خوب است که سفر انجام شد تا سوءتفاهماتی که در صفحات مجازی مطرح بود، رفع شود.

آقای مجاهد، علت آن مخالفت اولیه چه چیزی بود که اجازه نمی‌دادید؟ آیا خارج از توافق بود؟

ببینید، ما مخالفت نکردیم. توافق داشتیم که اگر هیئتی از ایران بخواهد بیاید، تنها می‌توانند جاهایی که در توافق‌نامه آمده‌است، ببینند. متأسفانه عکس‌العمل‌های رسانه‌ای

زیاد شد و اثر خوبی نگذاشت. دیپلمات‌های دو طرف و وزارت خارجۀ ایران و افغانستان و سفارت ایران در کابل بسیار کوشید که این موضوع خوب حل شود و زمینه فراهم شد که هیئت‌ها بیایند و نتیجه را گرفتند و گزارش دادند.

مدام ارجاع داده می‌شود به معاهده‌ای که هفتاد سال پیش نوشته شده‌است. شما به شرایط جدید منطقه اشاره کردید که اوضاع متفاوت شده‌است. آن طوری که من شنیده‌ام، نمایندۀ افغانستان که آن پیمان را امضا کرده به جرم خیانت اعدام شده‌است. مردم ایران دولت پهلوی را که آن معاهده را نوشته ساقط کرده‌اند. الان آب هیرمند تغییر کرده‌است؛ جمعیت بالادست و جمعیت پایین‌دست فرق کرده‌است. می‌خواستم بدانم که نظر شما راجع به تجدید نظر کلی چیست؟

شاید هنوز هم مشکلاتی داشته باشیم اما نظر ما این است که بهتر از این نمی‌شود.

می‌گویند علت این که آب در منطقۀ سیستان نمی‌آید، احتمالا به خاطر آن است که آنجا شیعه هستند و به شیعیان سیستان نمی‌خواهید آب برسد. آیا درست است؟

ما دو کشور اسلامی و برادر مسلمان هستیم. ما اسلام را مدنظر می‌گیریم. از دید اسلام، مسلمانان نسبت به یکدیگر حق دارند. اگر برادر مسلمان ما تشنه باشد، فرض است بر ما که به او آب برسانیم. دوم این که من حتی گفتم تا بدانید اگر چین از آن طرف یا از طرف دیگر روسیه و کشورهای دیگر آب بخواهند ما موظفیم. اگر موضوع ما بین چین و افغانستان باشد، باز هم ما مکلف هستیم؛ چون همسایه هستیم و حق همسایگی داریم و نمی‌توانیم آب را قطع کنیم، حتی اگر توان قطعش را داشته باشیم.

> ما دو کشور اسلامی و برادر مسلمان هستیم. ما اسلام را مدنظر می‌گیریم. از دید اسلام، مسلمانان نسبت به یکدیگر حق دارند. اگر برادر مسلمان ما تشنه باشد، فرض است بر ما که به او آب برسانیم. دوم این که من حتی گفتم تا بدانید اگر چین از آن طرف یا از طرف دیگر روسیه و کشورهای دیگر آب بخواهند ما موظفیم

در رسانه‌ها مطرح می‌شد که بخشی از آبی که حقابۀ ایران است، از طریق برخی کانال‌ها منحرف می‌شود به سمت بیابان‌ها و صحراهایی که خشک است و امکان رسیدن این آب به ایران نبود به خاطر انحرافی که وجود داشت. آیا انحرافی در بحث آب به وجود آمده‌است یا دریچۀ غلط یا اشتباهی باز شده که آب به جای دیگری برود؟

زمستان قبلی که گذشت، در تمام افغانستان دو یا سه بار برف شد. این یک چیز استثنایی بود؛ چندین سال است که من ندیده‌ام ما برفی نداشته باشیم؛ چندین ماه می‌بارید و برف داشتیم. لذا علت عمدۀ کم‌آبی این است و این خشکسالی به مشکلات اقلیمی برمی‌گردد؛ چراکه هوا گرم‌تر شده‌است و ما زمستان‌ها برف و بوران نداریم. این را باید بحث بکنیم.

آقای مجاهد، به نظر شما دلایل دامن‌زدن رسانه‌ها در این ماجرا بین دو کشور همسایه و برادر، چه قبل از این که سران ایرانی بیایند و از منطقۀ هیرمند بازدید کنند چه بعد از آن، چه چیزی بود؟

دربارۀ این موضوع شما باید متوجه شده باشید که موضوع کاملاً دربارۀ آب نیست؛ دربارۀ مرز هم گاهی اوقات تنش‌های رسانه‌ای به وجود می‌آید. متأسفانه بعضی از فعالین

رسانه‌ای و بعضی صفحات رسانه‌ای به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی کمی موضوع را در بین دو کشور بزرگنمایی می‌کنند و ما باید این را درک کنیم و اهمیتی ندهیم. تقاضای ما از طرف مقابلمان نیز این است که موضوع را درک کنند. مثلاً ما گاهی وقت‌ها تنش‌های خردی در مرزهایمان داریم. شما هم شاید در هرکدام از مرزهای خودتان داشته باشید. این مسأله عادی است؛ اما بعضی از رسانه‌ها هستند که هم بدخواه ما هستند و هم جمهوری اسلامی و تلاش می‌کنند با بزرگنماییِ مسأله، سوءاستفادهٔ خودشان را بکنند. نباید به این‌ها بها داد.

متأسفانه بعضی از فعالین رسانه‌ای و بعضی صفحات رسانه‌ای به‌خصوص شبکه‌های اجتماعی کمی موضوع را در بین دو کشور بزرگنمایی می‌کنند و ما باید این را درک کنیم و اهمیتی ندهیم

شما طبق نقشه‌های هواشناسی، این موضوع را مطلع بودید که افغانستان دچار خشکسالی است. خبرنگارها و تصویربردارها و دوربین‌ها می‌توانستند بروند و تصویر را نشان بدهند؛ حتی خود شما پیش‌دستی می‌کردید و دعوت می‌کردید و اجازه نمی‌دادید در منطقهٔ سیستان و بلوچستان این حواشی به وجود بیاید و آن تجمعات شکل بگیرد یا حتی هیئت ایرانی بخواهد بیاید حرف شما را تأیید بکند.

این کار البته انجام شده‌است؛ اما در آن زمان شاید با کمی تأخیر بود؛ چون ما وسایل کافی نداشتیم. در تمام مناطق هیرمند و نیمروز و هرات تیم رسانه‌ای اعزام کردیم و گزارش‌هایی تهیه شد که شاید به ایران هم رسیده باشد. آن زمان ما متوجه این موضوع شدیم که جمهوری اسلامی ایران نسبت به این مسأله عکس‌العملی نشان داد. بعد ما متوجه شدیم که موضوع حاد است و باید حل شود. البته خشکسالی چیزی نیست که پنهان باشد. اگر در سیستان خشکسالی هست، در نیمروز هم هست و برادران ایرانی ما رفت‌وآمد دارند و می‌بینند. البته از بروز تنش جلوگیری شد و ما چندین مصاحبه و همچنین چندین نشست تصویری و ویدئویی داشتیم.

شما خودتان به تنهایی یک خبرگزاری هستید؛ یعنی حتما نباید به خبرنگار بدهید تا بنویسد.

اگر ما حرفی بزنیم، خدای نکرده بین دو کشور تنش ایجاد می‌شود؛ به همین خاطر گاهی اوقات ما مکث می‌کنیم و به جای واکنش رسانه‌ای، با دوستان در سفارت ارتباط می‌گیریم و آنجا مطرح می‌کنیم. به هر صورت این درست است که تأخیر صورت می‌گیرد.

شما از این موضوع خشکسالی مدت‌هاست که رنج می‌برید. چرا با وجود این مسأله سد کجکی ساخته شد؟

سد کمال‌خان در بیست سال قبل ساخته شده‌است. برای زمان ما نبود و آن هم براساس این بود که وقتی آب زیاد شود، سیلاب می‌شود و تخریباتی به بار می‌آورد. برای همین پیشنهاد شد سدی داشته باشیم که در زمان سیلاب نیاز می‌شود. براساس این نیازمندی ساخته شده‌است؛ یعنی بر این اساس ساخته نشده که ما حقابه را قطع کنیم. اگر سد در مقدار خودش آب داشته باشد یا نداشته باشد، ما می‌توانیم مقداری را که به مردم ایران وعده شده، بدهیم.

در قراردادِ ما نیامده که ما سد نمی‌سازیم؛ این بوده که ما آب را می‌دهیم. در این منطقه همواره سیلاب می‌آمد و آب‌های زیادی سرازیر می‌شد و در ولایت نیمروز، مزارع و باغات مردم را تخریب می‌کرد و برای آنجا هم تأثیر بدی داشت

جناب مجاهد، الان شما می‌فرمایید که ما به تعهد ۱۳۵۱ پای‌بند هستیم، ولی این سدی که ساخته شده‌است، ظاهرا با تعهد تناقض دارد یا شاید حداقل هماهنگی اتفاق نیفتاده است.

در قراردادِ ما نیامده که ما سد نمی‌سازیم؛ این بوده که ما آب را می‌دهیم. در این منطقه همواره سیلاب می‌آمد و آب‌های زیادی سرازیر می‌شد و در ولایت نیمروز، مزارع و باغات مردم را تخریب می‌کرد و برای آنجا هم تأثیر بدی داشت. برای همین نیاز شد که این پیمان بین دو کشور امضا شود. علت آن هم شکایت مردم ایران بود که می‌گفتند چرا شما سیلابتان را کنترل نمی‌کنید. سیل می‌آید و اینجا تخریب‌های هنگفتی دارد. لذا علتش کم‌آبی نبود، بلکه دقیقاً علتش زیادی آب بود. به نظر من این سد ضرر نمی‌رساند؛ پر می‌شود و بعد ش آب از آن طرف رها می‌شود؛ ولی الان ما آبی نداریم که مستمر رسانده شود. زمین‌ها خشک است و خشکسالی اثرات منفی‌ای گذاشته است.

اگر موافق باشید برویم سراغ موضوع دوم. باز هم صریح می‌پرسم آقای مجاهد. تلاش می‌شود که در میان افکار عمومی دنیا جا بیفتد که تفاوتی میان طالبان و داعش وجود ندارد و عملا همین الان هم داعش در افغانستان در کنار طالبان قرار دارد. کمی این را برای ما باز بکنید.

تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. اگر کسی مطالعهٔ دقیقی روی ما داشته باشد و شناسایی دقیقی از افغان‌ها و معتقدات ما داشته باشد و همچنین برود سراغ معتقدات داعش و آنها را بررسی دقیق بکند، به سهولت می‌تواند تفاوت‌های ما را در موضوعات عمومی متوجه شود. داعش پدیدهٔ خشنی است و عقیدهٔ تکفیری دارد و سیستم ایدئولوژیک آن برای یک

منطقهٔ خاصی است. تکفیری‌ها را ما از زمان اول اسلام داشته‌ایم که مردم را تکفیر می‌کردند به نام خوارج که بحث‌های تاریخی دارد و جریان داعش هم ادامهٔ جریان خوارج است که تکفیر می‌کنند و به اهداف شوم خود می‌خواهند برسند. آنها متأسفانه ما را هم تکفیر می‌کنند و دیگر حکومت‌های اسلامی را هم تکفیر می‌کنند. این موضوع بسیار آسان است؛ اگر کسی، کسی را تکفیر می‌کند، نمی‌تواند با او تعامل کند و جنایت دینی و جنایت مذهبی به وجود می‌آید. این‌ها به خاطر جناح‌های دینی است و شما می‌دانید وقتی ما کسی را تکفیر می‌کنیم، حتی یک قدم هم نمی‌توانیم همراهشان برداریم.

تکفیری‌ها را ما از زمان اول اسلام داشته‌ایم که مردم را تکفیر می‌کردند به نام خوارج که بحث‌های تاریخی دارد و جریان داعش هم ادامهٔ جریان خوارج است که تکفیر می‌کنند و به اهداف شوم خود می‌خواهند برسند. آنها متأسفانه ما را هم تکفیر می‌کنند

پس چرا داعش در افغانستان است و پایگاه اصلی آن در افغانستان است؟

پایگاه آنها در افغانستان بود، ولی الان نیست.

چیزی که ما شنیده‌ایم این است که سران داعش از سوریه هلی‌برن شده‌اند و آمده‌اند و الان در افغانستان مستقر هستند.

سران داعش آن اوایل که در سوریه و عراق بودند، چند ماه بعد در زابل افغانستان پایگاهی داشتند. باورهای مذهبی آنها متأسفانه متفاوت از حنفی‌ها بود. در آنجا و در بین مردم حنفی آنجا بودند و می‌زیستند. بعضی از افراد از ملیت‌ها و کشورهای دیگر هم در بین آنها بودند. ما با آنها صحبت کردیم که شما چرا تمایل دارید با داعش کار بکنید. در صحبت‌هایشان خیلی واضح گفتند که ما را تکفیر می‌کنند. می‌گفتند شما چون هم عقیدهٔ ما نیستید، کافر هستید. زمانی که به این وضعیت رسیدیم و رهبری از آن آگاه شد، امر دادند که این‌ها را نابود سازید و عملیاتی به‌صورت گسترده آغاز شد و آنها در سه چهار سال نابود شدند.

داعش چه نقاطی را بیشتر دربرداشت؟ یعنی چه جغرافیایی در افغانستان داشت؟

آن زمانی که داعش در عراق پیدا شد، سه چهار ماه بعد اثراتش در افغانستان رسید و کسانی که متأسفانه عقیدهٔ سلفی داشتند، آسان رفتند و با این گروه همراه شدند. آن وقت اقلیتی بودند در افغانستان و اکثریت مطلق از احناف یا حنفی‌ها بودند. آن‌وقت‌ها در شرق کشور در ننگرهار پیدا شد. همچنین گروهی در زابل و گروهی در جوزجان پیدا شد. به همین دلیل به ما امر شد که ما باید با گروه‌های نظامی با آنها برخورد کنیم.

تقریبا چه سالی بود که در زابل نابود شدند؟

به نظر ما سال ۲۰۱۵ بود و در جوزجان سال ۲۰۱۶ که جنگ به‌صورت گسترده آغاز شد و در آنجا هم نابود شدند. در ننگرهار بسیار بیشتر رفتند و ولسوالی را تصرف کردند. ما چون درگیر جنگ با آمریکا بودیم، وقت نداشتیم با آنها جنگ کنیم و امکانات محدود بود و کوهستان بود و بسیار سخت و صعب‌العبور. در نهایت ما مجبور شدیم در سال ۲۰۱۷ در ننگرهار هم عملیاتی را به هر قیمتی که بود در منطقهٔ کوهستانی آغاز کنیم و ظرف سه ماه آن را تمام کردیم. ما هم تلفاتی دادیم، ولی در نتیجه آنها نابود شدند. آنها تمام هسته‌های خود در مخفی‌گاه‌ها و کوهستان‌ها را ظاهراً از ساعتی که ما تصرفشان کردیم، برچیدند.

از زمانی که طالبان افغانستان را در خدمت گرفت، داعش هیچ پایگاهی در افغانستان نداشت؟

نه، نبود.

شما در زمان جمهوریت هم با داعش مبارزه می کردید؟

بله و این زمان‌هایی که گفتم زمان جنگ ما با آمریکا و دورۀ حکومت اشرف غنی در افغانستان بود. بعد از آن، زمانی که داعش در ننگرهار شکست خورد، متأسفانه در کابل حلقاتی بودند که آنها را جذب کردند. از جوزجان هم شما آگاهی داشته باشید. ما آنها را محاصره کردیم. این‌ها رفتند و زخمی‌ها را به کابل بردند. در ننگرهار هم زمانی که آنها محاصره شدند، خود را به کماندوها و پست‌های نظامیِ کابل نزدیک‌تر می‌کردند و حتی تانک‌های آمریکایی می‌رفتند و آنها را از مخمصه درمی‌آوردند. هم در ننگرهار، هم در شهر کابل، هم در هرات و هم در مزار، آنها در مناطق تحت سلطۀ نظام قبلی افغانستان بودند. در کابل مخفی گاه و پناهگاه داشتند و در استخبارات برایشان جای مخصوصی ساخته بودند که بیرق خود را بسازند و دستورات خود را بگیرند و ارتباطات خود را حفظ کنند.

بدون شک، حمایت آمریکایی‌ها را داشتند. ما در جوزجان و ننگرهار با داعش در جنگ بودیم، ولی آمریکا می‌آمد نیروهای ما را بمباران می‌کرد! از این موارد زیاد وجود داشت.

ما به همۀ مردم و همسایه‌هایمان که از این موضوع نگران هستند، اطمینان می‌دهیم که داعش دیگر یک تهدید نیست. البته این مسأله قوت عملکرد نیروهای ما را می‌خواهد تا این مسأله دوام پیدا کند و داعش کاملاً نابود شود. دوم این است که اهل سنت هستند و باز می‌گویم اهل سنت یک عده‌ای خوارج هستند. آنها از زمانی پیدا شدند که در مقابل سیدنا حضرت علی ایستادند و آنها را تکفیر کردند و از آنها جدا شدند. لذا کسی این‌ها را اهل تسنن نمی‌خواند و این‌که کسی بگوید این تکفیری‌ها اهل سنت هستند، در گفتگوها و بحث‌های عامیانه است نه عملی. این‌ها مثل خوارج هستند و خوارج هم جزئی از ما نیستند، تکفیری هستند. به هر صورت اهل سنت چهار مذهب است: حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی و شکل می‌گیرند. تکفیری‌های داعشی هر چهار مذهب را رد می‌کنند و حتی تقلید را هم شرک می‌دانند. البته شاید ما در اهل شیعه هم گروه‌هایی داشته باشیم که به اسلام ضرر رسانده‌اند. شاید گروه‌های خردی باشند که تکفیری باشند و تند باشند. در اهل سنت و تسنن هم ما چنین چیزی داریم و در مقابل آن مقاومت می‌کنیم.

مشرب فکری خود طالبان را برای ما توضیح بدهید. ما دو مرجع می‌شناسیم در اهل سنت، یکی دارالافتاء عربستان و یکی الازهر مصر.

ما احناف هستیم و علمای متأخرین ما که در قرون اخیر بر ما مرجعیت دارند، دیوبند هستند. آنها طرز فکری‌شان کمی متفاوت با ماست. حنبلی‌ها آنجا هستند و شافعی‌ها هم شاید باشند. اما احناف دید مکتبی و جدیدی از دیوبند دارند.

وقتی که حکومت طالبان کم‌کم داشت مستقر می‌شد، من خودم در مرز میلک حضور داشتم؛ یک عده مردم افغانستانی با ترس و لرز از مرز می‌آمدند به ایران و می‌گفتند ما را می‌کشند و بدون قضاوت حکم

> بدون شک، حمایت آمریکایی‌ها را داشتند. ما در جوزجان و ننگرهار با داعش در جنگ بودیم، ولی آمریکا می‌آمد نیروهای ما را بمباران می‌کرد! از این موارد زیاد وجود داشت. ما به همۀ مردم و همسایه‌هایمان که از این موضوع نگران هستند، اطمینان می‌دهیم که داعش دیگر یک تهدید نیست

می‌دهند و جان ما در خطر است. در عمل این تشابهات در ذهن مردم می‌آید؛ یعنی در گذشتهٔ طالبان هم شباهت‌سازی می‌کنند با اقدامات داعش و می‌گویند آن موقع خیلی آدم کشته شد و الان هم همین کار را می‌کنند؛ پس چه تفاوتی بین این دووجود دارد؟

در مورد این ادعاهایی که مطرح می‌شود، واقعیت این است که ما هیچ‌کس را سرنبریدیم. شما در مرز هرات و نیمروز شاهد هستید... کجا سر بریده شده؟ مردمی که فرار کردند و رفتند به ایران و پاکستان، متأسفانه در اثر تبلیغات سوء دشمن بوده‌است. وقتی ما به کابل آمدیم، آمریکا در فرودگاه می خواست مردم را بکشد.

دوم این‌که در باور و عقیدهٔ ما کشتن کسی در حالت غیر از جنگ مجاز نیست. وقتی جنگ نباشد، هیچ‌کس حق ندارد قتل کند یا کسی را بکشد. اگر کسی در محکمه محکوم شد، این موضوع جداست و غیر از این‌ها افراد نمی‌توانند کسی را بکشند. داعش به این چیزها عقیده‌ای ندارد. آنها هرکدام تفنگ در دستشان است و مردم را می‌کشند و به خودشان جواز می‌دهند. اما ما این اجازه را به کسی نمی‌دهیم. اینجا کسی نمی‌تواند مثالی بیاورد که افراد امارت اسلامی کسی را کشته‌اند.

واقعیت این است که ما هیچ‌کس را سرنبریدیم. شما در مرز هرات و نیمروز شاهد هستید... کجا سربریده شده؟ مردمی که فرار کردند و رفتند به ایران و پاکستان، متأسفانه در اثر تبلیغات سوء دشمن بوده‌است

یک حرفی در رسانه‌ها خیلی پرتکرار بود و هرچند وقت هم این حرف در رسانه‌ها دوباره بازتاب می‌شد؛ این که در توافق‌نامهٔ دوحه یک توافق‌نامهٔ مخفی وجود دارد بین طالبان و آمریکا که یکی از مأموریت‌های طالبان داخل آن توافق‌نامه ناامن‌سازی مرزهای مشترکش با ایران و پاکستان، به‌ویژه ایران است. هر تنش مرزی که اتفاق می‌افتد، دوباره این مسأله در رسانه‌ها می‌آید که این ناشی از همان توافق‌نامهٔ مخفی طالبان و آمریکاست. آیا واقعا توافق‌نامهٔ مخفی وجود داشته‌است و اگر وجود داشته، مفادش چیست؟

در تنش‌هایی که گاهی وقت‌ها در مرزها ایجاد می‌شود، آغازگر افغانستان نبوده‌است. متأسفانه آغازگر از آن طرف بوده و ما عکس‌العمل نشان داده‌ایم. دفاع مرزی به این شکل است که اگر دو همسایهٔ هستیم و در مورد موضوعی بچه‌ها باهم درگیر می‌شوند، بزرگان نباید بگذارند که جنگ شروع شود. مسائل مرزی این‌چنین است و ما لازم نمی‌دانیم که امنیت را زیر پا بگذاریم. دوم این‌که ما هرگز توافق و تمایلی به این نداریم که مرزهای خودمان را ناآرام کنیم. اگر مرز ما با جمهوری اسلامی ایران ناامن شود، این ضرر به چه کسی می‌رسد؟ مستقیم به ما ضرر می‌رسد و مسافران و مهاجرین ما اذیت می‌شوند. پس ناامنی اصلاً به نفع کشور ما نیست. دیگر این‌که در توافق دوحه مسائلی که اعلام شد، بسیار روشن بود. اما اصل توافق یک سری ضمیمه‌ها داشت؛ ضمیمه‌های آن توافق‌نامه خواست و تأکید آمریکایی‌ها بود؛ آمریکایی‌ها که نیروهایشان را از افغانستان جمع کردند، می‌گفتند اگر ما تخلیه کنیم، در جریان این تخلیه طالبان چه واکنشی نشان می‌دهد؟ در مسیر با ما درگیر می‌شود یا می‌گذارد ما به میدان‌های هوایی برویم؟ ما همان زمان تأکید داشتیم که ضمیمه‌ها را اعلام کنیم. این‌ها چیزهایی است که باید اعلام شود. لذا ضمایم صرفاً همین چیزهایی است که چطور پروژهٔ تخلیهٔ آمریکایی‌ها ادامه پیدا کند و به انتها برسد.

اشاره‌ای کردید که شروع کنندهٔ درگیری مرزی ما بودیم؟

گاهی اوقات مشکلاتی که پیش آمده، به خاطر نیروهای نظامی مرزی بوده‌است که آنجا درگیری را شروع کرده‌اند.

چه اتفاقی افتاد که ما شروع کننده بودیم؟ مگر ما چه کار کردیم که شما باید پاسخ بدهید؟

در مورد موضوعات قاچاق بوده یا موضوعاتی که کسی غیرقانونی از آن طرف رد می‌شده‌است.

یعنی ما از ایران می‌خواستیم به افغانستان قاچاق وارد بکنیم؟

از این طرف قاچاق می‌رفته به آن طرف که آنجا عکس‌العمل داشتند.

برگردیم به بحث داعش. در افغانستان ممکن است مردم فرق بین دو گروه داعش و طالبان را بفهمند، ولی در ایران یا خارج از ایران کسی این را متوجه نمی‌شود. آیا موافقید که در رسانه ضعف داشته‌اید؟

ما باید این را متوجه باشیم که تبلیغات دشمن را نمی‌توانیم سلب کنیم؛ چون آمریکا از لحاظ مطبوعات می‌خواهد اینجا را ناامن نگه دارد. البته ما باید قربانی این تبلیغات نشویم. ما در افغانستان بیست سال مبارزه کردیم. در تمام این مدت آنها بودند که بمباران می‌کردند و مردم را می‌کشتند، ولی در کنار این، تبلیغاتشان هم جریان داشت. اما ما اعتنا نمی‌کردیم.

ما باید این را متوجه باشیم که تبلیغات دشمن را نمی‌توانیم سلب کنیم؛ چون آمریکا از لحاظ مطبوعات می‌خواهد اینجا را ناامن نگه دارد. البته ما باید قربانی این تبلیغات نشویم. ما در افغانستان بیست سال مبارزه کردیم. در تمام این مدت آنها بودند که بمباران می‌کردند و مردم را می‌کشتند، ولی در کنار این، تبلیغاتشان هم جریان داشت. اما ما اعتنا نمی‌کردیم

این کار وظیفهٔ مسئولین افغانستان است که روشنگری کنند. ممکن است مسئولینی در جمهوری اسلامی باشند که واقعا متوجه نشوند؛ ولی شما که متوجه می‌شوید، وظیفه دارید که روشن کنید.

توجه کنید! این مسموم‌سازی در افغانستان تأثیرات زیادی ندارد. اما شما که در ایران هستید برایتان اوضاع فرق می‌کند.

قبول دارید که بی‌بی‌سی فارسی هرروز دارد در افغانستان شایعه پراکنی می‌کند و فضا را مسموم می‌کند؟

مخاطبان آنها در افغانستان بسیار محدود هستند و اعتراضی هم که می‌کنند، ما جوابش را می‌دهیم. اما وقتی برای مخاطبان جمهوری اسلامی ایران مسموم‌سازی می‌کند، آنها باید جوابش را بدهند.

آخرین سؤال را در مورد تشابه بین داعش و طالبان بگوییم. یک مشابهت‌سازی بین داعش و طالبان که در رسانه‌ها وجود دارد این است که می‌گویند طالبان مثل داعش که نقشه‌ای ترسیم کرده بود و می‌خواست دولت اسلامی درست کند و غرب آسیا را متحد کند، برنامه‌های توسعه‌طلبانه دارد؛ مثلا خراسان بزرگ درست کند یا این که

می‌خواهد بیاید بخش‌هایی از ایران و پاکستان را بگیرد یا سرزمین پشتوها را با هم متحد کند. این موضوع را باز می‌فرمایید؟

ما به مرزهایی که بین کشورهای اسلامی هستند، احترام می‌گذاریم. این مرزسازی در جهان اسلام چیز تازه‌ای نیست و در صدر اسلام هم بوده‌است. مرزهای کشورها مثل دیوار خانه هستند؛ ما نمی‌توانیم از آنها بدون اجازه عبور کنیم. در هر صورت ما به این مسأله احترام می‌گذاریم. ما باید برادری داشته باشیم و می‌خواهیم با جمهوری اسلامی، پاکستان و بقیهٔ کشورها تعامل داشته باشیم؛ چون می‌خواهیم کشورهای اسلامی به‌عنوان اتحاد کشورهای اسلامی با همدیگر متحد باشند. بنابراین تجاوزات در فکر ما نیست و از آن مبرا هستیم.

ما به مرزهایی که بین کشورهای اسلامی هستند، احترام می‌گذاریم. این مرزسازی در جهان اسلام چیز تازه‌ای نیست و در صدر اسلام هم بوده‌است. مرزهای کشورها مثل دیوار خانه هستند؛ ما نمی‌توانیم از آنها بدون اجازه عبور کنیم

خیلی متشکرم از شما.

لازم است باز تأکید کنم که داعش اصلاً جزو ما نیست، از خوارج است و ما آنها را تکفیر می‌کنیم.

اگر موافق باشید وارد بحث مهمی که میان شما و ایالات متحدهٔ آمریکا وجود دارد، بشویم. حضور آمریکایی‌ها قریب به بیست سال از سال ۲۰۰۱ در افغانستان جدی شد. آنها لشکرکشی کردند به این کشور و میلیون‌ها دلار خرج کردند تا به نوعی دموکراسی و آزادی را برقرار کنند و اصطلاحا با تروریسم مبارزه کنند. طالبان به نوعی خودش را سردمدار مبارزه با آمریکا در افغانستان می‌داند. حتی یادم است پس از خروج آمریکا از افغانستان، مبارزان و دوستان شما شلیک هوایی می‌کردند و شادی و پایکوبی می‌کردند. اما نکته‌ای در کنار این وجود دارد که بحث دربارهٔ مذاکرات دوحه است. به نظر می‌رسد پیش از خروج آمریکا از افغانستان توافقی در آنجا صورت گرفت و انتقال قدرت انجام شد. این دو مسأله را شما چطور با هم جمع می‌کنید؟ آیا واقعا مبارزه کردید و آمریکا را اخراج کردید، یا توافق شد و آمریکا از افغانستان رفت؟

آمریکا زمانی که در سال ۲۰۰۱ لشکرکشی کرد، همان موقع ما به آنها توصیه کردیم که ضرر می‌کنند و هزینهٔ زیادی را می‌پردازند؛ بیایند با ما گفتگو و بحث کنند. اما آمریکایی‌ها که در غرور و تکبر بودند، نپذیرفتند و این را بسیار مستقیم رد کردند که: «ما با شما مذاکره نمی‌کنیم؛ یا حرف ما را قبول می‌کنید یا جنگ». این‌گونه مردم افغانستان مظلوم قرار گرفتند و جنگ آغاز شد. در نتیجهٔ جنگ در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ هم باز جریانات سیاسی آغاز شد و هرزمانی که جنگ آغاز می‌شد، آمریکایی‌ها فکر می‌کردند که ما از جنگ خسته شده‌ایم یا تسلیم آنها می‌شویم. در سال ۲۰۱۳ بود که ما در دوحه یک دفتر سیاسی افتتاح کردیم؛ به خاطر این که ما می‌خواستیم بین جنگ به‌عنوان یک گزینه و بین مذاکرات سیاسی که می‌توانند هدف را آرام‌تر به دست آورد، یک تعادلی به وجود بیاوریم. آمریکایی‌ها در آن زمان پذیرفتند که ما در دوحه یک دفتر سیاسی داشته باشیم. بعد از آن دو مبارزه را پیش گرفتیم؛ هم مبارزهٔ سیاسی هم مبارزهٔ نظامی. بدون شک دلیلی که باعث شد ما به پیمان برسیم و پیمان را امضا کنیم و آمریکایی‌ها به این مسأله متقاعد بشوند، فشار نظامی و جهاد ما بود. این راهی بود که ما طی کردیم و توانستیم در ۲۰۱۷ مذاکرات را به پایان

برسانیم و آن را امضا کنیم؛ یعنی مبارزۀ سیاسی هم قوت خودش را داشت، ولی این مسأله نتیجۀ نظامی و نتیجۀ جهاد و مبارزه بود. اگر فشار نظامی نمی‌بود، آمریکایی‌ها هرگز متقاعد نمی‌شدند که با ما سر میز مذاکره بنشینند و با ما تفاهم کنند.
آن توافق نتیجۀ این بود که فشار جنگ بر آمریکا بسیار زیاد شد و آمریکایی‌ها ناتوان شدند و به توافق رضایت دادند.

نتیجۀ نظامی و نتیجۀ جهاد و مبارزه بود. اگر فشار نظامی نمی‌بود، آمریکایی‌ها هرگز متقاعد نمی‌شدند که با ما سر میز مذاکره بنشینند و با ما تفاهم کنند

نقش دولت مستقر در مذاکرات صلح چه بود؟

ما در مذاکرات دوحه دو بُعد داشتیم؛ یکی مذاکرات بین آمریکا و افغانستان و دیگری به نتیجه رسیدن با طرف‌های مختلف افغانی. این هم در توافق‌نامه‌ها آمده بود. اولین چیزی که ما از آمریکایی‌ها می‌خواستیم این بود که آنها باید تمام نیروهای خود را در زمان تعیین شده اخراج کنند. چیزی که آنها می‌خواستند این بود که آمریکا و نیروهایش در افغانستان آسیبی نبینند. دوم این که قرار شد این موضوع بین ما و آمریکا بماند. سوم این که ما می‌خواستیم مسأله از راه نظامی حل نشود و فقط از راه سیاسی و مذاکرات حل بشود؛ به خاطر این که جلوی جنگ و خونریزی و اختلافات داخلی گرفته شود. ما از سال‌های ۷۳ تجربۀ این را داشتیم؛ آن زمان مجاهدین موفق شدند کابل را بگیرند، اما موفق به ساختن نظام نشدند و درگیری داخلی پیش آمد و شرایط بدتر از قبل شد. ما هراس داشتیم که وضعیت به درگیری داخلی منجر شود؛ لذا تسجیل کردیم که مذاکراتِ بین‌الافغانی را دوام دهیم. آن زمانی که پیمان امضا شد و در جریان داخلی که اشرف غنی حکومت تشکیل داده بود، آنها وقت‌کشی کردند. ما وقت داده بودیم که بعد از ده روز مذاکرات آغاز شود، ولی آنها تا چند مدت حاضر نشدند. شما می‌دانید که مذاکرات یک جادۀ دوطرفه است و نمی‌شود یک‌طرفه پیش

برویم. آنها وقت‌کشی کردند و بعد از آن تیم مذاکرۀ خود را به دوحه فرستادند و گفتند که شما اصلاً صلاحیت ندارید و به شما صلاحیت داده نشده‌است که مذاکرات را پیش ببرید. بعد گفتند ما نیروهای نظامی طالبان را از پا درمی‌آوریم. ما دیدیم که جنگ تشدید می‌شود و آنها اخلاصی در تفاهم ندارند. باز هم ما مجبور شدیم به راه‌حل نظامی روی آوریم تا مشکل افغانستان حل شد.

خود این سرعت تسخیر افغانستان و کابل یک معماست. در رسانه‌ها به‌صورت ساده نتیجه گرفتند که طالبان با آمریکاست. این را چطور می‌توانید حل کنید؟

یک بُعدش این است که آن نظامی که ساخته شده بود، کاملاً متکی به آمریکایی‌ها بود؛ یعنی از خودشان هیچ استقلال و اراده‌ای نداشتند و متکی بودند به آمریکا. آمریکا هم با ما توافق کرد که از جنگ دست بکشد. همچنین از جهت نیروهای نظامی بسیار قوی بودند. وسایل و نیرو داشتند، ولی اراده نداشتند. ما هم چون از قبل بین مردم بودیم و شهرها را از قبل در محاصره قرار داده بودیم، ابتدا ولایت نیمروز سقوط کرد و همین‌طور ولایت‌های دیگر...

آن نظامی که ساخته شده بود، کاملاً متکی به آمریکایی‌ها بود؛ یعنی از خودشان هیچ استقلال و اراده‌ای نداشتند و متکی بودند به آمریکا. آمریکا هم با ما توافق کرد که از جنگ دست بکشد

پرسشگر۳: گفته شد که حتی علیه طالبان یک تیر هم شلیک نشد.

ما زیاد خودمان را در جنگ درگیر نکردیم و هرجایی را که شد، بدون درگیری تصرف کردیم.

آیا شما آمریکا را استکبار می‌دانید؟ از طرف دیگر اگر آمریکا را جزو استکبار می‌دانید، از تجربۀ کشورهای اطرافتان ازجمله ایران که هم مذاکره داشت، هم جنگ و همۀ مدل‌ها را تجربه کرده‌است، چه برداشتی می‌کنید؟ یک مصاحبه هم از آقای حقانی من دیدم که گفته بودند باید با آمریکا خوب باشیم. این تناقضات چگونه دور هم جمع می‌شود برای مبارزه با استکبار؟ آیا آمریکایی‌ها از شما خواسته‌اند که در ایران ناامنی ایجاد کنید؟ جمع‌بندی امارت اسلامی افغانستان در مورد ادامۀ ارتباط با آمریکا بعد از ختم اشغال چطور است؟

بله، قضیۀ استکبار جهانی وجود دارد و متأسفانه تا زمانی که آمریکا هست و هستۀ استکبار هم از آنجا تقویت می‌شود، ادامه پیدا خواهد کرد. ولی در نتیجۀ جنگ و شکست در افغانستان، همان زورگویی آنها بسیار پایین آمد و کشورهای دیگر هم توانستند در مقابلشان ایستادگی بکنند و این استکبار آمریکا دیگر آن استکبار سابق نیست. دوم این‌که استکبار را ما در حدی با آن مقابله و مبارزه می‌کنیم که به ما آسیبی نرسد و افغانستان بتواند از شر استکبار محفوظ بماند. مثل کاری که جمهوری اسلامی می‌کند و بعضی کشورهای دیگر می‌کنند. در این راستا می‌شود از تجارب کشورهایی که در این زمینه مبارزه کرده‌اند، در مبارزۀ مداوم مطبوعاتی و فکری و فرهنگی استفاده کنیم. پرسیدید که ما با آمریکایی‌ها به توافق رسیده بودیم که ایران را ناامن بکنیم؛ هرگز... هرگز ما این توافق را با کسی نداشته‌ایم. اصلاً ممکن نیست. ما جریانی مذهبی و عقیدتی هستیم. چطور می‌توانیم با یک کشوری که اسلامی نیست و ما را اشغال

کرده‌است توافق کنیم که مرزهای برادر مسلمانمان را ناامن بسازیم؟ از لحاظ احکام دینی چنین چیزی جایز نیست و این با روش امارت هم مخالفت دارد. هیچ توافق پنهانی هم نداریم و آن توافقی که شد، دربارهٔ خروج آمریکا از افغانستان بود و این‌که افغانستان هیچ ضرری به آمریکا نمی‌رساند.

آیا شما آمریکا را دشمن درجهٔ یک خودتان می‌دانید؟

آمریکا را بعد از پایان جنگ دیگر نمی‌توان دشمن گفت؛ چون بعد از جنگ، دشمنی ما به پایان رسید. اگر آنها هنوز هم به ما تاخت‌وتازی داشته باشند و فتنه‌انگیزی کنند، ما حق داریم از سرزمین خودمان افغانستان و از فرهنگمان دفاع کنیم.

تکه‌های این پازل جور درنمی‌آید. اگر توافقی بوده، چرا آمریکا شما را به رسمیت نشناخت تا سفارت‌خانه‌ها راه‌اندازی بشود و یک رابطهٔ سیاسی ایجاد شود؟

این تناقضات در سیاست ما وجود ندارد، بلکه در سیاست آمریکا وجود دارد. آنها با ما توافق کردند و در توافق‌نامهٔ دوحه نوشتند که حکومت طالبان وقتی تأسیس شود، آمریکا از لحاظ اقتصادی و سیاسی با آن همکاری می‌کند و مانعی قرار نمی‌دهد. ولی حالا ما می‌بینیم که مانع قرار داده‌اند و دارند خلاف آن چیزی که گفته بودند عمل می‌کنند. این‌که ما را به رسمیت نمی‌شناسند، به این معنا نیست که ما گروه آمریکایی هستیم؛ اگر می‌بودیم، باید ما را هم مثل اشرف غنی و کسان دیگر به رسمیت می‌شناختند و ما را حمایت می‌کردند. اگر از لحاظ دینی بررسی کنیم، آمریکا یک حکومت اسلامی و ایدئولوژیک را در افغانستان نمی‌خواهد و از آن هراس دارد؛ از اسلام هراس دارد. امیر ما هم در بیانات خود چندین بار تأکید کردند علت این‌که ما را به رسمیت نمی‌شناسند، این نیست که ما حکومت نداریم؛ بلکه حکومت و نظام داریم، مردم تحت سلطهٔ ما هستند، امنیت را آورده‌ایم و خدمات و مسئولیت‌های یک نظام را ارائه می‌کنیم. مشکل در عنوان اسلامی ماست؛ چون ما امارت اسلامی هستیم. این اسلامی قبلاً هم وجود داشته در جمهوری اسلامی افغانستان، ولی صرفاً یک عنوان بوده و در واقع چنین چیزی وجود نداشت. این چیزی که دربارهٔ جمهوری اسلامی ایران هم اتفاق افتاده‌است، هراس از اسلام است. از ایران هراس ندارد، از اسلام هراس دارد. ولی این باعث تأسف است که چرا کشور ما را به رسمیت نمی‌شناسند.

> این‌که ما را به رسمیت نمی‌شناسند، به این معنا نیست که ما گروه آمریکایی هستیم؛ اگر می‌بودیم، باید ما را هم مثل اشرف غنی و کسان دیگر به رسمیت می‌شناختند و ما را حمایت می‌کردند. اگر از لحاظ دینی بررسی کنیم، آمریکا یک حکومت اسلامی و ایدئولوژیک را در افغانستان نمی‌خواهد و از آن هراس دارد

آقای مجاهد، اگر از شما می‌ترسند، اساسا از این کلمهٔ اسلام هراس دارند. شما به دنبال ایجاد یک حکومت اسلامی هستید، پس چطوری هفته‌ای چهل میلیون دلار به شما پول می‌دهند؟

این‌ها ادعا می‌کنند که پول به ما می‌دهند؛ پولی به افغانستان نمی‌دهند. پول از طریق مؤسسات و کمک‌های بین‌المللی از قبل وجود داشته؛ کمک‌های بشردوستانه‌ای که آرد و روغن می‌خرند و نیازهای درمانی مردم را برطرف می‌کنند. این مسئولیت خارجی است که با یوناما[1] و مؤسسات خارجی دیگر سامان می‌یابد. این پولی است که آنها به مؤسسات می‌دهند و از طریق آنها بین مردم توزیع می‌شود؛ بدون این‌که ما دخالتی داشته باشیم.

یعنی این پولی که می‌آید، به دلیل کمک‌های عام‌المنفعه به دست مردم می‌رسد و حکومت طالبان هیچ نقشی در آن ندارد؟

این کمک‌ها به مؤسسات و خیریه‌هایی در افغانستان می‌رسد که از قبل بوده‌است و ما آنها را مسدود نکرده‌ایم؛ این‌ها در بخش فقر، تعلیمی و درمانی کمک می‌کنند. این پول به حکومت افغانستان داده نمی‌شود و به بانک آزاد می‌رود و از همان طریق مصرف می‌شود.

آیا مطمئنید این پولی که دارد از طریق کمک‌های عام‌المنفعه به دست مردم می‌رسد، به دست گروه‌های خرابکار و تروریستی در افغانستان نمی‌رسد؟

وزارت اقتصاد ما این‌ها را بررسی می‌کند؛ یعنی راه‌های شفاف‌سازی وجود دارد که این‌ها را بررسی می‌کند. جواب سؤال دیگر شما دو قسمت است، یکی از لحاظ فلسفی است که کفر و اسلام با هم دشمن هستند و هرگز با هم دوست نمی‌شوند. این حکم دین اسلام است: «وَ لَن تَرضی عَنكَ اليَهودُ وَلَا النَّصارى حَتّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم»؛ یعنی این دشمنی وجود دارد. اما به لحاظ دشمنی‌ای که در جنگ وجود دارد، ما می‌کشتیم و آنها می‌کشتند و حالا این دشمنی را به خاتمه رسانده‌ایم؛ چون آنها شکست خوردند و از خاک ما رفتند و دیگر نمی‌خواهیم با آنها دشمنی کنیم. ولی اگر آنها هرگونه تجاوزی به ما داشته باشند، چه تجاوز دینی، فرهنگی و اقتصادی، ما آنها را دشمن خود حساب می‌کنیم.

آیا واکنشی که نسبت به کشورهای منطقه خواهید داشت، تأثیری در ارتباط شما با آمریکا یا آیندهٔ شما با آمریکا خواهد گذاشت یا خیر؟

اگر کشورهای منطقه و همسایه‌ها ما را به رسمیت بشناسند، ما خیر مقدم می‌گوییم و این اقدامی ضروری است که باید انجام شود و ما متأسفیم که چرا تا الان انجام نشده‌است. آمریکا با ما جنگ و دشمنی داشت و الان شکست خورد؛ اما کشورهای منطقه، کشورهای اسلامی و همسایه‌های ما چه مشکلی با ما دارند که ما را به رسمیت نشناخته‌اند؟ این مسأله متأسفانه پاسخ داده نشده‌است؛ ولی هروقت چنین اتفاقی بیفتد، ما خیرمقدم می‌گوییم. ما هنوز زیر فشار آمریکا قرار داریم و به خاطر اهداف آمریکایی، ما به رسمیت شناخته نشده‌ایم. ما وقتی به‌عنوان یک حکومت و نظام به رسمیت شناخته شویم، آمریکا دیگر چه کاری می‌تواند بکند؟ او همهٔ امکانات خود را برای دشمنی با ما استفاده کرده‌است که هنوز هم دوام دارد و البته از این بیشتر در توانشان نیست که علیه ما انجام بدهند. البته ما مانع به رسمیت شناخته شدنمان نیستیم. متأسفانه کشورها هنوز هراس دارند که با به رسمیت شناختن ما از آمریکا دور شوند.

چرا فکر می‌کنید این حق از طرف کشورهای همسایه در مورد مردم افغانستان ادا نمی‌شود؟ چه نگرانی و دغدغه‌ای وجود دارد که این مسأله تأخیر افتاده‌است؟

من هم هنوز درک نمی‌کنم. اگر فقط مسألهٔ آمریکا باشد، می‌گوییم آمریکا حکومت اسلامی را برنمی‌تابد. ایدئولوژیک بودن حکومت افغانستان مانع است برای حمایت آمریکا از ما؛ ولی دلیل دیگری برای سایر کشورها نمانده‌است. کشورهای اسلامی یا کشورهای نزدیک در این مسأله چه مشکلی با ما دارند؟

> ما هنوز زیر فشار آمریکا قرار داریم و به خاطر اهداف آمریکایی، ما به رسمیت شناخته نشده‌ایم. ما وقتی به‌عنوان یک حکومت و نظام به رسمیت شناخته شویم، آمریکا دیگر چه کاری می‌تواند بکند؟

آیا امکان دارد در ادامهٔ راه با فرض این که تمام کشورهای منطقه از آمریکا بترسند و طالبان را به رسمیت نشناسند، باز هم طالبان با آمریکا مذاکره کند تا جایی که شبیه کشورهای شمال آفریقا مثل مصر و لیبی بشود؟ اظهار نظر آقای حقانی را هم پاسخ ندادید؛ که ایشان گفته بودند رابطهٔ ما با آمریکا باید خوب باشد.

ما هرگز نمی گذاریم چیزی که براساس اسلام و اصول اسلام یا منصوصات و حکم دینی است، زیرپا باشد. اگر ما اشغال آمریکا را می پذیرفتیم، بیست سال ایستادگی نمی کردیم. مذاکرات ما با آمریکا از این جهت بود که آنها ناکامی خود را از طریق جنگ دیده بودند و می خواستند از افغانستان خارج شوند. ما هم نفع خود را دیدیم و نیروهای آنها بیرون شدند و نتیجهٔ خوبی داد. آنها درخواست مذاکره دادند و پذیرای این شدند که با ما مذاکره کنند. گفتند شما از اصول اسلامی خود بگذرید تا شما را به رسمیت بشناسند و ما هم گفتیم ما هرگز قبول نمی کنیم. البته اگر بخواهند با ما تجارت کنند و حضور دیپلماتیک داشته باشند، ما مشکلی نداریم؛ البته با حفظ ارزش های خودمان.

آنها درخواست مذاکره دادند و پذیرای این شدند که با ما مذاکره کنند. گفتند شما از اصول اسلامی خود بگذرید تا شما را به رسمیت بشناسند و ما هم گفتیم ما هرگز قبول نمی کنیم. البته اگر بخواهند با ما تجارت کنند و حضور دیپلماتیک داشته باشند، ما مشکلی نداریم؛ البته با حفظ ارزش های خودمان

فکر می کنید این اتفاق واقعا می افتد و روابطتان با آمریکا عادی خواهد شد؟

ما فکر می کنیم عادی می شود و اگر با آمریکا عادی نشود، با کشورهای دیگر عادی می شود.

آیا باز هم امکان دارد شما به آنها اعتماد کنید؟

نه، ما اعتماد نمی کنیم. موضوع اعتماد نیست. این که روابط عادی ایجاد بشود، منظور تعامل با یک حکومت و جریان است و به این معناست که ما به آنها آسیب نرسانیم و آنها هم به ما آسیب نرسانند. افغانستان کنونی با امکانات محدود، مشکلات اقتصادی و مشکلات تسلیحاتی، نیاز به این حالت دارد. ما توان این را نداریم که با دنیا در جنگ باشیم. ما کشور خود را آزاد کردیم. این مسئولیت دینی ما بود. از این فراتر مسئولیت دینی نداریم. توان ما در همین قدر بود. البته توان ما در جغرافیای افغانستان است و ما می توانیم این را حفظ بکنیم. به شرط این که دیگر کشورها با ما تعامل خوبی داشته باشند. البته در چیزهایی که به قیمت استقلال و ارزش ها و منافع دینی و ملی کشور ما باشد، ما هرگز تعامل نداریم.

من از نگاه یک دانش‌آموزی که در رسانه تحصیل می کند وقتی به گفتار شما به‌عنوان صدای یک حکومت نگاه می کنم، موضع روشنی در قبال آمریکا نمی‌بینم. شما خودتان را بگذارید جای کشورهایی مثل چین، ایران و روسیه که سمت شما نمی‌آیند؛ یعنی تکلیفشان را با شما روشن نمی کنند؛ آنها می گویند که آقای مجاهد یک جا می گویند اگر آمریکایی ها عاقل باشند و به ما احترام بگذارند، ما تعامل می کنیم. وقتی آمریکایی ها بیست سال از هیچ جنایتی در خاک افغانستان دریغ نکرده‌اند، از حمله به کاروان عروسی گرفته تا عزادار کردن مادرها و دخترها و هیچ چیز برایشان اهمیت ندارد و حتی بعد از رفتن آمریکایی ها همچنان عملیات تروریستی در افغانستان وجود دارد. شما وقتی چنین

موضع وسطی می‌گیرید، کشورهایی که الان در جنگ مستقیم با آمریکا قرار دارند، به شما اعتماد نمی‌کنند.

من باز هم حرف‌های خود را تکرار می‌کنم. کشورها با آمریکا حساب و کتاب خودشان را دارند. گروهی از آمریکا هراس دارند و فشارهای اقتصادی آمریکا بر منطقه حاکم است.

آیا روسیه و چین هم از آمریکا می‌ترسند؟

از فشار اضافه‌ای می‌ترسند که به خاطر افغانستان به آنها تحمیل شود. مشکل آنها با ما چیست؟ مثلاً چین در تقابل با آمریکا قرار دارد. چرا ما را به رسمیت نمی‌شناسد؟ اصلاً از این‌ها بگذریم؛ کشورهای اسلامی تکلیفشان چیست؟ این سؤالاتی است که باید از آنها پرسید که مشکل شما با افغانستان چیست؟ ما هم در حالت مظلومیت قرار داریم. در حالتی قرار داریم که بیست سال با آمریکا مبارزه کرده‌ایم و کشور خود را آزاد کرده‌ایم و الان باید تقدیر بشویم. با وجود این، الان در افغانستان حدود سیزده کشور نماینده‌های دیپلماتیک دارند. کشور ما هم در کشور آنها سفارتخانه فعال کرده است؛ ولی آنها همچنان نمی‌خواهند بگویند که ما به رسمیت می‌شناسیم.

اگر فردا شما پذیرفتید که با آمریکایی‌ها تعامل کنید و توافق کنید که آمریکا چند پایگاه نظامی در افغانستان بزند. ممکن است شما بگویید من به بهای گشایش اقتصادی مردمم از این فشار و خارج شدن از مظلومیت، این کار را می‌کنم. از لحاظ اجتماعی و رفاه هم آزادی‌هایی برای مردم افغانستان دارد. همچنین تعامل ما با کشورهای دیگر بهتر می‌شود. اگر بپذیرید که آمریکا پایگاه نظامی بزند، چرا کشوری مثل چین که در جنگ غیرمستقیم و نیابتی با آمریکاست، باید شما را بپذیرد و یک موقع چهار تا پایگاه در جنوب کشورش، در کشور افغانستان ایجاد شود؟

بیست سال آمریکا آمد تمام افغانستان را پایگاه خودش کرد. آن نظام چرا توسط چین و بقیهٔ کشورهای همسایه پذیرفته می‌شد؟ اگر واقعاً این مانع باشد، عملاً آمریکایی‌ها در هلمند یک پایگاه ساخته بودند. آن نظام را چرا باید کشورهای منطقه به رسمیت می‌شناختند؟ اگر ترس از آمریکا نباشد و فشار آمریکا وجود نداشته باشد...

این صرفا ترس از آمریکا نیست. بحث این است که یک دولتی برآمده از انتخابات بود. هرچند آن انتخابات غلط بوده باشد و دست نشانده باشد...

این اشتباه است. گرزَی هیچ وقت انتخاب نشده بود. از هواپیما پیاده شد و در کابل نشانده شد.

بعد از کرزی چطور؟

بعد از کرزی هم همین‌طور. ما باید دلایل اسلامی را بررسی کنیم که انتخابات چطور در زمان آمریکا مشروعیت دارد و پذیرفته می‌شود، ولی ما که یک آمریکایی را هم نداریم، پذیرفته نشدیم. باید از آن کشورها پرسیده شود که مشکل شما با این چیست. به رسمیت شناختن یک حکومت، حق آن حکومت و نظام است. تمام حکومت‌هایی که نظام و حاکمیت دارند

بیست سال آمریکا آمد تمام افغانستان را پایگاه خودش کرد. آن نظام چرا توسط چین و بقیهٔ کشورهای همسایه پذیرفته می‌شد؟ اگر واقعاً این مانع باشد، عملاً آمریکایی‌ها در هلمند یک پایگاه ساخته بودند. آن نظام را چرا باید کشورهای منطقه به رسمیت می‌شناختند؟

در نقاط مختلف دنیا کشورهایی هستند که ایدئولوژی‌های مختلفی دارند و در دنیا رسمیت دارند و حکومت‌ها آنها را به رسمیت می‌شناسند. امارت چه چیزی کمتر از این دولت‌ها دارد؟ پس نتیجه می‌گیریم که کشورها همچنان زیر فشار آمریکا قرار دارند و این ترس از نیروی نظامی و فشارهای اقتصادی آمریکا و ترس از خراب شدن روابط با آمریکاست

و امنیت خود را تأمین کرده‌اند، حق دارند به رسمیت شناخته شوند. در نقاط مختلف دنیا کشورهایی هستند که ایدئولوژی‌های مختلفی دارند و در دنیا رسمیت دارند و حکومت‌ها آنها را به رسمیت می‌شناسند. امارت چه چیزی کمتر از این دولت‌ها دارد؟ پس نتیجه می‌گیریم که کشورها همچنان زیر فشار آمریکا قرار دارند و این ترس از نیروی نظامی و فشارهای اقتصادی آمریکا و ترس از خراب شدن روابط با آمریکاست.

پرسشگر ۲: آقای مجاهد، آمریکایی‌ها تا حالا بابت به رسمیت شناختن، چه با واسطه و چه بدون واسطه، به شما شروطی را اعلام کرده‌اند یا نه؟

خیر؛ بهانه‌سازی می‌کنند. مثلاً می‌گویند مردم در اینجا تأمین نیستند؛ یا می‌گویند حقوق خانم‌ها کافی نیست؛ یا این‌که حکومتِ همه‌شمول در اینجا ساخته نشده‌است. چیزهایی که هیچ به آنها مربوط نیست و مربوط به مردم افغانستان است.

شما این موضوع را یک موضوع داخلی می‌دانید؟

بله؛ یک حکومت بیرونی حق ندارد برای ما تعیین کند و دخالت کند. ما برای خانم‌هایمان پوشش می‌گذاریم و از بی‌حیایی و مشکلات دیگر حفظ می‌کنیم.

بپردازیم به بحث عزاداری در ماه محرم. این مسأله در همین شهر و در ولایت غزنی منجر به اتفاقاتی شد که در نتیجه دو بچه جانشان را از دست دادند. این اتفاق چه بود و شما به‌عنوان سخنگوی ارشد توضیح بدهید مسأله چه بود؟

اهل سنت یا شیعه و سنی در افغانستان مطرح نیست. این نوعی از تاریخ ماست. کسانی که اهل شیعه یا اهل تسنن هستند، در افغانستان زندگی دارند. صمیمیتی که بین این

صمیمیتی که بین این دو مذهب در افغانستان وجود دارد، شاید در جاهای دیگر کم باشد. ما این اختلافات مذهبی را باور نداریم

دو مذهب در افغانستان وجود دارد، شاید در جاهای دیگر کم باشد. ما این اختلافات مذهبی را باور نداریم. مسائل امنیتی در موضوعات عزاداری بسیار مهم بود. ما اخبار دقیقی داشتیم که پدیدهٔ داعش خود را از یکی دو ماه پیش از این تاریخ عیان ساخته بودند که در این ماه حملاتی داشته باشند. یک بخش مراقبتی بود که ما باید از لحاظ نظامی مخفی‌گاه‌ها را از بین می‌بردیم. تصور این بود که شاید بعضی اطلاعات نرسیده باشد و ممکن است اتفاقی بیفتد و آسیبی به مردم زده شود. یک کمیته برای این موضوع ایجاد شد. بخش دوم این بود که کمیتهٔ اهل تشیع برگزار شد. بارها گفته شد که کجا باید احتیاط باشد و آن جاها برگزار کنیم و جواز مذهبی داشته باشیم که ما بتوانیم احتیاط کنیم و آسیبی به باورهای شما نرسد. به همین دلیل جاهایی را انتخاب کردیم که از لحاظ امنیتی مشکلی نداشت. آنجا عزاداری می‌کردند و مراسم می‌گرفتند. امارت اسلامی دستور داد به نیروهای امنیتی که تمام آن جاها را کمربندسازی امنیتی بکنند تا ما بتوانیم از بیرون امنیت را داشته باشیم و آنها داخل بتوانند عزاداری کنند و از آن حدودی که ما تعیین کرده‌ایم، بیرون نروند. ما باز خطرات را حس می‌کردیم؛ حتی در سال‌های گذشته ما شاهد تلفات بسیار زیادی به علت عزاداری بودیم؛ مردم جان باختند و خون ریخته شد. در غزنین هم متأسفانه کسانی در بین عزاداران بودند که از بیرون دستور می‌گرفتند. از لحاظ اطلاعاتی و استخباراتی ما کشف کردیم که آنها می‌خواستند یک حضور جنجالی بسازند بین تسنن و تشیع و اختلاف پراکنی کنند. متأسفانه این دستور از آمریکا و اروپا آمده بود و آنها دستور می‌دادند که شما آشوبی برپا کنید و در این مراسم بین اهل تشیع و تسنن اختلاف بیندازید. ما قبلاً هم گفتیم که ما دشمن‌های مشترکی داریم و آنها در کمین هستند تا از هر امکان و فرصتی استفاده بکنند. مردم از حدودی که برایشان تعیین شده بود، بیرون آمدند و نیروهای امنیتی وارد شدند که آنها را کنترل کنند و در این کنترل و بعضی برخوردها متأسفانه بعضی از مردم جان باختند؛ ولی جلوی تلفات گرفته شد. همچنین ممکن بود این قضیه به یک آشوب تبدیل شود که جلوی آن گرفته شد. ما مخالفت با عزاداری نداریم، مخالف با تشیع هم نیستیم.

به‌طور یقین می‌توانم بگویم که ما اینجا به وحدت کلی باور داریم. زندگی ما اینجا با هم درآمیخته است. اساتید مکاتب ما اهل تشیع هستند و...

ما اول محرم در رسانه‌های خبری ایران خبری شنیدیم که بیرق‌ها و پرچم‌های سیاه را از سطح شهر جمع می‌کنند؛ نه‌تنها در کابل حتی در ولایت‌های دیگر پرچم‌ها را از سردر خانه‌ها و مغازه‌ها جمع کردند و غم بزرگی برای ما اهل تشیع بود. می‌خواهیم ببینیم که چطوری است؟

من این را تشریح کردم برای شما. ما ساعاتی را مشخص کرده بودیم که این ساعات عزاداری است.

پرسشگر۲: یعنی فقط در آن نقاطی که شما مشخص کرده بودید، اجازه داشتند؟

بله؛ ترس از این بود که اگر جای دیگری پرچم دیده شود، مردم به خاطر این پرچم می‌آمدند و...

یک پرچم در سردر یک خانه یا مغازه چه حساسیتی می‌توانست ایجاد بکند که حالا بگوییم داعش ممکن است آنجا اقدامی بکند؟

مسألهٔ پرچم نیست، هراس از این بود که مردمی که در آنجا عزاداری می‌کنند... در جاهایی این پرچم جمع نشده‌است. مسأله این بود که ما هراس داشتیم که به‌خاطر پرچم مردم برای مراسم به سمت مسجد یا مکتب‌خانه‌ای بروند که اصلاً بیرون از این ساعات است. ما گفتیم که مردم بروند آن ساعات خاص عزاداری بکنند. در خانه‌ها و بعضی ساعات، پرچم زده شده بود و این را کسی جمع نکرد؛ بلکه در جاهایی که ممکن بود مردم فکر کنند اینجا عزاداری است، ما این‌ها را مانع شدیم که مردم در اشتباه قرار نگیرند و نیایند برای عزاداری...

مسأله این بود که ما هراس داشتیم که به‌خاطر پرچم مردم برای مراسم به سمت مسجد یا مکتب‌خانه‌ای بروند که اصلاً بیرون از این ساعات است. ما گفتیم که مردم بروند آن ساعات خاص عزاداری بکنند. در خانه‌ها و بعضی ساعات، پرچم زده شده بود و این را کسی جمع نکرد؛ بلکه در جاهایی که ممکن بود مردم فکر کنند اینجا عزاداری است، ما این‌ها را مانع شدیم که مردم در اشتباه قرار نگیرند و نیایند برای عزاداری...

نگاه طالبان به مقدسات شیعه چیست. مثلا نگاه طالبان به بحث امامت و بحث امام حسین علیه‌السلام چگونه است؟

نگاه ما مانند اهل تسنن است. مسائلی هست که مانند مسائل فروعی است. ما اصول اسلام و معتقدات را همگی می‌پذیریم و ما را از این حیث مسلمان می‌شناسند و نباید بین مسلمان‌ها تفرقه ایجاد کنیم؛ چون این مسألهٔ امروز در میان ما نیست و از صدر اسلام تفاوت عقیده وجود دارد.

شما محدودیتی ایجاد نمی‌کنید و اجازه می‌دهید که شیعه آزاد باشد؟

بله، آزاد باشند.

جایگاه شیعه در حکومت شما کجاست؟

هستند و ما داریم.

کجا هستند؟

معین وزارت بهداشت، معین وزارت اقتصاد و معین وزارت شهرسازی شیعه هستند.

اگر شیعیان افغانستان برای راهپیمایی اربعین تمایل داشته باشند، تسهیلاتی را برایشان گذاشته‌اید یا نه؟

اگر از لحاظ امنیتی مشکل نباشد، ما مشکلی نداریم؛ چون می‌دانید که پدیدهٔ داعش و بعضی از تحرکات بیرون هم وجود دارد که گاهی خطرآفرین هستند.

محدودیت‌هایی که برای امنیت خود شیعیان در روزهای عزاداری گذاشتید، اگر همین‌طور بخواهد ادامه پیدا کند، این تهدیدها ممکن است آزادی امنیت در حوزهٔ زندگی و سبک زندگی شیعیان را که قابل توجه هم هستند، تحت تأثیر قرار دهد.

ببینید ما خواستیم که علمای اهل تشیع در مجلس باشند. مثلاً گفتیم حکم دسته‌های خیابانی از لحاظ عقیدهٔ شما چیست؟ اگر واجب است که خب ما زمینه را مساعد کنیم؛ ولی اگر مستحب باشد، این می‌ارزد به این‌که خون کسی ریخته شود و باز این را اجرا کنیم؟ آنها

مثلاً گفتیم حکم دسته‌های خیابانی از لحاظ عقیدهٔ شما چیست؟ اگر واجب است که خب ما زمینه را مساعد کنیم؛ ولی اگر مستحب باشد، این می‌ارزد به این‌که خون کسی ریخته شود و باز این را اجرا کنیم؟

گفتند نمی‌ارزد و ما تبلیغ می‌کنیم که به آن جاها نروند؛ یعنی این تصمیم مشترک بود که ما گرفتیم.

بحث دیگری که اگر موافق باشید به آن بپردازیم و بیشتر به جنبهٔ داخلی افغانستان مربوط می‌شود، بحث مدرسه رفتن دختران و فعالیت اجتماعی زنان و دختران در دانشگاه و سر کار رفتن و کسب‌وکار است. کلا دیدگاه طالبان نسبت به این مسأله چیست؟ من می‌خواهم این را یک بار شفاف از زبان شما بشنوم فارغ از آن چیزی که تا الان در رسانه‌ها شنیده‌ایم و انواع و اقسام شایعه‌هایی که وجود دارد. اساسا چرا ممانعت سفت و سختی وجود دارد در این زمینه و حکومت طالبان هم این‌قدر سفت پای این مسأله ایستاده است؟

شما خودتان دارای فرزند دختر هستید؟

بله.

پرسشگر ۴: خیلی هم عالی. چند سالشان است؟ کلاس چندم هستند؟

دروس دینی خوانده‌اند. الان معادل صنف ششم هستند.

شما دختران دیگر را در نظر بگیرید. تا ششم رفته‌اند و از ششم به بعد یک دفعه باید بنشینند در خانه و در مکتب به رویشان بسته می‌شود. در واقع می‌شود گفت این دو سال اخیر و اتفاقات دیگر افسردگی شدیدی برای دختران شما داشته است. پاسخ تان چیست؟

ببینید، حکومت اسلامی افغانستان مانع تحصیل و تعلیم نیست. ما هیچ‌وقت نگفته‌ایم ما اجازه نمی‌دهیم. ما فقط برای اصلاح متون هستیم. مثل این‌که جمهوری اسلامی ایران در ابتدای کار خود چنین کاری کرده بود. ما از تجربه‌های آنها استفاده می‌کنیم که متون اصلاح شود.

حالا بگذارید مدرسه بروند و هم‌زمان اصلاح بکنید.

اصلاح یک کار جدی است. باید تمام متون اصلاح شود...

خب تا چه زمانی؟

هروقت کار ما به پایان رسید، آن وقت می‌توانیم...

پرسشگر ۲: مثلا درس زبان، ریاضی و جغرافیا فکر نمی‌کنم مشکل دینی داشته باشد. شاید متون دینی مشکل داشته باشد؛ مثلا در هر پایهٔ تحصیلی یک کتاب مشکل دارد.

فقط بحث متن نیست، محل مناسب می‌خواهد، امکانات رفت‌وآمد مناسب می‌خواهد

که به‌صورت کلی مصونیتی برای خانم‌ها ایجاد شود تا آنها و خانواده‌هایشان ترسی نداشته باشند. مثلاً اگر من دخترم را روانهٔ مکتب می‌کنم، مشکلی برایش پیش نیاید...

ترس از چه چیزی؟

در این دوره به سن جوانی می‌رسند؛ ترس فیزیکی و امنیتی ندارند؛ ترس فساد، اخلاق و این مسائل وجود دارد. ما قبلاً در افغانستان آزار و اذیت دختران جوان را زیاد داشتیم...

تجارب موفق بین‌المللی را هم لحاظ کنید. به‌هرحال همین موارد مشابه در سایر کشورهای اسلامی هم هست. ببینید چطور با مسأله برخورد کردند، اختلاط دختر و پسر در مدارس را چطور جلوگیری کردند، چطوری توانستند یک فضای علمی ایجاد کنند که دخترها بدون این که آسیب‌های اخلاقی ببینند و بدون این که دچار انحرافات اخلاقی و فکری بشوند و دچار معاصی بشوند، بتوانند راه تعلیم و تربیت خود را طی کنند. کما این که با همان دغدغه‌ای که شما در حکومت اسلامی دارید، این زنی که از سیستم تعلیم و تربیت شما رشد می‌کند، باید بتواند مادر و همسر و خواهر خوبی هم باشد و بتواند فرزندان موفقی برای افغانستان تربیت کند.

ما تمام موضوعات را مد نظر داریم، ولی شرایط افغانستان طوری است که به دلیل جنگ‌هایی که اینجا اتفاق افتاده‌است و بی‌بندوباری‌هایی که شده‌است، تجاربی داریم که تجاوزات زیادی اتفاق افتاده‌است. ما در این موضوع باید احتیاط کنیم و حرف علما را مد نظر بگیریم که آنها چه راهکاری را مطرح کرده‌اند و آن را هم باید دقیق برنامه‌ریزی کنیم. این جزو مسائلی است که هنوز حل نشده‌است...

یکی از راهکارهایی که امارت اسلامی ابتدای حکومت برای عدم اختلاط پسر و دختر در دانشگاه‌ها انجام داد، تفکیک روزها بود؛ یعنی یک روز آقایان می‌رفتند و یک روز خانم‌ها. چه شد که این قضیه به نتیجه نرسید و ادامه پیدا نکرد؟

آن زمان مشکلاتی وجود داشت که مرتفع نشد. ما تلاش کردیم زمان‌هایشان را تغییر بدهیم، مثلاً در دو بخش صبحانه و عصرانه؛ ولی امکانات و جا کم بود و دیدیم که مشکلات هنوز هم در عبور و مرور وجود دارد و باید بیشتر جداسازی انجام شود.

بحث بعدی زبان فارسی است. اخباری منتشر شد از برخی مسئولین امارت اسلامی که ما باید هر طور شده‌است زبان فارسی و زبان دری را در بخشنامه‌ها، مکاتبات و حتی دیوارنوشته‌ها و تابلوهای شهری کنار بگذاریم و زبان پشتو را جایگزین کنیم. چقدر این مسأله درست است؟ آن اظهار نظر چه معنایی داشت؟ فکر می‌کنم این اظهار نظر از معاون معین وزارت فرهنگ و ارشاد در رسانه‌ها پخش شد.

متأسفانه این همان چیزی است که در فضای مطبوعاتی نادرست انتقال داده می‌شود.

ما تمام موضوعات را مد نظر داریم، ولی شرایط افغانستان طوری است که به دلیل جنگ‌هایی که اینجا اتفاق افتاده‌است و بی‌بندوباری‌هایی که شده‌است، تجاربی داریم که تجاوزات زیادی اتفاق افتاده‌است. ما در این موضوع باید احتیاط کنیم و حرف علما را مد نظر بگیریم

جایی بود که جوان‌ها اعتراض کرده بودند که چرا کار به ما داده نمی‌شود. او از آنها پرسیده بود که شما تخصصتان در کدام بخش است. همه گفتند ما ادبیات خوانده‌ایم و آن معاون تشخیص نداد که کدام ادبیات بوده؛ مطلقِ ادبیات. او به آنها گفته بود چرا شما رشتهٔ دیگری انتخاب نکردید.

ما در مهندسی، طب و ساختمان‌سازی ظرفیت شغلی زیادی داریم و اینجا ادبیات ما غنی است و ما نیازی به ادبیات نداریم. بعضی این حرف معین ما را به فارسی تأویل کردند و در رسانه‌ها بازتاب دادند؛ درحالی‌که او فقط به همان جوانان گفته بود که شما ادبیات را انتخاب کرده‌اید و ما کاری نداریم و حرفی از زبان فارسی نبود. ما در افغانستان دو زبان رسمی داریم: یکی پشتو و دیگری فارسی دری است و هر دو، زبان رسمی ماست و مکاتبات ما با هر دو زبان انجام می‌شود. تفاوتی بین پشتو و دری برای ما و در ذهنیت ما وجود ندارد و هر دو زبان خود ماست.

جایی بود که جوان‌ها اعتراض کرده بودند که چرا کار به ما داده نمی‌شود. او از آنها پرسیده بود که شما تخصصتان در کدام بخش است. همه گفتند ما ادبیات خوانده‌ایم و آن معاون تشخیص نداد که کدام ادبیات بوده؛ مطلقِ ادبیات

الان قرار است در مکاتبات رسمی، کدام یک سرلوحهٔ کار باشد؟

در جاهایی که پشتو زیاد است، پشتو نوشته شود و در جاهایی که دری زیاد است، دری نوشته شود.

برای کسانی که می‌خواهند در شغل‌های مختلف بیمارستان یا هر جای دیگر استخدام بشوند، نیازی نیست که حتما پشتو بدانند یا فارسی هم بلد باشند؟

نه چنین چیزی نیست.

یک چیزی نسبت به این مسأله گفته شد و در رسانه‌ها خیلی بازخورد منفی داشت تغییر کلمهٔ دانشگاه به پوهنتون بود که در سراسر کشور گفتند اجرا می‌شود. این مورد خیلی بازخورد منفی در ایران داشت. البته استدلال‌هایی هم برایش می‌آوردند؛ ولی می‌خواهم از زبان خودتان بشنویم که آیا تغییر کلمهٔ دانشگاه به پوهنتون مبارزه با زبان فارسی توسط طالبان است یا خیر؟

ما جلوگیری می کنیم از چیزی که باعث اختلاف و تفرقه بین مردم می‌شود؛ حالا هر چیزی که باشد. در ترمینولوژی[۲] ما در افغانستان که الان سال‌های سال است وجود دارد، نام دانشگاه، پوهنتون است. در تمام چیزهای رسمی‌ای که نوشته می‌شود. ما نمی‌توانیم یک بخش را دو نام بگذاریم، چون مکاتبات سخت می‌شود. در بیست سالی که آمریکا اینجا بود، از هر فرجه و فرصتی استفاده کردند تا زبان مردم را علیه همدیگر قرار بدهند و این مسأله را در ذهن مردم بسیار بزرگ کردند. ما می خواستیم به اصل خود برگردیم و چیزی که اسمش از زمان قدیم وجود داشت، همان گذاشته شود. اگر دری بوده، دری باشد و اگر پشتو بوده، پشتو باشد.

شما توییت‌های ما را اگر ببینید، متوجه می‌شوید که آنهایی که پشتو نوشته شده‌است، ترجمهٔ دری هم دارد و اگر فارسی نوشته شده باشد، پشتو هم هست.

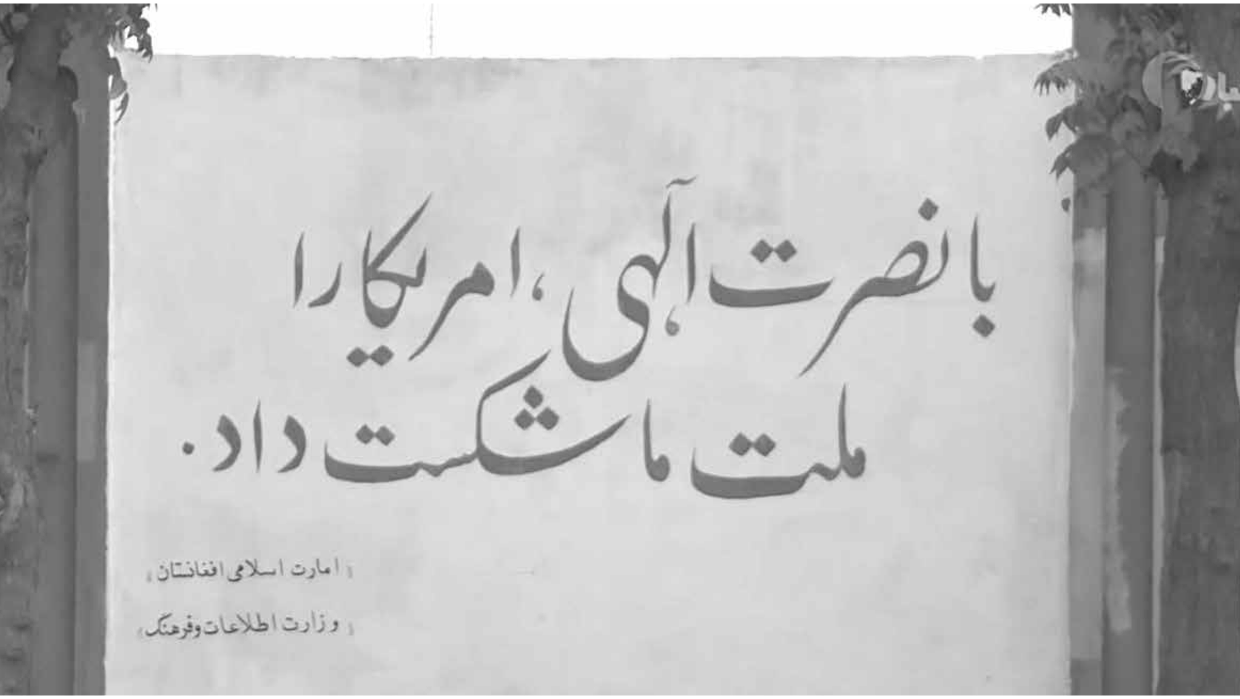

اسرائیل دشمن اسلام است. دشمن فلسطینی‌ها و مسلمانان هم هست و طبعاً دشمن ما هم هست

فکر می‌کنم خود شما فارسی‌زبان هستید.

پدر ما فارسی‌زبان و مادر ما پشتوزبان هستند.

به‌به! چه شود دیگر! شما هر دو را دارید. مسألهٔ دیگری که می‌خواهیم به آن بپردازیم، بحث فلسطین است. مردم فلسطین و مبارزه با اسرائیل در منظومهٔ فکری حکومت سرپرست در کجا قرار دارد؟ شما چقدر اصلا به این مسأله اعتقاد دارید؟

مردم فلسطین مظلوم قرار گرفته‌اند و مستحق کمک هستند. این وظیفهٔ تمام مسلمانان است و باید وظیفهٔ خود را انجام بدهند. ما از مظلومیت فلسطینی‌ها حمایت می‌کنیم. آن چیزی که در این موضوع در توان ماست، هم از لحاظ فکری، هم از لحاظ فرهنگی همراهشان هستیم. اگر نیازشان در زمینهٔ اقتصادی باشد و بتوانیم، همراهشان هستیم و تا جایی که توان است باید از موضوع فلسطین حمایت بشود.

اسرائیل یا رژیم صهیونیستی را دشمن خودتان می‌دانید؟

اسرائیل دشمن اسلام است. دشمن فلسطینی‌ها و مسلمانان هم هست و طبعاً دشمن ما هم هست.

اگر شبیه کشورهای عربی به شما پیشنهاد بدهند صلح ابراهیم را بپذیرید، قبول می‌کنید؟ مثلا با اسرائیل صلح داشته باشید تا امکاناتی بگیرید؟

خیر، اصلاً.

اگر رابطهٔ شما روزی با آمریکا حسنه بشود، با اسرائیل هیچ‌وقت حسنه نمی‌شود؟ سفارت اسرائیل را هیچ‌وقت در کابل نمی‌بینیم؟

هیچ جایی در اینجا ندارند و اسرائیل را هرگز نمی‌توانیم بپذیریم.

برای حمایت از فلسطین چه اقداماتی را انجام می‌دهید؟

تا جایی که امکانات و توان داشته باشیم، در حد امکاناتمان حمایت می‌کنیم. الان تا حدی بیانیه و اعلامیه داده‌ایم و از این بیشتر نداریم. امکانات و اقتصاد ما ضعیف است و مسائل و مشکلات دیگری هم داریم.

آیا در این زمینه با کشورهای محور مقاومت که در مقابل اسرائیل ایستادگی کردند، پیمانی دارید؟

اگر به مرحله‌ای برسیم که بدانیم نتیجه‌ای می‌دهد، حتماً همکاری می‌کنیم...

از این موضوع عبور می‌کنیم. آقای مجاهد، مسأله‌ای که مردم ایران را خیلی آزار می‌دهد و ما سال‌ها از این موضع لطمه دیده‌ایم و خیلی از جوانانمان آسیب خورده‌اند، مواد مخدر است. حتی بخشی از منابع کشور ما دارد صرف مبارزه با مواد مخدر می‌شود؛ خصوصا در سال‌هایی که آمریکا در افغانستان حضور نظامی داشت و اینجا را اشغال کرده بود، به‌شدت کشت مواد مخدر را افزایش داد و همین امر تأثیری منفی از افغانستان در اذهان عمومی دنیا تولید کرد. الان شما با این مسأله چه می‌کنید؟ آیا کشت را تغییر داده‌اید یا می‌خواهید حذف کنید؟ آیا کمکی در مبارزه با قاچاق مواد مخدر به جمهوری اسلامی ایران خواهید کرد؟

ما هم از این ناحیه آسیب زیادی دیده‌ایم. تقریباً حدود چهار میلیون جوان ما معتاد شده‌اند، از زندگی محروم شده‌اند و با مشکلاتی مواجه شده‌اند. امارت اسلامی هم یک بار در سال ۲۰۰۱ این را به صفر رسانده بود، ولی آمریکا که آمد، این مسأله تشدید شد و کشت خشخاش بیشتر شد. امارت اسلامی که دوباره روی کار آمد، باز به مبارزه شروع کرد. ما امسال کشت خشخاش نداشتیم؛ حتی بعضی مردم در چهاردیواری‌ها یا کوهستان‌ها کشت می‌کردند. آنجا هم توسط هلیکوپتر مشاهده کردیم و جلوگیری کردیم. البته شاید از قبل، بعضی دپوسازی‌ها باشد و انتقال آن هنوز وجود داشته باشد. بعضی از مواد هم از بیرون وارد افغانستان می‌شود به شکل شیشه. در این زمینه نیاز به یک همکاری مشترک داریم تا با هم افغانستان را ان‌شاالله از این مسأله پاک کنیم.

آیا در این زمینه با کشورهای محور مقاومت که در مقابل اسرائیل ایستادگی کردند، پیمانی دارید؟ اگر به مرحله‌ای برسیم که بدانیم نتیجه‌ای می‌دهد، حتماً همکاری می‌کنیم...

یک سری مراکز معتادین در رسانه‌های افغانستان مطرح می‌شد که معتادان را می‌بردند آنجا برای ترک اعتیاد یا خودشان مراجعه می‌کردند. از طرفی ما پل سوخته‌ای در کابل داشتیم که آنجا مرکز تجمع معتادین بود؛ اما الان خبری از آنها نیست. چه برنامه‌ای برای این ترک اعتیاد دارید؟

ما تجمع معتادین را جمع‌آوری کردیم؛ آنها را از پل سوخته هم جمع‌آوری کردیم. در تمام شهرهای بزرگ تعدادشان زیاد بود. آنها را به مراکز درمانی انتقال دادیم. قبلاً یک کمپ نظامی برای ناتو بود؛ آنها را به آنجا بردیم و بیشتر از هزار تن در آنجا تحت معالجه هستند. بعد از این که معالجه می‌شوند هم به آنها حرفه آموخته می‌شود تا وقتی از مواد خلاص می‌شوند، کسب‌وکاری داشته باشند و این روند جریان دارد ان‌شاالله.

آماری از ترک اعتیاد در کابل دارید؟

بله، کسانی که در شهرها بودند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها افتاده بودند، جمع‌آوری شدند...

الان این کشاورزهایی که در مزارع کشت خشخاش کار می‌کردند، با این تدبیری که شما کردید، چه اتفاقی برایشان می‌افتد؟ بخشی از اقتصاد شما به این طریق می‌چرخید. آنها در زمینی که خشخاش کشت می‌کردند، درآمد هنگفتی داشتند؛ حالا برایشان چه چیزی جایگزین گذاشته‌اید که دوباره برنگردند به سمت کشت خشخاش؟

حکومت اسلامی افغانستان طبق برنامه‌هایی که در وزارت صناعت دارد، مردم را تشویق به کشت بدیل کرده‌است؛ یعنی امسال در هیرمند دو چیز را بیشتر کشت می‌کنند: زعفران و پنبه. در این راستا نیاز به همکاری دنیا و کشورهای مختلف داریم؛ چون این مسأله مصیبتی بود که دامن‌گیر همه بود و همه باید در کار امحای این پدیده با ما همکاری داشته باشند. متأسفانه تا الان همکاری زیادی از بیرون نداشته‌ایم.

آیا الان در مبانی فکری و دیدگاهی طالبان، بحث اعتیاد و بحث قاچاق مواد مخدر یک حرام شرعی است؟

بله.

این را علمای شما فتوا داده‌اند؟

بله.

یعنی ما دیگر در سال آینده کشت مواد مخدر و اصلا این مزارعی را که خشخاش در آنها کشت می‌شود، نمی‌بینیم؟

خیر.

خیلی متشکرم از شما آقای ذبیح‌الله مجاهد.

پی‌نوشت:
۱- سازمان ملل
۲- اصطلاح‌شناسی

پس از کش و قوس‌های فراوان بر سر حقابه هیرمند، در شهریور ماه سال جاری بالاخره هیئتی بلند پایه متشکل از نمایندگان وزارت نیرو، نمایندگان وزارت خارجه و معتمدین محلی از ایران به افغانستان اعزام شدند. پرونده حاضر شامل مصاحبه با سه تن از اعضای هیئت اعزامی ایران به افغانستان (محمد کرمی، استاندار سیستان و بلوچستان و آقایان براهویی و شهریاری از ریش سفیدان قومی منطقه) و همچنین مصاحبه با محسن اسلام زاده سازنده مستند میراب می باشد.

هیرمند

عضو هیأت بازدید کننده از افغانستان: خشکسالی مقصر است، نه افغانستان

مصاحبه با عیسی براهویی از بزرگان قومی سیستان و عضو هیأت بازدید کننده از هیرمند

کل منطقه را تا شب بازدید کردیم و روز بعدش به‌سمت چهاربرجک رفتیم؛ در چهاربرجک هم اثری از آب نبود. ما در مسیر، روستاهایی را دیدیم که خالی از سکنه شده بود و تعدادی از دام‌ها تلف شده بودند

جناب براهویی، از سفرتان به افغانستان بفرمایید. چه شد که تشریف بردید؟ همراه با چه کسانی بودید و روز به روز این سفر چه اتفاقاتی افتاد؟

بنده به اتفاق تعدادی از معتمدین، مسئولین کشور و مهندسین فنی امور آب، در رأس هیئتی -فکر کنم معاون وزیرشان بود که مسئولیت آن هیئت را به عهده داشت- به‌سمت نیمروز رفتیم؛ همدیگر را در نیمروز ملاقات کردیم و مهمانشان شدیم. روز اول جلسه‌ای با گروه طالبان داشتیم و هرکسی نظری در مورد آب داشت. بیشترین بحثمان در مورد سد کجکی بود. همه خواهان این بودیم که آن را بازدید کنیم و آبش را ببینیم تا راستی‌آزمایی بشود. در نهایت این‌ها گفتند که ما از مسیرهایی شما را می‌بریم تا از نزدیک ببینید که آبی نیست. روز بعدش ما به‌سمت چخان‌سو رفتیم؛ منطقه‌ای خشک و بی‌آب بود. کل منطقه را تا شب بازدید کردیم و روز بعدش به‌سمت چهاربرجک رفتیم؛ در چهاربرجک هم اثری از آب نبود. ما در مسیر، روستاهایی را دیدیم که خالی از سکنه شده بود و تعدادی از دام‌ها تلف شده بودند.

نهایتاً شب به‌سمت نیمروز برگشتیم. روز سوم ما عازم سفر شدیم و به‌سمت قندهار رفتیم. آنها به حساب مُصر بودند که ما مسیر را ببینیم. خاشود را هم دیدیم. در خاشود خبری از آب نبود. درست است که در آن فصل از سال آب نیست؛ ولی اثری از کاشت هم نبود. بعد به‌سمت دلارام رفتیم. آنجا چاه‌هایی را دیدیم که دوستان حفر کرده بودند و با پنل‌های خورشیدی و موتورهایی که داشتند، کشاورزی می‌کردند. بیشتر کاشت آنجا پنبه بود. نهایتاً ما از آنجا به‌سمت گریش و موسی‌قلعه رفتیم. موسی‌قلعه رودی دارد که شاخه‌ای از شاخه‌های هیرمند است؛ آنجا هم اثری از آب نبود. کسانی که کشاورزی می‌کردند هم بیشترشان چاه داشتند؛ یعنی طوری نبود که آنها بخواهند از آن آب استفاده کنند و کاشت داشته باشند. رودهای ارغنداب، ارغستان، ترنک و نوزاد، شاخه‌هایی است که به هیرمند وصل می‌شوند؛ با این حال ما در آنجا آبی ندیدیم. بعداً ما به قندهار رفتیم و آنجا جلسه‌ای داشتیم. در آخر به‌سمت کابل رفتیم و با وزیر امور خارجهٔ‌شان صحبتی داشتیم. بیشتر مسئولین کشورِ افغانستان سیاست‌ها و راهکارهایی داشتند که سیاسیون باید می‌داشتند. آنها راهکارهایشان را پیشنهاد دادند و بعد مهندسین فنی نظر خود را گفتند. وقتی نوبت ما شد، گفتیم که مردم ایران و افغانستان به‌خصوص نیمروز و سیستان با هم برادر هستند. حتی من به آقای وزیر امور خارجهٔ‌شان گفتم که ما به‌عنوان طایفهٔ براهویی در افغانستان هم فامیل داریم. من یادآور شدم که در سال‌های قبل، دو یا سه بار برای مسائل ریش‌سفیدی به نیمروز رفته‌ام؛ حتی به آنها گفتم که تعدادی از قوم‌های ما با شما همکار هستند. به آنها گفتیم که ما کاری به معاهده و مسائل فنی نداریم، ما درخواست برادری از شما داریم که اگر امکان دارد آبی به‌سوی ما رها کنید. نهایتاً آنها هم استقبال کردند و وزیر امور خارجهٔ‌شان گفت: «ما دو کشور مسلمان هستیم و باید هوای همدیگر را داشته باشیم».

من در جواب گفتم: «انتظار ما از شما فراتر از آب است؛ مسائل و مشکلاتی وجود دارد؛ اما ما از شما توقع برادری داریم».

بعد از این صحبت‌ها ما به مشهد برگشتیم. وزیر امور خارجهٔ افغانستان گفت: «ما دو سری آب را رها کردیم؛ اما به دلیل خشک بودن رودخانه‌ها و تبخیر بالا، آب به جایی نرسیده. اگر

وزیرامور خارجۀ افغانستان گفت: «ما دوسری آب را رها کردیم؛ اما به دلیل خشک بودن رودخانه‌ها و تبخیر بالا، آب به جایی نرسیده

بارانی که ما پیش‌بینی کرده‌ایم، در آبان‌ماه ببارد، بستر رودخانه‌ها خیس شود و آبی جاری بشود، ما هم سد کجک را به‌سمت ایران رهاسازی می‌کنیم. ان‌شاءالله که آب به نیمروز و سیستان هم برسد.

در مدتی که آنجا حضور داشتید، حواشی داخل رسانه‌ها وجود داشت؛ نمی‌ترسیدید که این حواشی در سفر شما تأثیر داشته باشد؟

متوجه منظورتان نمی‌شوم.

منظورم این است که خبری منتشر نشد تا سفر شما نیمه کاره بماند؟

چرا؛ روز اولی که ما به افغانستان رفتیم، رفتار رسمی با دوستان طالبان داشتیم و آنها هم همین‌طور بودند. افراد تیم سعی می‌کردند با رفتار خوبشان، حس برادری و صمیمیت را بیشتر کنند؛ اما متأسفانه فضای مجازی بر تعدادی از دوستان تأثیر گذاشت و آنها گلایه می‌کردند. بحث آنها این بود که طالبان ما را برده‌است و جاهایی که خودمان می‌دانستیم خشک است، چرخانده‌اند. روی همین حساب فضا تا حدودی نامتعادل می‌شد.

ما کاری به دولت‌های قبلی طالبان نداریم؛ حالا با طالبی سر و کار داریم که خودش دست برادری‌اش را به‌سمت ما دراز کرده‌است؛ ما هم باید دست برادری را با برادری جواب بدهیم. باید فضا را طوری مساعد کنیم تا ببینیم این برادریِ دوطرفه نتیجه می‌دهد یا نه. وقتی که نتیجه نداد، بالأخره ما کشوری داریم که از هر لحاظی کارشناس دارد و مسئولین قوی داریم که تصمیم می‌گیرند. اینکه بخواهیم زود فضا را متشنج کنیم و کاری کنیم که رها شود، به هیچ نتیجه نمی‌رسیم. باید صبر کنیم و به آنها فرصت بدهیم.

آیا بازدیدهای فنی در سفر انجام شد؟

بله؛ آن صحبت‌هایی که در مورد رودخانه‌ها کردم، نیاز به کارشناس نداشت و ما هم می‌دیدیم که واقعاً خشک است؛ ولی در سد کجک کارشناس‌های فنی ما، آقای وطن‌فدا و آقای دکتر بارانی به اتفاق حاج‌آقا مرحمتی به داخل آب رفتند و سنجش دقیقی را انجام دادند.

در ایستگاه، میانگین سالانه هم بود؟

فکر کنم میانگین سالانه طوری است که ماه‌های مختلف سال باید سنجیده شود. برای اولین بار بود که این سنجش انجام می‌شد. من کارشناس فنی و مهندس آب نیستم؛ ولی طبق اندازه‌گیری‌ای که دوستان کرده بودند، میانگین سالانه از حد نرمال سال آبی پایین‌تر بود. ولی اینکه دوستان افغان می‌گفتند که مُدهِش است، اشتباه بود.

معنی مدهش چیست؟

مدهش یعنی فاجعه‌آور و بی‌آبی شدید. چیزی که من متوجه شدم، با توجه به قراردادی که سال ۱۳۵۱ تنظیم شده، گفتند: «اگر سال آبی، مدهش باشد، طرف ایرانی نمی‌تواند ادعایی برای حقابه‌اش بکند». این‌ها مدهش را روی این حساب می‌آوردند؛ یعنی وضعیت ما بحرانی است.

دوستان کارشناس وقتی بند کجک را بازدید کردند، به این نتیجه رسیدند که اگر آن حجم از آب در طول مسیرِ کجک تا سیستان که حدوداً ششصد تا هفتصد کیلومتر فاصله داشت، رها بشود، برای سیستان و حتی مردم خودشان هم فایده‌ای ندارد

چون مدهش نبود، الان نباید حقابه‌ای به ما تعلق بگیرد و به ایران برسد؟

دوستان کارشناس وقتی بند کجک را بازدید کردند، به این نتیجه رسیدند که اگر آن حجم از آب در طول مسیرِ کجک تا سیستان که حدوداً ششصد تا هفتصد کیلومتر فاصله داشت، رها بشود، برای سیستان و حتی مردم خودشان هم فایده‌ای ندارد. نگهداری بند کجک هم طوری بود که خودشان می‌گفتند: «اگر خالی بشود، مشکلاتی برای سد ایجاد می‌شود». سد هم حدود ۷۰ تا ۸۰ سال قبل احداث شده است.

مگر بازدیدی از کجکی انجام شد؟

نه بازدید از کجکی انجام نشد، طبق آن تصویرهای هوایی و برآوردی که برای رسوبات بند کرده بودند، دوستان کارشناس آب می‌گفتند که اگر با این وضعیت، آب را رها کنیم، هدر می‌رود. البته این حرف را دوستان طالب و وزیرامور خارجه آقای متقی هم می‌گفتند که اگر ما آب را رها کنیم، در مسیر تبخیر می‌شود، رودخانه‌هایی که سال‌ها آبی به خودشان ندیده‌اند، آن را فرو می‌برند و مردمی که کشاورزی می‌کنند هم مانعی هستند. بیشتر صحبتشان این بود که آب به جای اینکه به ایران و مردم سیستان برسد، تلف می‌شود.

وضعیت بند کمال خان چطور بود؟

حقیقتش ما بند کمال خان را بازدید نکردیم؛ ولی این را خدمت شما عرض کنم که همهٔ ما به کاری که طالبان کرده بودند -جریان آبی که از بند کمال خان به‌سمت گودزره هدایت شده بود- اعتراض داشتیم و گوشزد کردیم که این کار درست نبوده است. آنها هم ملاحظات خودشان را داشتند و یک طوری ما را قانع کردند؛ البته بعضی‌هایمان قانع نشدیم. دلیلی هم نداشت که این آب را به‌سمت گودزره بفرستند. این صحبت چندین بار بین خودمان و بین افغانی‌ها رد و بدل شد.

آقای وطن‌فدا به آقای متقی گفت: «بند کمال خانی که شما دارید، در هر ثانیه می‌تواند

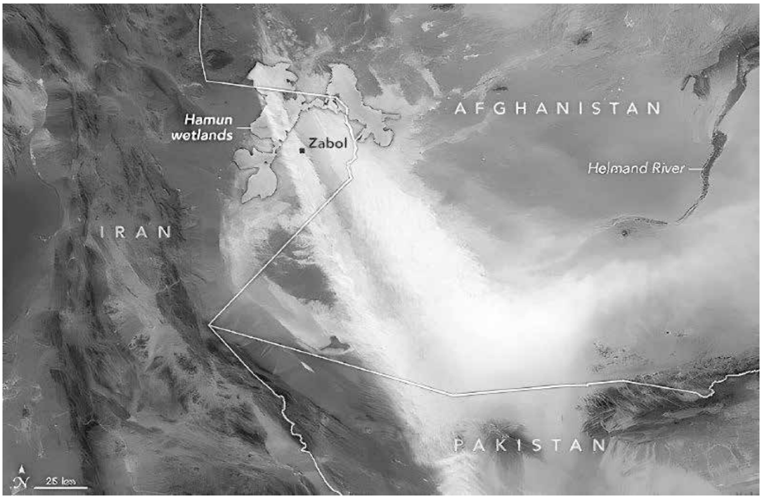

متأسفانه همان اتفاق سال‌های قبل می‌افتد و آب به سمت گودزره هدایت می‌شود». آقای متقی گفت: «ما امسال از یک هیئت مهندسین هندی خواستیم تا بیایند؛ آنها آمدند و جَک‌های سد را درست کردند. حتی ما دهانۀ آب را آوردیم بالاتر از آبریزی که به سمت گودزره می‌رفت. آن هم طوری آوردیم بالاتر تا از آب ارتفاع بگیرد

سیصدوپنجاه متر مکعب آب را به‌سمت ایران بفرستد و سیلی که بیاید، توان بار را ندارد و متأسفانه همان اتفاق سال‌های قبل می‌افتد و آب به سمت گودزره هدایت می‌شود».

آقای متقی گفت: «ما امسال از یک هیئت مهندسین هندی خواستیم تا بیایند؛ آنها آمدند و جَک‌های سد را درست کردند. حتی ما دهانۀ آب را آوردیم بالاتر از آبریزی که به‌سمت گودزره می‌رفت. آن هم طوری آوردیم بالاتر تا از آب ارتفاع بگیرد. اگر یک زمان سیلی بیاید، وقتی به لشکرگاه برسد، ما این دهانۀ سدها را می‌بریم بالا تا وقتی که آب بند بیاید. بالأخره این بند هم زمانی خالی می‌شود».

کارشناسان آب به آقای متقی گفتند: «ما چند نفر از دوستانمان در کار سد هستند، شما هم چند نفر را معرفی کنید تا دهانۀ خروجی بند کمال خان را به هزینۀ جمهوری اسلامی ایران درست کنیم».

مورد توافق قرار گرفت؟

صحبت شد و استقبال هم کردند. به نظر من هر حرفی که زده می‌شود، باید پیگیری شود. اگر همین مسیری که ما رفتیم، پیگیری نشود، قطعاً نتیجه نمی‌دهد. هر کاری باید پیگیری شود. این اتفاق خوبی بود که این بار رخ داد؛ درست است که نتوانستیم آبی برای مردم بیاوریم، ولی این مسیر اگر ادامه پیدا بکند، قطعاً نتیجه می‌دهد.

شما از کانال‌های بعد از بند کمال خان هم بازدیدی داشتید. آنجا هم صحبت‌هایی هست مبنی بر اینکه دارند ظرفیت‌های آبی بند کمال خان را می‌برند بالا و ممکن است آبی که بیاید، داخل همان کانال‌های انحرافی بماند و چیزی پایین نیاید.

پیش وزیر امور خارجه هم صحبتش شد. آنها می‌گفتند ما خروجی آب را که سمت سیستان و ایران است، حدود هجده کیلومترش را لایروبی کرده‌ایم و به ما قول دادند؛ حالا باید زمانش برسد تا ببینیم سر قولشان هستند یا نه. اگر کسی بخواهد آب بدهد، قطعاً به همان حرفی

که می‌زند، عمل می‌کند. طالبان قبول داشتند اسفندماهِ سال قبل می‌توانستند به ما آب بدهند و ندادند؛ ولی این قول را به ما دادند و گفتند: «به مردم سیستان بگویید که ما برای شما آب می‌فرستیم؛ بالأخره ما مسلمان هستیم و هوای همدیگر را داریم».

دوستان رسانه باید کاری کنند که ارتباط با طالبان تلطیف‌تر بشود و اصطکاک ایجاد نکنند. مردم سیستان حق دارند. من خودم کشاورز هستم و می‌دانم بی‌آبی چه دردی است

ما رسانه‌ای‌ها، فعالین فضای مجازی و دلسوزان سیستان که می‌آییم کار رسانه‌ای می‌کنیم، باید چه کاری انجام بدهیم و چه کاری انجام ندهیم؟

دوستان رسانه باید کاری کنند که ارتباط با طالبان تلطیف‌تر بشود و اصطکاک ایجاد نکنند. مردم سیستان حق دارند. من خودم کشاورز هستم و می‌دانم بی‌آبی چه دردی است. حالا سوای از کشاورزی، دامداری از بین رفته، هوای سیستان خراب است و... ما همهٔ این‌ها را قبول داریم. باید کاری کنیم که مسیر را با دوستان طالب هموار کنیم؛ قبلاً مشکلاتی بود که این سری تا حدودی رفع شد. بیایید فضا را دوستانه‌تر کنیم، قطعاً نتیجه می‌دهد.

دربارهٔ خود سیستان و مشکل آب، ما شاهد طرح‌های نیمه کارهٔ بسیاری هستیم که بهشت پیمانکاران شده‌است. از این طرف داد آب زده می‌شود و از آن طرف طرح‌هایی تصویب می‌شود. با نگاهی به گذشته به نظرتان باید چه کار کنیم که اتفاقات تلخ از دههٔ هفتاد تا الان با خرج میلیاردها دلار دوباره تکرار نشود؟

این طرح‌هایی که به حساب هر روز خبرهایش منتشر می‌شود، موقتی و اورژانسی است. در نهایت باید یک فکر اساسی بکنند. این طرح‌ها فعلاً برای سیستان لازم است و مهندسین آب هم می‌گفتند که این کارها دارد پیگیری می‌شود؛ ولی این را به شما بگویم که اگر این‌ها هم انجام بشود، باز هم ما باید فکر فراهم کردن آبی از جای دیگر باشیم. در نهایتش هم باید حقابهٔ‌مان بیاید. اگر حقابه نیاید، این‌ها فقط برای مصرف شرب سیستان کافی است. اگر حقابه‌ای بیاید و دریاچه بشود، از ریزگردها جلوگیری می‌کند، بعد دام سیستان دوباره احیا می‌شود و مردم می‌توانند آنجا زندگی کنند. با این وضعیتی که سیستان دارد، لازمه‌اش فقط آب است.

حقابه چطور می‌آید؟

حقابه به نظر من با ارتباطات، دوستی و برادری می‌آید. ما این را می‌دانیم و منکر هم نیستیم که در حق مردم سیستان ظلم شده‌است؛ ولی باید راهکاری پیدا کنیم. این را به شما بگویم که از برادری و محبت چیزی بالاتر نیست. برادری و دوستی دل هر کسی را به رحم می‌آورد؛ اتفاقاً صحبت با محبت و برادری بیشتر نتیجه می‌داد. اصطکاک و مشکلات برای نیمه‌کاره گذاشتن این مسیر زیاد بود؛ اما ما با محبت و برادری این مسیر را ادامه دادیم.

خیلی ممنون، اگر صحبتی با مردم سیستان دارید بفرمایید.

صحبت خاصی ندارم، فقط امیدوارم خدا خودش به مردم سیستان کمک کند. ان‌شاءالله مثل همان سال‌هایی که پر از آب بود، بشود و هیچ‌کس غم و غصه‌ای نداشته باشد. امیدوارم و می‌دانم که با دعای خیر مردم، برادری و هموارکردن این مسیر، حتماً این اتفاق می‌افتد.

موضع احساسی برخی مسئولین تخاصم را تقویت می کند

مصاحبه با محمد کرمی، استاندار سیستان و بلوچستان

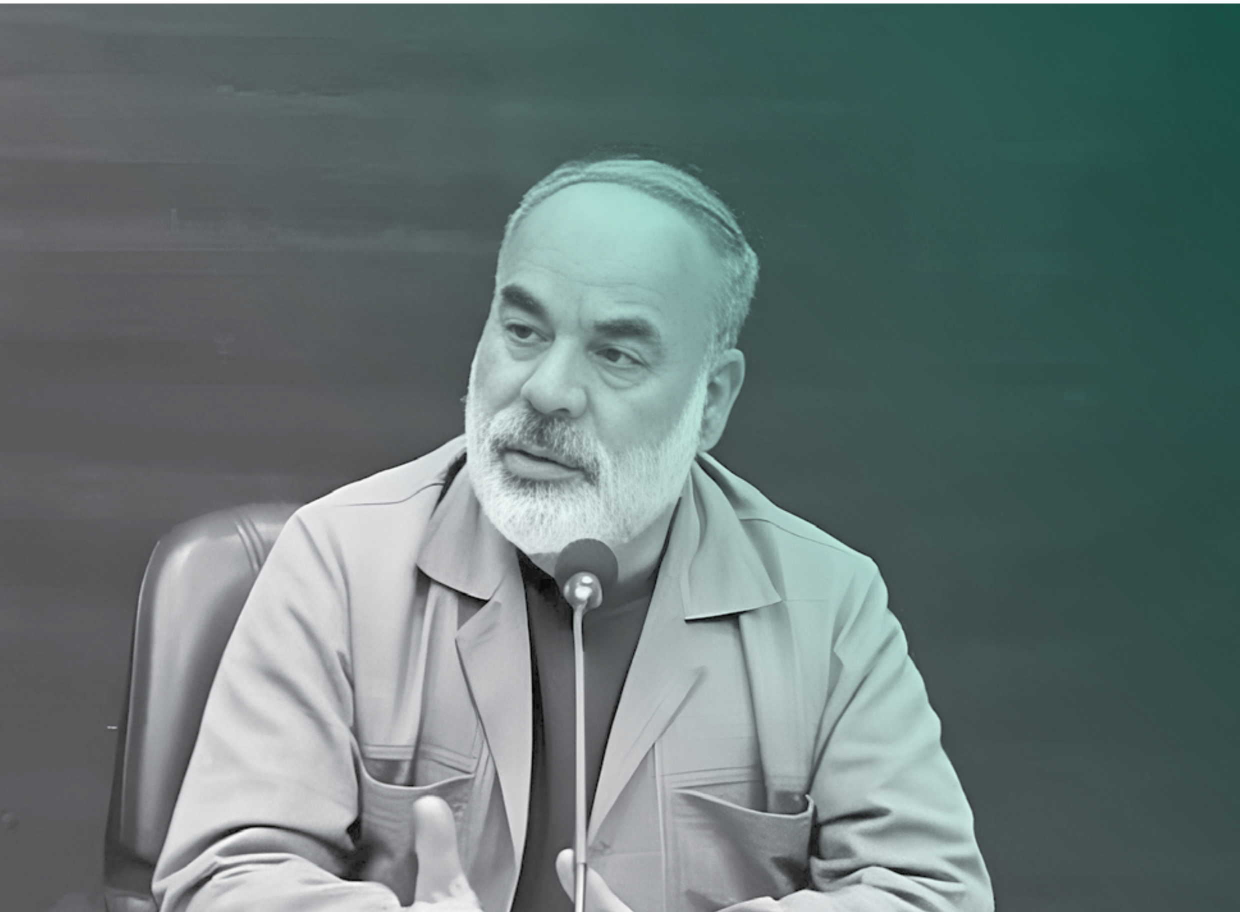

جناب استاندار، خیلی ممنونیم که فرصتی در اختیار ما قرار دادید. اگر می‌شود از سفرتان بفرمایید. از اینکه چطور به این سفر تشریف بردید، چگونه این کار هماهنگ شد و چه اقداماتی شکل گرفت؟

عرض سلام و ادب خدمت مردم عزیزم. از زحمات شما هم تشکر می‌کنم. بیست سالی می‌شود که این منطقه درگیر خشکسالی است که چند سالی تشدید شده‌است. باید اقداماتی در حوزۀ اشتغال برای مردم شکل می‌گرفت، چراکه اشتغال مردم این منطقه وابسته به رودخانۀ هیرمند است. در این سال‌ها باید شغل‌های جایگزین به جای کشاورزی و دامداری برنامه‌ریزی می‌شد که به هر دلیلی انجام نشده‌است. از آن‌طرف باید منبع آب منطقه را جایگزین می‌کردیم. وقتی می‌بینیم که رودخانۀ هیرمند به این وضع درآمده، باید جایگزینی برای آن پیدا می‌کردیم که مردم در حوزۀ آب به پایداری برسند.

ما در حال حاضر چند موضوع همزمان را با هم پیگیری می‌کنیم؛ هم بحث طرح‌های اضطراری و طرح‌های پایدار کردن آبِ منطقه و هم بحث حقابه که اهمیت زیادی دارد. بحث حقابه توسط دولت با جدیت در حال پیگیری است. وزیر امور خارجه، وزیر محترم نیرو و من مجموعه‌ای را تشکیل دادیم. ارتباطاتی که مجموعۀ ما با طالبان داشت، ارتباطات خوبی بود و نشست‌های مختلفی برگزار شد.

قبلاً که سد کمال خان طراحی شده بود، اشکالاتی در بند کمال خان بود؛ سیلابی که برابر سال‌های قبل جاری می‌شد، به‌سمت ما نمی‌آمد؛ چراکه طراحی شده بود تا برود به‌سمت منطقۀ گودزره که با پیگیری‌هایی که انجام شد، مسدود شدن آب توسط طالبان شکل گرفت؛ حتی بعد از آن، کانالی طراحی شد که اگر آب از آنجا عبور کند، مجدداً به هیرمند برگردد.

یعنی در بند کمال خان اصلاحاتی ایجاد شد؟

بله، در بند کمال خان اصلاحاتی انجام شده و قول طالبان هم این است که اگر بارندگی‌ها مثل سال‌های گذشته بشود و سیلابی بیاید، به‌سمت ایران هدایت شود و دیگر به‌سمت گودزره نرود. قبلاً هم سفری به آنجا داشتیم که آنها قول داده بودند و حال مجدداً توسط مجموعه‌های مختلف پیگیری شد. کار توسط آقای قمی نمایندۀ محترم رئیس‌جمهور در امور افغانستان و مجموعه‌های دیگر پیگیری شد تا این برنامه شکل گرفت. هیئتی که ترکیبی از مردم و مجموعۀ دولت باشد -مردمی که در هر دو طرف شناخت دارند- تشکیل شد. روز اول ما به منطقۀ نیمروز رفتیم، آنجا جلساتی برگزار شد و از مجموعه‌های مختلفی هم بازدید کردیم. روستاهای افغانستان هم دچار تنش آبی شدید بود. بعضی از روستاهای آنجا کشاورزی دارند، آب پایداری هم در روستاهایشان نیست و از چاه استفاده می‌کنند.

ما دوباره به نیمروز برگشتیم و آنجا جلساتی برگزار کردیم. هیئت مشغول بررسی کردن بود که آنجا توضیحاتی داده شد. آنچه آنجا مطرح شد، بحث‌های تخصصی بود که برادران، آن را بررسی کردند. از طرفی هم مردم، یعنی معتمدین آمدند تا همه چیز واضح، شفاف و روشن باشد.

نگاه طالبان این بود که مخالفتی با دادن حقابه به ایران نداشتند. آنها معتقدند که این حقابه باید داده شود و سازوکارهایش هم فراهم است. امید به عنایات الهی داریم که

> در این سال‌ها باید شغل‌های جایگزین به جای کشاورزی و دامداری برنامه‌ریزی می‌شد که به هر دلیلی انجام نشده‌است. از آن‌طرف باید منبع آب منطقه را جایگزین می‌کردیم. وقتی می‌بینیم که رودخانۀ هیرمند به این وضع درآمده، باید جایگزینی برای آن پیدا می‌کردیم که مردم در حوزۀ آب به پایداری برسند

افغانستان اینترنشنال
برنامه‌ها جدول پخش تلویزیون رادیو افغانستان جهان ورزش بازار

نماینده پارلمان: هیئتی از مجلس جمهوری اسلامی برای پیگیری حقابه به افغانستان می‌رود

یکشنبه ۱۴۰۲/۰۳/۲۸

افغانستان

ان‌شاءالله خداوند متعال کمک کند و بارندگی‌های خوبی در منطقه اتفاق بیفتد تا این مشکل هم حل بشود. به فضل الهی ان‌شاءالله حل خواهد شد. آنها هم تمام تلاششان این است که به تعهدشان عمل کنند. آن تعهد، حقابه است که پیگیری‌ها باجدیت انجام می‌شود. ارتباط ما با افغانستان خوب است، فقط باید کمک و همراهی کنیم. بنده اعتقادم این است اقتصاد و امنیت افغانستان و پاکستان یعنی امنیت ما. وقتی اقتصاد و امنیت آنجا کامل نباشد، سرریز آنها می‌آید داخل کشور ما.

هردو کشور، اسلامی هستیم؛ انقلاب اسلامی اهدافش کاملاً مشخص است. انقلاب اسلامی می‌خواهد یک امت واحد اسلامی را کنار هم بیاورد و این عنایت الهی است. ما برای پیاده‌کردن اسلامِ عزیز آمده‌ایم. این مجموعهٔ ملت‌ها باید کنار هم باشند و در همهٔ حوزه‌ها به همدیگر کمک کنند تا بتوانیم ان‌شاءالله روزبه‌روز شاهد انسجام و وحدت بیشتری باشیم و این مشکلات هم برطرف شود.

آنها هم تمام تلاششان این است که به تعهدشان عمل کنند. آن تعهد، حقابه است که پیگیری‌ها باجدیت انجام می‌شود. ارتباط ما با افغانستان خوب است، فقط باید کمک و همراهی کنیم. بنده اعتقادم این است اقتصاد و امنیت افغانستان و پاکستان یعنی امنیت ما

جناب استاندار، اگر می‌شود در مورد ترکیب هیئت هم بفرمایید که چه کسانی بودند.

در مرحلهٔ اولی که ورود پیدا کردیم، بنده در خدمت اعضای هیئت بودم. اعضای هیئت دو نفر از متخصصین مجموعهٔ آب و وزارت نیرو بودند که در مذاکرات قبلی شرکت داشتند و کاملاً به موضوع و جلسات مسلط بودند. ما در خدمت مسئول آب منطقه‌ای، معاون امنیتی، امام جمعهٔ محترم شهرستان زابل و سه نفر از معتمدین عزیز بودیم. آنجا به اتفاق هم به کابل رفتیم و هیئت کارش را ادامه داد. هیئت به سرپرستی معاون امنیتی استانداری و همان مجموعه، مسیر را ادامه داد و تا زیر سد و بعد بالای سد هم پیش رفت که توضیحات را

خودشان ارائه خواهند داد. در واقع تلاش ما این است که ان‌شاءالله بتوانیم آن توافقی را که برسر حقابه انجام شده‌است با پیگیری‌های خود عملی کنیم.

جناب استاندار، از روزی که هیئت به سفر رفت، ما شاهد هجمه‌های رسانه‌ای بودیم. از دروغی که منتشر شد با عنوان اینکه طالبان برای ندادن حقابهٔ ایران انتحاری می‌فرستد تا موضع‌گیری‌های منفی بسیار زیاد. تقریبا در این ۱۰ روز، اخبار منفی بود. این‌ها در روابط ما و گرفتن حقابه چه تأثیری داشت؟

ببینید، ما در جنگ شناختی با دشمن قرار داریم؛ ابزارش هم رسانه و فضای مجازی است. مردم عزیزمان باید دقت کنند که مرعوب رسانه‌ها و فضای مجازی دشمن نشوند. آنها رسانه را طراحی می‌کنند و هدفشان هم اشغال و هدایت ذهن‌هاست. اصلاً این خبر که طالبان انتحاری فرستاده‌اند درست نیست؛ متأسفانه این‌ها تحریکات و فضاسازی‌هایی است که دشمن انجام می‌دهد. مردم عزیزمان باید مراقب باشند. بالأخره کشور افغانستان همسایهٔ ما، هم‌زبان ما و هم‌دین ما هستند. ما باید در کنار هم باشیم و توطئه‌های دشمن را خنثی کنیم؛ چراکه راهبرد آمریکایی‌ها و صهیونیست این است که دائم می‌خواهند اختلاف ایجاد کنند. بارها قرآن به مسلمانان تذکر داده که مراقب باشید که دشمن اصلی شما یهود یا همان صهیونیست است. مراقب این باشیم که دشمن نتواند اهدافش را پیاده کند. بعضی‌ها هم متأسفانه اطلاعاتی ندارند. من از همهٔ عزیزانی که می‌خواهند در رسانه مطلبی را درمورد حقابه بیان کنند، می‌خواهم که حداقل اطلاعات را داشته باشند. ما چیز پنهانی نداریم و همه چیز شفاف است؛ بیایند داخل جلسات. حتی آن کسانی که خیلی مدعی هستند، در

ببینید، ما در جنگ شناختی با دشمن قرار داریم؛ ابزارش هم رسانه و فضای مجازی است. مردم عزیزمان باید دقت کنند که مرعوب رسانه‌ها و فضای مجازی دشمن نشوند. آنها رسانه را طراحی می‌کنند و هدفشان هم اشغال و هدایت ذهن‌هاست. اصلاً این خبر که طالبان انتحاری فرستاده‌اند درست نیست

جلسات ما با برادران طالبان شرکت کنند و با هم حرف بزنیم. ما باید مراقب دشمن باشیم، هدف آنها فقط حقابه نیست.

جناب استاندار، یکی از چیزهایی که افکار عمومی را مشوش می‌کند، موضع‌گیری‌های متناقض در تهران است. حتی در وزارت نیرو یک نفر در یک روز، دو مدل مطالبه و تیتر را اعلام کرد: «نگذاشتند ما کجکی را ببینیم». یک روز هم گفتند: «دهراوود را دیدیم». به نظرم این اظهارات باعث تشویش اذهان می‌شود. چرا ما یک بیانیهٔ واحد صادر نکردیم و چرا شفاف صحبت نمی‌کنیم؟

ببینید، این ممکن است سؤالاتی در ذهن افراد باشد. همهٔ این سؤالات پاسخ دارد، هیچ ابهامی هم منع نشده‌است. هر فردی که ابهام دارد، پیگیری کند تا به جواب برسد. برادر عزیزمان جناب آقای قمی نمایندهٔ محترم رئیس جمهور در امور افغانستان، دائم پیگیر این موضوع هستند. پس اگر ابهامی وجود دارد، همهٔ این‌ها قابل برطرف کردن است. همه چیز که رسانه نیست، روش میدانی شفاف و پذیرا است.

آخرین سؤال... سال گذشته که آب به گودزره منحرف شد، خیلی نگرانمان کرد؛ حالا دوستان اظهار می‌کنند که ان‌شاءالله در پاییز بارندگی‌هایی است که احتمال آمدن آب وجود دارد. با توجه به اینکه ما بازدیدی از کمال خان نداشتیم، ممکن است نیروهای بدنه‌ای که از دورهٔ سابق حکومت افغانستان حضور دارند، باز هم در دقیقهٔ آخر مثل پارسال بگویند که جک خراب است، فلان اتفاق افتاده‌است و این بار را کماکان نمی‌تواند تحمل کند و آب منحرف بشود؛ چطور می‌شود پیگیری کرد که این بار آب منحرف نشود؟

الان خودشان هم قبول دارند، اتفاقی که رخ داد، درست نبود و نباید می‌افتاد. دولت قبلی مسئول افتتاح این بند بوده؛ در واقع طراحش همان انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بودند؛ ولی الان به صراحت می‌گویند که این کار را انجام دادند. ما موضوع را پیگیری می‌کنیم و یقین داریم به فضل الهی اگر این بارندگی‌ها انجام بشود، اتفاقات خوبی می‌افتد. ما به آینده و عنایات الهی امید داریم؛ اما تمام تلاش خودمان را می‌کنیم. الان هم کارهای مختلفی انجام می‌شود که حالا وقتش نیست و قبلاً توضیحاتی دادم.

سؤال آخر! هر کسی که از تهران یا استان‌های دیگر می‌آید، تحلیلی می‌کند که فضا را به سمت تخاصم پیش می‌برد. اگر قرار است به آب برسیم، به نظر شما و هیئتی که تشریف بردید، باید در چه فضایی این قضیه پیگیری شود؟

ببینید، ما دو کشور همسایه هستیم. سال‌ها این دو ملت کنار هم بوده‌اند و خواهند ماند. با تصمیمات و حرف‌های احساسی به جایی نخواهیم رسید. نمی‌شود هرکس که احساساتی شد، هر حرفی بزند. کار شفاف و روشن است. من از افرادی که اطلاعاتی در اختیارشان قرار می‌گیرد، خواهشمندم تا بررسی بیشتری انجام بدهند. بالأخره

دولت قبلی مسئول افتتاح این بند بوده؛ در واقع طراحش همان انگلیسی‌ها وآمریکایی‌ها بودند؛ ولی الان به صراحت می‌گویند که این کار را انجام دادند. ما موضوع را پیگیری می‌کنیم و یقین داریم به فضل الهی اگر این بارندگی‌ها انجام بشود، اتفاقات خوبی می‌افتد

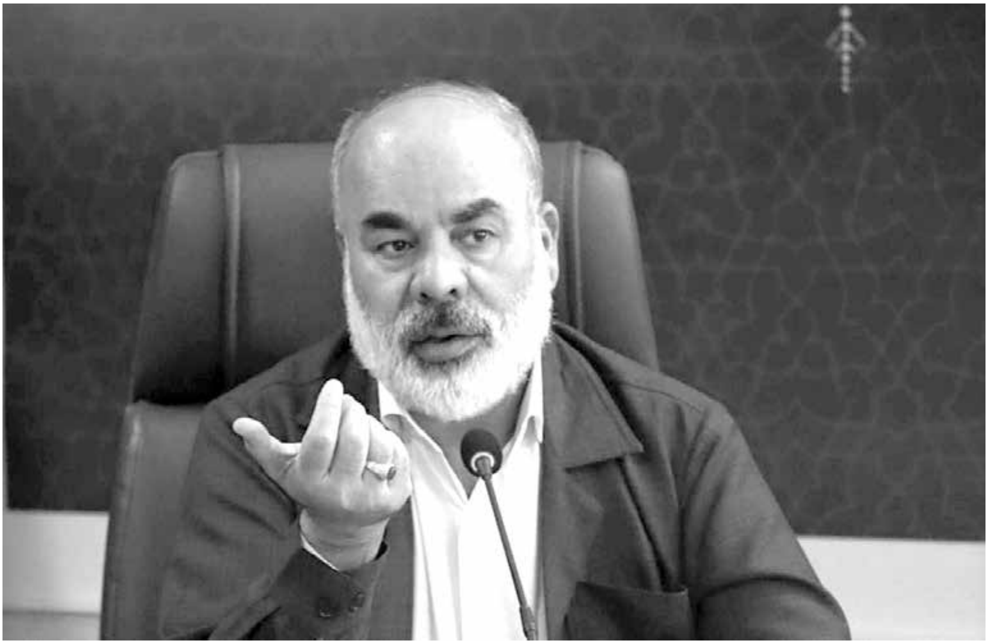

این بررسی باعث بیشتر شدن علممان خواهد شد و در حرف‌زدن و اظهارنظرمان تأثیر خواهد گذاشت. این اظهارنظر و حرف‌زدن خیلی مهم است؛ گاهی یک نفر حرفی می‌زند که بین دو ملت مشکلاتی پیش می‌آید. او باید نزد درگاه خدای متعال پاسخگو باشد. ما امروز نمی‌توانیم برای خوشحال کردن دیگران حرف دروغی بزنیم؛ آنچه واقعیت است باید بگوییم. حالا چرا فردی این حرف‌های اشتباه را می‌زند؟ می‌خواهد بگوید من خیلی کار بلدم یا اینکه مثلاً خیلی به فکر حل‌شدن مشکل مردم هستم؟ وظیفهٔ امروز ما این است که همهٔ ما کنار هم باشیم و مشکل مردم را حل کنیم. این اهداف نظام است؛ این توصیهٔ حضرت آقا به ماست. ما به‌عنوان سرباز باید در کف میدان، دقت عمل داشته باشیم؛ نه اینکه خدای نکرده با احساسات عمل کنیم. سرباز وظیفه‌اش این است که کاملاً هشیار باشد، همه چیز را با هم ببیند و بادقت عمل کند. ان‌شاءالله مراقب باشیم که کسی موجب ایجاد اختلاف نشود. الحمدلله انسجام خوبی در استان است. خواهشی هم دارم از افرادی که از بیرون استان می‌آیند؛ لطفاً بیایند و اطلاعاتشان را قوی کنند، بعد اظهارنظر کنند. اگر نیت همهٔ ما خیر باشد و هدفمان کمک به همدیگر باشد -حتی کمک به آن برادر افغانی‌مان که مشکل دارد- یقیناً خدا به ما برکت می‌دهد. آب هم دست خداست و باید همه چیز را از خدا بخواهیم، نه از انسان‌ها. همه چیز در ید قدرت الهی است؛ اما شرطش این است که ما با یقین از خدا چیزی بخواهیم، نه با شک. اگر با یقین خواستیم، به‌یقین می‌گویم که خدای متعال همیشه آنقدر مهربان و بخشنده است که لطفش شامل حال همهٔ مردم می‌شود. او خالق همهٔ انسان‌هاست؛ ما باید همیشه متکی به خدای متعال باشیم و بر او توکل کنیم. یقیناً خداوند کمکمان می‌کند؛ هیچ نگرانی هم نداریم.

خواهشی هم دارم از افرادی که از بیرون استان می‌آیند؛ لطفاً بیایند و اطلاعاتشان را قوی کنند، بعد اظهارنظر کنند. اگر نیت همهٔ ما خیر باشد و هدفمان کمک به همدیگر باشد -حتی کمک به آن برادر افغانی‌مان که مشکل دارد- یقیناً خدا به ما برکت می‌دهد

بعد از بیست سال توانستیم
از هیرمند بازدید کنیم

مصاحبه با شهریاری از بزرگان قومی سیستان و عضو هیأت بازدید کننده از هیرمند

واقعاً مثل هامون‌های سیستان، آنجا هم خشک بود و مردم در سختی زندگی می‌کردند. بعضاً حتی برای آب شرب چاهک‌هایی داشتند

خودتان را معرفی کنید و بفرمایید که به چه عنوانی در هیئت تشریف داشتید.

بنده شهریاری هستم، یکی از اعضای گروه بازدیدکننده از کشور افغانستان که به عنوان یکی از معتمدین منطقه در این تیم حضور داشتم. بنا به دعوتی که از طرف استانداری انجام شد، روز یکشنبهٔ گذشته ما برای بازدید از افغانستان و پیگیری حقابه عازم این کشور شدیم. البته این را باید عرض کنم که افراد بومی و متنفّذین منطقه که در دوسوی مرز ارتباط اجتماعی با جامعهٔ افغانستان داشتند، در این هیئت شرکت کردند تا مطالبهٔ مردم سیستان را به گوش بقیه برسانند.

تلاشی که استانداری محترم، همکارانشان و همچنین حاج‌آقای عزیزی، امام جمعهٔ زابل انجام دادند، محقق شد و توفیقی به ما رسید که به همراه تعدادی از بزرگان طوایف، معتمدین و همچنین خود حاج‌آقای عزیزی، امام جمعهٔ زابل، استاندار محترم، معاون محترم استاندار، معاون امنیتی و همچنین رئیس کمیتهٔ آب کمیسیون کشاورزی مجلس، جناب آقای جعفری بروجنی و تعدادی از عزیزان وزارت نیرو، عازم این سفر بشویم. معاون کمیساران، جناب آقای وطن‌فدا و یکی از کارشناسان خبرهٔ شرکت آب نیرو که متخصص در امور کارفرماییِ ساخت سدهای ایران هستند، جناب مهندس رهبری و جناب آقای بارانی، مدیرکل محترم یا مدیرعامل محترم آب منطقه‌ای سیستان و بلوچستان هم بودند؛ مجموعه‌ای متشکل از یازده نفر که معاون محترم سفارت ایران هم در افغانستان و نیمروز، شرف حضور داشتند و در بدو ورود جلسه‌ای تشکیل شد. مسائل، خواسته‌ها و علت حضور این تیم در افغانستان عنوان شد. در آن جلسه معاون وزیر خارجه، کارشناسان وزارت آب و انرژی افغانستان و معاون کمیساران آب افغانستان حضور داشتند و با حضور آقای استاندار، والی استان نیمروز، مسائل مطرح شد.

آنها برنامه‌ای را که برای حضور تیم ایران طراحی کرده بودند، مطرح کردند؛ برنامه به این شکل بود که ما باید از نزدیک مناطق مختلف افغانستان را که تحت تأثیر رودخانهٔ هیرمند است، بازدید می‌کردیم و عوامل خشکسالی را متوجه می‌شدیم. مصائب و مشکلات مشابهی در هر دو کشور وجود دارد؛ علی‌رغم اینکه عنوان کردیم ما به این مسائل واقفیم، اما طرف افغانستانی دوست داشت که ما مناطق را از نزدیک ببینیم و ما هم پذیرفتیم. در روز اولِ سفر تقریباً به شرق منطقهٔ استان نیمروز رفتیم؛ شرق شهر زرنج، منطقهٔ چغان‌سور که در گذشته منطقهٔ آبادی بوده است. آنجا ساحل هامون افغانستان بوده و به مناطق هامون سیستان ارتباط داشته‌است. این منطقه مثل هامون‌های سیستان آباد بوده و به واسطهٔ دامداران، تجار و خصوصاً مردم منطقه، ارتباط وجود داشته و از لحاظ نسبی، سببی، شغلی و طایفه‌ای بین دامداران و صیادان منطقه ارتباطات عمیقی وجود داشت. به آنجا رفتیم و از نزدیک همه چیز را مشاهده کردیم؛ واقعاً مثل هامون‌های سیستان، آنجا هم خشک بود و مردم در سختی زندگی می‌کردند. بعضاً حتی برای آب شرب چاهک‌هایی داشتند. در روز دوم به منطقهٔ چهاربرجک که جنوب شرق است، رفتیم؛ آنجا هم مشکلات نیمروز را داشت. منطقه‌ای کاملاً خشک که مشخص بود ماه‌ها آبی به خود ندیده. رودخانهٔ هیرمند در منطقهٔ چهاربرجک بیش از هزار متر عرض دارد. قسمت‌هایی از عرض رودخانه را ماسه‌های بادی ناشی از طوفان‌ها فراگرفته. این‌ها دلایلی برای جاری نبودن آب در رودخانهٔ هیرمند بود.

ما می‌دانستیم که در هفت هشت ماه گذشته، سیلابی در رودخانه جاری شد و تا پشت سد کمال خان هم آمد؛ ولی به سمت ایران هدایت نشد. فردی در چهاربرجک ادعا می‌کرد که چند سالی است که آب از رودخانه عبور نکرده؛ خب این ادعاها بیشتر جنبهٔ تبلیغی دارد. پاسخ آنها داده شد که اگر چهار سال است که از اینجا آبی عبور نکرده، پس آن دو میلیارد مترمکعبی که سال گذشته در گودزره ریخته شد، از کجا عبور کرد. همهٔ این‌ها عنوان شد، هم دوستان کمیساران ما و هم نیروهای دیگری که آنجا حضور داشتند، این مسائل را پیگیری می‌کردند. روز سوم بنا بر این شد که از استان هلمند بازدیدی داشته باشیم؛ چون بیشترین تأثیر را از آب رودخانهٔ هیرمند دارد.

ببخشید، مناطقی که فرمودید قبل از کمال‌خان بود یا بعد از کمال‌خان؟

چهاربرجک که بالادست کمال‌خان محسوب می‌شود، قسمت‌هایی که از چغان‌سور بازدید کردیم، تحت تأثیر خاش‌رود است. چغان‌رود بیشتر تحت تأثیر خاش‌رود است تا هیرمند. دریای چغان‌سور از حرکت آب در رودخانهٔ هیرمند به‌سمت ایران و بعد آبدار شدن رودخانهٔ مشترک پریان است. قسمتی از چغان‌سور و هیرمند بر هم تأثیر دارند؛ ولی قسمت اعظم منطقهٔ چغان‌سور از رود خاش‌رود تأثیر می‌گیرد. چهاربرجک هم که بالادست سد کمال‌خان است.

یک سؤال برایم پیش آمد؛ چغان‌سور بعد از سد بخش‌آباد است یا قبل از سد؟

نه، اصلاً آن سمت نیست. اگر از بخش‌آباد به‌سمت فرح‌آباد حرکت کنید، آورد و فراح‌رود را بخش‌آباد کنترل می‌کند؛ ولی چغان‌سور تقریباً شرق استان است؛ یعنی خود شهر زرنج است؛ سی کیلومتری شرق زرنج و حاشیهٔ هامون افغانستان است. روز سوم هم ما به‌سمت هیرمند حرکت کردیم و مناطق مختلفی را در مسیر دیدیم که کشاورزی دارند. ضمن اینکه ادعای طالبان را همان‌جا به عینه دیدیم که می‌گفتند: «ما کشت خشخاش را کنترل کردیم و نمی‌گذاریم انجام بشود»؛ راست هم می‌گفتند. حداقل در مناطقی که ما دیدیم، به جایش کشت جایگزین و پنبه داشتند. اما تمام این مناطق از آب چاه‌ها استفاده می‌کردند. حالا اینکه عمق چاه‌هایشان چقدر بود، خبر ندارم؛ اما مهم این بود که آنها هم از آب چاه استفاده می‌کردند. علائمش هم پنل‌های خورشیدی بود که سر مزارع وجود داشت. کاربرد آنها استفاده از برق این پنل‌ها برای پمپاژ آب بود. در مناطقی مثل ویریشک هم که در ادامهٔ دشت خاش‌رود و دلارام است، قضیه همین بود. در ادامه ما از طریق بستر رودخانهٔ نوزاد، به‌سمت موسی قلعه حرکت کردیم؛ منطقه‌ای در غرب سد کجک است با فاصلهٔ هفتاد هشتاد کیلومتری، ولی تقریباً هم‌عرض سد کجک که یکی از مناطق بسیار آباد افغانستان است. مسیری که ما از طریق بستر رودخانهٔ نوزاد به‌سمت موسی قلعه رفتیم، حدوداً دو سه ساعت طول کشید تا به مرکز رسیدیم. یک چیزی را عرض کنم: موسی قلعه یک منطقهٔ کوهستانی است و رودخانه‌های فصلی آن به دلیل شیب زیادی که وجود دارد، طبیعی است که آب به‌صورت طولانی مدت در رودها وجود ندارد و سیلاب در بستر رودخانه دوام نمی‌آورد. قطعاً آب به‌سمت پایین‌دست حرکت می‌کند و مردم برای مدت کوتاهی آب دارند و از آن استفاده می‌کنند. این طبیعی است که بعداً به آب‌های زیرزمینی مراجعه کنند یا بندی برای نگهداری آب بزنند. رژیمِ این رودخانه‌ها هم رژیم سیلابی است؛ یعنی آب کوتاه‌مدت، حجیم و سریع گذر است که

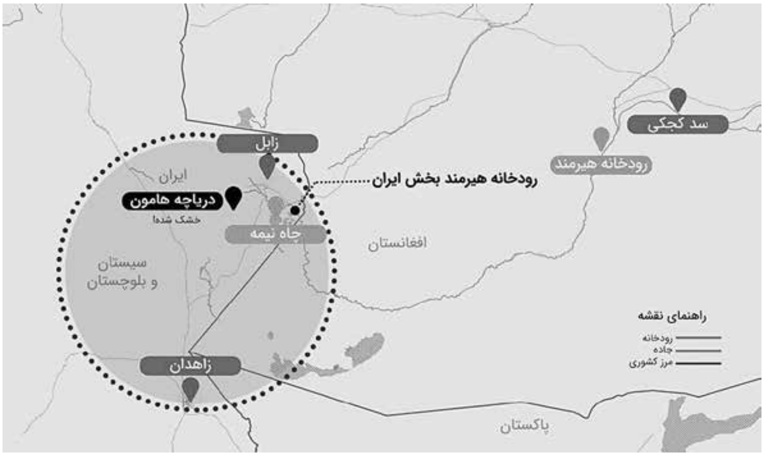

ادعای طالبان را همان‌جا به عینه دیدیم که می‌گفتند: «ما کشت خشخاش را کنترل کردیم و نمی‌گذاریم انجام بشود»؛ راست هم می‌گفتند. حداقل در مناطقی که ما دیدیم، به جایش کشت جایگزین و پنبه داشتند

به‌سرعت از دسترس افرادی که در مجاورت رودخانه هستند، خارج می‌شود.
در بازگشت از موسی قلعه به رودخانهٔ ارغنداب رسیدیم. اگر اشتباه نکنم به آن هم ارغنداب می‌گویند و هم موسی قلعه که می‌آید پایین‌دستِ سد کجک و هر دو رودخانه‌ها به هیرمند می‌ریزد. رودخانهٔ ارغندان هم همین حکایت را داشت؛ دقیقاً مثل رودخانهٔ نوزاد که چیز عجیبی نبود. اگر در فصل‌های پرآب و بارانی سال، آبی به این مناطق بیاید، قطعاً اگر برفی باریده باشد و آب ناشی از ذوب شدن برف‌ها باشد، می‌تواند آب دائم یا طولانی‌مدت در این رودخانه‌ها جریان داشته باشد. در غیر این صورت اگر سیلابی باشد، قطعاً جریان آب موقتی است.
روز چهارم اطراف قندهار را بازدید کردیم، هم رودخانهٔ ارغستان و هم رودخانهٔ ترنک، هر دو همین شرایط و مشخصات را داشتند. چهار رودخانهٔ نوزاد، ارغندان، ارغستان و ترنک را بازدید کردیم؛ این‌ها رودخانه‌های فصلی و تحت تأثیر سیلاب‌ها هستند. این‌ها سیلاب‌های فصلی را در رودخانهٔ هیرمند جاری می‌کردند و به سمت استان نیمروز افغانستان و سیستان جریان پیدا می‌کردند که حالا افغان‌ها با ایجاد سد کمال‌خان، تا حدودی توانسته‌اند این حرکت آب را کنترل کنند. در معاهدهٔ ۱۳۵۱ به هیچ‌وجه روی آب‌های سیلاب‌ها بحث نشده است. بحث در زمانی که سیلاب وجود ندارد و آب در بستر رودخانهٔ هیرمند به حداقل می‌رسد، این است که طرف افغانستانی باید سالانه ۸۲۰ میلیون مترمکعب آب از سد کمال‌خان رهاسازی کند. زمانی که این معاهده بسته شد، اقلیم آن زمان مثل الان رو به خشکی نبود. با این حال هم گفتند سالی ۸۲۰ میلیون متر علاوه بر سیلاب‌ها باید از سد هم رهاسازی شود که طرف افغانستانی در این ایام و سال‌ها که خشکسالی حاکم شده، خیلی پای‌بند به این قضیه نیست؛ اما مِن حیث‌المجموع، با تمام ارتباطاتی که برقرار شد و مذاکراتی که انجام شد و صحبت‌هایی که بین تیم مذاکره‌کنندهٔ ایرانی و افغانستانی رد و بدل گشت، نهایتاً انتهای سفر ما در کابل به ملاقات وزیر خارجهٔ افغانستان، جناب آقای مولوی امیرخان متقی، رسید. تمام این بحث‌ها حول این موضوع مهم بود که اولاً افغانستان با اصلاح سد کمال‌خان، شرایطی را به وجود بیاورد که دیگر آب به سمت گودزره منحرف نشود و از طرفی خود شرایط بند کمال‌خان را به شکلی اصلاح کنند که امکان افزایش خروجی بند باشد. چون در بند کمال‌خان ۳۰۰ میلیون مترمکعب آب امکان عبور از دریچه‌های بند را دارد و در زمان‌هایی هم سیلاب در یک مدت کوتاه با حجم زیاد می‌آید و اگر که این افزایش حجم خروجی از دریچه‌های سد کمال‌خان ایجاد نشود، باز هم امکان انحراف آب به‌سمت گودزره و مسیرهای انحرافی دیگر اجتناب‌ناپذیر است و قطعاً نمی‌توانند جلوی انحراف آب را بگیرند. به همین دلیل آنها مدعی بودند که اصلاحاتی در سد کمال‌خان ایجاد کرده‌اند؛ ایرانی‌ها درخواست راستی‌آزمایی این ادعا را کردند. نه از این جهت که متوجه شویم انجام شده یا نه؛ ما پذیرفتیم که آنها انجام دادند؛ از این جهت راستی‌آزمایی انجام دادند تا بتوانند بهینه‌سازی سد کمال‌خان را انجام دهند.
مجموعهٔ هیئت مهندسی را انتخاب کردند تا سد کمال‌خان را ارزش‌گذاری کنند. مهندسی ارزش برای سازه‌ها و طرح‌هایی است که در حال اجراست؛ وسط کار می‌خواهند تغییراتی ایجاد کنند؛ مثلاً بهینه‌سازی کنند یا مطالعات را تغییر بدهند که به‌سمت بهینه‌سازی حرکت کند. وقتی پروژه‌ای اجرا می‌شود، بعد از اجرا می‌خواهند بهینه‌سازی کنند؛ آن وقت مهندسی ارزش می‌کنند و از این تکنیک به بهینه‌سازی می‌رسند. این کار در وزارت نیرو انجام می‌شود. مهندسین طرح‌هایشان را در قالب این تکنیک مطالعه کردند و سه طرح را انتخاب کردند. آنها طرح خود را به افغانستانی‌ها گفتند تا نظر مهندسین ایرانی را هم برای اصلاح سد کمال‌خان ملاحظه کنند و اگر برایشان قابل پذیرش بود و می‌توانستند، مشکل انحراف آب از سد کمال‌خان را به حداقل برسانند که هم استان نیمروز افغانستان و هم سیستان از مشکل بی‌آبی خارج شوند.
خب افغانستانی‌ها هم پذیرفتند و قرار شد مطالبات آنها هم ارائه شود. طرف افغانستانی بنا به همهٔ

با توجه به میزان آبی که در پشت سد کجک وجود داشت، برآورد همهٔ عزیزان این بود که باید حجم زیادی از آب پشت سد کجک یعنی بیش از نصفی از حجم سد باید رهاسازی بشود که بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون متر مکعب آب به ایران برسد

صحبت‌هایی که انجام می‌دادند، قول و وعدهٔ‌شان این بود که حتماً اگر حداقل بارندگی در حوزه‌های آبریز و پایین‌دست سد کجک اتفاق بیفتد که بتواند خشکی بستر رودخانهٔ هیرمند را از بین ببرد، جذبی که می‌خواهد در بستر رودخانه شکل بگیرد از آب سیلاب اتفاق بیفتد، بعد در ادامه اگر سیلاب پاسخگوی میزان آب ایران نباشد، آب را از سد کجک رهاسازی کنند تا آبی که در بستر رودخانه‌ها هدر می‌رود، به حداقل برسد. چراکه الان با توجه به میزان آبی که در پشت سد کجک وجود داشت، برآورد همهٔ عزیزان این بود که باید حجم زیادی از آب پشت سد کجک یعنی بیش از نصفی از حجم سد باید رهاسازی بشود که بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون مترمکعب آب به ایران برسد.
خب قطعاً خشکی بستر رودخانه در تلفات آب تأثیرگذار است. گرمای این فصل در تبخیر آن بسیار تأثیرگذار است. برداشت‌هایی که مردم افغانستان در طول رودخانه خواهند داشت با توجه به خشکی مفرطی که مخصوصاً در استان نیمروز است، تأثیر دارد. مطمئناً مردم برای برداشت آب تلاش بیشتری نسبت به گذشته خواهند کرد و این حجم آب را گسترش خواهد داد و خود سازهٔ سد کمال‌خان یا بندهایی که پایین‌دست سد کمال‌خان هستند مثل تلاقی نهرلشکری، قطعاً جریان حرکت و شدت جریان آب را به سمت ایران کند خواهد کرد. به همین دلیل باید یک سازوکاری طراحی بشود که تلفات آب و عواملی که حرکت آب را به سمت ایران کند می‌کنند، به حداقل برسد. یکی از پیشنهادهای خود طرف افغانی این بود که امسال بارندگی‌های پاییزی سریع‌تر و بیشتر از گذشته خواهد شد؛ یعنی زمانش زودتر اتفاق خواهد افتاد و این بارندگی‌ها کمک می‌کند که حقابهٔ ما را پرداخت کنند.

بعد از کمال‌خان، کانال‌های انحرافی زیادی زده شد. شما مشاهداتی داشتید؟

متأسفانه علی‌رغم تقاضای هیئت ایرانی، موفق نشدیم این قسمت‌ها را ببینیم. حتی ما از مجاورت نهرلشکری که به سمت چهاربرجک حرکت می‌کردیم، آنجا درخواست کردیم که فاصلهٔ زیادی تا محل تلاقی نهرلشکری و رودخانهٔ هیرمند نداریم و یک بازدیدی هم از آنجا داشته باشیم؛ ولی متأسفانه ممانعت به عمل آمد و بازدیدی از پایین‌دست کمال‌خان انجام نشد.

قضیهٔ بازدید از دهراوود چطور؟

روز اولی که وارد نیمروز شدیم، ما می‌خواستیم از دهراوود بازدید کنیم. می‌دانستیم که در آن فصل از سال میزان آب رود به حداقل رسیده؛ اما هدف این بود که بعد از ۲۰ سال واندی این بازدید انجام شود. به دلیل مقاومت‌هایی که از طرف تیم افغانستانی انجام شد، این بازدید عملی نشد. حتی عزیزان ما در کمیساران می‌گفتند: «در طول این مدت، حدود چهل بار درخواست بازدید از ایستگاه دهراوود را داشتند؛ اما دولت‌های گذشتهٔ افغانستان زیر بار این قضیه نرفته‌اند».
برای ما هم این اتفاق افتاد. روز اول ملاحظات و مقاومت‌هایی داشتند؛ اما بعد از ایجاد روابط اجتماعی بین دو ملت، خیلی از مسائل را می‌توان حل کرد. یکی از بزرگان زرنج به افتخار حضور هیئت ایرانی و خاصه معتمدین سیستان، مهمانی ترتیب دادند که هر دو تیم ایران و افغانستان و والی نیمروز در آن حضور داشتند؛ این کار باعث شکل‌گیری رابطه‌ای خودمانی شد که بسیاری از گاردهای دوطرفه شکسته شد. از این جهت آنها هم تعدیل‌هایی در برنامه‌هایشان داشتند؛ مثلاً بعد از اینکه به قندهار رسیدیم، از دو رودخانهٔ اطراف قندهار بازدید کردیم و بنا بر این شد که هیئت ما بازدیدی از دهراوود هم داشته باشد. با توجه به بُعد مسافت زیاد و نبود زمان کافی، قرار شد با بالگرد این مسافت پیموده شود و از آنجا که ظرفیت بالگرد محدود بود، فقط مهندسین ما به همراه معاون محترم استاندار سیستان و بلوچستان با تعدادی از دوستان افغانی به بازدید از دهراوود رفتند. متخصصین ما رود آنجا را هم بررسی کردند که آمارها خیلی تفاوت نداشت.

یکی از بزرگان زرنج به افتخار حضور هیئت ایرانی و خاصه معتمدین سیستان، مهمانی ترتیب دادند که هر دو تیم ایران و افغانستان و والی نیمروز در آن حضور داشتند؛ این کار باعث شکل‌گیری رابطه‌ای خودمانی شد که بسیاری از گاردهای دوطرفه شکسته شد

قول طرف افغانستانی هم این بود که ان‌شاءالله بازدیدها بنا به تقاضای طرف ایرانی مستمر خواهد بود و ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک شاهد نزول رحمت الهی باشیم که سیستان هم از این شرایط بحرانی نجات پیدا کند.

به نظرتان حقابه در چه شرایطی به ایران می‌رسد؟ باید چه کار کرد و حقابه را در چه شرایطی می‌شود گرفت؟

در طول این چهل پنجاه سال اخیر که از این معاهده می‌گذرد، بنا به فرمایش همۀ مسئولین امر و حتی مردمی که سن و سالی از آنها گذشته و قدیم را به درستی یادشان می‌آید، بعید می‌دانم ما از سد کجک، آبی به عنوان حقابه دریافت کرده باشیم. همۀ آبی که به سمت ایران آمده، آب‌های سیلاب رودخانه‌های پایین‌دست کجک و بعضاً رودهای دیگر بوده‌است. به این دلیل که در گذشته سد کمال‌خان وجود نداشته، آب هم به استان نیمروز افغانستان می‌آمده و هم به ایران؛ دوباره این آب به واسطۀ رود پریان مشترک به افغانستان برمی‌گشته. حداقل نصف آب دوباره به افغانستان برمی‌گردد. بنابراین همیشه آبی که به‌سمت ایران و سیستان آمده‌است، سیلاب بوده نه حقابه‌ای که از سد کجک رهاسازی شده باشد. الان هم اگر هر آبی به عنوان سیلاب به‌سوی ایران حرکت کند، طرف افغانستانی آن را به‌عنوان حقابه برای ما محاسبه می‌کند و قطعاً ما دیگر از سد کجک دریافتی نخواهیم داشت. کما اینکه الان هم رودخانه‌ها خشک شده و آورد رودخانه‌هایی که رژیم سیلابی دارند، دیگر وجود ندارد و این‌ها از سد کجک هم حقابه‌ای به ما پرداخت نکرده‌اند.

چه سیاستی باید از جانب کشور پیش گرفته شود تا حقابه را دریافت کنیم؟ چرا که بحث‌های مختلف مطرح شده و حرف‌های گوناگونی زده شده. شما با توجه به اشراف کاملی که به شرایط سیاسی و اجتماعی منطقه دارید، ما از نظر جغرافیا و موقعیت رودخانه‌ها باید با چه سیاستی به حقابه برسیم؟

خداوند به هر قسمتی از این کرۀ خاکی قابلیت‌هایی داده‌است؛ منطقه‌ای معدن زیاد دارد، یک جا جنگل زیاد است، یک قسمت آب زیاد دارد و هر کشوری جغرافیا و قلمرویی دارد که با مرزهای بین‌المللی از همدیگر جدا شده‌اند. در حال حاضر کشور افغانستان آب دارد و کشور ما وابسته به آب افغانستان است. در کشور ما هم عنایات الهی کم نیست، از جمله انرژی. افغانستان هم به‌شدت انرژی نیاز دارد؛ مخصوصاً انرژی برق که بهترین حالت و در دسترس‌ترین نوع خدمتی است که ما می‌توانیم حتی در زمان کوتاه، آن را به کشور افغانستان عرضه کنیم. سیستان هم با نعمت خدادادیِ باد می‌تواند مرکزی برای تولید برق باشد. باید از بادهای موسمی در منطقه استفاده کنیم. ما می‌توانیم قسمتی از نیاز افغانستان را حل کنیم؛ این چنین انگیزۀ آنها برای پای‌بند بودن به قولشان بیشتر می‌شود.

برای ما رسانه‌ای‌ها که وضعیت سیستان را می‌بینیم و دلمان می‌سوزد، چه توصیه‌ای دارید که به مردم کمک کنیم؟

رسانه همیشه زبان گویای مردم و جامعه است. رسانه مدام باید حق را منتقل کند. رسانه به هیچ وجه نباید مصلحت‌اندیش باشد و باید حق را بگوید. اگر دولت، خدمت یا اجحافی در حق مردم می‌کند، رسانه باید آن را منعکس کند. کما اینکه ورود رسانه به عرصۀ مطالبه‌گری حقوق مردم، باعث شد که بسیاری از اقداماتی که شاید ده سال برای سیستان معطل مانده بود، سریع‌تر انجام بشود. انتقال این مشکلات توسط رسانه باعث شد که اتفاقات مثبتی هرچند با تأخیر برای منطقه بیفتد و این امید را در دل مردم ایجاد کند که دولت برای حل کردن مشکلات مردم تلاش می‌کند.

در طول این چهل پنجاه سال اخیر که از این معاهده می‌گذرد، بنا به فرمایش همۀ مسئولین امر و حتی مردمی که سن و سالی از آنها گذشته و قدیم را به درستی یادشان می‌آید، بعید می‌دانم ما از سد کجک، آبی به‌عنوان حقابه دریافت کرده باشیم

تا کی می‌خواهیم به نام آب سیستان بودجه‌های صندوق ذخیره ارزی را دور بریزیم؟

مصاحبه با محسن اسلام زاده مستند ساز و کارشناس مسائل سیستان و افغانستان

سلام جناب آقای اسلام‌زاده. ممنون از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. لطفا ابتدا خودتان را معرفی کنید.

به نام خدا. با تشکر از شما که این فرصت را در اختیارم گذاشتید. محسن اسلام‌زاده هستم، مستندساز.

«میراب» یکی از مستندهایی است که شما ساخته‌اید و موضوع آن هم حق آب ایران از هیرمند و سد کمال خان و مشکلات آبی بین ایران و افغانستان است. چه شد که اصلا به چنین سوژه‌ای پرداختید؟ پیش‌زمینه‌اش چه بود؟

ببینید، من و شما الان در مرکز فرهنگی میثاق قرار گذاشته‌ایم. میثاق درزمینهٔ ساخت مستند در مناطق بحرانی و همچنین درباره موضوعات بحرانی فعالیت می‌کند. یکی از این موضوعات که تقریباً ده سال پیش اینجا درباره‌اش کار شد، تالاب‌هامون بود و دو مستند در مورد آن به کارگردانی آقای یاسرعرب ساخته شد، به نام‌های «ماهی‌ها در سکوت می‌میرند» و «ماهی‌ها در سکوت نمی‌میرند». از طرفی در اردوهایی که جنبش عدالت‌خواه دانشجویی برپا می‌کرد به آن مناطق رفته بودم و با مشکل گردوغبارش آشنا بودم؛ حتی یک‌بار که از زابل عزیز برمی‌گشتیم به مشهد، آن‌قدر هوا طوفانی و آلوده بود که همسرم حساسیت گرفت و تا به مشهد رسیدیم او را پیش دکتر بردیم. درمانی سرپایی هم انجام شد؛ در ضمن از سال ۸۳ در سیستان و بلوچستان مستند می‌سازم و با فضای سیستان غریبه نیستم. اقوام دوری هم در آنجا دارم؛ چون خانوادهٔ همسرم مدتی نسبتاً طولانی در زاهدان زندگی می‌کردند؛ پس روابط خانوادگی هم در آنجا داشته‌ام. درمجموع پیش‌زمینه‌ای ذهنی از آن منطقه دارم.

بعد از به قدرت رسیدن طالبان چند بار به افغانستان رفتم؛ چون در رسانه‌ها، مخصوصاً در سال ۱۴۰۰، همیشه بحث افغانستان هم بود. هرکسی هم که مشکلی یا موضوعی در مورد افغانستان به ذهنش می‌رسید و ارتباطی هم با من داشت، اول آن را برای من می‌فرستاد و در مورد آن می‌پرسید. یک‌بار به کابل رفته بودم تا چند مستند بسازم. یکی از خویشاوندانم که در صداوسیمای زاهدان کار می‌کرد، برایم عکسی فرستاد و نوشت: «آب به‌وسیلهٔ سد کمال خان منحرف می‌شود و اینجا وضعمان خیلی خراب است.»

گفتم: «اتفاقاً الان کابل هستم و پیگیری می‌کنم.»

یادم هست با پرواز پنجشنبه رفتم به تهران و عصرروز بعدش به سفارت کابل رفتم. دیدم مشکل چقدر داغ و جدی است. از بخش‌های مختلف دولتی زنگ می‌زدند به سفارت و می‌پرسیدند ماجرا چیست.

با پرواز پنجشنبه رفتم به تهران و عصرروز بعدش به سفارت کابل رفتم. دیدم مشکل چقدر داغ و جدی است. از بخش‌های مختلف دولتی زنگ می‌زدند به سفارت و می‌پرسیدند ماجرا چیست

چه زمانی؟

زمستان ۱۴۰۰.

یعنی قبل از به قدرت رسیدن طالبان؟

نه. طالبان به قدرت رسیده بود. الان حدود سه سال از این واقعه می‌گذرد. دیدم آنجا بحث داغ است و مدام پیغام می‌فرستند و تلفن می‌زنند. از سفارت که بیرون آمدم به

خودم گفتم: «ما که الان نمی‌توانیم چشم‌هایمان را ببندیم و برویم جای دیگری کار کنیم. شاید موضوع روزِ ما همین باشد.» خلاصه بگویم تصمیم گرفتم نه مخفیانه، بلکه به‌صورت نیمه‌رسمی بروم سمت جنوب افغانستان. با کسانی که در جنوب می‌شناختیم صحبت کردیم و گفتیم: «تصمیم گرفته‌ایم بیاییم آنجا. بیاییم یا نیاییم؟»
گفتند: «بیایید.»
درنهایت با گروه از کابل رفتیم قندهار، تنها میان طالبان. آنجا مسئولین استان هلمند آمدند دنبالمان و شب در هلمند مهمان آن‌ها بودیم. صبح روز بعدش ماشین در اختیارمان گذاشتند و رفتیم نیمروز. از آنجا قصد داشتیم برویم بند کمال خان تا ببینیم اصلاً آب هست یا نیست؛ ولی ناگهان حساس شدند و گفتند: «ورود به آنجا کلاً ممنوع است. چرا به آنجا می‌خواهید بروید؟ ممنوع است و برگردید به نیمروز.»
با گروه برگشتیم به شهرزرند. از سفارت ایران و چند جای دیگر به من زنگ زدند و گفتند: «برگرد. اصلاً چرا رفتی زرند؟»
دوباره برگشتم به کابل. مقام‌های بالا زنگ زدند و گفتند: «اصلاً چرا ایشان رفته؟ باید هماهنگ می‌کرد.» من گفتم: «دیگر آمده‌ایم.»
چند روزی در یکی از اداره‌های کابل اقامت کردیم که نسبت به مهمانسرا شرایطش خیلی بد بود. گلایه بردیم به سفارت ایران. مهمانسرایی در کنار استانداری ولایت استان نیمروز بود که به آنجا منتقل شدیم. کمی بعد با استاندار دیدار کردیم. گفتم: «ما آمده‌ایم برای موضوع بند کمال خان.»
گفتند: «باید صبر کنید تا اجازه صادر شود.»
هشت روزی در مهمانسرا گیر کردیم و منتظر بودیم مجوز صادر شود.

مهمانسرایی در کنار استانداری ولایت استان نیمروز بود که به آنجا منتقل شدیم. کمی بعد با استاندار دیدار کردیم. گفتم: «ما آمده‌ایم برای موضوع بند کمال خان.»
گفتند: «باید صبر کنید تا اجازه صادر شود.»
هشت روزی در مهمانسرا گیر کردیم و منتظر بودیم مجوز صادر شود

در مهمانسرا می گذاشتند کار کنید؟

می‌رفتیم داخل شهر و دوری می‌زدیم؛ اما نمی‌توانستیم از شهر خارج شویم. البته اضافه کنم قبل از اینکه به استانداری برویم، طالبان آب را رها کرده بود. فیلم‌هایش را دیدیم و در خبرگزاری‌ها هم منتشر شد. در مورد آن بین مسئولین بحث شد و گفته شد آب به سمت ایران سرازیر شده است. خبر بزرگی بود؛ اما چنان واکنش منفی در رسانه‌ها ایجاد کرد که موج توییتری-فیس‌بوکی علیه طالبان راه افتاد.

چرا و این واکنش از سمت چه کسانی بود؟

همین چرا باعث شد این فیلم را بسازم. من بعد از ده روزی که آنجا بودم دیگر کل مسئله‌ام شده بود آب. فضای مجازی هم همه‌اش بحث آب بود. در مورد آن جستجو می‌کردیم، صحبت می‌کردیم و گوش می‌دادیم؛ حتی فرید مدرسی هم آمده بود و کنفرانسی برگزار کرده بود که فایلش در کلاب‌هاوس موجود است. این فایل خیلی مهم است. در این فایل گفته شد آب هم که دوباره جاری شده است. خیلی‌ها صحبت کردند. من هم گوش دادم و استفاده کردم. فهمیدم باید مستندی بسازم که با بقیهٔ مستندهایی که در این زمینه ساخته شده، فرق کند؛ چون همیشه در مستندهایی که دراین‌باره ساخته شده، به خشک‌سالی سیستان اشاره شده است؛ ولی هیچ‌کس نمی‌داند دلیل آن چیست. اصلاً ریشه‌های این آب ندادن و این مناقشهٔ آبی کجاست؟

آن واکنش منفی از طرف مردم افغانستان و مهاجرین افغانستانی بود. بعد تازه فهمیدیم اصلاً بحث آب و آب‌فروشی در افغانستان به‌نوعی خیانت است؛ یعنی مساوی با وطن‌فروشی و خاک‌فروشی است. در همین سفرهایی که امسال به افغانستان رفته‌ام

فهمیدیم اصلاً بحث آب و آب‌فروشی در افغانستان به‌نوعی خیانت است؛ یعنی مساوی با وطن‌فروشی و خاک‌فروشی است. در همین سفرهایی که امسال به افغانستان رفته‌ام با بعضی از نزدیکان به مقام‌های ارشد طالبان صحبت کرده‌ام. می‌گفتند: «باید سلسله برنامه‌هایی بگذاریم برای مردممان تا جا بیندازیم آب مثل مواد مدنی، مثلاً طلا، نیست و کشورهای همسایه هم سهمی دارند

با بعضی از نزدیکان به مقام‌های ارشد طالبان صحبت کرده‌ام. می‌گفتند: «باید سلسله برنامه‌هایی بگذاریم برای مردممان تا جا بیندازیم آب مثل مواد مدنی، مثلاً طلا، نیست و کشورهای همسایه هم سهمی دارند. باید کار فرهنگی در افغانستان بشود تا مردم متوجه شوند آب قوانین خاص خودش را دارد.»

فهمیدیم موسی شفیق که فکر کنم قرارداد ۱۳۵۱ را با ایران امضا کرده است، بعد از شش سال اعدام شده است. طبق نوشتهٔ کتاب افغانستان در پنج سال اخیر، یکی از دلایل اعدامش همین قرارداد است. احساس کردم باید فیلمی بسازم و به مردم و مسئولان ایرانی بگویم بحران آب بسیار پیچیده است؛ پس همین‌طوری نمی‌شود بدون در نظر گرفتن یکسری متغیرها این بحران را حل کرد.

کمی که در فضای ماجرا بودم، دیدم ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دارد؛ چون مناقشهٔ آبی ایران و افغانستان، مناقشه‌ای ۱۶۰ ساله است. بعد که با آقای میان‌آبادی مرتبط شدم، دیدم بحث خیلی پیچیده است. در سفر اولی که به جنوب افغانستان کردم فقط می‌خواستم ببینم بند کمال خان آب دارد یا ندارد و یکی‌دوروزه برگردم و بروم دنبال کارم؛ ولی دیگر درگیر موضوع شده بودیم. وقتی اعلام کردند آب رها شده است، تازه دیدیم از اروپا و آمریکا و کسانی که جزو مقامات پیشین افغانستان بودند عده‌ای درزمینهٔ آب کار کرده‌اند. درنهایت بحث سنگینی علیه طالبان راه افتاد مبنی بر اینکه از موضعشان عقب‌نشینی کرده‌اند. آن‌ها در پاسخ گفتند: «ما آب را برای مردم نیمروز رها کرده‌ایم، نه برای ایران.»

و سخنگوی وزارت کشاورزی‌شان اظهارنظر کرد.

«میراب» حول محور چنین چیزی است. ساختن فیلم «میراب» خیلی سخت بود؛ چون عملاً در مهمانسرایی شیک، به قول خودشان در کاخی، زندانی بودم. همان‌جا را تبدیل به استودیو کردم و شروع کردم به اسکایپ گرفتن. بعد رحمت‌الله دهمرده را پیدا کردم که از کارکنان بخش خبر صداوسیمای زاهدان است. خیلی با من همکاری کرد و کار به جایی رسید که من آن طرف، در زرنج بودم و او این طرف، در سیستان آمده بود لب مرز در جریکه که ورودی آب آنجاست. ارتباط زنده با یکدیگر داشتیم. آنجا را نشان می‌داد و صحبت می‌کردیم. فقط چند کیلومتر با هم فاصله داشتیم؛ ولی من در خاک افغانستان بودم و او در ایران بود. بعد با دکتر میان‌آبادی صحبت کردم و جستجوهایی هم در فضای مجازی کردم. برای تکمیل کار، بعدش آمدم به سیستان ایران و از آنجا هم تصویر گرفتم. آرشیوی بی‌نظیر و تصاویر بکری پیدا کردم و کم‌کم درگیر شدم و اطلاعات خوبی به دست آوردم. احساس کردم بالاخره می‌توانم مستندی جستجوگرانه و پژوهش محور بسازم. از طریق آقای دهمرده و آقای خمرو با کمک معاونت سیاسی صداوسیمای زاهدان، آرشیوی غنی در اختیارم قرار گرفت. تقریباً به من دویست گیگابایت تصویر از دوره‌های مختلف هامون دادند، تصاویری بسیار کارآمد. به سیستان که آمدم با فعالین عزیز سیستانی هم آشنا شدم. درنهایت کمی در فضای بحران آب سیستان قرار گرفتم و فهمیدم اصلاً چه اتفاقی دارد می‌افتد.

به این صورت بالاخره مستند «میراب» شکل گرفت. بعد که با کمک آقایان دهمرده و خمرو و معاونت سیاسی صداوسیما مستند تهیه و آماده شد، باز بحران آب در صدر اخبار قرار گرفته بود. موفق شدیم در تهران رونمایی برگزار کنیم. اصلاً فکرش را نمی‌کردم

در دورهٔ قبلی ما شاهد بودیم رئیس جمهوران هند و افغانستان آمدند چابهار و دولت و وزارت خارجهٔ ما بدون در نظر گرفتن دغدغه‌های آبی، چابهار را واگذار کردند. مودی و غنی بعد از سفر به چابهار، بلافاصله رفتند بند سلما را افتتاح کردند

اقبال از کار در زاهدان و زابل چنین زیاد باشد. دعوت شدیم برای رونمایی از فیلم و آنجا برخورد بسیار خوبی دیدیم از مردم و کارشناسان. یکی از کارشناسانی که در سالن سینمای زاهدان بود حرف بسیار درستی زد. گفت: «نگاهِ این فیلم مردم سیستان را تحقیر نکرده است. در خیلی از فیلم‌هایی که ساخته شده، نگاهی تحقیرآمیز کرده‌اند. در این فیلم بالاخره بحران ریشه‌یابی شده و مشخص شده این معضل از کجا آب می‌خورد.»

به نظرم تا وقتی مسائل سیاسی و اجتماعی در افغانستان نادیده گرفته شود، بحران آب خیلی سخت است که حل بشود. انگار افغانستان تازه به خود آمده؛ چون الان دوره‌ای است که انگار می‌خواهند برخی عقب‌افتادگی‌های قدیم را جبران کنند. درزمینهٔ استخراج نفت و گاز یا نوسازی جاده‌ها کار می‌کنند؛ مثلاً همین مشکل سالنگ را حل می‌کنند که کابوس مردم شمال بود و چند ساعت باید حدود پنجاه کیلومتر را در راه می‌ماندند؛ همچنین مشکلات مربوط به احداث راه‌آهن را می‌خواهند حل کنند؛ حتی در شهرها چراغ راهنمایی رانندگی می‌گذارند. درمجموع دارند اصلاح می‌کنند؛ مثلاً درباره بحران مواد مخدر هم کار می‌کنند. در این شرایط، انگار یکی از چیزهایی که حالا یادشان آمده و فکر می‌کنند تنها چیزی است که در برابر همسایگان دارند، آب است. به نظر من به‌راحتی درباره واگذاری آب به همسایه‌ها کوتاه نمی‌آیند. می‌شنویم که در استان‌های مختلف مشغول سدسازی یا کانال‌سازی هستند، هم در شمال، هم در جنوب. ظاهراً قصد دارند از این آبی که در اختیار دارند، به نفع کشور و مردم و خودشان استفاده کنند و

چندماه پیش در فروردین ماه ۱۴۰۲ آب ۴۸ ساعته به ایران رسید. این نشان می‌داد دریچه‌های جدیدی باز شده که این آب را بیرون داده‌اند. سفیر محترم و نمایندهٔ ویژهٔ رئیس جمهور در امور افغانستان گفته‌اند دریچه‌ها اصلاح شده و لایروبی سی چهل کیلومتری در مسیر انجام داده‌اند

برای واگذاری بخشی از آن، امتیازهای ویژه‌ای از همسایگان بگیرند؛ یعنی مثلاً به مردمش بتواند بگوید: «من این آب را دادم به ایران و (به فرض) به جایش ترانزیت چابهار را گرفتم که از مسیر پاکستان هم امن‌تر است، هم هفتصد کیلومتر نزدیک‌تر است، هم جاده‌اش بهتر است.» در این زمینه، مسئولین ما باید بتوانند درست عمل کرده و هم خواسته‌های مردم و دولت افغانستان، هم خواسته‌های مردم ایران را در نظر بگیرند.

در دورهٔ قبلی ما شاهد بودیم رئیس جمهوران هند و افغانستان آمدند چابهار و دولت و وزارت خارجهٔ ما بدون در نظر گرفتن دغدغه‌های آبی، چابهار را واگذار کردند. مودی وغنی بعد از سفر به چابهار، بلافاصله رفتند بند سلما را افتتاح کردند. در این مورد جستجویی بکنید که درست باشد؛ یعنی مودی به هند برنگشت، از اینجا به افغانستان رفت تا بند سلما را افتتاح کنند. خبرها حاکی است در چابهار هیچ بحثی از آب هیرمند وهامون و احیای تالاب نشده است؛ حتی یکی از مسئولین آبی کشور به من گفتند: «رفتیم صحبت کردیم با بعضی از مقامات وزارت خارجه و آن‌ها تمسخرآمیز جواب دادند این بحث آب است و آن بحث راه و ربطی به هم ندارد.»

در دورهٔ کنونی ملا برادر هم آمد چابهار و مدام تأکید می‌شود روی بحث چابهار و ترانزیت. به نظرم باید بحران آب در صدر اخبار بماند و پیگیری شود که آب بیاید. مهم‌ترین مشکل و معضل ما در موردِ حق آب بند کمال خان است. بندی که ظرفیت اندکی دارد. حق آب ما چیزی بین پانزده تا هجده برابر ظرفیت آن بند است. حق آب ما ۸۲۰ میلیون مترمکعب در سال است. گنجایش کمال خان چقدر است؟ حدود پنجاه میلیون مترمکعب. یعنی می‌شود چند برابر؟

تقریبا کمتر از بیست برابر.

تقریباً ۱۶ برابر است؛ پس چرا می‌گوییم مشکل بزرگ ما کمال خان است؟ مشکل اینجاست که آب به‌صورت تدریجی نمی‌آید؛ بلکه یک‌باره می‌آید. اصلاً این بند کمال خان بندی انحرافی است آب را منحرف می‌کند. خودشان با این استدلال زده بودند که بند کنترلی است؛ ولی کنترلی نیست. چون آب یک‌باره به‌صورت سیلاب می‌آید، پس هیچ‌وقت بندی که حدود پنجاه میلیون مترمکعب گنجایش دارد، نمی‌تواند ۸۲۰ میلیون مترمکعب آب به ما بدهد. هرچقدر هم دریچه‌هایش را باز کنند به نظر من نمی‌تواند این اتفاق بیفتد. البته صحبت‌هایی شده از اصلاح بند و خاک‌ریز زده‌اند و دریچه‌ها را درست کرده‌اند؛ چون در شهریور ۱۴۰۱ آب آمد و متأسفانه منحرف شد. بعد از ساخته شدن فیلم «میراب» بود. گفتند: «دریچه‌ها خراب بوده و دریچه‌های اصلی باز نشده است.»

ولی چند ماه پیش در فروردین‌ماه ۱۴۰۲ آب ۴۸ ساعته به ایران رسید. این نشان می‌داد دریچه‌های جدیدی باز شده که این آب را بیرون داده‌اند. سفیر محترم و نمایندهٔ ویژهٔ رئیس جمهور در امور افغانستان گفته‌اند دریچه‌ها اصلاح شده و لایروبی سی چهل کیلومتری در مسیر انجام داده‌اند. خاک‌ریزهایی هم زده شده که آب به سمت گودزره نرود؛ ولی بالاخره این نگرانی وجود دارد که به لحاظ فنی حتی اگر طالبان هم بخواهد، به‌سختی می‌تواند این حق آب را بدهد؛ چون صحبت‌های زیادی شده که طالبان در سطح رهبری ورود پیدا کرده در مورد بحران حقابهٔ ایران.

جلسات متعددی در سطح رهبری‌شان برگزار شده است و خیلی از مقامات طالبان در سطوح مختلف به ما گفته‌اند عزم امارت اسلامی این است که آب را بدهد؛ ولی این مشکل فنی هم وجود دارد. به نظر من نگران‌کننده است

که حقابه را بدهد یا ندهد؟

که بدهد. جلسات متعددی در سطح رهبری‌شان برگزار شده است و خیلی از مقامات طالبان در سطوح مختلف به ما گفته‌اند عزم امارت اسلامی این است که آب را بدهد؛ ولی این مشکل فنی هم وجود دارد. به نظر من نگران‌کننده است.

الان برای آب سیستان باید چه کرد؟

نکته‌ای باید بگویم؛ چون به جلسات متعددی رفته‌ام در این رابطه و پژوهش بسیار انجام داده‌ام. هنوز طرح و راهبرد درستی به نظر من در زمینهٔ آب‌های مشترکمان با افغانستان نداریم. شاید پژوهش‌های درستی انجام نشده تا مشخص شود مشکل چیست و کشور افغانستان در چه شرایطی به سر می‌برد و صرفاً تعاملاتی این آب می‌آید برای ما. متوجه هستید؟ گاهی پیگیری کرده‌ام. همه کار را مسکوت نگه می‌دارند و وقتی شرایط بغرنج می‌شود همه به این فکر می‌کنند که باید چه کرد. در شرایط بغرنج اتفاقی می‌افتد و آب یا می‌آید یا نمی‌آید؛ ولی به محض اینکه پرونده از صدر اخبار رسانه‌ها حذف شد، دوباره هرکسی می‌رود دنبال کار خودش. وقتی هم کسی می‌خواهد فعالیت پژوهشی و علمی بکند، می‌گویند: «چقدر طول می‌کشد؟»
مثلاً می‌گوید: «یک سال» یا «نه ماه».
می‌گویند: «نه. ما الان لازم داریم.»
پرونده را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثلاً سه یا ده یا پانزده سال است که باز است و ما هنوز نمی‌دانیم برای آمدن آب شرایط افغانستان چیست. آن‌ها چه درخواست‌هایی و چه پتانسیل‌هایی دارند و با چه چیزهایی مردم متقاعد می‌شوند و با چه چیزهایی حکومت متقاعد می‌شود. چه معاهداتی می‌تواند به این توافق کمک بکند؟ چه همکاری‌هایی با دیگر همسایه‌ها می‌تواند کمک کند؟ این‌ها سؤال‌های بی‌پاسخ است.
از سوی دیگر مشکل آب فقط مشکل ما با افغانستان نیست. مشکل ازبک‌ها هم هست و می‌توانند شدیداً حجم ورودی آب آن‌ها را و درنتیجه کشاورزی‌شان را تحت تأثیر قرار دهد. میزان آب تقریباً بیش از بیست برابر حق آب ما است. بحث آبی هم که ازبکستانی‌ها یا ترکمنستانی‌ها یا پاکستانی‌ها استفاده می‌کردند، مطرح است. این مشکل می‌طلبد که در بعضی جاها همکاری‌های بین کشوری و بین همسایگی باشد و در تعاملی مشترک با افغانستان بالاخره همه به منفعتی برسند. از این وجه، به نظرم در مورد آب نتوانستیم درست کار بکنیم تا بتوانیم پاسخ بدهیم چطوری مشکل مردم سیستان حل می‌شود.
این از بعد خارجی مشکل بود. در بعد داخلی سیستان سرنوشتی غم‌بار دارد. روایت سختی درباره سیستان است که اسمش را گذاشته‌اند «بهشت پیمانکاران»؛ یعنی هرسال یا هرچهار سال یا در هردولتی مِن مستندساز و دیگر مستندسازها یا مِن عکاس و دیگر عکاس‌ها گزارش‌هایی ساختیم از سیستان و از سختی‌هایی که مردم سیستان متحمل می‌شوند؛ اما بعد سودش را پیمانکاری آمده و برده است بدون اینکه مشکل آب حل شود. اگر نگاه دقیقی بیندازیم در دولت‌های مختلف چنین بوده است.

پیمانکاری که کارش به نتیجه نرسیده است؟

پیمانکار کارش به نتیجه رسیده است؛ ولی هیچ آبی برای مردم سیستان از داخلش

در مورد انتقال آب هم برخی گفتند وقتی سیستان خشک می‌شود که اقیانوس‌های دنیا خشک شوند. نه مشکل نمک‌زدایی را درست انجام دادند، نه انتقالشان را که مثلاً چقدر نیروگاه می‌خواهد، نه میزانش را. میزان حق آب ما ۸۲۰ میلیون مترمکعب در سال است؛ اما آبی که به سیستان می‌رسد کمتر از صد میلیون مترمکعب در سال است. ناگهان دیدند فقط می‌توانند آب شرب را پوشش بدهند

۵
چاه ژرف در سیستان
به امید آب

درنیامده است. نانی برای پیمانکار داشته؛ اما مردم بهره‌ای نبرده‌اند. طرح‌هایش هم معروف است؛ مثلاً از طرح نیم لوله در دههٔ ۷۰ تا طرح موسوم به ۴۶ هزار هکتاری تا طرح فلان و طرح بهمان که برایت آن‌ها را می‌فرستم. الان هم طرح انتقال آب مطرح است که باز پرسش‌ها در مورد آن بسیار زیاد است؛ مثلاً طرح چاه ژرف مطرح شده است. یکی برود و ببیند این چاه ژرف چه شد؟ تا طرح به نقطهٔ صد نرسیده، همه‌اش مردم را امیدوار می‌کنند که مشکل آب دیگر حل شد. بعد وقتی که طرح بهره‌برداری می‌شود، ناگهان همه غیب می‌شوند. خب این چاه ژرف که این همه درباره‌اش گفته شد، چیست؟ خیلی فاجعه‌بار است، خیلی و حرف هم در موردش بسیار است. در مورد انتقال آب هم برخی

گفتند وقتی سیستان خشک می‌شود که اقیانوس‌های دنیا خشک شوند. نه مشکل نمک‌زدایی را درست انجام دادند، نه انتقالشان را که مثلاً چقدر نیروگاه می‌خواهد، نه میزانش را. میزان حق آب ما ۸۲۰ میلیون مترمکعب در سال است؛ اما آبی که به سیستان می‌رسد کمتر از صد میلیون مترمکعب در سال است. ناگهان دیدند فقط می‌توانند آب شرب را پوشش بدهند. آنجا مشکلات زیست‌محیطی، کشاورزی و دامداری هم دارد. در سیستان با دامدارانی مواجه شدیم که می‌گفتند: «گاوهای ما اینجا همه‌شان دارند کور می‌شوند» یا «کور شده‌اند».

خب شیر آبی رساندی به خانه‌ای تا آب شرب داشته باشد. بقیه‌اش چه؟ چه در حوزۀ داخلی و چه در حوزۀ خارجی به نظر می‌رسد که درست عمل نشده است. با افسوس فراوان باید بگویم وقتی رفتم منطقه سیستان (چون من بیشتر بلوچستان کار می‌کردم) دیدم چقدر آدم فرهیخته و دانشگاهی و پژوهشگر دارد که کتاب‌های متعددی نوشته‌اند و محاسبات خیلی حرفه‌ای انجام داده‌اند؛ ضمن اینکه ازنظر تجربی، نسل‌اندرنسل درگیر حق آب و مذاکرات بوده‌اند و پیگیری کرده‌اند که چطوری حقابه تعیین می‌شود و چطوری آب می‌آید. دیدم آدم‌های پژوهشگر و دانشگاهی، استادان فرهیخته با پژوهش‌های آماده وجود دارد؛ ولی مردم و نخبگان منطقه به بازی گرفته نشده‌اند. در مورد سفر اخیرِ هیئت آبی هنوز ثمرۀ روشنش را ندیده‌ایم که همان آمدن آب باشد؛ ولی جای تقدیر دارد. چرا؟ چون بزرگان سیستان درگیر مشکل شدند و رفتند افغانستان و توانستند مذاکره بکنند. این‌ها را باید دید. تمام این پتانسیل‌ها باید شناسایی بشود. تمام این پتانسیل‌ها باید ظرفیت‌سنجی شود و از ظرفیت آن استفاده شود. از ظرفیت‌های اسلامی-دینی که مردم دو طرف دارند و ظرفیت‌های بزرگان سیستان باید استفاده شود. در همین سفری که رفتم، با بزرگان سیستان که در هیئت بودند گفتگو کردم. می‌گفتند: «سالی چند بار می‌رویم آن‌طرف؛ چون نصف طایفه‌مان آن‌طرف است.»

چرا از این ظرفیت در گذشته غفلت شده است. باید این ظرفیت‌ها فعال شوند. هرکسی و هر چیزی تأثیری دارد و آن تأثیر وزن تأثیر خودش را دارد؛ مثلاً محسن اسلام‌زاده با مستندش تأثیری می‌گذارد و مذاکره با طالبان تأثیر بیشتری می‌گذارد یا همکاری با همسایه‌ها تأثیر می‌گذارد و تحقیقات درست داخلی هم مؤثر هستند.

تا چه زمانی می‌خواهیم به نام آب سیستان بودجه‌های صندوق ذخیره ارزی را دور بریزیم؟ تا چه زمانی می‌خواهیم به نام آب سیستان منابعمان را هدر دهیم؟ گاهی که ارقام را جمع می‌زنیم، می‌گوییم اگر به هر خانواده پول مستقیم می‌دادند تا بروند آب‌معدنی از زاهدان بخرند، وضعیت از اینکه الان هست بهتر بود. با وجود این مشکلات مشخص است آنجا تحقیقات درستی انجام نشده است. مشخص است آنجا ذی‌نفعانی دارد که دارند درست‌وحسابی پول درمی‌آورند. این مشکل به نظر من تعارض منافعی برای برخی دارد که باید حل شود. بعضی‌ها می‌گویند تمام مناقشات آبی که ۱۴۰۲ بین ایران و افغانستان بود نتیجه‌اش شد پیش‌پرداخت فلان پروژه که به فلان پیمانکار بدهند و بگویند: «بیا این را بگیر و فلان پروژه را زودتر شروع کن.»

وقتی کمی کلان‌تر نگاه می‌کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم در منطقه چه خبر است.

مشکل آب در ایران فقط مختص سیستان نیست. با عراقی‌ها هم این مشکل را داریم با کشورهای دیگر هم چنین مشکلاتی داریم. ترک‌ها هم با عراقی‌ها، هم با سوریه‌ای‌ها مشکل دارند. هرجایی که بحث آب است مشکل وجود دارد. یادم نیست مصر و سودان بود یا سودان و اتیوپی بود که در مورد سدی با هم جنگ می‌کردند

آرزویم این است که روزی بروم در مورد طرح‌های شکست‌خورده در سیستان مستند بسازم. به گمانم می‌تواند چراغ راه طرح‌های آینده باشد.

ان‌شاءالله. من سؤال پایانی را بپرسم. بر اساس شنیده‌ها، الان برآورد کارشناسی حاکی است نیاز آبی سیستان، اعم از شرب، کشاورزی و زیست‌محیطی برای احیای تالاب‌هامون و آن تالاب دیگر، مجموعا سه میلیارد مترمکعب است؛ ولی حق آب ما ۸۲۰ میلیون مترمکعب در سال است؛ یعنی فرض را بر این بگیریم که حق آب ما تمام و کمال همه مقتضیات فنی‌اش برطرف شده و وارد ایران بشود؛ باز هم کمتر از یک‌سوم نیاز آبی فقط سیستان است. اصلا مشکل آب سیستان راه‌حلی دارد؟

فیلم «میراب» تمام حرفش این است: «ببین چه خبر است تا بتوانی درست برنامه‌ریزی کنی.» ما باید انتظاراتمان را مشخص کنیم با توجه به شرایطی که در نقاط مختلف دنیا وجود دارد. یکسره گفته می‌شود جنگ بعدی جنگ آب است، نه جنگ نفت است، نه جنگ انرژی. خواهشم این است که مستند «پیش از سیل» (Before the flood) را ببینید و در نشریه‌تان هم گزارشی از آن تهیه کنید. فیلمی است به کارگردانی فیشر استیونس که با کمک چند تهیه‌کننده، ازجمله لئوناردو دی‌کاپریو، ساخته شده است و در آن دی‌کاپریو نقش ایفا می‌کند و به نقاط مختلف جهان می‌رود تا از نزدیک شاهد بحران‌های آب‌وهوایی باشد. این مستند به بحران‌های آب و هوایی در دنیا می‌پردازد؛ ازجمله معضل کمبود آب را بررسی می‌کند که بر نقاط مختلف جهان تأثیر گذاشته است، حتی بر اروپا؛ مثلاً می‌گفتند همین امسال در انگلیس با تانکر به بعضی جاها آب برده‌اند. جاهایی بوده در اروپا که هیچ‌وقت نیازی به کولر نداشته‌اند؛ اما الان به آن نیاز دارند. هوا گرم‌تر شده و قطر یخ‌ها پانزده متر در برخی از این کشورهای شمالی اروپا کمتر شده است. در این فیلم دی‌کاپریو به قطب می‌رود و می‌بیند چه فاجعه‌ای دارد رخ می‌دهد. این تغییرات چه تأثیری در آمریکا دارند؟ در چین چطور؟ در مورد آب شرایط به سمت بغرنج شدن پیش می‌رود. مشکل آب در ایران فقط مختص سیستان نیست. با عراقی‌ها هم این مشکل را داریم با کشورهای دیگر هم چنین مشکلاتی داریم. ترک‌ها هم با عراقی‌ها، هم با سوریه‌ای‌ها مشکل دارند. هرجایی که بحث آب است مشکل وجود دارد. یادم نیست مصر و سودان بود یا سودان و اتیوپی بود که در مورد سدی با هم جنگ می‌کردند. البته این بحران در منطقهٔ سیستان ایران خیلی بیشتر نمود دارد؛ ولی مردم سیستان بسیار سخت‌کوش‌تر و قانع‌تر هستند. اگر یک‌دهم این معضلات در نقاط دیگر کشور وجود داشت چقدر راهپیمایی و درگیری و اختلاف به وجود می‌آمد. صدایی از مردم سیستان تا روزهای خیلی سخت هم درنیامد. به نظر من اگر خود همین بحث حق آب احیا بشود و طرح‌های کارشناسی کم‌خرج در آن منطقه اجرا بشود، به‌صورت نسبی از حالت بحران می‌توانیم فاصله بگیریم. در این شرایط سختی که داریم بارندگی سیل‌آسا در زاهدان می‌آید آب‌ها همه می‌رود به پاکستان. آیا نباید مثلاً همین طرح‌های آبخیزداری را درست بکنیم تا اگر آبی آمد بتوانیم آن را

حفظ کنیم؟! در مناطق جنوبی استان که البته هیچ ربطی به منطقهٔ سیستان ندارد چقدر سیل جاری شده است؟! چقدر آب آمده و مستقیم به دریا رفته است؟! این نشان می‌دهد آن ایرادی که در مورد پژوهش گفتم در اجرا هم وجود دارد؛ یعنی تا سیل می‌آید همه می‌گویند: «چه‌کار کنیم برای رفع بحران؟ چطوری؟»

ولی سیل که می‌رود، دوباره طرح‌های آبخیزداری استان فراموش می‌شود. الان تحقیقی بکنید در مناطق مختلف سیستان و بلوچستان. این طرح‌های آبخیزداری چقدر حفظ شد؟ به نظر من اگر بخواهند کار کنند و کار کم‌خرج بکنند، موفق‌تر هستند تا اینکه پروژه‌های بزرگ انتقال آب و سدسازی فلان و ۴۶۰۰ هکتاری را انجام دهند. این‌ها به نظرم فقط برای بودجه گرفتن است و سوءاستفاده از فاجعهٔ سیستان.

خیر است ان‌شاءالله. دست شما درد نکند جناب آقای اسلام‌زاده. نکته‌ای یا حرفی مانده که بخواهید اضافه کنید؟

نه. سپاس از شما.

سلامت باشید.

تاریخ شفاهی

انقلاب اسلامی، شوروی و افغانستان

شرح مأموریت مجاهدین انقلاب در هرات افغانستان
در اوان پیروزی انقلاب و بحبوحه حمله شوروی به این کشور به زبان مجتبی شاکری

مجتبی شاکری متولد ۱۳۳۷ تهران، پیش از انقلاب به گروه توحیدی صف تحت رهبری محمد بروجردی معروف به میرزا پیوست. گروه صف پس از تغییر ایدئولوژیک گروه مجاهدین خلق در سال ۵۴ بنیان گذاشته شد. شاکری از اولین افرادی بود که پس از انقلاب به مأموریت‌های برون‌مرزی اعزام می‌شد. وی که بعدها از ناحیه دو دست جانباز و از ناحیه دو چشم نابینا شد، به فعالیت‌های دیگر روی آورد. کتاب «مجتبی» زندگینامه او است. متن پیش‌رو، برشی از کتاب مجتبی و شرح مأموریت وی در هرات است.

آقای حسین فدایی از بنیان‌گذاران گروه توحیدی بدر یکی از هفت گروه تشکیل‌دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اطلاع داد که جمعی از بچه‌های اطلاعاتی و فرهنگی ما در کمیته انقلاب اسلامی شهری مأموریتی را برای واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه پی می‌گیرند. بخشی از مأموریت آن‌ها جمع‌آوری اطلاعات و تشکیل گروه چریک شهری از مجاهدین افغان بود و تقاضا داشتند نیروهای زبده عملیاتی سازمان ترکیب این گروه را تکمیل کنند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پیش و پس‌ازاین مأموریت همواره مأموریت‌هایی را برای پرکردن ضرورت‌های مهم نظام در همکاری مشترک با کمیته انقلاب اسلامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب دنبال کرده و می‌کرد. از کمک به مبارزین جهان اسلام تا مقابله با ضد انقلاب محارب داخلی حفاظت از شخصیت‌ها و.....
اوایل تیرماه ۵۸ بود که برادر حمید قلنبر[1] بنده را به جلسه‌ای در دفترکارش در شهری دعوت کرد او با انجمن اسلامی شهری کار می‌کرد و هم‌زمان با سپاه نیز همکاری داشت و در کمیته انقلاب اسلامی شهری مستقرشده بود این کمیته در محل قبر رضاشاه پهلوی د. آقا حمید در آن جلسه سفر به افغانستان را مطرح کرد. در مجموع، دو جلسه درباره اوضاع افغانستان و نیازهای آنان صحبت کرد. همه چیز حتی گذرنامه‌ها هم آماده شده بودند که به ما گفتند الان اوضاع سیاسی مساعد نیست لذا رفتن ما به خارج از ایران متوقف شد آقا حمید قبل از اینکه به ما پیشنهاد بدهد، با تعدادی از دوستان به افغانستان رفته و کار شناسایی را در آن جا انجام داده و کابل و هزاره‌جات را گشته بود لذا از وضعیت عمومی افغانستان و رژیم کودتایی ببرک کارمل[2] و وضعیت مجاهدین افغانی شناخت کلی پیدا کرده بود.

اهداف مأموریت

بعد از پیروزی انقلاب بلافاصله مسئله اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی سابق به وجود آمد، یعنی اولین اشغالگری را شوروی سابق در ۳ دی ۱۳۵۸ انجام داد و در آنجا مستقرشد. در آن دوره، رئیس جمهور افغانستان ببرک کارمل بود. در پی اشغال افغانستان تمام ساختارهای این کشور اعم از امنیتی اجتماعی و.... با الگوی مارکسیستی اتحاد جماهیر شوروی شبیه‌سازی شد. نمای ظاهر شهرها هم به رنگ قرمز پرچم شوروی سابق درآمده و حتی نرده‌ها و درهای سازمان‌های دولتی را قرمز کرده بودند. اما‌م با وجود مسائل فراوانی که در کشور به واسطه انقلاب با آن مواجه بود ولی نسبت به ظلم و تجاوز شوروی در مقابل افغانستان بی‌تفاوت نماند و شجاعانه آن را محکوم کرد. دوستانی مبارز و انقلابی مثل آقای حمید قلنبر نیز احساس تکلیف می‌کردند اما نحوه عملیاتی کردن طرح‌هایشان خیلی مهم بود و اینکه کمک‌رسانی به مردم افغانستان با توجه به موقعیت آن جا باید به چه صورت انجام می‌شد.

در پی اشغال افغانستان تمام ساختارهای این کشور اعم از امنیتی اجتماعی و.... با الگوی مارکسیستی اتحاد جماهیر شوروی شبیه‌سازی شد. نمای ظاهر شهرها هم به رنگ قرمز پرچم شوروی سابق درآمده و حتی نرده‌ها و درهای سازمان‌های دولتی را قرمز کرده بودند

آقای قلنبر برای این بعد جهانی که امام باز کرد دغدغه داشت. سخنان امام به زاویه‌ای از انقلاب را پیش رو قرار می‌داد که نوع منش و نگاه دوستان به مسائل داخلی و جهانی را تغییر داد، به نحوی که دوستان در همان سنین بیست و بیست‌وپنج‌سالگی احساس می‌کردند مأموریت صدور اندیشه انقلاب را به ملت‌های مستضعف و عدالت‌خواه زیر سلطه بر عهده دارند، یعنی رشد یافتن دوستان در پناه مکتب امام کاملاً از اظهارنظرهای آنان مشهود بود. شاید بیش از چند ماه هم از پیروزی انقلاب نگذشته بود که چنین نگاهی برای حمایت از مسلمان‌های تحت اشغال شوروی سابق وجود داشت، درحالی‌که در داخل کشور هماهنگ شدن امور با تحول پیش آمده و سنگ‌اندازی‌های ضد انقلاب، تلاش و مجاهدت فراوان را می‌طلبید همچنین انقلاب از هر سو با ضربه‌های سنگین مواجه بود. گروه فرقان و ترورهایی که انجام می‌داد تهدیدهای گروه‌های مارکسیستی اعم از چریک‌های فدایی،کومله دموکرات و همکاری پیدا و پنهان مجاهدین خلق با آن‌ها، تجزیه کشور را با شعارهای سیاسی و قومیتی دنبال می‌کردند بدین صورت که در استان‌ها با شعارهای دروغین خلق عرب، خلق بلوچ، خلق،ترکمن خلق کرد و... نوعی ازهم‌گسیختگی در باور ملی ایجاد کنند و ایران را به ایرانستان تبدیل کنند حمید قلنبر واقعاً نسبت به هم‌ترازان و هم سن و مهروموم‌های خودش دید وسیع‌تری به این جریان‌ها داشت و از آن‌ها جلوتر بود.

اگر بخواهیم تصویری از موقعیت و وضعیت افغانستان آن دوره ترسیم کنیم، باید عرض کنم که گروه‌های اهل سنت در آنجا در اکثریت بود و شیعیان در اقلیت همین امروز هم در آن جا جمعیت اهل سنت بر جمعیت شیعیان غالب است. بنابراین، خیلی مهم بود که مردم افغانستان هم در قبال کمک‌رسانی ایران چه موضعی بگیرند و پذیرش داشته باشند یا خیر. در نهایت، طی جلسات متعدد به این جمع بندی رسیدیم که به افغانستان بروم و بررسی چند جانبه را در دستور کار خود قرار بدهیم.

جنبه اول، جمع‌آوری اطلاعات درباره اوضاع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی افغانستان با حضور در آن موقعیت؛ چون جمع‌آوری اطلاعات از طریق اخبار و رسانه‌ها با توجه به توسعه‌نایافتگی رسانه‌ای افغانستان بسیار کار سختی بود. افغانستانی که ما در آن زمان دیدیم صد سال از ایران عقب‌تر بود و چیزی از انسجام ملی و یکپارچگی در آنجا دیده نمی‌شد. زیرا حقیقتاً نه مردم با دولت کار داشتند و نه دولت با مردم کار داشت. نوعی زندگی و ارتباطات بسیار ابتدایی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حاکمیتی در آن کشور برقرار بود. همچنین دولت در قالب توسعه خدمات می‌تواند رابطه‌اش را با ملت به انسجام ملی تبدیل کند.

> جنبه اول، جمع‌آوری اطلاعات درباره اوضاع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی افغانستان با حضور در آن موقعیت؛ چون جمع‌آوری اطلاعات از طریق اخبار و رسانه‌ها با توجه به توسعه‌نایافتگی رسانه‌ای افغانستان بسیار کار سختی بود

مردم افغانستان برای تأمین امکانات خدمات آموزشی، آب، برق، راه و حتی امنیت مستقل عمل می‌کردند و تنها در شهرهای بزرگ نقش دولت مرکزی پررنگ بود. حتی به‌ندرت خانه‌ای در آنجا پیدا می‌شد که برق داشته باشد. در کل، امکانات محدودی داشتند. در افغانستان حتی یک مجتهد نبود که احکام و مسائل دینی مردم افغانستان را پاسخگو باشد وسیله نقلیه بیشتر مردم دوچرخه بود و تعداد کمی موتور و خودروهای بسیار قدیمی دیده می‌شد.

افغانستان به لحاظ موقعیت جغرافیایی در کنار سه قدرت بزرگ سیاسی اقتصادی یعنی از یک‌سو روسیه و از طرف دیگر چین و از طرفی با هند هم‌جوار است. قدرتی مثل جمهوری اسلامی که سابقه دیرینه فرهنگی و اجتماعی و پیوند‌ه‌ای تاریخی با ایران دارد این کشور را در موقعیت ویژه قرار داده است. نبود زیرساخت‌ها، محدودیت‌های زیادی برای کشاورزی این کشور ایجاد کرده و معادن بسیار غنی شناخته شده و برآوردهای علمی منابع ناشناخته این

کشور ثروتی است که افغانستان را می‌تواند با استحصال منابع به یکی از مهم‌ترین قطب‌های اقتصادی و در تعامل با کشورهای منطقه ارتقا دهد. دسترسی نداشتن به دریا می‌تواند با پیمان‌های منطقه‌ای برای این کشور قابل دسترس شود. شوروی سابق نتوانست با کودتا این کشور را تیول خود کند. توسعه‌نایافتگی زیرساخت‌ها و شکل نیافتن رابطه دولت و ملت، انسجام ملی این کشور را دچار مشکل کرده و طمع قدرت‌ها را برای چنگ زدن به ثروت آن‌ها بالا برده بود. ضمن اینکه دولت مرکزی نتوانسته بود برایشان امنیت و آبادانی پایدار ایجاد کند و کلونی‌های پراکنده جزیره‌ای مردم را مستقل از دولت به دفاع از منافع و امنیت شان به صحنه آورده بود. مردم در چنین وضعیتی امکان صادرات محصولات خود و واردات سایر محصولات را نداشتند حتی صادرات مواد مخدر در آن زمان خیلی محدود و کم بود چون جاده و امکان ترابری مناسب فراهم نبود اما بعدها در حمایت مافیای جهانی مواد مخدر، صادرات آن به چهل و حتی دویست برابر رسید و از این نظر این کشور یک قطب فاسد اقتصادی شد. بر این اساس شناسایی در صحنه برای ما بسیار مهم بود.

جنبه دوم بررسی وضعیت گروه‌های مبارز آن جا مثل جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بود. در آن جا احزاب مختلفی فعالیت داشتند که برخی از آن‌ها به طور یکدست اهل سنت بودند اما در بعضی احزاب، تفکیکی بین شیعه و سنی وجود نداشت و با همدیگر فعالیت می‌کردند. برخی از نیروهای اهل مبارزه عضو چندین گروه بودند و کمک‌هزینه‌شان را از همه گروه‌ها دریافت می‌کردند با این اوصاف، گردآوری اطلاعات و درجه اهمیت احزاب در آنجا و قدرت دولت مرکزی برای مقابله با مبارزین برای ما با توجه به کودتای صورت گرفته که رژیم ظاهرشاه آخرین پادشاه افغانستان، رفته و ببرک کارمل آمده بود اهمیت داشت.

جنبه دوم بررسی وضعیت گروه‌های مبارز آن جا مثل جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بود. در آن جا احزاب مختلفی فعالیت داشتند که برخی از آن‌ها به طور یکدست اهل سنت بودند اما در بعضی احزاب، تفکیکی بین شیعه و سنی وجود نداشت و با همدیگر فعالیت می‌کردند

جنبه سوم، برآورد نیازهای آموزشی گروه‌های مبارز افغانستانی بود چون تصور ما از مبارزه در شهر و روستا و با ضد انقلاب محدود به داده‌های اطلاعاتی ناقص داخل کشور خودمان بود به خصوص با قضیه جنگ‌های کردستان و وضعیت کومله و دموکرات، اما واقعیت‌های متفاوتی در افغانستان وجود داشتند که باید به آن‌ها آگاهی پیدا می‌کردیم.

جنبه چهارم تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان به لحاظ وضعیت موجود و آینده مطلوب بود تا بر اساس آن، سپاه تصمیم بگیرد چگونه به اوضاع آن جا ورود پیدا کند که برآیند آن، قدرت گرفتن نیروهای مذهبی باشد چون وجود گرایش‌هایی به مارکسیسم در آن جا سبب شده بود شوروی سابق به حضور در آن جا طمع پیدا کند. لذا باید برای فراهم شدن زمینه ایجاد هسته‌های مقاومت در آنجا، استعدادهای محلی موجود را شناسایی می‌کردیم تا در قالب تشکلی خوداتکا بتوانند به صورت مستقل خود را اداره کنند و دستشان از مسائل خالی نباشد.

با این جمع بندی نیاز به تشکیل گروهی از افراد که هم در کارهای عملیاتی و هم در مباحث ایدئولوژیکی و هم در کارهای تدارکاتی بتوانند میداندار باشند، ضروری بود.

شمارش معکوس

من تفألی به قرآن زدم و پاسخ قرآن عزمم را برای رفتن صد چندان کرد. مدت مأموریت ما بیشتر از یک تا چند ماه پیش بینی نشده بود. آقا حمید از من خواست کسی را به او معرفی کنم که بتواند به خصوص در کارهای عملیاتی عهده‌دار مسئولیت شود. من آقای تقی ورکش را با نام مستعار عین‌الله قاسمی که این نام از زمان مبارزات قبل از انقلاب روی او مانده بود، معرفی کردم. بچه‌های گروه او را آقا عین‌الله صدا می‌زدند. او یکی از دوستان ما

ببرک کارمل
رئیس جمهور کمونیست
افغانستان

درگروه توحیدی صف بود. قبل از انقلاب نیز از نیروهای زیده عملیاتی بود و در مأموریت های مختلف علیه عوامل شاه شرکت کرد. او از نظر جسمی هم بسیار توانمند و هم جوان بسیار شجاعی بود. در جریان پیروزی انقلاب و حمله‌ای که در میدان ارگ به رادیو شده بود و در دستگیری سران رژیم شاه و سپردن به دادگاه انقلاب حضور جدی داشت. او در صحنه دیگری هم توانمندی خود را به خوبی نشان داده بود. او با دوستان به اتاق جنگ ستاد مشترک ارتش رفتند و ژنرال های آمریکایی را در کنار فرماندهان ایرانی‌ای که در آن اتاق جنگ بنا داشتند کودتایی علیه انقلاب عملیاتی کنند دستگیر کرده و به مدرسه علوی و رفاه آوردند. من با علم بر شجاعت و خلاقیت آقا عین الله گفتم ایشان برای این برنامه فرد مناسبی است. بنابراین آقا حمید گروهی هفت نفره متشکل از تقی ورکش، غلام افراشته حامد عبداللهی، باقر مهدوی، رضا حاج محمدی، سید میرنظام و بنده را فراخوان کرد. بدین ترتیب قرارها را گذاشتیم. خانواده من مطلع نبودند و فقط می دانستند که برای انجام کاری باید به لب مرز بروم. با توضیحات آقای قلنبر درباره وضعیت آن جا، مشخص بود کار ما در آن جا کار خطرناکی است لذا ایشان می خواست در خانواده های ما این آمادگی ذهنی به وجود بیاید که شاید این سفر برگشتی نداشته باشد چون جمهوری اسلامی در آن زمان هنوز بر مرزها اشراف نداشت. بعد هم خود ما از نزدیک دیدیم که اگر جمعیتی از آن سوی مرز به این سو می آمدند یا از این طرف به آن طرف می رفتند کسی نبود که رسیدگی کند. ایران نه سازمان درخور توجهی داشت و نه موانع طبیعی اجازه می داد که بتوانند بر این رفت وآمدها نظارتی اعمال کند حتی ژاندارمری مستقر وجود نداشت که بتواند از گروه‌هایی که می خواستند وارد آن سرزمین بشوند حمایتی بکند لذا آقا حمید از همان ابتدا تأکید کرد اگر با چنین شرایطی آمادگی چنین سفری دارید، عازم بشوید.

خود ما از نزدیک دیدیم که اگر جمعیتی از آن سوی مرز به این سو می‌آمدند یا از این طرف به آن طرف می‌رفتند کسی نبود که رسیدگی کند. ایران نه سازمان درخور توجهی داشت و نه موانع طبیعی اجازه می‌داد که بتوانند بر این رفت‌وآمدها نظارتی اعمال کند

حزب حرکت اسلامی افغانستان در مشهد دفتر داشت و آیت‌الله محمد آصف محسنی قندهاری و همکارانش در آنجا فعالیت داشتند. آقا حمید با آن‌ها تماس گرفت و متوجه شد زمینه مساعد است. ما به دفتر این حزب در مشهد رفتیم. آقا حمید هوشمندانه ارزیابی اولیه را کرده بود و با گروه‌های اسلامی آنجا از جمله حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار از برادران اهل سنت پشتون و جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و گروه‌های افغانستانی دیگر، هماهنگی‌های لازم را انجام داده بود آن‌ها هم اعلام آمادگی کرده بودند. که با گروه ما همکاری کنند؛ گروهی با ویژگی چند بعدی که توانایی انجام کارهای تبلیغاتی آموزشی، تشکیلاتی و عملیاتی را داشته باشد.

بنابراین، ما در روز چهارشنبه چهاردهم ماه مبارک رمضان مصادف با ۲۰ تیر ۵۸ از تهران با قطار راه افتادیم و به مشهد رفتیم با سرهای تراشیده و قیافه افغانستانی، برای شناسنامه و مدارک جعلی در عکاسی‌های کنار خیابان عکس گرفتیم که اگر در آن جا دستگیر شدیم، لو نرویم. مسئله تهیه گذرنامه هم مطرح بود که گروه‌ها و احزاب مبارز افغانستانی این کار را انجام دادند. در مشهد برنامه زیارت و توسل هم داشتیم آقا حمید صدای زیبا و لحن دل‌نشینی داشت و با تلاوت آیات قرآن و شرح خطبه‌های نهج‌البلاغه پیوسته در قالب‌های مختلف سعی می‌کرد آمادگی اطلاعاتی و شرایط روحی‌مان را برای سفر مهیا ترکند. بعداً متوجه شدیم که برای این سفر، چندان به گذرنامه نیازی نیست و ارتباطات جمعیت‌ها و احزاب برای رفتن ما به داخل افغانستان کفایت می‌کند تا بتوانیم از طریق گروه‌های آن جا با مجاهدان افغانستانی ارتباط بگیریم و آنان را در خصوص اهداف سفر توجیه کنیم. سپس با دو سیمرغ عازم تایباد یا طیبات شدیم که در واقع مرز مشترک ما با افغانستان و تقریباً روبه روی هرات. است جمعیت اسلامی در تایباد هم دفتر داشت. چند روزی برای هماهنگی‌های لازم در تایباد بودیم افراد گروه ما همه اهل فکر بودند و آقا حمید هم اهل شعر و هم صاحب‌نظر در مسائل عقیدتی بود یک از توفیقات من در این سفر نوشتن یادداشت روزانه بود.

طی این چند روز من مهارت‌های خود درزمینه تاکتیک‌های عملیاتی نحوه تهیه چاشنی با مواد دست‌ساز انفجاری آموزش فرمول‌های مختلف ساخت مواد انفجاری متعدد، طرز ساخت تله با مواد انفجاری کارخانه‌ای و چگونگی بهره‌برداری از فتیله‌های تند سوز و کند سوز و انفجاری را به دیگر اعضای گروه منتقل کردم. در دو هفته‌ای که برای هماهنگی در تایباد بودیم آقا حمید و رضا حاج محمدی پیگیری می‌کردند که زمینه و شرایط در افغانستان آماده شود ما از تهران هم تجهیزات مربوط به سفر و مأموریتمان را برده بودیم. همه دوستان کلت داشتند و تعدادی کمی فشنگ.

بنده و آقای ورکش مسئول کارهای نظامی بودیم و تعدادی قالب خمیر c۴، انواع فتیله انفجاری چاشنی‌های مختلف برای کارهایی مثل قطع لوله تی. ان. تی برای انفجار و منیتور تولید الکتریسیته برای انفجار از راه دور نیز با خود به همراه داشتیم. آقا حمید طی گفتگو و ارسال نامه به آقای حسین فدایی درخواست اقلامی کرد آقای فدایی با تنی چند از بچه‌های سپاه و سازمان، اقلام و تجهیزات مورد نیاز انقلابیون را با عادی سازی در چند دستگاه خودرو خاور، مینی‌بوس، پژو و شورلت و خودرو ویژه برخی مأموریتهای ساواک از تهران به تایباد آوردند. در مسیر عبور از شهرها هر کجا مورد شک و ظن مأموران قرار می‌گرفتند با ارائه حکم مأموریت و هماهنگی با مسئولان بالاتر رفع مشکل می‌کردند. آقای فدایی

آقا حمید هوشمندانه ارزیابی اولیه را کرده بود و با گروه‌های اسلامی آنجا از جمله حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار از برادران اهل سنت پشتون و جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و گروه‌های افغانستانی دیگر، هماهنگی‌های لازم را انجام داده بود آن‌ها هم اعلام آمادگی کرده بودند

می‌گفت: فردی که به عنوان راه بلد همراه کاروان ما بود وابسته به یکی از احزاب افغانستان بود احساس کردیم می‌خواهد امکانات کاروان را برای تحویل به حزب خود هماهنگ کند و ما تدبیرمان بر این بود که هرگونه توزیع امکانات زیر نظر حمید قلنبر برای توزیع بین احزاب مبارز باشد. مشکوک شدن ژاندارمری تایباد حرکت کاروان را به توقف کشید در تماس با سپاه تایباد، گروهی از بچه‌های سپاه به همراه آقای شاکری خود را به ما رساندند و رفع مانع کرده و مأموریت ما برای تحویل امکانات به گروه به درستی صورت گرفت.»

گروه هشت نفره ما به اتفاق چند نفر از مبارزان افغانستانی از جمله مهندس شریف که بعدها شهید شد و دو نفر راه بلد به نام‌های محرم و جمعه خان به سمت مرز راهی شدیم و از آن جا به گروه‌های مبارز افغانستانی پیوستیم از روستاهای مختلف که رد می‌شدیم، راه بلدها و مهندس شریف هماهنگیها را انجام می‌دادند و در خانه دوستان افغانستانی انگور استراحت می‌کردیم چون ا از ما پذیرایی می‌شد برخی مواقع در مسیر اگر صلاح نبود وارد خانه‌ها بشویم، در باغ‌های اطلاعات سریع منتقل می‌شد. شوروی سابق خوف آن را داشت که انقلاب ایران به افغانستان سرایت کند، به همین دلیل سعی می‌کرد با کنترل شدید نقاط مرزی مطمئن شود که آیا تحرکاتی از ایران انجام می‌شود یا خیر. پس با تدابیر امنیتی محل اقامت و استراحت ما متنوع بود یعنی گاهی در باغ‌ها بود و گاهی در محیط‌های بسته.

جالب اینکه وقتی می‌خواستیم از مرز عبور کنیم به دنبال مرز می‌گشتیم و بستری که از آن رد می‌شدیم، یک رودخانه پراکنده وسط بیابان بود به نام هریرود. ما در مطالعات جغرافیایی مان درباره هریرود اطلاعاتی داشتیم و وقتی به آنجا رفتیم، دیدیم چیزی به نام رودخانه معنا ندارد یعنی از شمال افغانستان آب جاری می‌شود و در بیابان پخش می‌شود اما در جایی تخریب خاک بیشتر و در جایی کمتر بود. آب آن هم بسیار کم بود و مدام جاری نبود، پس مسیر مشخصی برایش نبود و هدایت نمی‌شد و در جاهایی برکه‌هایی به وجود آورده و در جاهایی پخش شده بود اینجا تصور ما تصحیح شد که اصلاً خود ماشین باید از وسط هریرود حرکت کند. کامیونی که ما با آن حرکت کردیم بسیار قدیمی و شاید مربوط به پنجاه سال قبل بود. بدنه کامیون چوبی بود و بیشتر برای حمل گوسفند از آن‌ها استفاده می‌کردند لذا گنجایش آن چند برابر کامیون‌های معمولی بود. همه سوار همین کامیون بودیم و یک عده از مردم عادی افغانستان هم که می‌خواستند از ایران به کشورشان بروند، سوار آن شدند. حتی بعضی از آن‌ها خانم بودند. حجاب خانمهای آن‌ها حسب فرهنگ بومی افغانستان بسیار پوشیده است، یعنی پارچه‌ای خیمه مانند است که شکافی دارد تا چانه و همچون مخروطی خیمه وار هیکل شان را می‌پوشاند. آن‌ها این چادر را از بالا سر می‌کنند و توری‌های مخصوصی برای پوشش روی صورت دارد که بسیار پوشیده‌تر از حجاب خانم‌های ایران است. کامیون حرکت کرد در بین راه افراد راه بلد اعم از خود راننده و افراد دیگر مکرر از بیراهه می‌رفتند؛ به دلیل اینکه چراغ‌های روشنی در بیابان دیده می‌شد که میگفتند تانک هستند. لذا برای اینکه گرفتار تانک‌ها نشوند یا در معرض دید آن‌ها قرار نگیرند از بیراهه‌های خطرناک می‌رفتند واقعا جای تعجب بود که چگونه راننده در آن بیابان تاریک با چراغ خاموش می‌رفت به همین دلیل حتی یک بار هم راه را گم کرد آقا حمید کاملاً راه بلد بود و مسیر را می‌شناخت و آرامش داشت و بقیه هم وقتی روحیه او را می‌دیدند، آرامش پیدا می‌کردند.

گروه هشت نفره ما به اتفاق چند نفر از مبارزان افغانستانی از جمله مهندس شریف که بعدها شهید شد و دو نفر راه بلد به نام‌های محرم و جمعه خان به سمت مرز راهی شدیم و از آن جا به گروه‌های مبارز افغانستانی پیوستیم

گاهی اوقات کامیون تا حد واژگون شدن به بغل خم می‌شد یا در گودال‌های عمیق می‌افتاد یا لاستیک آن تا نیمه داخل رمل‌ها و ماسه‌ها گیر می‌کرد در نتیجه مسافران باید پیاده می‌شدند و کامیون را بلند می‌کردند تا بتواند دوباره به مسیر خود ادامه بدهد. اوضاع بسیار متزلزلی بود. ما هم لباس افغانستانی پوشیده بودیم و پارچه‌ای را هم که معمولاً افغانستانی‌ها روی شانه‌هایشان می‌اندازند روی سرمان بسته بودیم تا خاکی که از پشت کامیون در حال حرکت بلند می‌شد و به صورت لایه ضخیمی روی سرو لباس‌ها می‌پاشید تنفس مان را دچار مشکل نکند با این حال از شدت پاشیدن گرد و غبار، رنگ لباس کسی مشخص نبود و غبار همه مسافران را پوشانده بود.

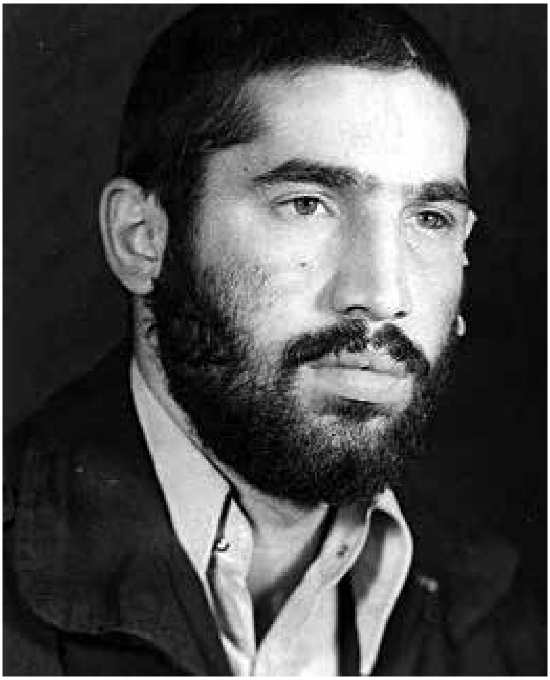

۵
شهید حمید قلنبر

در موقعیتی به گروهی از مجاهدان افغانستانی رسیدیم که جلوی کامیون را گرفتند. آقا حمید با مهندس شریف خیلی راحت پیاده شدند و با آن گروه گفت وگو کردند و معلوم شد هماهنگی‌هایی انجام شده است که مسافران را از راه‌های بی خطر ببرند. آن گروه مسلح بودند و مسافران نگران میخواستند حریم بگیرند چون با آن موقعیت نا آشنا بودند اما به راحتی با گفت وگو و برقراری ارتباط مسئله حل شد وضعیت پیش آمده برای ما جالب بود چون آقا حمید در افغانستان زندگی نکرده و فقط یک سفر به آن جا رفته بود ولی با همان یک سفر کاملاً بر همه جوانب مسلط بود و با اطمینان حرکت می‌کرد. راننده وراه بلدها اگر در جایی صلاح می دیدند توقف شود، ماشین می‌ایستاد تا پیاده شوم و آبی به سرو صورت خود بزنیم. توقفگاه‌ها هم معمولاً به این صورت بود؛ چند خانه بسیار محقر خشتی بدون دستشویی در واقع بیابان محل دستشویی شان بود و آب چندانی هم.نبود فقط در طویله و آخور گوسفندها اندکی آب بود. ما بعد از گم شدن چون نیمه شب به توقفگاه رسیدیم از فرط تشنگی از آن آب استفاده کردیم. در آن جا کمی از ما پذیرایی کرده و اعلام کردند صبح برای حرکت آماده باشیم چون در آن تاریکی شب دیگر امکان حرکت نبود وقتی صبح بیدار شدیم متوجه شدیم آن آبی که شب پیش خوردم پر از کرم‌های ریز است و آب زیر پای گوسفندها بوده است ولی با آن عطش وحشتناک چاره‌ای جز خوردن آن آب نبود.

بیشتر افراد هم مسیر ما از اهل سنت بودند لذا ما در مسیر و توقفگاه‌ها با نحوه زندگی و فرهنگ مردم دیگری آشنا شدیم حتی با نحوه مراوده‌ها و گفت وگوهایشان. نحوه برقراری ارتباط با اهل سنت هنری می‌خواست که موجب اختلاف نشود. آقا حمید با بیان جملاتی از امام ده درباره وحدت جهان اسلام و نحوه ارتباط با اهل سنت و روابط مان را تلطیف کرد. امام در قالب توصیه‌هایی به زائران حج فرموده بودند: «در نمازهای مکه و مدینه

به ائمه جماعات اهل سنت اقتدا کنید و بعد از نماز هم آن را اعاده نکنید.» این استفتا فقهی در شیوه اجتهاد حضرت امام ه مبنا شد که وقتی خود آقا حمید هم به عنوان امام جماعت می‌ایستاد اهل سنت هم می‌آمدند و به او اقتدا می‌کردند! حتی ما مقداری کتاب و عکس‌های حضرت امام را نیز به آن‌ها می‌دادیم حقیقتاً آنان برای حضرت امام و برای انقلاب ما احترام قائل بودند.

اولین جایی که با سران مجاهد افغانستانی جلسه داشتیم، روستای جبرئیل از توابع هرات بود که گفت وگو و تبادل اطلاعات و به روزرسانی،تحلیل حاصل آن بود. افزون بر آن آقا حمید به عنوان سرپرست گروه با سران آن‌ها صحبت کرده و مسائل و مشکلات و اطلاعات شان را ثبت می‌کرد بدین ترتیب او می‌توانست تصویر روشنی از آرایش صحنه افغانستان را به داخل کشور ما انتقال بدهد تا برنامه ریزان در داخل ایران برای کمک به افغانستان، اولاً بدانند در داخل گروه‌های افغانستانی چه می‌گذرد و چقدر در مبارزه با رژیم شوروی که حامی ببرک کارمل بود جدی هستند و ثانیاً به چه نوع کمک‌هایی نیاز دارند. از ویژگی‌های افراد روستاهای آنجا این بود که با وجود فقر و نداری شان، واقعاً حق مهمان نوازی را بجا می‌آوردند و بی دریغ پذیرایی می‌کردند. همچنین پیرهای روستا به استقبال می‌آمدند و با همان حداقل‌های خود که نان بود یا اگر وضع خوبی داشتند با شوربا از ما پذیرایی می‌کردند شوربای آن‌ها آبگوشتی به نسبت یک کیلو گوشت و قدری حبوبات در حجم یک سطل بزرگ آب بود که کمی بوی گوشت و چربی می‌داد و شباهتی به آبگوشت ما نداشت همه دور هم مینـ نشستند و در آن نان خرد می‌کردند و می‌خوردند آقا عین اله در بین دوستان چنان با میل و هیجان آن غذا را می‌خورد که باعث می‌شد همه ما نیز به وجد بیاییم و غذا را با اشتها و رغبت بیشتر بخوریم.

چای خوردن افغانستانی‌ها نیز برای ما تعجب برانگیز بود چون در قفسه‌های اتاق‌هایشان انواع و اقسام قوری‌ها را می‌دیدیم ابتدا تصور کردیم که شاید قوری فروشی دارند ولی بعد که با چای از ما پذیرایی،کردند نحوه پذیرایی شان اینگونه بود که برای هرفردی یک قوری و یک پیاله می‌آوردند و چای را باید با پیاله می‌خوردیم. از دیگر نکات جالب وعده‌های غذایی در افغانستان صرف نان و انگور است. افغانستان باغ‌های انگوری دارد که در دنیا بسیار مرغوب هستند و انگورهای درشت و درخشان و بدون هسته‌ای دارند. عمده غذایشان همین بود؛ طبق از انگورهای پرشده می‌آوردند و دور هم می‌نشستند و می‌خوردند. بچه‌های گروه هم آن قدر با ولع انگور می‌خوردند که اصلاً نشان نمی‌داد در داخل کشور خودمان این نحو پذیرایی‌ها سرو غذا محسوب نمی‌شود. در بین راه به روستایی رسیدیم که تعدادی اسلحه پ.پ.ش[۳] زیر خاک مخفی کرده بودند. این اسلحه بسیار قدیمی است و در دوران جنگ دوم جهانی برای ارتش شوروی طراحی شده بود که خشاب‌های بشقاب مانند سنگینی به آن متصل می‌شد که ظرفیت ۲۰ تا ۷۱ فشنگ را داشت. این اسلحه مانع تحرک عملیاتی بود. ما اسلحه کلاشنیکف و یوزی با خودمان برده بودیم که بسیار برایمان عملیاتی بودند. آنان اسلحه‌های پ.پ.ش را از زیر خاک درآوردند و روغن کاری کردند تا بشود از آن‌ها استفاده کرد. در مسیر حرکت تا استقرار یافتن در هرات جغرافیای منطقه به نحوی بود که در بعضی قسمت‌ها باید پیاده می‌رفتیم و ممکن نبود ماشین تردد کند. برای دور ماندن از چشم مخبرهای رژیم ببرک کارمل معمولاً شب‌ها را برای پیاده روی انتخاب کرده و روزها را اغلب در باغ‌های انگور استراحت می‌کردیم حساسیت دولت کودتا به گونه‌ای بود که اگر متوجه

آقا حمید با بیان جملاتی از امام ه درباره وحدت جهان اسلام و نحوه ارتباط با اهل سنت و روابط مان را تلطیف کرد. امام در قالب توصیه‌هایی به زائران حج فرموده بودند: «در نمازهای مکه و مدینه به ائمه جماعات اهل سنت اقتدا کنید و بعد از نماز هم آن را اعاده نکنید

حضور ایرانیان به همراه مجاهدین می‌شدند فقط جان این جمع به خطر نمی‌افتاد بلکه کل روستا را نابود می‌کردند. گاهی شب‌ها آن چنان هوا سرد می‌شد که باید پشت به پشت هم می‌دادیم که با حرارت بدن همدیگر گرم شویم تا بتوانیم سرما را تحمل کنیم. صبح که بیدار می‌شدیم بدن‌هایمان از فرط سرما خشک شده بودند اقا حمید همه را بلند می‌کرد و ورزش می‌داد تا هم آمادگی جسمی ما خوب باشد و هم بدن مان از خشکی در بیاید و گرم شوم. برای استحمام کردن نیز جای خاصی نداشتیم و اگر در مسیر، شهرآبی برای آبیاری بود در آن استحمام می‌کردیم معمولاً نهرها خیلی پرآب نبودند و کمی که آب به هم می‌خورد، گل آلود می‌شد. با این حال باید لباس هایمان را با آن می‌شستیم چون لباس دیگری درکار نبود. یک لباس افغانستانی برتن داشتیم و دستارهایی که روی دوش می‌انداختیم. ابتدا لباس‌ها را می‌شستیم و دستارها را به خودمان می‌بستیم و منتظر می‌ماندیم تا لباس‌ها کمی خشک بشوند و بتوان آن‌ها را پوشید.

در چنین فضای امنیتی مردم روستا هم از همکاری با چریک‌ها محدودیت و وحشت داشتند. ما هم سعی می‌کردیم در شب و پنهان از دیده‌ها حرکت کنیم و معمولاً چند نفر چند متر جلوتر به عنوان پیش رو می‌رفتند که مسیر را چک کنند. ما از این باغ به آن باغ می‌رفتیم تا یک مرتبه به خانه‌ای رسیدیم که گفتند محل پذیرایی استراحت و... است. برخی مبارزین افغانستانی به هرجایی که وارد می‌شدند، به نوعی صاحب اختیار خانه‌های بزرگ و باغ‌ها می‌شدند چون کار مبارزه انجام می‌دادند، این حق را برای خودشان قائل بودند. اما ما در فرهنگ خودمان چنین حقی برای خودمان قائل نیستیم که حتی بدون اجازه صاحبخانه در خانه اش را باز کنیم بلکه میزبان باید به استقبال بیاید و رضایت داشته باشد. فاصله فرهنگی ما با افغانستانی‌ها تا این حد بود. منظور از اردوگاه نیز در آن جا این نبود که جایی به عنوان اردوگاه طراحی شده باشد و سالن و تختخوابی داشته باشد بلکه جایی بود که هرکسی در گوشه‌ای از آن می‌نشست یا استراحت می‌کرد، برای مثال در اتاقی که نشسته بودیم، جمع چهل پنجاه نفری از مسن ترهای حزب بودند که جنبه پیرسالاری داشتند یک وقت ما متوجه شدیم یکی از افراد آن‌ها که هیکل درشت و قد بلندی داشت بدنش را می‌خاراند. چند نفر از او پرسیدند: «چرا این قدر بدنت را می‌خارانی؟» گفت: «نمی‌دانم چیست.» گفتند: «برو ببین جانوری نباشد.» گفت: «نه، مهم نیست.» خلاصه او را مجبور کردند که برود ببیند چیست. او رفت و دید که یک عقرب بزرگ در شلوارش است. ما شنیده بودیم افغانستانی‌ها واقعاً به لحاظ استقامت و تحمل سختی‌ها در موقعیت‌های بسیار سخت بسیار کم هزینه، کم خواب، پرکار و شجاع هستند که این مسئله در آن جا و طول سفر برایمان کاملاً مشهود شد.

قرار ما بر این بود که وقتی به هرات رسیدیم در آن جا افراد شناسایی‌شده آموزش ببینند که بتوانند به عنوان چریک شهری عمل کنند در روزهای قبل از رسیدن به هرات، آقا حمید گفت: «ما باید در هرات عملیات انجام بدهیم تا ترس مردم و مبارزین افغانستانی از رژیم کودتا بریزد.» بنا شد برای تکمیل مأموریت و انجام عملیات راهی هرات شویم که آقا حمید گفت: «وصیت‌نامه‌هایتان را بنویسید چون قرار است وارد محدوده‌ای شویم که کاملاً حکومت نظامی است و نیروهای دولتی مستقر هستند و گشت دارند. ما هرقدر هم تلاش کنیم که از نظر لباس و چهره خودمان را افغانستانی نشان دهیم کسی که افغانستانی باشد، متوجه می‌شود ما برای این کشور نیستیم همان گونه که ما افراد غیرایرانی را تشخیص

ما اسلحه کلاشنیکف و یوزی با خودمان برده بودیم که بسیار برایمان عملیاتی بودند. آنان اسلحه‌های پ.پ.ش را از زیر خاک درآوردند و روغن کاری کردند تا بشود از آن‌ها استفاده کرد

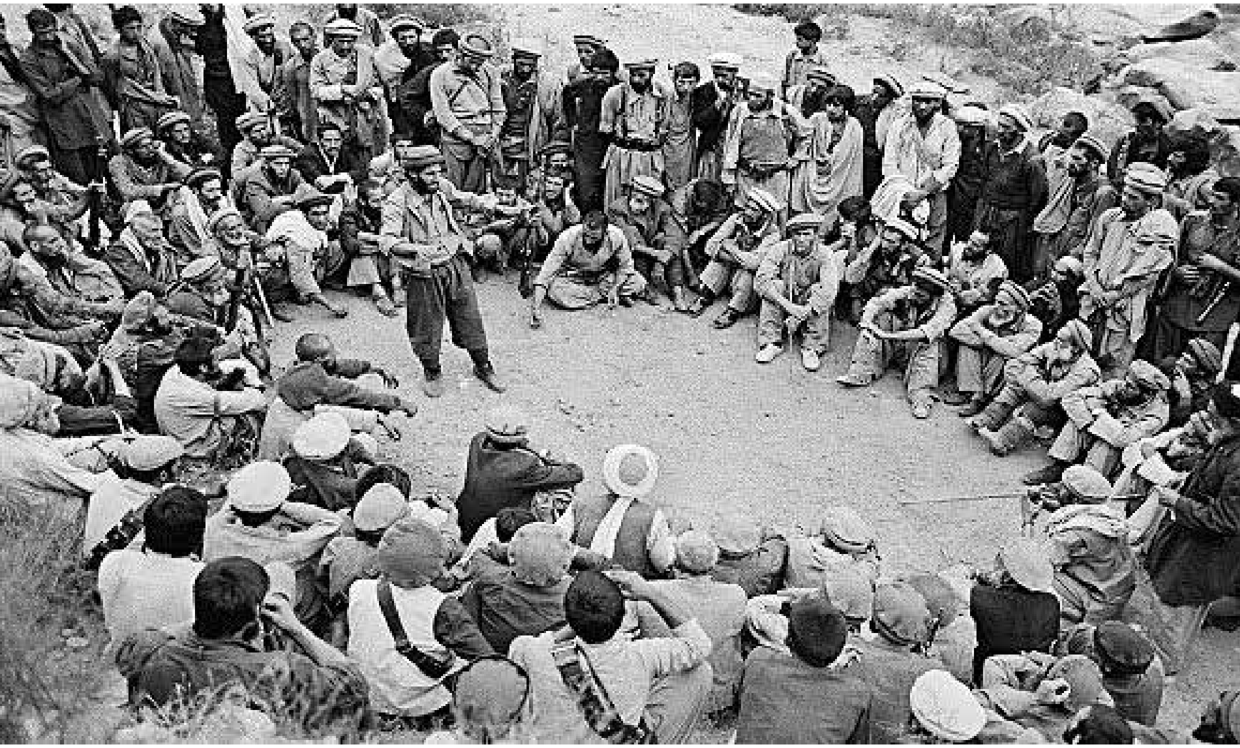

می‌دهیم» ما هم برای خانواده‌هایمان وصیت‌نامه نوشتیم و به دست دوستانی دادیم که پشتیبانی عملیات را عهده‌دار بودند.
با تدبیریکی از کشاورزان افغانستانی که با الاغ به شهرانگور می‌برد سلاح‌هایمان را زیرسبد انگورش پنهان کردیم. او جلوتررفت و ما بدون اسلحه وفقط با یک کلت، پشت او راه افتادیم قرارمان خانه یکی از حامیان مبارزین در هرات بود شهر هرات برای ما که تا آن روز چنان وضعیتی ندیده بودیم جالب بود همه خیابان‌های هرات خاکی بودند و شاید فقط سه چهار خیابان اصلی آسفالت شده داشت در صورتی که هرات دومین شهر پرجمعیت افغانستان بعد از کابل،است مثل اصفهان در بین استان‌های ما در هرات لوله‌کشی آب آشامیدنی نداشتند و برای تهیه آب آشامیدنی باید،سی، چهل پله در آب انباری پایین می‌رفتند و آب را به صورت دستی می‌آوردند حتی فاضلاب خانه‌ها در خیابان ریخته می‌شد! زمانی که ما به هرات رسیدیم بعد از ظهرآن روز من و آقاعین الله تصمیم گرفتیم در شهر برای شناسایی محیط گشتی بزنیم او پیشتر و من به دنبال او در بازار با دوچرخه راه افتادیم، من اسلحه کلتم را با باندکشی به مچ پای خود بسته بودم. همین طور که در خیابان خاکی پا می‌زدیم و می‌رفتیم نگاهی به مغازه‌ها نیز می‌انداختیم که ناگهان دیدم کلتم بازشد و وسط خیابان افتاد دوچرخه را کنار گذاشتم و با آرامش در زیرنگاه‌های مردم، کلت را در جیب بغل کتم گذاشتم و سوار دوچرخه خودم را به عین الله رساندم. من این کار را بدون هیجان انجام دادم ولی به طور قطع برای آنهایی که این صحنه را دیدند، عادی نبود. در حال گشتزنی در

با تدبیریکی از کشاورزان افغانستانی که با الاغ به شهر انگور می‌برد سلاح‌هایمان را زیرسبد انگورش پنهان کردیم. او جلوتررفت و ما بدون اسلحه وفقط با یک کلت، پشت او راه افتادیم

خیابان‌های، شهر مسجد جامع شهرداره اطلاعات پادگان و محل‌های مهم برای شناسایی را دیدیم و بعد به محل استقرارمان برگشتیم.

طی مدت حضور در هرات برای جوانان گزینش شده که می خواستند کار تشکیلاتی بکنند، جلسه گذاشتیم با چند هدف اول درباره گروه‌های مبارز آن جا شناخت پیدا کنیم؛ دوم، امکانات مورد نیازشان را بدانیم؛ سوم به آن‌ها آموزش‌های لازم بدهیم؛ چهارم، بدانیم چه کسانی واقعاً مبارزه می‌کنند و باید تجهیز بشوند و چه کسانی از مبارزه به عنوان ابزار زندگی و معیشت خود استفاده می‌کنند چون بعضی از افراد گروه‌های مبارز آن جا سه، چهار کارت عضویت در گروه‌های مبارز داشتند؛ مثل عضویت در حزب اسلامی، حرکت اسلامی عضویت در جمعیت اسلامی و.... در واقع، با این کارت‌ها برای امرار معاش خود وجهی می‌گرفتند.

بدین ترتیب کار آموزش و دوره‌های فشرده تیم عملیات برگزار شد که آنان بتوانند از مواد ساده و موجود در بازار و در دسترس مواد منفجره بسازند. علاوه بر این، کارکردن با اسلحه و آشنایی با انواع تاکتیک‌ها را نیز آموزش دادیم.

> بدین ترتیب کار آموزش و دوره‌های فشرده تیم عملیات برگزار شد که آنان بتوانند از مواد ساده و موجود در بازار و در دسترس مواد منفجره بسازند

در جمع بندی اطلاعات به دست آمده قرار شد در آنجا عملیاتی نیز انجام بشود. طی کارشناسایی‌ای که انجام دادیم، متوجه شدیم کاباره‌ای بسیار مفتضح مرکز تجمع عوامل رژیم ببرک کارمل بود. یک سینما هم بود که فیلم‌های مستهجن به نمایش می گذاشت. یک روحانی خود فروخته وابسته به رژیم هم در آن جا بود که مردم به شدت از او متنفر بودند. بنابراین قرار شد که عملیات روی این سه سوژه متمرکز شود.

تجربه‌ای را ما در ابتدای سفر در تایباد با چند تن از مبارزین افغانستانی راه بلد داشتیم که بیان آن برای آشنا شدن با برخی مبارزین گزافه گوه خالی از لطف نیست. اما نکته‌ای که ما در تایباد تا هرات درباره راه بلدها، یعنی محرم و جمعه خان متوجه شدیم، غلو و بزرگنمایی های آن‌ها بود مثلاً وقتی از آن‌ها می‌پرسیدیم که روزی با چند نفر ارتباط دارید، می گفتند ما روزی ۱۰ نفر را فر (اصطلاح افغانستانی‌ها برای حذف فیزیکی) می کنیم؛ یعنی ترور می کردند. ما هم متعجب می‌ماندیم که چطور چنین چیزی امکان دارد در ایران در زمان شاه وقتی قرار بود تروری انجام بشود، کلی کارشناسایی و زحمت می طلبید تا به نتیجه برسد. آن وقت چطور این‌ها ادعا می کردند ظرف یک روز ۱۰ نفر را ترور می کنند؟! البته چیزی نگذشت که ما هم متوجه شدیم غلو می‌کنند و بعضی از بزرگنمایی هایشان خلاف واقع است.

وقتی پای کار رسیدیم و قرار شد چند عملیات مشترک انجام بدهیم از آن‌ها خواستیم که در این عملیات‌ها به ما کمک کنند اما نپذیرفتند از آنان دلیل خواستیم، معلوم شد اصلاً تروری انجام نداده‌اند و کارهایشان در حد چند تیراندازی با اسلحه بوده است، بنابراین پای کار نیامدند. حالا در هرات با جوانانی روبه رو شدیم که با وجود طی دوره‌های آموزشی و رسیدن به نقطه عملیات از روحیه کافی برای این اقدام برخوردار نبودند. طی شدن دوره آموزشی با سرعت در زمان کوتاه و هماهنگ نشدن روحیه آن‌ها برای عملیات، می بایست در آزمون و خطاهای کوچکتر عملیاتی به فعلیت لازم می‌رسید تا در زمان اقدام، مانع همراهی آنان با ما نشود اما در آن مقطع، چون زمان کافی برای طی کردن این فرایند وجود نداشت، آن روز و ساعتی که قرار بود عملیات انجام شود، آن‌ها خود را باختند و اصلاً رمق به دست گرفتن اسلحه نداشتند. وقتی از آن‌ها خواستیم وصیت‌نامه بنویسند، اصلاً توان نداشتند که قلم به دست بگیرند و بنویسند.

بنابراین عملیات لغو شد ولی اخباری پخش شد مبنی بر اینکه یک گروه چریکی از ایران آمده اند عملیاتی انجام بدهند ما در عمل به این نتیجه رسیدیم که آن فرایند باید به عنوان پیش نیاز عملیات‌ها طی شود و باید کار نسبتاً طولانی مدتی با آن‌ها انجام دهیم. پس آن شناسایی‌ها برای عملیات به کار نیامدند. بنابراین مدتی آن‌ها را به انجام تمرینهای لازم تشویق کردم تا در تیراندازی‌ها و مأموریت‌هایی که باید انجام می دادند اعتماد به نفس لازم را پیدا کنند.

تجربه دیگری هم با گروهی از مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان داشتیم آن‌ها وقتی شنیده بودند ما از ایران به آنجا آمده ایم پیشنهاد دادند عملیات مشترکی خارج از شهر هرات علیه کاروان نظامی رژیم کودتا به اجرا بگذاریم. ما مسافت طولانی شش، هفت ساعته‌ای را پیاده طی کردیم تا به یکی از جاده‌های اصلی بین کابل و هرات رسیدیم. جمعیت مجاهدین در حدود چهل پنجاه نفر بود و ما هم گروه هفت، هشت نفره بودم. بدین ترتیب کار آموزش مواد منفجره دست ساز و مین‌های انفجاری به عهده بنده بود. آقا عین الله کار تاکتیک و آموزش اسلحه را به عهده داشت و افراد دیگرهم هدایت مجاهدین را در جاده اصلی و نسبتاً وسیعی به عهده داشتند.

آن‌ها براساس اطلاعات شان برای ما توضیح دادند که آرایش کاروان معمولاً به این شکل است، یک نفربر پیش رو در جلو حرکت می کند و یک نفربر در پس کاروان و در میانه کامیون نفرات و تریلرهای ویژه تانک برقرار دارند تاکتیک ما این شد که در یک عملیات کمین، نفربر اول و ته ستون را بزنیم و بعد مجاهدین افغانستانی هجوم ببرند و آنان را خلع سلاح کرده و با غنیمت گرفتن امکانات و تسلیحات با ترک محل، عملیات را سریع تمام کنند. وقتی پای کار رسیدیم، آمادگی کامل داشتیم یعنی قالب‌های تی.ان.تی را همراه با چاشنی الکتریکی وسط جاده کارگذاشتیم همه چیز آماده بود چراغ های کاروانی که داشت به سمت ما می آمد، معلوم بود.

نیروهای مجاهد نیز پشت درخت‌های آن منطقه و پشت یک دیوار کمین کرده بودند و نزدیک بود عملیات شروع شود اما از صحبت‌های افراد جمعیت اسلامی با هم، سه مطلب را متوجه شدیم؛ اول اینکه اطلاعات به دست آمده توسط افراد جمعیت اسلامی درباره کاروان، ناقص بود. برما معلوم شد آن کاروان با اتخاذ تاکتیک مناسب در جابه جایی نیرو و تجهیزات امکان زدن نفربرپیش رو و پس روکاروان را از ما می گرفت و پدیده غافلگیری اتفاق نمی افتاد یعنی یک پیش رو داشت که می آمد و شناسایی می کرد و در فاصله‌ای می ایستاد تا بقیه بیایند نه اینکه همه باهم حرکت کنند. دوم اینکه برخی از گروه‌های افغانستانی رقیب، این عملیات را لو داده بودند. ما از واکنش‌های آنان متوجه شدیم که برای انجام عملیات بسیار آشفته هستند.. آقا حمید رفت و با آن‌ها صحبت کرد و متوجه شد که اطلاعات این عملیات لو رفته است.

سوم اینکه کنار آن جاده یک روستای شیعه‌نشین بود و اگر در آنجا عملیات انجام می‌شد، پس از عملیات، ما و آن جمع اهل سنت منطقه را ترک می کردیم و بار قضیه روی دوش اهالی روستای شیعه‌نشین می‌افتاد و آن‌ها را یکسره قلع و قمع می کردند. به عنایت الهی وقتی متوجه حقیقت ماجرا شدیم که این عملیات ناجوانمردی و جفا به مردم آن روستاست عملیات را لغو کردیم و ادوات نظامی را که کارگذاشته بودم جمع کردیم ولی پشت همان دیوار که منتظر کاروان نظامی بودیم ماندیم تا اگر درگیری ایجاد شد، آمادگی داشته باشیم وقتی که کاروان آمد، از آرایش و تاکتیک حرکت شان فهمیدیم که آن‌ها متوجه هستند ما در کمین هستیم. آقا حمید و آقاعین الله باهم مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که

تاکتیک ما این شد که در یک عملیات کمین، نفربر اول و ته ستون را بزنیم و بعد مجاهدین افغانستانی هجوم ببرند و آنان را خلع سلاح کرده و با غنیمت گرفتن امکانات و تسلیحات با ترک محل، عملیات را سریع تمام کنند

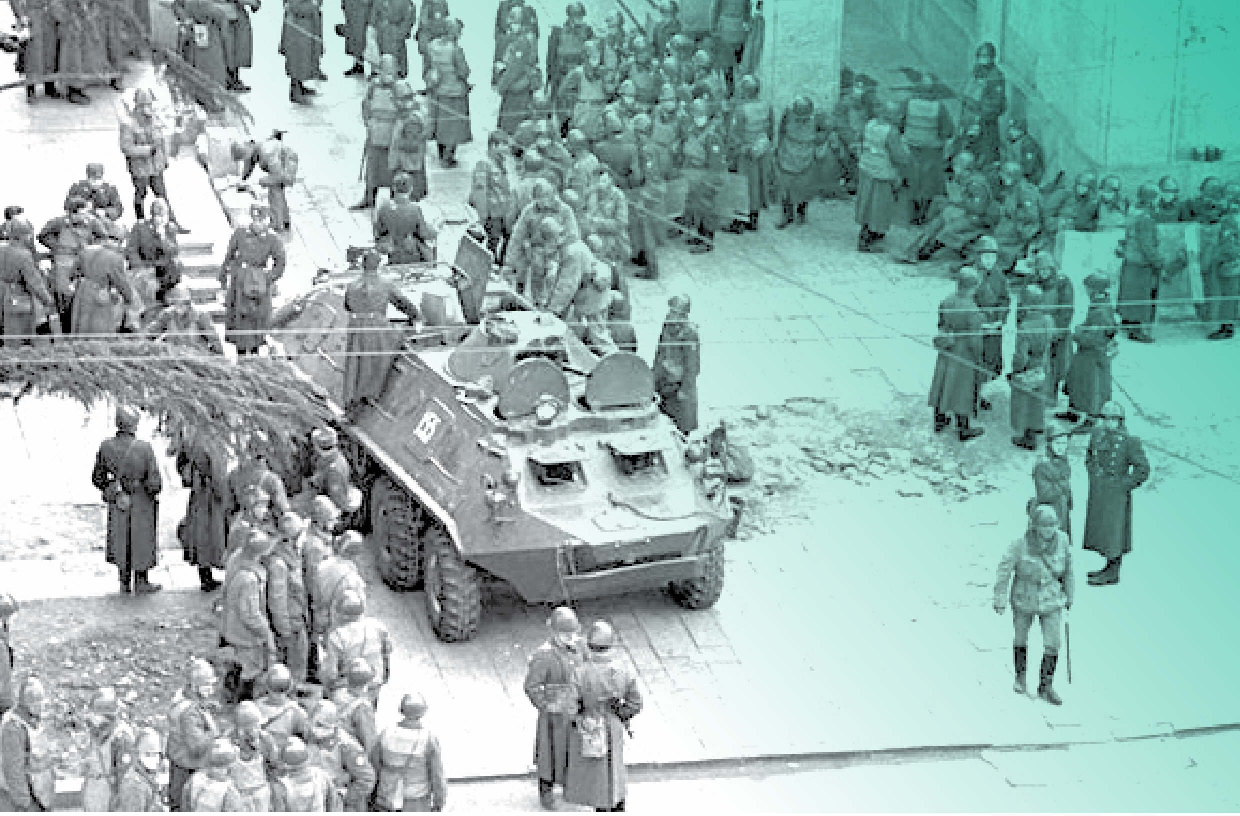

مصلحت نیست در آن جا درگیر شوم و بهتر است از منطقه خارج بشویم و همین اتفاق هم افتاد. بدین ترتیب مجاهدین جمعیت اسلامی هم به شدت ناراحت شدند و ما هم به هرات برگشتیم آقا حمید در جلسه جمع بندی اهداف سفر راه مجاهدت و انقلابی گری را پایداری بر اصول و آموزه های ناب اسلامی برشمرد و روش ها را در به کارگیری امکانات و ایجاد تشکیلات مکمل اصول دانست و افزود که راه مبارزه از این طریق امکان پذیر است، والا اگر رستوران یا سینمایی منفجر شود یا پاسگاهی خلع سلاح شود یا ساختمان نیروهای امنیتی هدف حمله قرار گیرد، اصل کار و هدف نهایی نیست بلکه فقط ایجاد فضایی است که مردم متوجه شوند می توانند اعتراضات خود را نشان دهند و رژیم حاکم آسیب پذیر است.

این نکات عمق بصیرت و تحلیل آقا حمید و بقیه دوستان را نشان می داد. آنان این تحلیل ها را به دیگر مبارزان افغانستانی منتقل کردند، به طوری که بعد از بازگشت ما افغانستانی ها با درس‌ها و دستاوردهایی که برایشان باقی ماند، مبارزه را ادامه دادند اما در قالب عملیات‌های نظامی اندک و افشاگری فراوان و توزیع اعلامیه علیه رژیم غاصب. آنان در قالب اطلاعیه‌هایی به مردم خود آموزش و تحلیل و خبر می‌دادند و به این صورت، فضای امنیتی را می‌شکستند و برای مقابله جرأت پیدا می‌کردند. به این صورت، عقبه مبارزاتی مردمی را به دنبال برخی از عملیات های جزئی نظامی شکل دادند.

در پایان این سفر و در آستانه بازگشت اتفاق دیگری برنامه ریزی ما را برای مراجعت گروهی دچار اخلال کرد و آن شناسایی و دستگیری آقا حمید توسط نیروهای امنیتی و اطلاعاتی افغانستان بود. این مسئله باعث شد آقا عین الله در آنجا بماند تا بتواند با کمک مجاهدین افغانستانی راهی برای رهایی او پیدا کنند و جمع بندی ما در چنین شرایطی این بود که برای

۸
اشغال افغانستان توسط شوروی

آقا حمید توانست با مجموعه اطلاعات خود درباره افغانستان طی فرایند پیچیده زمانی و رفتاری در مدت بازداشت بازپرس های روسی را فریب بدهد یعنی وانمود کرد که از مارکسیست های مخالف جمهوری اسلامی است و چون چهره‌اش به کردها شبیه بود توانست آن‌ها را قانع کند که از دست جمهوری اسلامی فرار کرده و به افغانستان آمده است

حفظ دستاوردهای سفر و خالی کردن دست مأموران امنیتی افغانستان به کشور برگردیم.
از سوی دیگر آقا حمید توانست با مجموعه اطلاعات خود درباره افغانستان طی فرایند پیچیده زمانی و رفتاری در مدت بازداشت بازپرس های روسی را فریب بدهد یعنی وانمود کرد که از مارکسیست های مخالف جمهوری اسلامی است و چون چهره‌اش به کردها شبیه بود توانست آن‌ها را قانع کند که از دست جمهوری اسلامی فرار کرده و به افغانستان آمده است. آن‌ها هم فریب خوردند و تصور کردند که ادعایش واقعیت دارد لذا او را تا مرز ایران رساندند و رهایش کردند بازگشت حمید قلنبر و پیوستن به جمع دوستان به جمع بندی اهداف سفر متناسب با نیازهای دستگاه‌های مختلف نظام و نهادهای اطلاعاتی مربوطه انجامید. گزارشات تهیه‌شده برای سپاه و سازمان پایه‌ای شد تا گروه‌های دیگر از دستاوردهای آن برای مأموریت‌های خود بهره بگیرند.
هم‌زمان آقا عین الله بی اطلاع از ترفند تأثیرگذار آقا حمید بازگشتش به طول انجامید و در تصمیمی انقلابی خود حمید قلنبر دیگری شد به این ترتیب که در آن جا ماند و گروهی به نام «حزب الله» افغانستان را تشکیل داد صحبت و ارتباط برقرار کردن با خانواده و به‌ویژه ظرفیت زنان افغانستانی برای ورود آنان به مبارزه در آن زمان تقریباً ناممکن بود و بسیاری روی این مسئله تعصب داشتند. عین الله با یکی از دوستان تماس گرفت و به او گفت: «خانمت را

اسقاط هلیکوپتر شوروی توسط مجاهدان افغانستان

به اینجا بیاور.» اما همسر آن فرد حاضر نشد برود و برای تأمین این هدف با فراخوان همسر خودش در افغانستان باقی ماند. آن‌ها در آن جا خانه‌ای گرفتند و با ترفندی فوق‌العاده سنجیده مخفیگاهی را در زیرزمین خانه طراحی کردند که تمام امکانات تکثیر اعلامیه و تجهیزات عملیاتی و اسلحه‌ها در آن به دور از چشم مأمورین درکمین نشسته باقی ماند احداث این مخفیگاه بدین ترتیب بود که انتهای زیرزمین به فاصله یک متر از دیوار اصلی دیوار جدیدی کشیدند. سپس هیزم ریختند و آتش زدند که دیوارها سیاه بشوند تا معلوم نشود دیوار جدید است و راه دسترسی از اتاق‌های بالا برای آن ایجاد کردند در صحنه‌ای نیروهای امنیتی ببرک کارمل آمدند و نیروهای عین الله را محاصره کردند. عین الله چادر زنانه برسر کرد و به زنان افغانستانی دور و بر خود گفت که هرکدام مشغول کاری بشوند؛ یک نفر شیر گاو را بدوشد و دیگری رخت بشوید. خلاصه سرشان گرم کار باشد که معلوم نشود، نگران و مضطرب هستند. نیروهای امنیتی هرچه جست و جو کردند تا نشانه‌ای از دستگاه تکثیر و وسایل و ابزاری از این دست بیابند، اما شیوه پنهان‌کاری به کار گرفته شده گمانه‌های آن‌ها را به خطا برد. مبارزات عین‌الله و دیگر اعضای گروه هفت نفره ماجراهای فراوان دارد که نشان می‌دهد انصافاً امام با جوانان این نسل چه کرد که توانستند برای شکل‌گیری انقلاب افغانستان و آموزش آنان و بسترسازی انقلاب کارهای بزرگی انجام دهند.

پی‌نوشت:

۱- حمید قلنبر پنجم مرداد ماه سال ۱۳۳۹ در شهرری به دنیا آمد در ۱۵ سالگی طی جلساتی با تشویق شهید حسن طاهرنژاد» با آقای «حسین» «فدایی و جریان مبارزات پیوند می‌خورد و به گروه «توحیدی بدر» می‌پیوندد.) بدر یکی از گروه‌های هفتگانه سیاسی نظامی مبارز قبل از انقلاب بود مرداد ماه ۱۳۵۸ با هفت تن دیگر به کمک مجاهدین افغانستان شتافت. پس از بازگشت سیستان و بلوچستان را برای خدمت به مردم محروم این منطقه برگزید و ماندگار آن دیار شد. زمستان سال ۵۸ فرماندهی سپاه ایرانشهر را عهده‌دار شد. وی مسئول اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کرمان، سیستان و بلوچستان و... بود و هم‌زمان معاون سیاسی استانداری سیستان و بلوچستان شد و نقش بسیار مهمی در تعامل و جذب مولویهای استان داشت. به همین دلیل مورد خشم و غضب گروه‌های ضد انقلاب از جمله منافقین قرار گرفت. او بارها توسط گروهک‌های ضد انقلاب تهدید ه ترور شد و سرانجام حمید قلنبر ۱۰ شب دوشنبه دوم شهریور ماه ۱۳۶۰ در شهر کرمان در مقابل منزلش به دست عوامل ضد انقلاب ترور شد و در سن ۲۱ سالگی به آرزوی همیشگی اش، شهادت نائل گشت.

2- Babrak Karmal

3- PPSh

فلسطین و طالبان

طالبان و مواجهه آن با مساله فلسطین

حجت الاسلام احمد کوثری

مدیر گروه امت و تمدن پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام

نسبت بین طالبان و جریان حماس فلسطین چیست؟ این دو جریان از نظر عقیدتی چگونه هستند و چقدر به یکدیگر نزدیک هستند؟
مواجهه طالبان در مساله فلسطین چه بوده است؟ و طالبان چه رویکردی را در این زمینه اتخاذ نموده است؟
در حال حاضر یافتن پاسخ مناسب به مجموعه ای از این قبیل سوالات از جمله دغدغه‌های جدی برخی از محققان محسوب می‌شود و برای رسیدن به پاسخ مطلوب در برابر سوالات مذکور باید مقدماتی طی شود که آگاهی از عقائد و نوع نگاه طالبان نسبت به حماس و فلسطین از جمله آنهاست.

طالبان بعد از به قدرت رسیدن در دوره جدید کوشیدند تا چهره ای جدید از خود به نمایش بگذارند و خود را به عنوان یک حکومت اصیل اسلامی در صحنه منطقه ای و بین الملل به نمایش بگذارند که البته این مساله خوشایند جریان تکفیری داعش نبود و سعی کرد به تخریب طالبان بپردازد

مروری اجمالی بر عقائد طالبان

طالبان بعد از به قدرت رسیدن در دوره جدید کوشیدند تا چهره ای جدید از خود به نمایش بگذارند و خود را به عنوان یک حکومت اصیل اسلامی در صحنه منطقه ای و بین الملل به نمایش بگذارند که البته این مساله خوشایند جریان تکفیری داعش نبود و سعی کرد به تخریب طالبان بپردازد و عنوان کند که امروزه طالبان از همه این رویکردها دست کشیده اند. طبق آنچه در مجله الصمود –مجله رسمی جنبش طالبان-آمده است، داعش مدعی است:
طالبان در گذشته مسلمان و مجاهد بودند و بر اساس فرمان خدا عمل می کردند اما امروزه به خاطر وجود تغییرات ماهوی -در برنامه‌ها و راهبردها- نه تنها به فرمان خدا عمل نمی کنند بلکه آلت دست کفار و مرتدین شده‌اند.
اعضای طالبان معتقدند: کسانی مانند داعش که مسئله تغییر یافتن طالبان را ترویج می‌کنند، یا به منهج طالبان در دورانی که این جنبش تشکیل حکومت دادند (۱۹۹۶) آشنا نیستند و یا تغییر و انحراف را برای طالبان آرزو می کنند و هدفی جز ضربه زدن به طالبان ندارند.

عقیده طالبان چیست؟

طالبان در عقیده پیرو مکتب دیوبند هستند و دیوبندی به کسانی اطلاق میشود که تابع آراء و افکار فارغ التحصیلان مدرسه ی دارالعلوم -واقع در روستای دیوبند از توابع دهلیِ هند- هستند. علمائی که دارای منهج فکری مشخصی بوده و هرکس تابع این منهج فکری باشد به او دیوبندی میگویند. قاری طیب که حدود شصت و دو سال مدیر جامعه دارالعلوم دیوبند بوده در تعریف دیوبند می‌گوید: «هر کسی فکرش از شیخ احمد سرهندی، شاه ولی الله دهلوی، محمد قاسم نانُوتوی، رشید احمد گنگوهی و محمد یعقوب نانوتوی نشأت گرفته باشد داخل در علمای دیوبند است و فرقی نمی کند در کدام مدرسه درس خوانده و فارغ التحصیل شده باشد». طبق این معیار منهج فکری دیوبندی‌ها حنفی و ماتریدی است که در تضاد با منهج وهابیت است. پس دیوبندی‌ها در فقه حنفی اند و خودشان را مقلد فقه حنفی می-دانند. لذا خلیل احمد سهارنپوری از علمای دیوبند در باره منهج مکتب مذکور می گوید:

مرجع فکری ما نه مالک بن انس، نه شافعی، نه ابن حنبل و نه ابن تیمیه و نه محمد بن عبدالوهاب است، بلکه مرجع فکری ما «ابوحنیفه» است همچنین گفته اند که عقیده ما عقیده اشعری و ماتریدی است. نکته بعدی که اشاره میکنند این است که مشی آنها مشی تصوف (نقشبندی، چشتی، قادری و سهروردی) است. لذا گفتمان جریان طالبان نیز گفتمان اهل سنت غیرتکفیری است زیرا در هیچ یک از آثار ابوحنیفه (امام فقهی آنان) اعم از الفقه الاکبر، العالم و المتعلم و الوصیه، اهل قبله تکفیر نشده اند و وی و شاگردانش از جمله ابویوسف و شیبانی علناً تصریح کرده است که ما اهل قبله را کافر نمیدانیم. همچنین ابوالحسن اشعری (که آراء اعتقادی او نزد دیوبندیان محترم است) تمامی فرق اسلامی را در درون اسلام میداند وی میگوید که: «مسلمانان بعد از پیامبرشان درباره‌ی مسائل زیادی اختلاف کردند [تاجایی که] بعضی از آنان، بعضی دیگر را گمراه دانستند و برخی از برخی دیگر برائت جستند [و همین اختلاف باعث شد] به فرقه های متباین و متشتت تبدیل شوند؛ اما [عنوان] اسلام تمامی آنان را جمع کرده و همه‌ی آنان را دربرمی گیرد».
نتیجه اینکه منهج مشایخ اصلی طالبان ضد تکفیری است و از این رو مسلمان بودن مذاهب مخالف خود از جمله شیعه را قبول دارند همانگونه که شیخ بزرگ دیوبند یعنی شیخ رشید احمد گنگوهی در فتاوی رشیدیه-ی خود تصریح دارد که شیعه را تکفیر نمیکند.

عقیده حماس چیست؟

جنبش مقاومت اسلامی یا همان حركة المقاومة الإسلامية با نام اختصاری حَماس، یک سازمان و تشکیلات سیاسی و نظامی اسلام‌گرای سنی مذهب است که بر نوار غزه در

سرزمین‌های فلسطینی حکومت می‌کند.
در سال ۱۹۸۷ اندکی پس از آغاز انتفاضه اول علیه اسرائیل، حماس توسط فعال فلسطینی، شیخ احمد یاسین تأسیس شد. این سازمان از مؤسسه خیریه «مجمع الاسلامیه» احمد یاسین، که در سال ۱۹۷۳ در غزه با همکاری و مشارکت اخوان المسلمین مستقر در مصر تأسیس شده بود، بنیان نهاده شد. اخوان المسلمین یک تشکیلات سیاسی است که توسط حسن البنا که متاثر از افکار اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده برای مقابله با استعمار انگلستان بوجود آمد.
این جریان برخلاف طالبان در مذهب فقهی شافعی هستند. از تاثیرگزارترین اندیشمند در اخوان اصیل بعد از سید جمال و شیخ عبده می‌توان به سید قطب اشاره کرد که اندیشه اصلاحی ضد استکباری او مورد تمجید مقام معظم رهبری قرار گرفته و با شهید نواب صفوی هم ارتباط داشته است. سید قطب منشوری را که از حسن البناء گرفته بود پرورش داده وآن را چارچوب بندی کرد و به دلیل این که قلم و ادبیات خیلی قدرتمندی داشت و در بحث زبان و ادبیات عربی استعداد و تسلط بالایی داشت، توانست بسیاری از جوانهای مسلمان را به خود جذب کرده و در آن بازه‌ی زمانی کارهای بزرگی را انجام داده و کتابهای اسلامی و حتی تفسیر قرآن بنویسد که بدلیل سودمندی آن توسط مقام معظم رهبری قبل از انقلاب اسلامی به فارسی هم ترجمه شده است.
سید قطب بسیار مرید امیرالمومنین علی (علیه السلام) است و در مباحث عدالت اجتماعی شاخص را در ایشان می‌بیند و به همین خاطر در کتاب العداله الاجتماعیه فی الاسلام می‌نویسد:
«زمانی که حکومت دست امیرالمؤمنین امام علی (ع) افتاد سیره‌ی پیغمبر (ص) دوباره زنده شد و علناً ابراز می‌کند که امام علی (ع) مثل معاویه نبود و نمیخواست از هر راهی به هدف برسد. در نظر قطب، وظیفه‌ی اولین و آخرین امام علی این بود که روش‌ها و سنت‌های اسلامی را از نو زنده کند و بازگرداند و روح دین را به آن پس بدهد».
نتیجه اینکه باید گفت: طالبان و حماس دو جریان اسلامی سنی هستند که یکی در فقه حنفی و دیگری در فقه شافعی است و از لحاظ جریانی طالبان دنباله رو جریان دیوبند در شبه قاره و حماس پیرو جریان اخوان المسلمین می‌باشند، اما هر دو عقیده دارند که نباید به تکفیر مسلمان پرداخت و هردو عقیده ضد وهابیت دارند و برخلاف وهابیان عقیده دارند باید توان مبارزه وجهاد را در مقابل استکبار بکار گرفت نه امت اسلام.
و نکته جالب توجه اینجاست که جریان وهابیت تکفیری و داعش در مقابل هردوی این‌ها می‌ایستد و هردو را خارج از دین می‌دانند.

> از تاثیرگزارترین اندیشمند در اخوان اصیل بعد از سید جمال و شیخ عبده می‌توان به سید قطب اشاره کرد که اندیشه اصلاحی ضد استکباری او مورد تمجید مقام معظم رهبری قرار گرفته و با شهید نواب صفوی هم ارتباط داشته است

اما موضع طالبان نسبت به مساله فلسطین چیست؟

اگر بخواهیم موضع رسمی طالبان نسبت به مساله فلسطین را بیابیم باید جدای از موضع گیری‌های افراد سیاسی و حکومتی طالبان در دفاع از مساله فلسطین مثل سخنرانی‌ها و بیانیه‌های رسمی وزارت امورخارجه، وزارت امور داخله، وزرات دفاع ملی و...، نگاهی به مواضع فکری این جریان در

مجله الصمود بپردازیم. الصمود مجله‌ای اسلامی است که از ۱۸ سال گذشته، به زبان عربی با عنوان کامل "مجلة الصمود الإسلامية" بصورت ماهانه منتشر می گردد و طالبان نیز انتساب این نشریه را به خود نفی نکرده است. وقتی به بررسی مجلات الصمود می پردازیم، درمی یابیم که هسته های فکری طالبان همواره در طول سالیان گذشته به مساله فلسطین پرداخته اند و بعد از حادثه افتخارآفرین طوفان الاقصی نیز مساله دفاع و حمایت از فلسطین اولویت بیشتری پیدا کرده است.

در اینجا به چند نمونه بصورت گذرا اشاره می کنیم:

۱- در مقاله ای که به شرح حال زندگی موسس طالبان یعنی ملا عمر در سال ۱۳۹۸ شمسی نشر پیدا کرده، می پردازد، یکی از دغدغه های اصلی موسس طالبان را مساله فلسطین عنوان می کند:

" ملا محمد عمر المجاهد به عنوان بنیانگذار جنبش طالبان و یکی از رهبران مسلمانان توجه زیادی به مسائل امت اسلامی دارد و همواره از مسجد الاقصی قبله اول دفاع می‌کرد. همچنین از مسئله مسلمانان یعنی مساله برحق فلسطین دفاع می کرده است."

۲- همچنین الصمود پیام ملااختر منصور رهبر وقت طالبان را به مناسبت عید قربان ۱۴۳۶ قمری می‌آورد که در بخشی از این پیام یکی از اهداف طالبان را کمک به مساله فلسطین می‌شمارد و آمده است: "امارت اسلامی افغانستان با پیوند همبستگی دینی با جهان اسلام و مسلمانان پیوند خورده و خود را در شادی‌ها و غم‌های آنان شریک می داند و از این رو صدای خود را در همه حال برای تحقق خواسته های مردم فلسطین و حق طلبان بلند می کند."

۳-دکتر بنیامین ۸ سال قبل یعنی در سال ۱۳۹۴ شمسی در مقاله ای تحت عنوان " أفغانستان بين احتلالين: عسكري وفكري" بین ملت افغانستان و ملت فلسطین مشابهت سازی می کند و می نویسد:

«هیچ کس نمی تواند تصور کند که اشغالگران و عوامل آن در افغانستان، فلسطین و سایر کشورهای اسلامی چه وسعتی دارند و هر روز می‌شنویم که خانه ای در فلسطین به قصد شهرک سازی صهیونیستی ویران شده است. تمام روستای افغانستان به منظور سرکوب و ارعاب مخالفان دولت بمباران شده است.»

۴-در شماره ای که در سال ۱۳۹۹ شمسی به چاپ رسیده است، تحت عنوان " غزة أمام دمار مخطط وإبادة جماعية" ضمن محکوم کردن جنایات رژیم صهیونیستی با ملت فلسطین همدردی می کند و چنین آمده است:

"غزه با تخریب برنامه ریزی شده و کشتار جمعی روبرو است

شهر غزه در فلسطین در چند روز گذشته مورد بمباران شدید اسرائیل قرار گرفت که مردم فلسطین روزهای عید فطر را زیر آتش گلوله باران و باروت سپری کردند.

... از آنجایی که فاجعه غزه آزمونی برای عزم و استقامت برای مردم فلسطین است، در عین حال آزمونی برای تمام وجدان ها و عواطف انسانی است.

سکوت مرگبار انسان‌ها در قبال این کشتار جمعی نشان می دهد که بشریت کنونی تا

وقتی به بررسی مجلات الصمود می پردازیم، درمی یابیم که هسته های فکری طالبان همواره در طول سالیان گذشته به مساله فلسطین پرداخته اند و بعد از حادثه افتخارآفرین طوفان الاقصی نیز مساله دفاع و حمایت از فلسطین اولویت بیشتری پیدا کرده است

چه اندازه اصالت خود را از دست داده است و از ادامه این بی عدالتی مشخص می شود که دنیای امروز براساس قانون جنگل بنا شده است که قوی باید ضعیف را بخورد.
این گستاخی بزرگ ثابت می کند که حقوق بین الملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر و فریاد انسانیت همه دروغ و سخنان تبلیغاتی تبلیغاتی است که جنبه عملی ندارد!!"
۵- همچنین بمناسبت تبادل اسرا که در مهر ۱۳۹۰ اتفاق افتاد و اسرای فلسطینی آزاد شدند جنبش طالبان این پیروزی بزرگ را به حماس تبریک گفتند و در بخش پایانی بیانیه چنین آمده است:
" امارت اسلامی افغانستان این پیروزی بزرگ را به رهبر جنبش مقاومت اسلامی فلسطین «حماس»، قهرمانان غیور و مردم مسلمان آن تبریک گفته و از خداوند متعال خواستار آزادی تمامی سرزمین فلسطین اشغالی و پیشاهنگ آن ال مسجد اقصی «اولا القبلطین» از چنگال اشغالگران صهیونیست و برای نجات مردمی که مدتهاست از چنگال تاریکی و اشغالگران تحت ستم بوده اند، در کشوری مستقل در دنیا زندگی کنند."
۶- این روند حمایت از فلسطین همواره از سوی طالبان ادامه داشته و بعد از طوفان الاقصی نیز شدت بیشتری گرفته است و معمولا در مجله الصمود بخشی را به خود اختصاص داده است، به طوری که در مطلبی که دو هفته پیش تحت عنوان " الإمارة الإسلامية وأحداث غزة" انتشار یافت به مساله طالبان بصورت ویژه در مساله اخیر فلسطین پرداخته است.
در این شماره عنوان شده است که:

امارت اسلامی افغانستان این پیروزی بزرگ را به رهبر جنبش مقاومت اسلامی فلسطین «حماس»، قهرمانان غیور و مردم مسلمان آن تبریک گفته

امارات، اقدامات رژیم صهیونیستی را «بربریت»، «وحشیگری» و «جنایت» توصیف کرد

«موضع دولت امارت در قبال جنگ غزه از دو منظر مواضع رسمی و دیپلماتیک و همچنین از منظر مواضع آگاهی بخشی و فرهنگی قابل بررسی است:

- **بخش اول از منظر دیپلماسی:**

از آغاز عملیات (طوفان الاقصی) و جنگ وحشیانه رژیم صهیونیستی علیه فلسطینیان بی گناه، حکومت امارت اسلامی تاکنون چندین بیانیه رسمی به چهار زبان فارسی، پشتو، عربی و انگلیسی صادر کرده است. اولین بیانیه وزارت امور خارجه امارت اسلامی در ۷ اکتبر صادر شد و در آن سه نکته اساسی به عنوان نگاه راهبردی امارت به تحولات فلسطین و جنگ غزه منعکس شد:

نکته اول: دولت امارت به صراحت اعلام کرد که عملیات طوفان الاقصی نتیجه حملات رژیم صهیونیستی به مردم فلسطین بوده است.

نکته دوم: در زمانی که آمریکا و غرب و رسانه‌های وفادار به آنها به دنبال این هستند که فلسطینی ها امنیت فلسطین اشغالی را تهدید کنند... امارت اسلامی افغانستان هرگونه مقاومت و دفاع از مردم فلسطین را برای آزادسازی سرزمین و مقدسات آن برای خود حق مشروع می داند.

نکته سوم: امارت اسلامی از کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی خواست تا در مورد تشکیل کشور مستقل فلسطین در سرزمین‌های تاریخی فلسطین به اجماع برسند و اراده مشترک خود را برای تحقق این امر بکار گیرند.

...همچنین امارات، اقدامات رژیم صهیونیستی را «بربریت»، «وحشیگری» و «جنایت» توصیف کرد.

پی نوشت:

۱. «طالبان الأمس -وفق نظرهم- كانوا مسلمين مجاهدين قائمين على أمر الله، أما طالبان اليوم فهم عملاء كفار مرتدين، معتمدين في ذلك -وفق زعمهم- على أمور طرأت على "طالبان اليوم" لم تكن في "طالبان الأمس» الصمود، ش ۱۸۷،ص ۱۱، سال ۱۴۴۳

۲. وفي الختام يظهر جليًا أنه لا فرق بين "طالبان اليوم" و"طالبان الأمس،" وأن نهجها الحالي هو استمرار لنهجها القديم منذ تسلمها مقاليد الحكم في أفغانستان سنة،" ۱۹۹۶وأن من يروّج لهذا الأمر، فإما أنه جاهل بمنهجية طالبان منذ تأسيسها، أو أنه يمنّي نفسه بحصول تغير وانحراف حتى يسلط سهام حقده الدفين عليها

۳. «إنما المراد منهم جميع العلماء الذين ينبع فكرهم من فكر الشيخ مجدّد الألف الثاني أحمد بن عبد الأحد السرهندي فمن فكر الإمام الشاه ولي الله أحمد بن عبد الرحيم (دهلوی) و يتصل بفكر مؤسس جامعة دارالعلوم ديوبند الإمام محمد قاسم النانوتوي والشيخ الفقيه رشيد أحمد الكنكوهي والشيخ محمد يعقوب النانوتوي سواء كانوا من خريجي جامعة دارالعلوم ديوبند أم من خريجي جامعة مظاهر علوم بسهارنفور أم خريجي الجامعة القاسمية و المدرسة الإمدادية و حياة العلوم و جامعة الهدى بمدينة مراد آباد..». محمد طيب، علماء ديوبند عقيدة و منهجا، مقدمه محمد تقی عثمانی، ص ۱۱.

۴. «مشايخنا رضوان الله عليهم أجمعين وجميع طائفتنا وجماعتنا مقلدون لقدوة الأنام وذروة الإسلام الإمام الهمام الإمام الأعظم أبي حنيفة النعمان رضي الله عنه في الفروع ومتبعون للإمام الهمام أبي الحسن الأشعري والإمام الهمام أبي منصور الماتريدي رضي الله تعالى عنهما... في الاعتقاد والأصول ومنتسبون من طرق الصوفية إلى الطريقة العلية المنسوبة إلى السادة النقشبندية، والطريقة الزكية المنسوبة إلى السادة الجشتية والطريقة البهية المنسوبة إلى السادة القادرية والطريقة المرضية المنسوبة إلى السهروردية». السهانبوري، خليل أحمد (م ۱۳۴۶)، مباحث فی عقائد أهل السنّة المسمى المهنّد علي المفنّد، ص ۴۰.

۵. «ولا نكفر مسلما بذنب من الذنوب وإن كانت كبيرة إذا لم يستحلها ولا نزيل عنه اسم الإيمان ونسميه مؤمنا حقيقة ويجوز ان يكون مؤمنا فاسقا غير كافر». ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، الشرح الميسر على الفقهين الأبسط والاكبر المنسوبين لأبی حنیفة، ص۴۳

۶. «اختلف الناس بعد نبيهم(ص) فی أشياء كثيرة ضلل فيها بعضهم بعضاً وبرئ بعضهم من بعض فصاروا فرقاً متباينين وأحزاباً متشتتين إلا أن الإسلام يجمعهم ويشتمل عليهم». مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، ص۱ و۲

۷. فتاوی رشیدیه، صفحه ۲۹۱

۸. Higgins, Andrew (January 24, 2009). "How Israel Helped to Spawn Hamas". The Wall Street Journal. Archived from the original on September 26, 2009. Retrieved January 25, 2023. "Hamas, to my great regret, is Israel's creation," says Mr. Cohen, a Tunisian-born Jew who worked in Gaza for more than two decades. Responsible for religious affairs in the region until 1994, Mr. Cohen watched the Islamist movement take shape, muscle aside secular Palestinian rivals and then morph into what is today Hamas, a militant group that is sworn to Israel's destruction.

۹. «والذين يرون في معاوية دهاء وبراعة لا يرونها في علي رضي الله عنه، ويعزون إليهما غلبة معاوية في النهاية، إنما يخطئون تقدير الظروف كما يخطئون فهم علي وواجبه، لقد كان واجب علي الأول والأخير: أن يرد للتقاليد الإسلامية قوتها، وأن يرد إلى الدين روحه، وأن يجلوا الغاشية التي غشت هذا الروح على أيدي أمية في كبرة عثمان ووهنه، ولو جارى معاوية في إقصاء العنصر الأخلاقي من حسابه؛ لسقطت مهمته، ولما كان لظفره بالخلافة خالصة من قيمة في حياة هذا الدين؛ فما جدوى استبدال معاوية بمعاوية؟! إن علياً إما أن يكون علياً، أو فلتذهب الخلافة عنه، بل فلتذهب حياته معها، وهذا هو الفهم الصحيح الذي لم يغب عنه كرم الله وجهه وهو يقول: "والله مامعاوية بأدهى مني، ولكنه يغدر ويفجر، ولولا كراهية الغدر؛ لكنت من أدهى الناس». سید قطب، العداله الاجتماعی فی الاسلام، الطبعة الخامسة، ۱۹۳-۱۹۴ و ۱۶۳-۱۶۴ طبع ۱۹۹۵.

۱۰. الملا محمد عمر المجاهد بصفته مؤسس (حركة طالبان) وأحد قادة المسلمين يولي اهتماماً كثيراً بقضايا الأمة الإسلامية، فهو دافع دوماً عن المسجد الأقصى قبلة المسلمين الأولى وعن قضية المسلمين الفلسطينيين الحقة،

https://www.alsomood.af/%d8%a7%d9%84%d8%b3%d9%8a%d8%b1%d8%a9-%d8%a7%d9%84%d8%b0%d8%a7%d8%aa%d9%8a%d8%a9-%d9%84%d9%8

رژیم صهیونیستی در حادثه‌ی «طوفان الاقصیٰ» ضربه‌فنّی شد؛ یعنی حماس به عنوان یک گروه مبارز نه به عنوان یک دولت، نه به عنوان یک کشور با امکانات زیاد؛ به عنوان یک گروه، یک گروه مبارز توانست دولت غاصب صهیونیست را با آن همه امکانات ضربه‌فنّی کند.

- بخش دوم از منظر مواضع آگاهی بخشی و فرهنگی:

که در این زمینه کارهایی زیادی و روشنگری‌هایی صورت پذیرفت، مانند خلق ادبیات عامه‌پسند و سرودهای حماسی و توجه به افکار عمومی و فعال کردن تحلیل گران و...»

در نتیجه باید گفت مساله فلسطین همواره مساله طالبان بوده است و از زمان تاسیس آن به فلسطین بعنوان یک دغدغه فکر شده است هرچند که در مقام عمل شاید محسوس و ملموس نبوده و انتظار بیشتری از جریان طالبان برای کمک به فلسطین دیده می شد اما از بسیاری از کشورهای اسلامی فعال تر عمل نموده است و این روحیه بخاطر استکبارستیزی این جریان است همانگونه که حماس نیز با قوت زیادی این روحیه را داراست. و ملاحظه می شود که طالبان بر اثر همین روحیه، شیطان بزرگ آمریکا را با تحقیر تمام از افغانستان بیرون راند و جریان حماس هم بینی رژیم نامشروع صهیونیستی را به خاک مالید و هر دو، در این مساله مورد تمجید مقام معظم رهبری قرار گرفتند. حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (دامت برکاته) در مورد کار بزرگ طالبان در بیرون راندن آمریکا فرمودند:

«همین درک غلط موجب شد که آمریکا در افغانستان تحقیر شود، و پس از آن ورود پُر سر و صدا در بیست سال پیش، و پس از به کار بردن سلاح و بمب و آتش در برابر مردم بی‌دفاع و غیرنظامی، خود را در باتلاق حس کند و نیرو و ابزار نظامی خود را از آن بیرون بَرَد. البتّه ملّت بیدار افغان باید مراقب ابزارهای اطّلاعاتی و سلاحهای جنگ نرم آمریکا در کشورش باشد و هشیارانه در برابر آن بِایستد.»

همچنین در مورد کار بزرگ حماس در شکست دادن رژیم صیونیستی فرمودند:

«رژیم صهیونیستی در حادثه‌ی «طوفان الاقصیٰ» ضربه‌فنّی شد؛ یعنی حماس به عنوان یک گروه مبارز نه به عنوان یک دولت، نه به عنوان یک کشور با امکانات زیاد؛ به عنوان یک گروه، یک گروه مبارز توانست دولت غاصب صهیونیست را با آن همه امکانات ضربه‌فنّی کند.»

4%d9%85%d8%ba%d9%81%d9%88%d8%b1-%d9%84%d9%87-%d8%a8%d8%a5%d8%b0%d9%86d8%a7%d9%84%d9%84%d9%87-%d8%a3%d9%85/

۱۱. إنّ إمارة أفغانستان الإسلامية ترتبط بالعالم الإسلامي والمسلمين برباط التعاضد الديني، وتعتبر نفسها شريكة في أفراحهم وأحزانهم، ولذلك ترفع صوتها في كل وقت لتحقيق مطالبات الشعب الفلسطيني

12. https://www.alsomood.af/%d8%a8%db%8c%d8%a7%d9%86-%d8%a3%d9%85%db%8c%d8%b1-%d8%a7%d9%84%d9%85%d8%a4%d9%85%d9%86%db%8c%d9%86-%d8%a7%d9%84%d9%85%d9%84%d8%a7%d9%91-%d8%a3%d8%ae%d8%aa%d8%b1-%d9%85%d8%ad%d9%85%d8%af-%d9%85%d9%86/

۱۳. فلا يمكن لأحد أن يتصور مدى الوحشية التي يرتكبها الاحتلال وعملائه في أفغانستان وفي فلسطين وفي غيرها من البلاد الإسلامية، ففي كل يوم نسمع أن بيتاً في فلسطين قد دُمّر لأجل بناء مستوطنة صهيونية، وأن قرية بأكمها في أفغانستان قُصفت بغية قمع المناهضين للحكومة العميلة وترهيبهم.
https://www.alsomood.af/%d8%a3%d9%81%d8%ba%d8%a7%d9%86%d8%b3%d8%aa%d8%a7%d9%86-%d8%a8%d9%8a%d9%86-%d8%a7%d8%ad%d8%aa%d9%84%d8%a7%d9%84%d9%8a%d9%86-%d8%b9%d8%b3%d9%83%d8%b1%d9%8a-%d9%88%d9%81%d9%83%d8%b1%d9%8a/

۱۳. غزة أمام دمار مخطط وإبادة جماعية
كلمة اليوم:
تعرضت مدينة غزة بفلسطين لقصف مكثف من قبل إسرائيل في الأيام القليلة الماضية، حيث قضى الشعب الفلسطيني أيام عيد الفطر تحت نيران القصف والبارود.
... إن مأساة غزة كما أنها اختبار عزم وصمود للشعب الفلسطيني، فهي في الوقت نفسه اختبار للضمائر والعواطف الإنسانية بأسرها.
إن صمت البشر المميت تجاه هذا القتل الجماعي يثبت مدى فقدان البشرية الحالية لأصالتها، ويتضح من استمرار هذا الظلم أن عالم اليوم يسوده قانون الغابة الذي يوجب أن يأكل الأقوياء الضعفاء.
هذا الاستهتار الكبير يثبت أن القانون الدولي والإعلان العالمي لحقوق الإنسان والصراخ من أجل الإنسانية كلها أكاذيب وكلمات دعائية ترويجية ليس لها أي جانب عملى!!
https://www.alsomood.af/%D8%BA%D8%B2%D8%A9-%D8%A3%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AF%D9%85%D8%A7%D8%B1-%D9%85%D8%AE%D8%B7%D8%B7-%D9%88%D8%A5%D8%A8%D8%A7%D8%AF%D8%A9-%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9%D9%8A%D8%A9/

۱۴...إن إمارة أفغانستان الإسلامية تهنئ رئيس حركة المقاومة الإسلامية الفلسطينية "حماس"، ومجاهديها الأبطال الغيورين، وشعبها المسلم بهذا النصر العظيم، وتسأل المولى جل جلاله أن يحرر جميع أرض فلسطين المحتلة وفي طليعتها مسجد الأقصى "أولى القبلتين" من براثن الاحتلال الصهيوني، وأن ينجي هذا الشعب المضطهد منذ أمد طويل من مخالب الظلمة والمحتلين، ليعيشوا في العالم في دولة مستقلة كباقي الشعوب الحرة.
https://www.alsomood.af/%d8%a8%d9%8a%d8%a7%d9%86-%d8%a7%d9%84%d8%a5%d9%85%d8%a7%d8%b1%d8%a9-%d8%a7%d9%84%d8%a5%d8%b3%d9%84%d8%a7%d9%85%d9%8a%d8%a9-%d8%ad%d9%88%d9%84-%d8%a7%d9%84%d8%a5%d9%81%d8%b1%d8%a7%d8%ac-%d8%b9%d9%86/

15 -https://www.alsomood.af/%d8%a7%d9%84%d8%a5%d9%85%d8%a7%d8%b1%d8%a9-%d8%a7%d9%84%d8%a5%d8%b3%d9%84%d8%a7%d9%85%d9%8a%d8%a9-%d9%88%d8%a3%d8%ad%d8%af%d8%a7%d8%ab-%d8%ba%d8%b2%d8%a9/

16 -https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=48289
۱۴۰۰/۰۴/۲۸، پیام به مناسبت فرارسیدن ایام حج.

17 -https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=54447
بیانات رهبر انقلاب در دیدار قهرمانان ورزشی و مدال‌آوران بازی‌های آسیایی و پارا آسیایی. ۱۴۰۲/۹/۱

نگاه افغانستان به طوفان الأقصی

بررسی مواضع گروه‌های مختلف افغانستانی پیرامون مسئله فلسطین

دکتر بهرام زاهدی
کارشناس مسائل جهان اسلام

مقدمه

در ۱۵ مهر ۱۴۰۲ طوفان الأقصی به پا خاست و بار دیگر مسئله رهایی قدس شریف را در کانون توجه جهان اسلام قرار داد. ملت‌های مسلمان و انسان‌های آزاده در سراسر جهان با مظلومین فلسطین اعلام همبستگی کردند و دولت‌ها، احزاب، گروه‌های سیاسی و... نیز در همه جهان به‌نوعی با یکی از طرفین ماجرا همدلی کردند. اما موضع‌گیری و همدلی و همبستگی افغانستان به‌عنوان یکی از کشورهای مسلمانی که هرگز رژیم صهیونیستی را به‌رسمیت نشناخته است، به کدام سمت و سو بود؟ رویکرد دولت کنونی این کشور به ماجرا چگونه بود؟ پاسخ به این پرسش‌ها از آنجا مهم‌تر می‌شود که به یاد داشته باشیم بازار شایعات در خصوص نقش و حضور رژیم صهیونیستی در افغانستانِ پسا اشغال، هرچند غیرعقلانی و مضحک، اما تا حدودی پررونق بود. تنها یکی از موارد شایعه در مرداد ۱۴۰۱ خبر حضور نیروهای رژیم صهیونیستی در فرودگاه‌های افغانستان بود![1]

۱. بررسی کوتاه دوران گذشته

چنان که بیان شد، افغانستان هرگز رژیم صهیونیستی را به‌رسمیت نشناخته است، چه در دوران پادشاهی، چه در دوران جمهوریت داودخانی، چه دوران کمونیستی و چه پس از آن. عمده مردم افغانستان نیز همواره به آرمان رهایی قدس به‌عنوان یک آرمان مقدس نگریسته‌اند. ناظر به همین احساسات پاک اسلامی مردم افغانستان بود که حتی دولت کمونیستی، به‌ویژه آخرین رئیس جمهور آن، محمد نجیب‌الله، سخن گفتن

از موضوع فلسطین را در برنامه‌های خود جای داده بودند. نجیب‌الله حتی در یک سخنرانی معروف می‌گوید که چرا اعراب برای جهاد به فلسطین نمی‌روند و به افغانستان می‌آیند که البته به‌رغم ظاهر زیبا، سخنی برای فرافکنی بوده است و اتفاقاً اعراب حاضر در افغانستان به رهبری عبدالله عزام فلسطینی، افغانستان را علاوه بر مسائل جهادی دیگر، پایگاهی برای تشکل یافتن و آماده شدن برای اقدام در فلسطین می‌دیدند. (بعد از اخراج ارتش سرخ شوروی از افغانستان، عزام قصد اجرایی کردن این نقشه را داشت، اما در سال ۱۹۸۹ در پیشاور وی و دو فرزندش ـ احتمالاً به‌دست موساد ـ ترور شدند.) گروه‌های مختلف اسلام‌گرای افغان نیز در سال‌های جهاد و پس از آن همگی مسئله قدس را به‌عنوان یکی از مسائل خود یاد می‌کردند و به همین دلیل چه در دولت مرحوم ربانی یا دولت اول طالبان یا حتی پس از آن در دوران کرزی و غنی، موضع رسمی افغانستان به‌رسمیت نشناختن رژیم صهیونیستی و ابراز همدلی با مردم فلسطین بود. مراسم روز قدس نیز معمولاً در کابل، هرات، مزارشریف، قندهار و... گرامی داشته می‌شد. البته از سال ۲۰۰۴ به بعد (به‌ویژه در دوران غنی) برخی اخبار از آمد و شد صهیونیست‌ها حکایت داشت از جمله حضور نیروهای ویژه ارتش صهیونیستی در پایگاه هوایی شیندند،[۲] نزدیک مرز ایران، که البته با درگیری طالبان و نیروهای ناتو در غرب افغانستان مجبور به ترک این پایگاه هوایی شدند.

۲. موضع‌گیری طالبان

برخلاف اخبار داغ شایعات در ایران طی سال‌های گذشته، طالبان همواره در رادیوی خود (صدای شریعت) و مجلات خود (حقیقت، شهامت و...) از آرمان قدس سخن می‌گفت و همان‌طور که گفته شد، اساساً همه گروه‌ها در افغانستان این گفتمان را مطرح می‌کردند. با اینکه شدت و ضعف آن در گروه‌های مختلف، متفاوت بود، اما در خصوص طالبان، شاهد حضور پررنگ این گفتمان بودیم. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان، پیش از پیروزی طالبان، از رژیم صهیونیستی به‌عنوان «غده‌ای در پیکر امت اسلامی» یاد می‌کرد[۳] و پس از پیروزی نیز این گفتمان ادامه پیدا کرد. حتی حماس از قبلِ پیروزی طالبان رابطه

مستقیم با این جنبش داشت. عکس معروف ملا برادر و اسماعیل هنیه متعلق به دوران پیش از پیروزی طالبان است.

در سفر برخی چهره‌های طالبان به ترکیه در سال ۱۴۰۱ نیز دیداری میان ذبیح‌الله مجاهد و اسماعیل هنیه در ۴ آبان ۱۴۰۱ انجام گرفت. حماس در تابستان ۱۴۰۰ اخراج آمریکا و پیروزی طالبان را تبریک گفت و چنان که سیمور هرش، عبدالباری عطوان و برخی از نویسندگان به‌خصوص عرب‌زبان گفته بودند از اتفاق رخ‌داده در افغانستان روحیه تازه‌ای گرفت. خالد مشعل در ۲۷ مهر ۱۴۰۲ در گفت‌وگویی با العربیه اظهار کرد: «طالبان امریکا را شکست داد. ما نیز اسرائیل را شکست خواهیم داد.»[۴]

امارت اسلامی افغانستان
دفتر سخنگوی
شماره: ۴۵۵
۱۴۴۵/۳/۲۲هق

اعلامیه امارت اسلامی در پیوند به بمباردمان و محدودیت های وحشیانه در نوار غزۀ فلسطین

از چند روز بدینسو که بمباردمان ها و حملات وحشیانه از سوی اسرائیل غاصب بالای مردم مظلوم و بیچارۀ فلسطین جریان دارد، هزاران تن بی سرپناه شده اند و هنوز هم به آنان گفته شده که بیشتر از یک میلیون فلسطینی خانه های شان را ترک کنند، صدها زن، کودک و محاسن سفید شهید و شمار زیادی از خانه های مسکونی ویران شده اند.

همچنان تحریمات از سوی اسرائیلی های غاصب سنگین تر شده میرود و رهبران اسرائیل به گونه رسمی اعلام نموده اند که مواد خوراکی، آب، ادویه جات و تیل که همه مواد اولیه ضروری و حیاتی برای انسان ها است، هیچ یک به غزه اجازه داده نشود.

امارت اسلامی این وحشت بزرگ انسانی را به شدیدترین الفاظ محکوم می کند.

یکبار دیگر مراتب تسلیت و حمایت خویش را از مردم مظلوم فلسطین اعلام می نماید و از سایر کشورهای اسلامی نیز می خواهد که از فلسطینیان مظلوم دستگیری نموده و در این امتحان بزرگ الهی بی تفاوت باقی نمانند.

همچنان آن عده کشورها و سازمان ها که در کشورهای مستقل دیگر برای مداخلات شان از موضوعات انسانی و حقوق بشری به ویژه حقوق زنان و کودکان استفاده می کنند، چرا اکنون در حق تلفی آشکار زنان، مردان و اطفال فلسطین و مظلومیت آنان خاموش هستند و با هم از غاصبین حمایت می کنند؟

بناً آشکار می گردد که در حقیقت برای آنان حقوق بشری ارزش ندارد، بلکه این شعار تنها آن زمان به کار گرفته می شود که به اهداف شوم سیاسی و استخباراتی شان کاملاً پیوند داشته باشد، در غیر آن، انسان فلسطین(کودک، زن و محاسن سفید) بشر نیست؟

حیثیت و موثریت سازمان ملل متحد و شورای امنیت در این موضوع برای همه جوامع معلوم می شود.

در منطقۀ شمال نوار غزه، تلاش برای بی خانمان ساختن جبری ۱.۲ میلیون فلسطینی و پلان الحاق مناطق فلسطین یک جنایت جنگی است و در این رابطه موقف غیر موثر جامعۀ جهانی و نظم کنونی جهانی، ناکامی بی سابقه را نشان میدهد.

امارت اسلامی افغانستان بالای تمام جهان به خصوص بالای کشورهای اسلامی و سازمان همکاری های اسلامی صدا بلند می کند که هرچه زودتر به قضیۀ فلسطین رسیدگی صورت گیرد و از وحشت و اقدامات مهارنشدنی اسرائیل به زودترین فرصت جلوگیری شود، در غیر آن در نتیجه وضعیت جاری در آنجا، مسئولیت هرگونه فاجعه انسانی به دوش همه خواهد بود.

امارت اسلامی افغانستان

۱۴۴۵/۳/۲۹هـ ق

۱۴۰۲/۷/۲۲هـ ش. 14/10/2023م

اما بسیار مهم است ببینیم با آغاز عملیات طوفان الأقصی موضع گیری رسمی طالبان چه بوده است و چگونه به قضیه نگاه کرده است؟ وزارت امور خارجۀ امارت اسلامی افغانستان در روز آغاز عملیات طوفان الأقصی (۷ اکتبر) با صدور بیانیه‌ای موضع رسمی کابل را چنین اعلام کرد: «... هر نوع دفاع و مقاومت مردم فلسطین را برای آزادی سرزمین و مقدسات خویش حق مشروع آنها می داند. امارت اسلامی افغانستان از حق مشروع، تاریخی و قانونی مردم فلسطین برای داشتن یک کشور مستقل در سرزمین تاریخی فلسطینی‌ها اعلام حمایت می‌نماید و از کشورهای اسلامی، سازمان همکاری‌های اسلامی، جامعه جهانی و به‌خصوص کشورهای تأثیرگذار در منطقه می خواهد تا جلوی خشونت نیروهای اشغالگر اسرائیلی را در برابر مردم بی گناه فلسطین گرفته و برای حل قضیۀ فلسطین بر مبنای اعطای حقوق مشروع فلسطینی‌ها دست به کار شوند.»[۵]

نکته مهم اینجاست که این بیانیه به «حق مشروع مقاومت» و «کشور مستقل فلسطین در سرزمین تاریخی فلسطینی‌ها» اشاره می‌کند، برخلاف بیانیۀ خیلی از کشورهای جهان اسلام که نظریه دودولتی را دنبال می‌کنند.

در ۲۲ مهر نیز امارت اسلامی بیانیه دیگری صادر و در آن باز هم بر غاصب بودن صهیونیست‌ها تأکید کرد.

مردم افغانستان که در ماه مبارک رمضان در پویش «سنفطر فی القدس» (و ایام دیگر به‌ویژه روز قدس) احساسات پاک خود را نسبت به فلسطین ابراز کرده بودند، پس از عملیات طوفان الأقصی نیز اقدام به شادی در کنار نماد قدس شریف در کابل کردند.[۶] (نمادهای قدس در افغانستان در دوران امارت اسلامی احداث شده‌اند.) همچنین تظاهرات‌های زیادی را در سراسر افغانستان در همبستگی با مردم غزه شاهد بوده‌ایم. وزیر داخله امارت اسلامی، سراج‌الدین حقانی، نیز در همین ایام در مراسم افتتاح یکی دیگر از نمادهای قدس گفت: «آزادی قدس به‌دست نیروهای فلسطینی قطعی است.»[۷] برادر کوچک او، انس حقانی، نیز وضعیت کنونی را بیانگر فروپاشی نظم جهانی از منظر اخلاقی دانست.

امیرخان متقی، وزیر خارجه امارت اسلامی، هم در دیدار با هیئت اتحادیه علمای جهان اسلام در ۱۰ آذر ۱۴۰۲ گفت: «وضعیت جاری، شهادت‌ها، هجرت‌ها و قربانی‌ها در این کشور ما را اندوهگین ساخته است، اما مقدمه پیروزی همیشه چنین قربانی‌ها می‌باشد.»[۸]

اشتیاق مردمی برای حضور در غزه و حمایت از مردم فلسطین نیز بسیار بالاست. در همین راستا فیلمی از نیروهای طالبان در فضای مجازی پخش شد که رژیم صهیونیستی را به انجام عملیات‌های گسترده شهادت‌طلبانه تهدید می‌کردند.[۹]

رسانه رسمی امارت اسلامی نیز در این ایام چندین یادداشت مهم منتشر کرد. در یکی از این یادداشت‌ها به قلم طلحه مبارز بدخشانی می‌خوانیم:

«اسارت، شهادت و به بند کشاندن اطفال، زنان، پیر و برنای آنها یک امر عادی می‌باشد. نیروهای اشغالگر از هیچ نوع ظلم و جنایت در مقابل مردم عام آن دیار کوتاهی نمی‌کنند، و با سخت‌ترین افزار و وسایل به‌دست داشتهٔ خویش به شکنجه مردم ادامه می‌دهند. بنیادهایی که داد از حقوق بشر، حقوق زنان و اطفال را در جهان سر می‌دهند خاموش نشسته‌اند و به ظلم و بربریت آنها نظاره‌گرند و هیچ نوع واکنش در قبال مظالم نیروهای اشغالگر نمی‌دهند. سازمان بین‌الملل در قبال اشغال مناطق فلسطین که مخالف کنوانسیون‌های این سازمان می‌باشد، در خواب عمیق قرار دارد. از این معلوم می‌شود که اینها فقط در پی تخریب سرزمین فلسطینی و تماشاگر نیروهای اشغالگر بوده و همه صداهایی که برای حقوق بشر سر می‌دهند جز فریب جهان اسلام چیزی دیگری نمی‌باشد.»[۱۰]

در مقاله بسیار مهم دیگر احمدالله مهاجر می‌نویسد:

«واقعاً نمی‌دانم چه توجیهی دارید؟ چگونه اسلام را قاطی می‌کنید؟ چگونه برای کفر

ضداسلام و در جامعه اسلام فعالیت دارید؟ تفاوت شما با اسرائیل در چیست که آنان مردم فلسطین را در خانه‌ها و مساجد کشتند و شما نیز در ولایت بغلانِ افغانستان، در مسجد نمازگزاران را کشتید!؟[11]

چرا بی‌اعتنا در مقابل اسرائیل هستید!؟ شما که داد از جهانی بودن می‌زنید! داد از اینکه در تمام نقاط جهان می‌توانید علیه کفر هجوم ببرید! آیا این دلالت بر این نمی‌کند که شما دست‌نشانده و پروژه همان اسرائیلی هستید که امروز شما نیز همچون آنان مردم بی‌گناه را می‌کشید و مساجد را تخریب می‌کنید؟ آنها مسجدی در فلسطین و شما مسجدی در افغانستان!؟ واقعاً تفاوت میان شما و اسرائیل در چیست؟! از کجا بگویم و به کجا ختم کنم؟! اما در یک کلام خلاصه می‌کنم: داعش گرگی در لباس گوسفند علیه مسلمانان و به نفع دشمنان اسلام!»[12]

در پایان این بخش گفتنی است چند سایت معتبر مثل نیوزویک و چندین نفر از جمله مایکل مک کال، رئیس کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا، مدعی شدند که سلاح‌های امریکایی به جامانده در افغانستان به دست فلسطینی‌ها رسیده است.

۳. موضع گیری مخالفان طالبان

شاید معروف‌ترین چهره مخالف طالبان اکنون احمد مسعود باشد. در اواخر تابستان ۱۴۰۲ نشریه «معاریو» رژیم صهیونیستی مدعی شد که مسعود گفته است هر کمکی حتی از سوی تل آویو را برای پیشبرد اهداف خود می‌پذیرد که البته این ادعا با واکنش مسعود مواجه و خوشبختانه تکذیب شد. انتظار می‌رفت پس از عملیات طوفان الأقصی و بروز احساسات تقریباً همه مردم افغانستان از اقوام مختلف در همدلی با غزه، مسعود و

نشریه اسرائیلی: رهبر جبهه مقاومت خواستار حمایت اسرائیل برای مبارزه با طالبان شده است

جبهه وابسته به او نیز واکنش محکمی نشان دهند. جبهه موسوم به «مقاومت ملی» و معروف به «مقاومت پنج‌شیر» بیانیه‌ای صادر کرد که اگر یک نکته در آن نبود، می‌شد آن را بیانیه‌ای خوب و همنوا با مسلمانان آزاده جهان تلقی کرد؛ اما متأسفانه اشاره به عبارت «در چارچوب قطعنامه سازمان ملل» که به‌معنی پذیرش نظریه دودولتی است، وجه مثبت بیانیه را کم‌رنگ کرد.

متن بیانیه چنین است: «کوچ دادن اجباری ساکنان نوار غزه و حمله احتمالی اسرائیل به آن خلاف تمام موازین بین‌المللی بوده و فاجعه بزرگ‌تر بشری را در قبال خواهد داشت. جبهه از داعیه تشکیل دولت مستقل فلسطین براساس مطالبات برحق فلسطینیان در چارچوب قطعنامه‌ها و فیصله‌های سازمان ملل متحد حمایت نموده و اقدامات رژیم اسرائیل را در خصوص توسعه شهرک‌ها در مناطق مورد منازعه، محرک اصلی بحران جاری می‌داند....»[۱۳]

سفر احمد مسعود به پاریس و دیدار با ماکرون در اوج نسل‌کشی صهیونیست‌ها در غزه نیز نکته منفی دیگر این جریان در این ایام بود.

ماکرون که از نسل‌کشی صهیونیست‌ها با این عبارت حمایت کرده بود: «اسرائیل در جنگ با تروریسم تنها نیست»(!)[۱۴] میزبان مسعود شد. این اتفاق از پیامدهای منفی پیوند خوردن با برنارد هانری لوی و جریان فرانسوی فعال در رابطه با مسائل جهان اسلام است که به هیچ وجه جریان سالمی نیستند. شمس‌الدین حفیظ، رئیس مرکز اسلامی مسجد بزرگ پاریس و عضو کمیسیون ملی حقوق بشر فرانسه، یکی از نمونه‌های این خط فکری و سیاسی ناسالم است. او مقاومت فلسطین را مجرم و حماس را نیروی تروریستی خواند و به همین دلیل مورد انتقاد شدید مسلمانان فرانسه و الجزایر و... قرار گرفت. در ۷ مهر ۱۴۰۲ او میزبان احمد مسعود و مراسم رونمایی و جایزه دادن به کتاب «آزادی ما» احمد مسعود بود.

در مورد سایر احزاب و گروه‌های مخالف طالبان باید اشاره کرد که از گروه‌های کوچک پر سروصدا مانند جبهه آزادی و زنان فعال در اروپا و... در رابطه با مسائل فلسطین هیچ صدایی بلند نشد، اما «شورای مقاومت ملی برای نجات» مستقر در ترکیه و حزب جمعیت اسلامی افغانستان در بیانیه خود از مردم فلسطین دفاع کردند.

شورای مقاومت ملی برای نجات گفت: «رژیم اسرائیل با ادامه اعمال وحشیانه و کشتار مردم بی‌گناه فلسطین، انسانیت را در آزمون بزرگی قرار داده است. این رژیم با بمباران و هدف قرار دادن بیمارستان المعمدانی که در نتیجه آن صدها نفر به‌شمول زنان و کودکان شهید و زخمی شده‌اند، زشت‌ترین قساوت ممکن را از خود نشان داده و به‌گونه آشکار قوانین بین‌المللی بشردوستانه را که در آن بر حفاظت از افراد ملکی به‌ویژه کارکنان طبی تأکید شده، نقض کرده است.»

در اعلامیه جمعیت اسلامی افغانستان نیز آمده است: «رژیم اشغالگر اسرائیل با ادامه اعمال وحشیانه و کشتار مردم بی‌گناه فلسطین انسانیت را در آزمون بزرگی قرار داده است. این رژیم با بمباران و هدف قرار دادن بیمارستان المعمدانی که در نتیجهٔ آن صدها نفر به‌شمول زنان و کودکان شهید و زخمی شده‌اند، زشت‌ترین قساوت ممکن را از خود نشان داده و به‌گونه آشکار قوانین بین‌المللی بشردوستانه را که در آن بر حفاظت از افراد ملکی به‌ویژه کارکنان طبی تأکید شده، نقض کرده است. بدون شک برخورد دوگانه مدعیان حقوق بشر با ارزش‌های انسانی، رژیم اشغالگر اسرائیل را در تشدید جنایت‌های بیشتر به بهانه دفاع از خود، بی‌باک‌تر ساخته است.»

نتیجه‌گیری

ملت مسلمان افغانستان مانند همه دهه‌های گذشته اکنون نیز حامی سرسخت آرمان رهایی قدس شریف است. شاید کمتر موضوعی می‌تواند چنین وفاقی در افغانستان ایجاد کند و توده‌های مختلف مردم از اقوام و مذاهب مختلف را یکدل و یک جهت پشت سر هدف واحد بسیج کند. در پاییز ۱۴۰۲ نیز حمایت مردم و دولت افغانستان بسیار واضح بوده است. بیانیه رسمی وزارت خارجه امارت اسلامی افغانستان مشعر بر حق مشروع مقاومت مردم فلسطین و تشکیل کشور مستقل فلسطینی در سرزمین تاریخی فلسطین بیانگر حمایت سیاسی کامل از مبارزات مردم فلسطین است. یادداشت‌های سایت رسمی امارت اسلامی و محکوم کردن داعش که در خصوص فلسطین خاموش است، از رخدادهای درخور توجه دیگر در این رابطه است.

مخالفان طالبان در خارج از افغانستان نیز در خصوص مسائل فلسطین موضع‌گیری کرده‌اند (الا گروه‌های موسوم به حقوق بشری! و گروه‌های مدعی مبارزه نظامی کوچک مانند جبهه آزادی) که در طول مقاله به آنها اشاره شد. بیانیه جریان احمد مسعود در این رابطه می‌توانست بیانیه خوبی باشد اگر به مسئله دودولتی تن در نمی‌داد و در کوران نسل‌کشی در غزه، احمد مهمان ماکرون نمی‌شد که در همین ایام گفته بود در کنار رژیم صهیونیستی برای مبارزه با تروریسم(!) ایستاده است. دفاع از آرمان قدس از پل‌های مهم وحدت در دل جامعه افغانستان و بین کشورهای ایران و افغانستان است و اقداماتی ناشایست مانند حرکت زشت روزنامه جمهوری اسلامی در «اسرائیل دوم» نامیدن طالبان چیزی جز کمک به امریکا و تخریب این پل نیست.

پی‌نوشت:

1. https://www.tabnak.ir/fa/news/1131580
2. https://iswnews.com/32460
3. https://af.shafaqna.com/FA/515821
4. https://www.ghatreh.com/news/nn14020701791250755584
5.https://mfa.gov.af/fa (7 اکتبر 2023)
6. https://www.mehrnews.com/news/5905504
7. https://www.farsnews.ir/news/14020806000414
8. https://www.farsnews.ir/af/news/14020910000412
9. https://www.khabaron-line.ir/news/1824816
10. https://www.alemarah-dari.af/articles-and-views (معضله فلسطین و خاموشی جهان اسلام)

۱۱. اشاره به حمله داعش به مسجد امام زمان(عج) مردم شیعه در ولایت بغلان افغانستان که موجب شهادت ده‌ها نمازگزار شد.

12. https://www.alemarah-dari.af/articles-and-views (قضیه فلسطین و سکوت مرگ‌بار داعش)
13. https://sputnik.af/20231015
14. https://www.farsnews.ir/news/14020802000285

مواضع طالبان
در خلال طوفان الاقصی درباره فلسطین

محمد ترابی
پژوهشگر جهان اسلام

پس از عملیات بی سابقه طوفان الاقصی توسط حماس در هفت اکتبر علیه اسرائیل، موجی از حمایت‌های گروه‌های مختلف در جهان اسلام از آن به راه افتاد.
یکی از جریان‌های جهان اسلام طالبان است که مدتی است در افغانستان مصدر امور را به دست گرفته است.
اما برخی می‌گویند امارت اسلامی افغانستان در قبال عملیات حماس علیه اسرائیل سکوتی آشکار کرده است و رهبران طالبان در این باره سکوت اختیار کرده اند.
برخی دیگر اندازه مواضع طالبان را متناسب با ماهیت جهادی-اسلامی او نمی دانند.
این دسته از تحلیل ها درباره مواضع طالبان، ابهاماتی را در اذهان مخاطبان ایجاد می کند.
این نوشتار به دنبال بررسی مواضع رسمی طالبان با تمرکز اصلی بر روی سایت‌ها و حساب‌های رسمی و منسوب به آن است.

وزارت خارجه عمارت اسلامی افغانستان

وزارت امور خارجه امارت اسلامی افغانستان به عنوان مسئول انعکاس مواضع این گروه طی پنج مرحله بیانیه رسمی داده و حمایت خود را از فلسطین اعلام نموده که در ادامه ذکر می شود:

۱. وزارت امور خارجه امارت اسلامی در روز هفتم اکتبر یعنی روز آغاز عملیات طوفان الاقصی، بیانیه رسمی داده و حمایت خود را از حق دفاع مشروع مردم فلسطین در مقابل اشغالگران صهیونیستی اعلام نمود:

و هر نوع دفاع و مقاومت مردم فلسطین را برای آزادی سرزمین و مقدسات خویش حق مشروع آنها می‌داند.
امارت اسلامی افغانستان از حق مشروع، تاریخی و قانونی مردم فلسطین برای داشتن یک کشور مستقل در سرزمین تاریخی فلسطینی‌ها اعلام حمایت می‌نماید و از کشور های اسلامی، سازمان همکاری‌های اسلامی، جامعه جهانی و بخصوص کشورهای تاثیرگذار در منطقه می‌خواهد تا جلو خشونت نیروهای اشغالگر اسرائیلی را در برابر مردم بیگناه فلسطین گرفته و برای حل قضیهٔ فلسطین بر مبنای اعطای حقوق مشروع فلسطینی‌ها دست به کار شوند.

۲. وزارت خارجه امارت اسلامی افغانستان در ۱۸ اکتبر در پی حادثه دلخراش بیمارستان المعدانی غزه بیانه ای صادر کرده و این عمل را به شدت محکوم کرده. در ذیل بیانیه آمده: «ما با فلسطینیان و آن عده کشورها و نهادهایی هم صدا هستیم که خواهان جلوگیری عاجل نسل‌کشی جاری و به محکمه‌کشانیدن جنایت‌کاران هستند»

امارت اسلامی افغانستان بمبارد شفاخانهٔ المعمدانی در غزه توسط نیروهای صهیونیستی را با شدیدترین الفاظ محکوم می‌کند و این عمل را وحشت و جنایت علیه انسانیت می‌داند.

۳. وزارت مذکور در ۲۳ نوامبر به آتش بس موقت در غزه واکنش نشان داده و ضمن استقبال از آن و انتقاد از استانداد‌های دوگانه حقوقی بشری نهادهای غربی، خواستار آتش بس دائم شده و راهکار اصلی را پایان اشغال گری می داند:

پس از یک‌ونیم ماه بمباران مسلسل توسط رژیم صهیونیستی بالای مردم بی‌دفاع نوار غزه که در نتیجهٔ آن بیشتر از ۱۴هزار فرد ملکی شهید شدند و نیروهای صهیونیستی همه حدود حقوق بشری را شکستند، اعلام توافق بر آتش‌بس برای چهار روز گامیست مثبت در راستای جلوگیری از تلفات بیشتر ملکی.

اعلام آتش‌بس موقت بشردوستانه و دیپلوماسی فعال دولت قطر در قسمت رسانیدن کمک‌های بشردوستانه به مردم نیازمند غزه ستودنیست و نیاز است تا به‌خاطر نجات حیات مردم غزه، این آتش‌بس دایمی شود.

رفتار دوگانهٔ دولت‌های غربی و سازمان‌های مدعی حقوق بشری در رابطه به نقض حقوق بشری در غزه و شکستن تمامی حدود بشری توسط رژیم صهیونیستی، به اعتبار آنها صدمه‌ای جبران‌ناپذیر رسانید.

راه‌حل جامع و پایدار قضیهٔ فلسطین این‌است که اشغال اراضی تاریخی فلسطین به پایان برسد و به فلسطینی‌ها حق داده شود تا مانند سایر ملت‌ها، دولتی مستقل در قلمرو تاریخی خود داشته باشند.

۴. در ۲ دسامبر با پایان آتش بس غزه مجدداً بیانه صادر کرده و ضمن محکوم کردن آغاز حملات اسرائیل و انتقاد از سازمان‌های بین المللی خواستار پایان جنایات رژیم صهیونیستی شده است:

پس از آتش‌بس چندروزه در نوار غزهٔ فلسطین، اشغالگران صهیونیستی روز گذشته یک‌باردیگر حملات وحشیانه بالای غزه را آغاز کرده‌اند که برعلاوهٔ نزدیک به ۳۰ هزار شهید و ۳۶ هزار زخمی در گذشته، تا اکنون نزدیک به ۳۰۰ فرد ملکی که بیشتر آنان زنان و اطفال اند به شهادت رسیده اند، ۶۰۰ زخمی و شمار زیاد افراد زیر مخروبه‌ها ناپدید اند.

امارت اسلامی وحشت جاری صهیونیست‌ها را با شدیدترین الفاظ محکوم می‌کند و خواهان توقف فوری آن است.

امارت اسلامی افغانستان از دولت‌های مؤثر بین‌المللی و منطقه‌یی، کشورهای اسلامی و سازمان‌های مدنی حقوق بشر می‌خواهد که جلو قتل عام جاری در غزه و فلسطین اشغال‌شده را بگیرند و زمینه را برای حل اساسی این قضیه فراهم کنند. ادامهٔ قتل عام در فلسطین، اعتبار ضعیف سازمان‌های بین‌المللی و کنوانسیون‌های بشری را از بین خواهد برد.

وزارت امور خارجه
امارت اسلامی افغانستان

۵. در ۹ دسامبر در پی وتوی قطعنامه آتش بس غزه توسط آمریکا از سوی وزارت خارجه افغانستان بیانیه صادر کرده و ضمن محکوم کردن وتو، آمریکا را در جنایات غزه شریک دانسته است:

وزارت امور خارجهٔ ا.ا.ا. موقف ایالات متحده را که مبتنی بر آن درخواست قطع‌نامهٔ آتش‌بس در غزه را برخلاف اجماع بین‌المللی و شورای امنیت ویتو کرد، تأسف‌بار و قابل محکومیت می‌داند. بدین‌گونه، امریکا خود را به‌طور آشکار در مظالم جاری در غزه شریک ساخت.

مولوی امیرخان متقی سرپرست وزارت امور خارجه عمارت اسلامی افغانستان در دیدار با هیئت عالی رتبه اتحادیه علمای جهان اسلام به تاریخ ۲ دسامبر اظهار داشت: «وضعیت جاری، شهادت‌ها، هجرت‌ها و قربانی‌ها در فلسطین ما را اندوهگین ساخته است، اما مقدمهٔ پیروزی همیشه چنین قربانی‌ها می‌باشد. شما مبارزه‌ای مؤثر در حق مردم مظلوم فلسطین انجام داده‌اید که ستودنیست»

همچنین وی تلاش های قطر برای آتش بس را ستوده است.

هیأت عالی‌رتبهٔ اتحادیهٔ علمای جهان اسلام با مولوی امیرخان متقی وزیر امور خارجهٔ ا.ا.ا. ملاقات نمود.

در افغان آقای متقی ضمن خوش‌آمدگویی به آنان، از مواقف و همکاری‌های علمای یادشده و قطر قبل و پس از پیروزی امارت اسلامی تشکری ویژه کرد. وی گفت که وضعیت جاری، شهادت‌ها، هجرت‌ها و قربانی‌ها در فلسطین ما را اندوهگین ساخته است، اما مقدمهٔ پیروزی همیشه چنین قربانی‌ها می‌باشد. شما مبارزهٔ مؤثر در حق مردم مظلوم فلسطین انجام داده‌اید که ستودنیست.

همانطور که مشاهده شد وزارت امور خارجه به عنوان مرجع اصلی اعلام مواضع رسمی حکومتی از روز اول عملیات طوفان الاقصی نسبت به آن موضع گیری کرده و سکوت نکرده است و حتی شخص سرپرست هم در دیدار اخیر خود موضوع فلسطین را مطرح کرد است.

انعکاس مواضع طالبان در سایت‌های خبری امارت

در سایت‌هایی که منسوب به امارت بوده می‌توان اخبار و مقالاتی را یافت که نشان دهنده نوع تفکر این گروه جهادی نسبت به مقوله عملیات هفتم اکتبر است:

۱. در سایت الإمارة که مواضع طالبان را منعکس می‌کند در تاریخ ۱۴۰۲/۹/۱۸ محمد داود مهاجر مقاله ای را با عنوان آنگاه که اقتدار اسرائیل فرو ریخت منتشر ساخته و ضمن تمجید از عملیات طوفان الاقصی، حرکت‌های جنبش‌های اسلامی را متأثر از پیروزی عمارت اسلامی افغانستان بیان می‌کند.

آنگاه که اقتدار اسراییل فروریخت!

نویسنده: محمدداود مهاجر مطالعات و بررسی‌ها پیرامون اوضاع فلسطین و برنامه‌های عادی‌سازی روابط با اسرائیل، این را نشان می‌داد که گروه‌های مبارز فلسطینی -بخش‌های سیاسی و نظامی- همه به این باور رسیده بودند که اشغالگران با حمایت حامیان‌شان در منطقه، دیر یا زود برنامهٔ اشغال باریکهٔ غزه را نیز پیاده خواهند کرد. پیش‌دستی مبارزان [...]

نویسنده: محمدداود مهاجر

۲. محمد داود اسحاق زهی به مناسبت وتوی قطعنامه آتش بس دائم در غزه توسط آمریکا مقاله ای را در همین سایت با عنوان وتوی وجدان‌های نیمه بیدار منتشر کرده و از آمریکا بخاطر وتو انتقاد کرده است.

صفحه نخست | کور پانه > مقالات و دیدگاها
مشاهده : ۵ د خبر کود : ۱۲۱۲۴۰ تاریخ انتشار : ۱۴۰۲-۰۹-۲۰ - ۶:۳۹ بعد از ظهر

وتوی وجدان‌های نیمه‌بیدار

نویسنده: محمد داود اسحاق‌زهی «یوسفی» در طول دوران اشغال فلسطین بیش از چهل بار آمریکا قطع نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را که در ارتباط به فلسطین بوده، وتو کرده که این نشانهٔ بی‌قید حمایت ایالات متحده از رژیم غاصب اسرائیل است. دولتمردان آمریکا برای رسیدن به قدرت همواره به میلیاردرهای یهودی نیاز داشته‌اند [...]

نویسنده: محمد داود اسحاق‌زهی «یوسفی»

نا گفته نماند نویسنده موضعی غیر منصفانه نسبت به جبهه مقاومت گرفته می‌نویسد: «جبهه به اصطلاح مقاومت که متشکل از ایران، حزب‌الله لبنان و برخی گروهای عراقی و سوری است و هیچ تناسبی با اسمشان ندارند و فقط در حد محکوم کردن اند و گه‌گاهی هم به خاطر راضی نگهداشتن طرفداران و مخاطبان خود و همچنین بستن دهان رسانه ها چند موشک به این طرف آن طرف پرتاب می کنند».

این در حالی است که نویسنده باید به خوبی بداند که سلاح‌هایی که غزه از آن برای دفاع از خود استفاده می‌کند و آموزش‌های تخصصی نیروهای حماس و دیگر مسائل همه از کشورهای مقاومت و در رأس آن ایران سرچشمه گرفته و ایران از روز اول انقلاب مدافع سرسختانه فلسطین بوده و هست و این را در عمل بارها به اثبات رسانده.

حداقل کشورهای مقاومت به خصوص ایران از شخص ولی فقیه تا دیگر مقامات رسمی در برابر این مساله موضع گیری همه جانبه اتخاذ کرده اند چیزی که در طالبان مفقود بوده است.

مضافا بر این حزب الله لبنان تا کنون بیشترین عملیات‌های این ادوار را انجام داده و ده‌ها شهید را در این راه تقدیم قدس کرده است و بارها به مواضع ارتش غاصب حمله برده و انصار الله یمن علاوه بر شلیک موشک به خاک اسرائیل، امنیت کشتی رانی دریایی در باب المندب برای اسرائیل به مخاطره انداخته و به صورت رسمی علیه اسرائیل اعلام جنگ نموده است این درحالی است که طالبان در تمام این مدت درگیر مناقشات خود با کشور مسلمان پاکستان است.

۳. همین سایت در تاریخ ۱۴۰۲/۷/۲۲ طی پستی بیانیه رسمی دفتر سخنگوی طالبان در محکومیت بمباران مردم اسرائیل را منتشر ساخت:

امارت اسلامی افغانستان
دافغانستان

شماره: ۴۵۵ — ۱۴۴۵/۳/۲۴ هـ ق

اعلامیه امارت اسلامی در پیوند به بمباردمان و محدودیت های وحشیانه در نوار غزهٔ فلسطین

از چند روز بدینسو که بمباردمان ها و حملات وحشیانه از سوی اسرائیل غاصب بالای مردم مظلوم و بیچارهٔ فلسطین جریان دارد، هزاران تن بی سرپناه شده اند و هنوز هم به آنان گفته شده که بیشتر از یک میلیون فلسطینی خانه های شان را ترک کنند، صدها زن، کودک و محاسن سفید شهید و شمار زیادی از خانه های مسکونی ویران شده اند.

همچنان تحریمات از سوی اسرائیلی های غاصب سنگین تر شده میرود و رهبران اسرائیل به گونه رسمی اعلام نموده اند که مواد خوراکی، آب، ادویه جات و تیل که همه مواد اولیه ضروری و حیاتی برای انسان ها است، هیچ یک به غزه اجازه داده نشود.

امارت اسلامی این وحشت بزرگ انسانی را به شدیدترین الفاظ محکوم می کند.

یکبار دیگر مراتب تسلیت و حمایت خویش را از مردم مظلوم فلسطین اعلام می نماید و از سایر کشورهای اسلامی نیز می خواهد که از فلسطینیان مظلوم دستگیری نموده و در این امتحان بزرگ الهی بی تفاوت باقی نمانند.

همچنان آن عده کشورها و سازمان ها که در کشورهای مستقل دیگر برای مداخلات شان از موضوعات انسانی و حقوق بشری به ویژه حقوق زنان و کودکان استفاده می کنند، چرا اکنون در حق تلفی آشکار زنان، مردان و اطفال فلسطین و مظلومیت آنان خاموش هستند و یا هم از غاصبین حمایت می کنند؟

بناً آشکار می گردد که در حقیقت برای آنان حقوق بشری ارزش ندارد، بلکه این شعار تنها آن زمان به کار گرفته می شود که به اهداف شوم سیاسی و استخباراتی شان کاملاً پیوند داشته باشد، در غیر آن، انسان فلسطین(کودک، زن و محاسن سفید) بشر نیست؟

حیثیت و موثریت سازمان ملل متحد و شورای امنیت در این موضوع برای همه جوامع معلوم می شود.

در منطقهٔ شمال نوار غزه، تلاش برای بی خانمان ساختن جبری ۱.۲ میلیون فلسطینی و پلان الحاق مناطق فلسطین یک جنایت جنگی است و در این رابطه موقف غیر موثر جامعهٔ جهانی و نظم ادونی جهانی، ناکامی بی سابقه را نشان میدهد.

امارت اسلامی افغانستان بالای تمام جهان به خصوص بالای کشورهای اسلامی و سازمان همکاری های اسلامی صدا بلند می کند که هرچه زودتر به قضیهٔ فلسطین رسیدگی صورت گیرد و از وحشت و اقدامات مهارنشدنی اسرائیل به زودترین فرصت جلوگیری شود، در غیر آن در نتیجه وضعیت جاری در آنجا، مسئولیت هرگونه فاجعه انسانی به دوش همه خواهد بود.

امارت اسلامی افغانستان

۱۴۴۵/۳/۲۹هـ ق
۱۴۰۲/۷/۲۲هـ ش. 14/10/2023م

۴. در همین سایت ابوصهیب در مقاله ای با عنوان مردم مظلوم فلسطین را فراموش نکنیم، فلسطین را مظلومترین مردم عصر حاضر معرفی کرده و در ادامه مقاله از سکوت برخی در قبال فلسطین انتقاد می کند.

خواننده محترم بی شک توجه دارد زمانی گروهی می تواند از دیگران بخاطر رفتاری انتقاد کند که خودش مرتکب آن نشده باشد. پس می توان این نتیجه را گرفت که از نظر نویسنده عمارت اسلامی سکوتی در این قبال نداشته است.

سایت‌های دیگر و کانال‌های تلگرامی

روزنامه افغانستان تایمز در کانال تلگرامی خود در پستی خبر دیدار هیئت علمای کشورهای اسلامی را با سراج الدین حقانی سرپرست وزارت داخله طالبان منتشر کرده است و در آن به نقل از وی نوشته:

«ظلمی که بالای مردم فلسطین جریان دارد رنج می برد و کمک به فلسطینیان برای افغان ها یک افتخار خواهد بود».

همین خبر توسط کانال تلگرامی امارت اسلامی نیز منتشر شده است.

کانال تلگرامی اخبار امارت اسلامی که توسط هواداران طالبان اداره می شود، از همدردی شیخ مولانا ندا محمد ندیم، سرپرست تحصیلات عالی افغانستان با مردم فلسطین خبر داده است.

همچنین روزنامه افغانستان تایمز در کانال تلگرامی خود خبری مبنی بر دیدار هیئت علمای جهان اسلام را با سرپرست وزارت دفاع ملی طالبان منتشر کرده و از قول وی تیتر کرده:

«مسئله فلسطین در مشترک همه مسلمانان جهان است».

همین خبر در کانال تلگرام امارت اسلامی هم منتشر شد که لینک هر دو پیش تر ذکر شد.

همچنین بنابر خبری که توسط خبرگذاری صدای افغانستان آوا در تاریخ های ۲۱ میزان که همان مهر می شود منتشر شده خبر از وجود تظاهرات در شهرهای کابل و ننگرهار می دهد.

تاریخ انتشار : جمعه ۲۱ میزان ۱۴۰۲ ساعت ۱۸:۱۸ کد مطلب : ۲۷۸۲۷۹

خبر > بین الملل > فلسطین

تازه‌ترین خبرها، فیلم و عکس را در کانال تلگرام خبرگزاری آوا دنبال کنید!

باشندگان ننگرهار خواهان توقف فوری حملات رژیم صهیونیستی شدند

برخی از گفته ها در فضای مجازی مبنی بر درخواست طالبان برای رفتن به فلسطین و جنگیدن با اسرائیل مطرح می شود اما چون از مراجع رسمی طالبان بیان نشده نمی توان به عنوان موضع رسمی این گروه معرفی کرد. تعجب آور این است که برخی از خبرگزاری ها که در آن خبر سکوت طالبان را منتشر کرده اند، امثال این اخبار را هم منتشر می کنند که تفحص از غرضشان جای کار دارد.

جمع بندی:

از کنار هم قرار دادن همه گزاره های ذکر شده می توان این نتیجه را گرفت که نسبت سکوت به این گروه در قبال فلسطین یا این دست نسبت ها نمی تواند صحیح باشد با این حال نمی تواند به این ابهام پاسخ دهد که آیا سطح واکنش های عمارت اسلامی افغانستان با آن چه از این گروه جهادگر اسلامی که در کارنامه خود مبارزه علیه آمریکا را ثبت کرده، متناسب هست یا نه؟

بی شک این سطح از واکنش ها هیچگاه در سطح کشوری مثل ایران نبوده است.

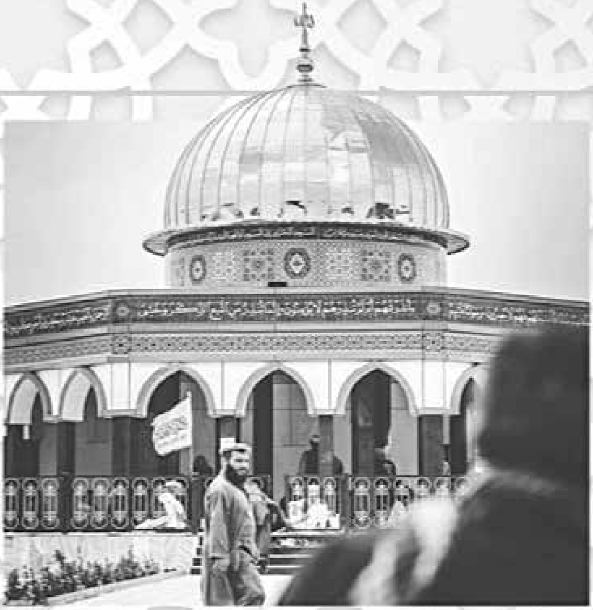

▪ ساخت نماد مسجدالاقصی توسط طالبان در کابل

مواضع طالبان درباره فلسطین قبل از طوفان الاقصی

▪ **بیانیه طالبان بعد از طرح ترامپ برای انتقال سفارت آمریکا به قدس:** این طرح ظالمانه تجاوز آشکار به حقوق فلسطینیان است.

▪ **رهبر طالبان در عید قربان ۱۴۰۲:** ظلم‌های اسرائیل علیه زنان، کودکان و مردم بی‌دفاع فلسطین را شدیداً محکوم می‌کنیم و از سایر کشورها می‌خواهیم که در راستای جلوگیری از این جنایت بزرگ و ظلم‌های وحشیانه، وظیفه خویش را ادا نمایند. کشورهای اسلامی در راستای جلوگیری از این جنایت بزرگ و ظلم‌های وحشیانه رژیم صهیونیستی وظیفه خویش را ادا نمایند.

▪ **بیانیه وزارت خارجه طالبان به دنبال حمله صهیونیست ها به اردوگاه جنین:** حملات پیاپی و ظالمانه اشغالگران صهیونیستی در شهر جنین فلسطین را محکوم می‌کنیم و خواهان توقف فوری آن هستیم.

▪ **ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان، آوریل ۲۰۲۳:** اسرائیل یک رژیم نامشروع صهیونیستی است و ما هیچگاه آن را به رسمیت نمی شناسیم. اسرائیل غده ای در پیکره امت اسلامی است و همه مسلمانان باید حول آن متحد شوند.

▪ **سهیل شاهین سخنگوی خارجی طالبان:** ما دوست داریم با همه کشورهای منطقه و همسایه و همینطور کشورهای آسیایی ارتباط داشته باشیم. اما اسرائیل بین این کشورها نیست و قطعاً هیچ رابطه‌ای با آن‌ها نخواهیم داشت.

▪ **انعام الله سمنگانی، معاون سخنگوی طالبان:** مسلمانان نباید مسئله فلسطین، مسجد الاقصی و قبله اول را فراموش کنند. مسلمانان برای پایان بخشیدن به ظلم اسرائیل باید وارد عمل شوند.

▪ **ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان در دیدار با اسماعیل هنیه مسئول دفتر حماس:** فلسطین مسئله تمام امت اسلامی است.

پیش درآمد:

طالبان غیر از مواضع کلامی و سیاسی درباره مسئله فلسطین، اقداماتی عملی نیز داشته است. از جمله یک نماد شهری مسجد الاقصی و دو مسجد با شمایل قبة الصخره احداث کرده است. نماد مسجد الاقصی در چهارراه کمپانی کابل، یک مسجد در تپه وزیر اکبر خان کابل و مسجدی دیگر در سه راه کابل-جلال آباد-لغمان که این مسجد همزمان با طوفان الاقصی افتتاح شد، احداث شده است.

۵
نماد مسجد الاقصی در
چهارراه کمپانی کابل

یک مسجد در تپه وزیر اکبرخان کابل

کاشت درخت زیتون
حول نماد قبة‌الصخره
در بزرگراه
کابل-جلال آباد
افغانستان

مسجدی در سه راه
کابل-جلال آباد-لغمان

زندگی با طالبان؛
قسمت اول ملا عبدالسلام ضعیف

زندگی با طالبان

برشی از زندگی ملا عبدالسلام ضعیف، زندانی سابق عضو طالبان در زندان گوانتانامو

مقدمه

ملا عبدالسلام ضعیف در سال ۱۳۴۶ شمسی در ولسوالی پنجوائی ولایت قندهار متولد شد. وی در سال ۱۳۵۷ و به دنبال کودتای کمونیستی در افغانستان به پاکستان مهاجرت کرد و در آنجا به تحصیل پرداخت. با آغاز به کار امارت اسلامی افغانستان وی در مسئولیت‌هایی همچون رئیس ادارای وزارت دفاع، معاون وزارت معادن و صنایع و رئیس عمومی حمل و نقل افغانستان فعالیت کرد. آخرین مسئولیت رسمی وی در حکومت طالبان، رئیس سفارت امارت اسلامی افغانستان در اسلام‌آباد پاکستان بود.

ملا عبدالسلام ضعیف مدتی پس از حمله نظامی آمریکا به افغانستان و در سال ۲۰۰۲ در پاکستان بازداشت و به دولت ایالت متحده آمریکا تحویل داده شد. دولت ایالات متحده وی را به مدت سه سال در زندان گوانتانامو زندانی و در سال ۲۰۰۵ آزاد کرد.

عبدالسلام ضعیف، در این کتاب به شرح خاطرات خود، فراز و نشیب‌های زندگی‌اش را از کودکی و نبرد با شوروی، تا شکل گیری حکومت طالبان و حمله نظامی آمریکا و دستگیری و اسارت در زندان گوانتانامو را بیان می کند.

ملا عبدالسلام ضعیف مدتی پس از حمله نظامی آمریکا به افغانستان و در سال ۲۰۰۲ در پاکستان بازداشت و به دولت ایالت متحده آمریکا تحویل داده شد. دولت ایالات متحده وی را به مدت سه سال در زندان گوانتانامو زندانی و در سال ۲۰۰۵ آزاد کرد

مرگ در خانه

من، در روستای کوچکی از توابع زنگی آباد (دومین روستای بزرگ استان پنجوایی) در سال ۱۹۶۸ به دنیا آمدم. خانواده‌ام چندین سال پیش از تولدم به دلیل ماجرایی[1] به پنجوایی (واقع در ولایت غربی قندهار) منتقل شده بودند. از نظر سیاسی، این دوران مصادف است با حکومت آخرین شاه افغانستان یعنی محمد ظاهر شاه. در این دوران صلح و ثبات نسبتا خوبی در کشور افغانستان برقرار است.

ما چهار فرزند بودیم، دو دختر و دو پسر و من سومین فرزند خانواده بودم. از کودکی خود چیز چندانی به یاد ندارم، مادرم زمانی که هنوز دو یا سه ساله بودم درگذشت و چیزی از او به یاد ندارم. پدرم مرد بسیار مهربانی بود. او هیچگاه ما را کتک نزد و بر سر ما فریاد نکشید، او یک عالم دینی بود و عمرش را صرف آموزش قرآن کریم نمود. او بسیار به سخاوت و اخلاق والا معروف بود و به نسبت ما بسیار از خودگذشته بود.

دوازده ساله بودم که به روستای مشان رفتیم. پدرم در آنجا روحانی مسجدی شد و در نبود مادرم ما مورد توجه و حمایت خانم‌های آن روستا بودیم. خواهر کوچکم در آنجا از دنیا رفت (هنوز علت فوت او را نمی‌دانم)، با فوت شدن اون پدرم بسیار غمگین شد. در حدود سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ موجی از خشکسالی منطقه ما را فرا گرفت که منجر به فوت افراد بسیاری شد. در این دوران ما به روستای رنگریزان (از توابع میومند در استان قندهار) منتقل شدیم. مشکلات خشکسالی و نبود آب این منطقه را به بیابانی خشک تبدیل کرده بود. ما نیز چون باقی مردم روستا در فقر و سختی زندگی می‌کردیم. پدرم تلاش می‌کرد قوت روزانه ما را تهیه کند. او ما را با خودش به مسجد میبرد و درکنار دیگر کودکان روستایی مشغول تحصیل می‌شدیم.

در ۱۹۷۵، درحالی که من فقط هفت سال داشتم، پدرم از دنیا رفت. بعد از او من و خواهرم به خانه یکی از خویشاوندانمان در چارشاخه رفتیم و آنجا اقامت گزیدیم. حدود

یک و نیم سال در آنجا بودیم، من صبح‌ها برای تحصیل به مسجد می‌رفتم و بعدازظهر برای کمک به خانه باز می‌گشتم و از گوسفندها، بزها و گاوها نگهداری می‌کردم، طویله را تمیز می‌کردم و به حیوانات غذا می‌دادم.

پدرم پیش از درگذشتش به خواهرم وعده داده بود که او را زودهنگام به عقد یکی از نزدیکان درآورد، پس از فوت پدرم تصمیم خانواده داماد این بود که به سرعت مراسم ازدواج برگزار شود و همین هم شد، روز ازدواج خواهرم بسیار غمگین شدم و گریه کردم، چرا که خواهرم تنها کسی از خانواده‌مان بود که همیشه کنار من بود، مراقبم بود و در کنار او بزرگ شده بودم.

بعد از عروسی، به خانه خویشاوندمان بازگشتم، این دوران برایم دوران سختی بود، غذا نمی‌خوردم و به مدرسه نمی‌رفتم، چرا که بسیار احساس تنهایی می‌کردم و نمی‌دانستم قرار است چه اتفاقی برایم بیفتد. هر از چندگاهی که برادر بزرگ ترم به دیدنم می‌آمد از او می‌خواستم که مرا با خود ببرد اما او امتناع می‌کرد، چرا که چنین امکانی برایش مقدور نبود.

با هدف ادامه تحصیل به خانه دایی‌ام رفت، او فرد قاطعی بود و چندین بار به من سیلی زد، اما همسرش بسیار خوش قلب و مهربان بود و به من توجه می‌کرد. درسم را در یک مدرسه محلی در سنگسر به پایان رساندم و سپس در کلاس درس ملا نعمت الله که از شاگردان پدرم در مشان بود ثبت نام کردم. وی به من محبت خاصی داشت. به شکل اتفاقی مولوی نیاز محمد که عالم بسیار بزرگی بود نیز در این مدرسه حضور داشت و برایم کتاب و لباس تهیه می‌کرد تا درسم را دنبال کنم. او یکی از شخصیت‌های با نفوذ در حزب دموکراتیک خلق کمونیستی بود، بعدها و بعد از به قدرت رسیدن محمد تره کی، او از وی حمایت کرد، حتی اظهار داشت که تره کی از معاونین امام مهدی و نماینده ایشان است. بیشتر شاگردان او بعد از پیوستنش به تره کی از وی دست کشیدند.

پس از مدتی، بستگانم مرا به یک مدرسه سکولار در قندهار بردند تا در کنار دروس دینی، دروس روتین مدرسه‌ای را نیز سپری کنم. در آنجا به دیدن مولوی نیازمحمد رفتم، در پی اصلاحات ارضی کمونیستی دولت به هر فرد که ثبت نام می‌کرد، مقداری زمین میداد. او از من خواست که ثبت نام کنم اما استادم ملانعمت الله مرا از این کار منع کرده بود، چرا که معتقد بود این عمل برخلاف شریعت است. در نتیجه صبح بدون خداحافظی از پیش او رفتم و پیشنهادش را با وجود اصراری که از سر خیرخواهی بود قبول نکردم.

این دوران مصادف بود با زمانی که استادم ملانعمت الله و باقی طلبه‌ها به پاکستان رفته بودند، چرا که کمونیست‌ها با اصرار طبقه تحصیل کرده سکولار، تمام قدرت‌های محلی را می‌گرفتند و به زندان میانداختند.

درسال ۱۹۷۸ و زمانی که ده ساله شده بودم، کودتا اتفاق افتاد و قدرت با رهبری تره کی به دست کمونیست‌ها افتاد. اصلاحات با شتاب بسیاری درحال اتفاق بود و جنگ و درگیری تمام منطقه را فراگرفته بود. دولت کمونیستی همچنین طالبان را تحت تعقیب قرار داد.

برخلاف تصور عمومی، طالبان در سال ۱۹۹۴ شکل نگرفت. طالبان طلبه‌هایی بودند که دروس دینی می‌خواندند و در سیاست دخالتی نمی‌کردند، اما دولت وقت تلاش می‌کرد با تشویق در مشارکت در طرح اصلاحات ارضی و مسائل دیگر آنهارا وارد عرصه سیاست

برخلاف تصور عمومی، طالبان در سال ۱۹۹۴ شکل نگرفت. طالبان طلبه‌هایی بودند که دروس دینی می‌خواندند و در سیاست دخالتی نمی‌کردند، اما دولت وقت تلاش می‌کرد با تشویق در مشارکت در طرح اصلاحات ارضی و مسائل دیگر آنهارا وارد عرصه سیاست کند، درنتیجه طالبان هم حامیان دولت، مثل مولوی نیاز محمد را هدف قرار داد

کند، درنتیجه طالبان هم حامیان دولت، مثل مولوی نیاز محمد را هدف قرار داد.
این دوران، دوران شروع درگیری مجاهدین و طالبان با نیروهای دولت تره‌کی است. آن‌ها با جنگنده و دیگر روستاها را بمباران می‌کردند و درنتیجه هزاران نفر به ایران و پاکستان مهاجرت کردند.

در این دوران، شور جهاد با ملحدان روس و دفاع از سرزمین در من ایجاد شده بود، در نتیجه با وجود آنکه به من توصیه میشد که باید درس بخوانم، مقداری پول جمع کردم و در سن پانزده‌سالگی به قصد جهاد به افغانستان بازگشتم

اردوگاه‌ها

در ژانویه ۱۹۷۹ به پاکستان مهاجرت کردیم چرا که با توجه به وضعیتی که داشتیم، به نظر می‌رسد ماندن در افغانستان دیگر ممکن نباشد. دولت پاکستان، اردوگاه‌هایی ایجاد کرده بود که پناهندگان در آنجا مقیم می‌شدند. این اردوگاه‌ها عموما در مناطقی در بیابان‌ها قرار گرفته بودند و مهاجرین را دچار سختی بسیار می‌کردند. ما از تابش شدید نور آفتاب، کم بود آب و نبود امکانات بهداشتی و مطب، بسیار در مضیقه بودیم. چادرهای اردوگاه که پناهندگان درون آن اقامت می‌گزیدند گاه به حدی داغ می‌شد که امکان اینکه به آن دست بزنیم وجود نداشت.
سیستم آب رسانی ها به صورت جیره بندی بود و دولت تانکرهایی میاورد که برای یک روز کافی نبود.
اردوگاه ما در نزدیکی شهر چمن واقع در استان بلوچستان بود. مهاجرت افغان‌ها به آنجا، رابطه ما با بلوچ‌های آن منطقه را مسئله دار کرده بود، چرا که مهاجرینی که روز به روز بیشتر می‌شدند برای یافتن آب و هیزم باید منطقه را جست و جو می‌کردند و این احساس به بلوچ‌ها دست می‌داد که مهاجران برای آن‌ها تهدید تلقی می‌شوند.
سرانجام با فشار بلوچ‌ها، دولت اردوگاه‌هارا به به جایی در چندکیلومتر آنجا منتقل کردند. اردوگاه جدید در نزدیکی شهر کویته قرار داشت. در آنجا پناهندگان با قطع درختان اقدام به ساخت مسجد و کلبه‌های چوبی کردند. آن منطقه پر بود از لانه‌های عقرب، مار و عنکبوت های گرگی. تقریبا آب نداشتیم و نزدیک ترین چاه آب چندکیلومتر با آنجا فاصله داشت، بزرگترها من و دیگر کودکان را صبح زود برای آوردن آب به آنجا می‌فرستادند و به علت طولانی بودن مسیر، نهایتا نزدیک اذان ظهر برمی گشتیم.
ما در آنجا پانزده خانوار بودیم و همه با یکدیگر فامیل بودیم، از جمله دایی‌ها و پسرعموهایم درون اردوگاه بودند. البته به مرور پناهندگان جدیدی اضافه میشد و محدوده اردوگاه بزرگ تر می‌شد. به مرور پنجاب، یا همان اردوگاه ما از یک اردوگاهی با چند صد پناهنده به اردوگاهی با صدها هزار پناهنده و دوازده مسجد تبدیل شد. تقریبا آنجا به یک شهر افغانستانی در دل بیابان تبدیل شده بود. بزرگ ترین مشکل ما تامین آب بود. از سرناچاری شروع به حفرچاه کردیم تا اینکه نهایتاً در عمق ۳۱ متری توانستیم به آب برسیم.
به مرور مدرسه هم تشکیل شد و من و دیگر کودکان، به علم آموزی مشغول شدیم. این مدرسه تا کلاس دهم را داشت و یکساعتی از اردوگاه فاصله داشت. تا کلاس هشتم را اینطور سپری کردم، درحالی که نمرات خوبی داشتم، از درس خواندن لذت می‌بردم و اساتید نیز از من راضی بودند. این ادامه داشت تا اینکه من و نفرات دیگری از اردوگاه، زمانی که از مدرسه بازمی گشتیم با بچه‌هایی از روستای مشوانا درگیر شدیم. آن‌ها به ما

القاب زشت نسبت می دادند و توهین می کردند، ما نیز این توهین را بی جواب نگذاشتیم و درحالی که تعدادشان بیشتر بود و رهبر آن‌ها از ما بزرگ تر بود درس خوبی به آن‌ها دادیم. رهبر آن‌ها آسیب جدی دید، هرچند این مسئله بین بزرگان حل شد اما من از رفتن به آن مدرسه منع شدم و ادامه تحصیلم را به صورت دروس دینی درون مسجد اردوگاه ادامه دادم.

این زمان مصادف است با جنگی شدید میان مجاهدین و مردم با اتحاد جماهیر شوروی. بسیار از اردوگاه برای شرکت در جنگ و کمک به مجاهدین به افغانستان بازمی گشتند و شهید می‌شدند. در این دوران، شور جهاد با ملحدان روس و دفاع از سرزمین در من ایجاد شده بود، در نتیجه با وجود آنکه به من توصیه میشد که باید درس بخوانم، مقداری پول جمع کردم و در سن پانزده سالگی به قصد جهاد به افغانستان بازگشتم.

چند روزی از بودنم در آنجا نگذشته بود که ارتش و نیروهای شوروی ما را محاصره کردند، آنجا را به مدت ده روز به شکل مداوم بمباران کردند. ما جزء یک نارنجک و چندگلوله چیز بیشتری نداشتیم

جهاد

با اتوبوس به چمان رفتم. تمام دارایی ام لباس های تنم بود و صد روپیه‌ای که جمع کرده بودم. این ماجرا مربوط است به تابستان ۱۹۸۳. به مجموعه کوچکی که در حال رفتن به قندهار بودن پیوستم و به طور تصادفی یکی از اساتیدم به نام سلام آغا که به من دروس دینی می دادم را ملاقات کردم. او مرا تا گذشتن از مرز همراهی کرد تا وارد افغانستان شوم.

مدتی زیرنظر فرماندهی به نام عبدالرزاق بودم، همراه او و یارانش تیراندازی و آموزش کار با اسلحه را یادگرفتم و در برخی جنگ ها بودم، اما به مرور دریافتم که تلاش اصلی او، دفاع از اموالش است. درحالی که برای جنگ آمده بودم اما عموما آنجا مشغول کارهای خسته کننده و رسیدگی به مجاهدین بودم.

متوجه شدم طالبان در نلگام به فرماندهی ملامحمد صادق می جنگند، آن‌ها کسانی بودند که مانند مجاهدین می جنگیدند، اما هدفشان صرفا ایمان بود، نه پول و زمین. چون می دانستم برخی اقوام و آشنایانم ممکن است همراه او باشند، ترس آن داشتم که جای من را به خانواده ام بگویند. با این حال بعد از مدتی به آن‌ها در نلگام پیوستم.

چند روزی از بودنم در آنجا نگذشته بود که ارتش و نیروهای شوروی ما را محاصره کردند، آنجا را به مدت ده روز به شکل مداوم بمباران کردند. ما جزء یک نارنجک و چندگلوله چیز بیشتری نداشتیم در نتیجه ناچار شدیم عقب نشینی کنیم. به زنگی آباد گریختیم و آنجا با هفتاد تن از مجاهدین رو به رو شدیم که تنها سه قبضه سلاح کلاشینکف و یک قبضه آرپی چی که اصلی نیز نبود (این سلاح های غیر اصلی با کیفیت پایین در جاهایی چون چین و پاکستان تولید می شدند) در اختیار داشتند. نیروهای شوروی آنجا را نیز محاصره کردند و درگیری در زنگی آباد آغاز شد.

درگیری‌ها به این نحو ادامه داشت، از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌رفتیم و بعضا پیشروی هایی هم حاصل می کردیم و می توانستیم نقاط ضعف روس ها را بیابیم و برخی مواضع را پس بگیریم.

ما خوشحال بودیم، ترسی نداشتم و همواره آماده شهادت بودیم. درمیان ما، اگر فرماندهی مانع از شرکت کسی در عملیاتی می شد او بسیار ناراحت، غمگین و افسرده می شد. درکنار تمرینات

نظامی، قرآن می خواندیم و مطالعه می کردیم. اعضای ارشد، به جوان ترها آموزش می دادند. پس از سیزده ماه شرکت در جهاد، به پنجاب رفتم و متوجه شدم خانواده‌ام به کویته رفته‌اند. به آنجا رفتم، آنها در تمام این مدت هیچ خبری از من نداشتند، اما شادی دیدار و دلتنگی بر خشم آن ها به دلیل ترک گفتن من بدون اجازه آن ها، غلبه کرد.

روایت مأموریت

درس هایی از دستگاه امنیتی پاکستان

کویته در مدتی که من نبودم تغییرات بسیاری کرده بود، بسیاری از ساکنان اردوگاه به آنجا منتقل شده بودند. به درخواست خانواده‌ام پذیرفتم در آنجا بمانم و تحصیلم را در پایه نهم ادامه دادم. پس از آن نزد مولوی عبدالقادر (از علمای دینی کویته) رفتم و در کنار طلبه هایی دیگر دروس دینی را نیز دنبال کردم.

سال ۱۹۸۴ بود که میرحمزه (از نیروهای مجاهدین) را دیدم و درباره وضعیت افغانستان و جبهه گفت‌وگو کردیم. در این سال شوروی مارا درگیر جنگ هایی در سطح گسترده ترکرده بود. بعد از مدتی مولوی عبدالقادر موافقت کرد تا ما به جهاد برویم و حتی مارا همراهی نیز کرد. می‌توانستم در پاکستان بمانم، برای خود همسری اختیار کنم و کاری پیدا کنم اما تصمیم بود به ندای جهاد لبیک بگویم. مجدد به خانواده‌ام چیزی نگفتم و همراه برخی از مجاهدین به افغانستان بازگشتیم.

ملامحمد صادق فرمانده جبهه ما بود. نیمی از وقت خود را در جبهه بود و نیم دیگری را در پاکستان سپری می کرد. فرماندهی جبهه کار آسانی نبود. برای اینکه بتوانی مجموعه را خوب فرماندهی کنی، باید بین دو کشور فعالیت داشته باشی. ایجاد یک شبکه موثر از روابط با دیگر مجاهدین و احزاب سیاسی برای تامین حمایت مادی و سیاسی ضروری است، در حالی که جنگ در قندهار به فرماندهان محلی بستگی دارد.

در روزهای نخستین جهاد، مجاهدین به طور طبیعی، توانایی مقابله با تانک ها، بالگردها، جنگنده های میگ و بمب افکن های دور برد روسیه را نداشتند. بالگردهای روسی، تهدید بزرگی را شکل داده بودند. در اواخر دهه هشتاد، دستگاه های امنیتی پاکستان، یک برنامه آموزشی برای مجاهدین با هدف آموزش استفاده از سلاح های ویژه تدارک دید که بنا بر وعده پاکستانی ها، به آن ها اجازه می داد تانک های روسی را منهدم کرده و بالگردها را در هوا سرنگون کنند. ملامحمد صادق مرا به همراه دیگران برای طی نمودن دوره آموزشی انتخاب کرد. به دفتر حزب سیاف در کویته منتقل شدیم. افسران پاکستانی ما را در آنجا پشت کامیونی سوار کردند، طوری که نتوانیم مسیر را مشاهده کنیم.

ملامحمد صادق دوازده مجاهد را از جبهه ما فرستاده بود، زمانی که به آنجا رسیدیم به جزء خودمان هشتاد مجاهد دیگر هم بودند. کلاس ها از هفت صبح تا دوازده ظهر ادامه داشت و شامل کلاس های نظری به مدت ده روز، و پس آن آموزش عملی بود. آنجا قرار بود آموزش ببینیم با موشک های استینگر عمل کنیم، وقتی سلاح را مشاهده کردیم متوجه شدیم کار با چنین سلاحی می تواند نقش تعیین کننده‌ای در جنگ ما با شوروی داشته باشد.

بعد از پایان دوره با تجیهزاتی که دریافت کرده بودیم و به وسیله تراکتورهایی که از یک

در روزهای نخستین جهاد، مجاهدین به طور طبیعی، توانایی مقابله با تانک ها، بالگردها، جنگنده های میگ و بمب افکن های دور برد روسیه را نداشتند. بالگردهای روسی، تهدید بزرگی را شکل داده بودند

سازمان عربی دریافت کرده بودیم به افغانستان بازگشتیم.
در مسیر بازگشت، ما بودیم و گروهی از مجاهدین به فرماندهی فردی به نام ملا عبدالغنی. در مسیری که رسیده بودیم شخصی گفت قبل از شما، نیروهای روس از این مسیر عبور کردند درنتیجه ممکن است جلوتر از ما کمینی وجود داشته باشد. ملا عبدالغنی نظرش خلاف این گفته بود، چراکه معتقد بود قبل از ایشان نیروهای دیگری از مجاهدین این مسیر را رفته‌اند و اگر قرار باشد کمینی باشد متوجه می‌شدیم. مسیر را رفتیم و به کمین دشمن خوردیم. آنجا با نیروهای روس درگیر شدیم، افرادی از ما به شهادت رسیدند و من نیز از ناحیه پهلو مجروح شدم. به هر ترتیبی بود توانستیم از آن مهلکه بگریزیم. مدتی نیز آنها با تانک و هلیکوپتر ما را دنبال می‌کردند و ما را تحت تعقیب قرار می‌دادند. اما به هر ترتیبی که بود نجات یافتیم.

تصاویری تلخ

در بحبوحه جنگ، بیش از یکصدهزار سرباز در افغانستان مستقر شده بودند، حدود یک میلیون غیرنظامی به کشورهای همسایه گریختند و در حدود یک میلیون مجاهد به شهادت رسیدند. سال‌های آخر جنگ با حملات هوایی و نبردهای خرد کننده، وحشی گری نیروهای شوروی و افغانی علیه مجاهدین شدت گرفت.
زمانی که می‌جنگیدم یا به پاکستان رفت و آمد می‌کردم، نه بار در کمین روس‌ها گرفتار شدم. خداوند، هشت بار مرا از چنگال مرگ حتمی نجات داد و یکبار هم مجروح شدم.
وقتی پانزده ساله بودم، نحوه استفاده از اسلحه کلاشنیکف را بلد نبودم، اما جبهه‌های روسیه، زمینی برای یک تمرین سخت بود که همه چیز را در آنجا یاد گرفتم. چندین بار فرماندهی مجموعه‌هایی را در عباس آباد، محله جات، ارغنداب، خوشاب و سنزری را به عهده گرفتم.
یکبار در محاصره روس‌ها در در منطقه محله جات (منطقه‌ای متصل به شهر قندهار که در دوران جنگ مجاهدین بر سر آن بسیار رقابت می‌کردند) بودیم. فاصله چندانی با جبهه مجاهدین در پنجوایی، ناخونایی و زلاخان نداشتیم که توان کمک به ما را داشتند اما وسیله‌ای برای تماس با آن‌ها نداشتیم. مهمات و تدارکاتمان نیز تقریبا تمام شده بود و نه نفر از همرزمانم و ده نفر دیگر کشته شده بودند. در نتیجه تصمیم گرفتم به خط مقدم نفوذ کرده تا از منطقه نبرد خارج شده و کمک بخواهم.
با یک روستایی رفتم و وانمود کردم کشاورز هستم. در مسیر به یک ایست بازرسی رسیدیم و آنجا یک سرباز افغانستانی اسلحه‌اش را به سمت من نشانه گرفت و قصد داشت به ما تیراندازی کند. تلاش کردم به او توضیح دهم که غیرنظامی هستم. گفتم ما غیرنظامی هستیم و میخواهم به خانه‌ام بروم. سرباز با خودکار به بازویم کوفت، به شکلی که نوک آن در بازویم گیر کرد و خون ریزی کرد. کمی ما را بازرسی کرد و گذاشت تا رد شویم. بعد به من گفتند نام او بسم الله است و بسیار به وحشی گری معروف است. به روستای میرویس نکا در پنجوایی رسیدم و سه روز طول کشید تا نیروهایی از مجاهدین را به واسطه آشنایانی که در آنجا داشتم جمع کنم. برگشتیم و محاصره اجباری روس‌ها را شکستیم و نیروها و زخمی هایمان را نجات دادیم.
پیش از خروج روس‌ها از افغانستان، آن‌ها در پنجوایی، میوند، دند و ارغنداب عملیات

یک سرباز افغانستانی اسلحه‌اش را به سمت من نشانه گرفت و قصد داشت به ما تیراندازی کند. تلاش کردم به او توضیح دهم که غیرنظامی هستم. گفتم ما غیرنظامی هستیم و میخواهم به خانه‌ام بروم. سرباز با خودکار به بازویم کوفت، به شکلی که نوک آن در بازویم گیر کرد و خون ریزی کرد

نجیب‌الله صلاحیت کمتری به رئیس ماقبل خود داشت و از سویی فرد جوانی بود. او به دلیل اینکه رئیس دستگاه امنیت کشور بود، توانست صعود خود را به این مقام تضمین کند

انجام دادند. این آخرین تلاش آن‌ها برای بازپس‌گیری موقعیت خود در استان بود اما به شکست انجامید. روس‌ها برای آخرین بار تلاش کردند تا وارد زنجی زر در استان پنجوایی شوند، اما مجاهدین آن منطقه با یکدیگر متحد شده و جبهه دفاعی واحدی را برای مقابله با روس‌ها ایجاد کردند.

درگیری‌های بسیار گسترده و شدیدی میان مجاهدین از یک سو و از سوی دیگر روس‌ها و نیروهای رژیم افغانستان رخ داد، اما هیچ‌کدام از آنها به شدت حمله آخری در سال ۱۹۸۸ به فرودگاه قندهار نزدیک به خشاب نمی‌رسیدند. زمانی که تصمیم گرفتیم حمله نهایی را انجام دهیم، روس‌ها شروع به عقب نشینی به سمت پایگاه اصلی خود نموده و خود را آماده بازگشت کردند. زمانی که نیروهای خود را جمع‌آوری کردیم، تابستان آغاز شده بود و انگورها بر روی داربست‌ها هنوز نرسیده بودند. تردیدی نیست که این عملیات، بزرگ‌ترین عملیاتی بود که در آن حضور داشتم و ششصد مجاهد را من و ملامحمد آخوند (یکی از فرماندهان برجسته نظامی که پس از سال ۱۹۹۴ به طالبان خدمت کرد) فرماندهی می‌کردیم.

من با پنجاه و هشت رزمنده از سمت شمال شرق به سمت پایگاه پیشروی کردم، در حالی که ملامحمد آخوند با بقیه جنگجویان از شمال حمله کرد. روس‌ها به شدت می‌جنگیدند، به نحوی که پیش از این ندیده بودیم. جنگ سه روز و سه شب به طول انجامید و در آن مدت نه چیزی خوردم و نه چیزی آشامیدم، زیرا در ماه رمضان و در حالی که روزه بودم این عملیات اتفاق افتاد. علما به من توصیه کردند که روزه‌ام را بشکنم، اما من ترس این را داشتم که در هرلحظه ممکن است زیر باران بمباران و ترکش‌هایی که مانند سیل بر سر ما می‌ریخت، جان خود را از دست بدهم و شهادت را درحالی که روزه‌دار نبودم، نمی‌طلبیدم.

تنها در مدت سه روز، پنجاه نفر از نیروهایم که در کل پنجاه و هشت نفر بودند را از دست دادم. پنجاه نفر دیگر در این درگیری به مجموعه من افزوده شدند. همچنین به عبدالرشید دوستُم (فرمانده از ازبکی که در طول جنگ افغانستان به دلیل اینکه چندبار تغییر موضع داده بود، به بدنامی معروف شده بود) و نیروهای دولتی وابسته حمله کردیم. من در تمام عمرم شاهد جنگی وحشیانه‌تر، خطرناک‌تر و ظالمانه‌تر از حمله به خوشاب نبودم. هزینه جنگ اخیر با روس‌ها برای ما بسیار سنگین تمام شد. در پایان خانه‌ای را به یاد دارم که ده تن از مجاهدین آنجا به شهادت رسیدند.

عقب‌نشینی

درگیری ما با شوروی ده سال به طول انجامید، اما در پایان توانستیم آن‌ها را شکست دهیم. دیگر جنگ، بسیار هزینه‌بر بود. مسکو نیز به این نتیجه رسید که دیگر نمی‌تواند به اشغال‌گری ادامه دهد. مجاهدین نیز در میدان نبرد پیروز شده بودند و در سطح بین‌المللی نیز چنین بود. از زمانی که شوروی در سال ۱۹۷۹ نیروهایش را به افغانستان اعزام کرد، سازمان ملل با صدور قطعنامه‌های پی در پی، این عملیات‌ها را به عنوان یک اقدام خشونت‌آمیز علیه یک کشور مستقل محکوم می‌کرد. خبرنگاران نیز با سفر به پاکستان از آن سوی مرز، شاهد جنگ بودند. همچنین گروه‌های

رئیس جمهور نجیب‌الله در رادیو حضور یافت و در مورد صلح و برادری سخن گفت و آیات قرآن و روایاتی را در زمینه برادری و صلح قرائت کرد

حمایت کننده در اروپا و آمریکا تشکیل شدند.
از همان آغاز جنگ، بسیاری از کشورهای غربی از مجاهدین حمایت می‌کردند. در اواسط دهه هشتاد، روشن شد که روس‌ها درگیر جنگ شکست خورده شده‌اند، زیرا مجاهدین توانستند منابع مالی و سلاح‌های پیشرفته فراهم کنند. همچنین انزوای اتحاد جماهیر شوروی باعث افزایش فشار داخلی بر شهروندان و جنگجویان با سابقه شد.
نتیجه تمام این مسائل باعث شد اتحاد جماهیر شوروی به عنوان بخشی از توافقنامه ژنو و زیر نظر سازمان ملل، قطعنامه عقب نشینی نیروهایش را از افغانستان در سال ۱۹۸۸ صادر کند. در نتیجه نجیب الله (نجیب الله از قبیله احمدزی بود که پس از ببرک کارمل از نوامبر ۱۹۸۶ تا آوریل ۱۹۹۲ رئیس جمهور افغانستان شد. در زمان به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، او را شکنجه و سپس اعدام کرده و جسدش را در انظار عمومی قرار دادند.) به عنوان جانشین ببرک کارمل (رئیس جمهور افغانستان از دسامبر ۱۹۷۹ تا نوامبر ۱۹۸۶) منصوب شد و وعده‌های کارمل، مبنی بر تبدیل افغانستان به جمهوری شانزدهم اتحاد جماهیر شوروی تحقق نیافت. کرملین نجیب الله را منصوب کرد و یک دولت بازیچه یا دست نشانده متشکل از حامیانش را در کابل تشکیل داد. نجیب الله صلاحیت کمتری به رئیس ماقبل خود داشت و از سویی فرد جوانی بود. او به دلیل اینکه رئیس دستگاه امنیت کشور بود، توانست صعود خود را به این مقام تضمین کند.
در سایه تشکیل این دولت جدید، روس‌ها عقب نشینی نیروهای خود را از افغانستان اعلام کردند. نخستین بار که از آن تصمیم باخبر شدم، بسیار خوشحال شدم. نمی‌دانستم که زنده می‌مانم و شاهد روزی خواهم بود که شوروی افغانستان را ترک می‌کند. مطمئن بودم که توسط گلوله‌های آن‌ها به شهادت می‌رسم. حتی آرزوی آن را نیز می‌کردم، اما در عین حال امیدوار بودم و از خدا می‌خواستم که مرا زنده نگه دارد تا اینکه افغانستان را یک کشور اسلامی آزاد ببینم که دولتی اسلامی آن را رهبری می‌کند.
پس از عقب نشینی روس‌ها البته، ما شاهد روابط شکننده میان گروه‌های مختلف مجاهدین بودیم، زیرا مجموعه‌ای از آن گروه‌ها، اهداف خاص خود را پیگیری کردند و آن چیزی که بعدها آمد، نام مجاهدین و کرامت آن‌ها و خود جهاد را مخدوش کرد. با عقب نشینی روس‌ها، وضعیت زندگی در روستاها بهبود پیدا کرد، اما این عقب نشینی معایبی نیز داشت. در سال ۱۹۹۰ ایالات متحده آمریکا حمایت خود را از مجاهدین کاهش داد. منابع مالی و نظامی فرماندهان رو به پایان بود، لذا در پی یافتن منابع جایگزین بودند و در نتیجه بسیاری از آن‌ها از دولت جدید نجیب الله درخواست کمک کردند.
در زمانی که این فرماندهان به دنبال یافتن منابع مالی بودند تا به مجاهدین زیرمجموعه خود پول بدهند و آن‌ها را از دست ندهند، نجیب الله اقدام به گنجاندن مجاهدین خط مقدم در سازمان اطلاعات افغانستان نمود و زمانی که آن‌ها پذیرفته می‌شدند، از دولت پول دریافت کرده و در نتیجه، آنها به عنوان منبع بی‌اساس اطلاعات تبدیل می‌شدند که دیگر تهدیدی برای دولت نبودند.
اما گروه‌هایی که با دولت کمونیستی همکاری می‌کردند، بر ضد جبهه‌های ما عملیات می‌کردند. این ما (طالبان) بودیم که بر مبنای اصول اساسی، همچنان جهاد را برضد

خوشی پس از آزادی افغانستان و تشکیل دولت غیروابسته چندان طولی نکشید و جنگ داخلی میان مسعود و حکمتیار در کابل اتفاق افتاد. طالبان در این زمان در این درگیری دخالتی نکرد

کمونیست‌ها ادامه می‌دادیم. با همکاری تعداد زیادی از رهبران درکنار نجیب‌الله، برپایی دولت اسلامی تقریبا غیرممکن و آرزویی دور شده بود. به رغم شکست روس‌ها، اما با خرید مجاهدین همچنان قدرت در اختیار شوروی بود.

رئیس جمهور نجیب الله در رادیو حضور یافت و در مورد صلح و برادری سخن گفت و آیات قرآن و روایاتی را در زمینه برادری و صلح قرائت کرد.

طالبان پس از خروج روس‌ها از قندهار، عملیات‌های خود را کاهش داده بود. بسیاری نیز مانند من بوده و به ادامه تحصیل علوم دینی خود بازگشتند، البته همزمان برخی عملیات‌ها برضد روس‌ها را نیز در مناطق دوردست فرماندهی می‌کردند.

من و بسیاری از مجاهدین در نلگام به طلبه‌های علوم دینی و اهالی روستا آموزش می‌دادیم. ما به سرعت تصمیم گرفتیم که مکان استقرار خود را جا به جا کنیم. روستا از جاده اصلی بسیار دور بود و خبرهای دولت، چند روز طول می‌کشید تا به ما برسد. به روستای حوض مزات منتقل شدیم که در کنار بزرگراه و در نزدیکی روستای وزیرکله باسو قرار داشت و کار خود را آغاز کردیم. در مکانی که قرار شد پایگاه‌مان را آنجا بسازیم، مستقر شدم و در ساخت اردوگاهی که چهار برج داشت، مشارکت کردم.

فرماندهان طالبان جلسه‌ای را در سیلوی غلات در قندهار برگزار کردند. این ساختمان اکنون نیز در منطقه غرب شهر، پابرجا و پر از سوراخ‌ها و منافذی است که توسط راکت‌ها و ترکش‌های خمپاره ایجاد شده‌اند.

پس از اینکه روس‌ها آنجا را ترک کردند، فرماندهان ارشد دورهم جمع شدند تا درباره نحوه تقسیم شهر میان طالبان و دیگر مجاهدین بحث و گفت و گو کنند. آنها جلساتی داشتند که گروه‌های دیگری از مجاهدین به قندهار آمدند. آن‌ها فرماندهانی بودند که با دولت نجیب الله همسو شده بودند و تصمیم بر حذف طالبان از دولت جدید را گرفته بودند. این درحالی بود که طالبان در سیلوی غلات گرد هم جمع شده بودند تا درمورد آنچه ممکن است بعدها اتفاق بیفتد بحث کنند. من متوجه این ماجرا شدم و سعی کردم فرماندهان طالبان را متوجه این موضوع کنم اما دیگر دیر شده بود.

اینطور بود که به ما، با وجود آن همه مجاهدت خیانت شده و تنها چیزی که تحت کنترل ما باقی مانده بود، پادگان‌های خانواده‌های روس در محدوده فرودگاه بود.

احزاب مجاهدین تمام کشور را در اختیار گرفتند و نجیب الله مجبور به استعفاء شد. پس از آن صبغه الله مجددی کابینه تشکیل داد. روزهای خوب زندگی من بود، سفر به مکه و حج را در سال ۱۹۸۹ تجربه کردم و ازدواج کردم و همچنین لذت کسب علم و دانش را تجربه کردم. قرآن را به زبان عربی حفظ کردم و بعدها در دولت، منصبی به عهده گرفتم.

خوشی پس از آزادی افغانستان و تشکیل دولت غیروابسته چندان طولی نکشید و جنگ داخلی میان مسعود و حکمتیار در کابل اتفاق افتاد. طالبان در این زمان در این درگیری دخالتی نکرد.

برای تامین معاش همسر و فرزندم، باید کار می‌کردند. متوجه شدم یک سازمان خارجی در امتداد جاده سیلوت پنجوایی وجود دارد که افرادی در آن کار پیدا کرده‌اند. لذا صبح روز بعد، جهت ثبت نام برای کار بیرون رفتم. به من یک بیل دادند تا کانال‌های آبی در کنار جاده حفر کنم. دستمزد روزانه‌ام ۲۵۰ افغانی و هفت کیلوگرم گندم تعیین شد.

گفتم بدانید کسان دیگری هستند که منتظرند صالح بمیرد تا جای او را بگیرند، ضمن آنکه قبیله صالح برای خون خواهی او سراغ شما خواهد آمد. چیزهای دیگری شنیدم که باعث شد به این فکر بیفتم باید یک کار ساختاری ترتیب داد تا بتوان در برابر این وضعیت کاری کرد.

ظهر نخستین روز، حاجی بهاءالدین، بزرگ قبیله روستای ما و دوست پدرم مرا به شکل اتفاقی حین کار دید. آمد پیش من تا احوالی از من بگیرد که متوجه دستان من که بر اثر کار خونی شده بودند شد. چشمانش پر اشک شد و گفت این دست‌ها برای کار ساخته نشده‌اند. بیل را از دست من گرفت و به خانه‌ام بازگرداند. درحالی که چیزی برای پذیرایی از او نداشتیم، نه چایی و نه غذا. ضمن آنکه بچه شش ماه‌ام نیز مریض بود. به این فکر بودم که برای حل این وضعیت باید چه کنم که روزی نورعلی، فرزند حاجی بهاءالدین در خانه را وزد و یک کیسه آرد به خانه ما آورد و به ما شصت افغانی داد که مبلغ سخاوتمندانه‌ای بود. فردایش پسرم را نزد پزشک بردم.
اوضاع منطقه بسیار عجیب بود، روزی که رفتم تا پسرم را نزد پزشک ببرم، اتوبوسی که سوارش بودیم را دوبار متوقف کردند و مجاهدین گروه‌های مختلف ما را مجبور کردند تا پیاده شویم و برایشان سنگر ایجاد کنیم. رفتار آن‌ها بسیار خصمانه بود. هیچگونه امنیتی در منطقه وجود نداشت و این باعث ریختن خون‌های بسیاری در منطقه شده بود. دست همسر و فرزندم را گرفتم و به پاکستان گریختیم.
در آنجا، با پول هایی که از یکی از اقواممان گرفتم مغازه کوچکی باز کردم و به مرور وارد کار ساخت خانه و فروش آن شدم و از این طریق توانستم بدهی‌هایم را بدهم و وضع اقتصادیمان بهتر شد. همزمان درسم را هم دنبال می‌کردم. در همین زمان‌ها بود که علاقه من به سیاست ظاهر شد.

اقدام‌های انجام شده

آتش جنگ در افغانستان از کابل شعله ور شده بود و این آتش، به سرعت دامن مناطق جنوب کشور را نیز فرا گرفت. رهبران محلی مانند استاد عبدالحلیم، حاجی احمد، ملانقیب و دیگران در داخل شهر و شهرستان‌های اطراف برای پول و قدرت می جنگیدند، جنگ چنان شدید بود که زندگی عادی را در آن شرایط غیر ممکن کرده بود.
بسیاری به دلیل از دست دادن عزیزانشان عزادار شده بودند، بافت شهر تغییر یافته بود و خیابان‌ها و جاده‌ها خراب شده و جای جای شهر را سنگرها فرا گرفته بود.
به سمت قندهار حرکت کردم، در مسیر متوجه شدم در هر مسیر گروهی با رهبری فردی خاص، یک ایست بازرسی ترتیب داده و جلوی مردم را می گیرد از آن‌ها درخواست پول و جنس می کند و به زور از آن‌ها چیزی می گیرند.
درسال ۱۹۹۲ به عنوان امام جماعت مسجد حاجی خشک یار آغا منصوب شدم. این روستا در مسیر جاده منتهی به مرکز شهرستان پنجوایی قرار گرفته بود. احساس آرامش و امنیت کردم، چرا که زندگی من به صورت بی سابقه‌ای به آسانی می گذشت و همچنین فرصتی برای درس خواندن پیدا کردم. از رفتن به شهر خودداری کردم، همچنین اماکنی که در آن ایستگاه‌های بازرسی قرار داشت یا جنایتکاران و باندهای خلافکار.
هر از چندی از دوستان دوره جهاد، از آنجا عبور می کردند و اخبار مربوط به منطقه را به من می دادند و من بسیار دلگیر می شدم. گویی هرچه کرده بودیم بی ثمر بوده.
روزی دوتن از دوستانم برای دیدارم به مسجد آمدند. آن دو نفر، عبدالقدوس و ندا محمد

نام داشتند و در دوران جهاد کنار یکدیگر می جنگیدیم. برای شام آن‌ها را دعوت کردم و تا دیر وقت صحبت کردیم. عبدالقدوس می گفت زندگی دیگر قابل تحمل نیست، هیچ راه گریزی از دزدی و غارت مردم وجود ندارد، همجنسگرایی و خیانت همسران در همه جا فراگیر شده است و مردم بدون هیچ بازدارنده اخلاقی عمل می کنند. آن‌ها از من می خواستند راهی جلویشان بگذارم. این البته نخستین بار نبود، هیچ پلیس و هیچ دادگاهی وجود نداشت که بتوانند به داد آن‌ها برسد. از آن‌ها خواستم که صبر کنند، به امید اینکه تغییری حاصل شود.

آن دو گفتند که دیگر نمی توانند بدون انجام کاری صبر کنند. شخصی با عنوان فرمانده صالح یک ایستگاه بازرسی نزدیک منزل آن‌ها، یعنی پشمول و در بزرگراه کابل به قندهار ایجاد کرده است. او و نیروهایش نه تن‌ها از عابران سرقت می کردند بلکه به زن‌ها نیز تجاوز می کردند. آن‌ها تصمیم داشتند کمینی ترتیب دهند و او را بکشند. من موافقت نکردم و گفتم این وضعیت سراسری است و کشتن یکی از این افراد شرور تغییری ایجاد نمی کند. گفتم بدانید کسان دیگری هستند که منتظرند صالح بمیرد تا جای او را بگیرند، ضمن آنکه قبیله صالح برای خون خواهی او سراغ شما خواهد آمد. چیزهای دیگری شنیدم که باعث شد به این فکر بیفتم باید یک کار ساختاری ترتیب داد تا بتوان در برابر این وضعیت کاری کرد.

نتیجه آن شد که تصمیم گرفتیم گروهی را برای مقابله با این افراد شرور و دفاع از حقوق مردم طراحی و ایجاد کنیم، با مجاهدین و اعضای طالبان که از دوران جهاد با آنها آشنا

یک موتور سیکلت داشتم و ده هزار افغانی که در خانه‌ام پس‌انداز کرده بودم و آن را به طور کامل به گروه اهدا کردم

بودیم ملاقات کردیم. تصمیم گرفتیم با سایر فرماندهان شریف و چهره‌ها و علمای برجسته صحبت کنیم تا بتوانیم همراهی برای خودمان ایجاد کنیم. برخی از رهبران طالبان از حمایت از ما سرباز زدند، بیشتر مجاهدین اما آمادگی همکاری با ما بودند. مولوی بسنای هم که از قضات معروف بود و مورد احترام همه بود با طرح ما موافقت کرد، هرچند با برخی جزئیات آن موافق نبود.

بحث دیگر درباره فرماندهی بود، نظر اکثریت این بود من فرمانده باشم، اما استدلال کردم فرد مناسبی نیستم، چرا که باتوجه به سوابقی که دارم، دیگر فرماندهان نسبت به گروهی که میخواهیم شکل دهیم جبهه خواهند گرفت و بهتر است فردی گمنام و بدون سابقه سیاسی چنین جایگاهی را اخذ کند.

با افراد مختلفی صحبت کردیم و کسانی را یافتیم که انگیزه مشترک داشتند و آن‌ها را به جمع خود اضافه کردیم. نشست تاسیس گروهی که بعدها به عنوان طالبان شناخته شد، در اواخر پاییز ۱۹۹۴ برگزار شد. حدود چهل تا پنجاه نفر در مسجد سفید سنگسر جمع شدند. در این دیدار مولوی صاحب عبدالصمد، ملامحمد عمر آخوند، ملا عبدالستار آخور و ملا شیر محمد ملگ به بیان خلاصه‌ای از مسئولیت‌های خود پرداختند. مولوی عبدالصمد به عنوان امیر طالبان و ملامحمد عمر به عنوان رهبر این گروه منصوب شدند. همه دست روی قرآن گذاشتند و قسم یاد کردند که در کنار ملامحمد عمر بایستند و در برابر فساد و جنایتکاران بجنگند. در این جلسه هیچ قانون مدون یا شعار و نامی برای این جنبش وضع نشد، اما همگی توافق کردیم از قانون واحد یعنی شریعت پیروی کنیم. مدتی بعد بی بی سی خبر داد که جنبش جدیدی توسط طالبان ایجاد شده است. با اینکه اعلام شده بود این جنبش بیانیه صادر نکرده اما رسانه هریک برای جنبش ما نامی انتخاب کردند. من جمله همین طالبان.

ما سه گروه به سوی صالح اعزام کردیم و در نهایت به او بیست و چهار ساعت فرصت دادیم تا خود و نیروهایش ایستگاه بازرسی را ترک کنند، در غیر این صورت به آنان حمله خواهیم کرد. او پاسخی نداد، به همین دلیل بعد از اتمام مهلت تصمیم گرفتیم به آن‌ها حمله کنیم

آغاز راه

در آغاز کار این جنبش، از فقر رنج می‌بردیم. مقداری اسلحه داشتیم، اما خودرو و نقدینگی نداشتم. یک موتور سیکلت داشتم و ده هزار افغانی که در خانه‌ام پس‌انداز کرده بودم و آن را به طور کامل به گروه اهدا کردم. موتور من همان روز نخست از کار افتاد و موتور دیگری که ملا عبدالستار، از دوستانمان اهدا کرده بود تنها وسیله نقلیه‌ای بود که داشتیم. این موتور هم اگزوز نداشت، لذا صدای آن تا کیلومترها، در جاده‌های کوهستانی و گذرگاه‌های پشتی شنیده می‌شد.

پس از بازدیدی که از روستاها کردیم، در ایستگاه‌های بازرسی که ایجاد کرده بودیم، مردم هجوم آورده بودند و بسیاری از کسانی که از ما حمایت کرده بودند به ما پیوستند. اینگونه بود که به سرعت امید در قلب ما ایجاد شد. در همون روزهای نخست داوطلبین بسیاری به ما اضافه شدند و تعداد ما به چهارصد عضو رسید. حتی برخی از پاکستان آمدند و تجار و مردمی نیز حمایت مالی می‌کردند. برای مثال در یکی از روزها فردی به ایستگاه بازرسی که در آن بودیم آمد و کیسه پر از پول به ما داد که در آن مبلغ نود میلیون افغانی بود و این مبلغی فرای تصور ما بود.

تصمیم گرفتیم در منطقه میوند و پنجوایی، که صرفا می‌توانستیم حضورمان را در این

مناطق تحکیم کنیم، در برابر با ظلم و غارت و اخاذی و آزار سایرگروه‌ها بایستیم. به آن‌ها تذکر دادیم، اما عموما با اعتنایی نمی‌کردند و یا نسبت به گذشته با شدت عمل بیشتری به آزار و اخاذی می‌پرداختند. آن‌ها به طرق مختلف دشمنی خود را به ما اعلام می‌کردند، من جمله از طریق توهین و فحاشی.

دیگر امکان دست روی دست گذاشتن نبود، گفت و گوهایمان فایده‌ای در برنداشت، در یکی از جلسات تصمیم گرفتیم که به ایستگاه بازرسی داروخان حمله کنیم. گروهی شامل ده یازده نفر مسلح به آرپی چی و چند کلاشینکف تشکیل دادیم از طریق روستای مجاور به آنجا رفتیم. همزمان تیم دیگری، از طریق جاده پیشروی می‌کرد. آن‌ها از هردوطرف به ایست بازرسی حمله کردند. بعد از اینکه تعدادی از نیروهای آن‌ها کشته شدند، داروخان تسلیم شد، درخواست بخشش کرد و از این طریق توانست ما را فریب دهد و گریخت.

بعد از این اتفاق، برخی گروه‌های دیگر به فرماندهی بسم الله و پیرمحمد، مراکزی را که برای ایست بازرسی ایجاد کرده بودند را ترک کردند. در فاصله‌ای دورتر، صالح به طور آشکارا همراه با افتخار اعلام کرد که ما را می‌کشد و نابود خواهد کرد و هیچ یک از افراد طالبان را زنده نخواهد گذاشت.

صالح فرمانده تعداد زیادی از افراد بود و گاهی این تعداد تا صدها نفر می‌رسید. وی تنها نبود، چرا که فرماندهانی از شهر، مانند استاد عبدالحلیم و سرکاتب از وی حمایت می‌کردند، دلیلش هم آن بود که آن‌ها می‌دانستند به زودی سراغ آن‌ها نیز خواهیم رفت.

ما سه گروه به سوی صالح اعزام کردیم و در نهایت به او بیست و چهار ساعت فرصت دادیم تا خود و نیروهایش ایستگاه بازرسی را ترک کنند، در غیر این صورت به آنان حمله خواهیم کرد. او پاسخی نداد، به همین دلیل بعد از اتمام مهلت تصمیم گرفتیم به آن‌ها حمله کنیم. همزمان کمینی هم ایجاد کردیم که نتوانند فرار کنند، تیراندازی شروع شد و او تصمیم گرفت به سمت روستای نزدیک به آن ایستگاه بازرسی فرار کند، اما خبر نداشت که درحال افتادن به تله ما است. همین هم شد، به کمین ما افتادند، جنگ دوساعتی طول کشید و در نهایت به سمت شهر گریختند. آن‌ها فرار کرده بودند و مقدار زیادی اسلحه و مهمات برای ما، بر جای گذاشتند. در آنجا صحنه ناراحت کننده‌ای دیدیم. در حفره‌ای پشت آن پایگاه، جسد دو زن برهنه را دیدیم. از مسافران شنیده بودیم که صالح و مردانش زنان را مجبور می‌کردند تا از اتوبوس پیاده شوند و سپس به آن‌ها تجاوز می‌کنند.

محبوبیت و در نتیجه حمایت از ما و جایگاهمان در میان مردم افزایش یافت.

حاجی بشار، مسئول شهرستان کشکی نخود، به رغم آن که کسی از او چیزی نخواسته بود، منطقه خود را تحویل طالبان داد. او پیش از این نیز یک تویوتا داتسون و یک کامیون هینو اهدا کرده بود. عبدالوصی که یک مجاهد شجاع و تاجر دلیر بود به ما یک خودروی لندکروز اهدا کرد. ملا نقیب، فرمانده قبیله الیکوزی و از مجاهدین معروف و محبوب بود و در مقابل روس ایستاده بود. از او خواسته بودند در برابر با طالبان بایستد اما او به جای اینکار، منطقه هندو کوتای را که در محدوده شهر قرار داشت به ما تحویل داد.

چندین بار تصمیم گرفتیم بدون دخالت مسلحانه آن‌ها را راضی کنیم که تسلیم شوند، اما آن‌ها نمایندگانی که فرستاده بودیم دستگیر و زندانی کردند. حتی متوجه شدیم قصد دارند ملا محمد عمر یعنی رهبر طالبان را ترور کنند

این حمایت‌ها به سرعت باعث شد بسیاری از مردم به طالبان بپیوندند. با پیوستن ملاربانی آخوند، شهرستان داغستان واقع در جنوب شرق کشور تحت کنترل ما در آمد. ما به سرعت در تمام افغانستان شناخته شدیم.

با رفتن صالح، طالبان توانست تمام ایستگاه‌های بازرسی را تخلیه کند و این اتفاق، بیشتر اوقات نیز بدون درگیری انجام می‌شد. مانده بود ایستگاهی که تحت کنترل سرکاتب عطا محمد و استاد عبدالحلیم بود. مشخص شد که این دونفر افراد بیشتری به نسبت گروه‌های دیگری که با آن‌ها روبه‌رو شدیم دارند و از آن‌ها قوی ترند. بین ما و نیروهای سرکاتب درگیری بالا گرفته بود. چندین بار تصمیم گرفتیم بدون دخالت مسلحانه آن‌ها را راضی کنیم که تسلیم شوند، اما آن‌ها نمایندگانی که فرستاده بودیم دستگیر و زندانی کردند. حتی متوجه شدیم قصد دارند ملا محمد عمر یعنی رهبر طالبان را ترور کنند.

با حمایت‌هایی که از ما شد، من جمله تانک‌هایی ملاپورجان داد، استاد متوجه شد که نمی‌تواند دربرابر ما ایستادگی کند. سرکاتب نیز در جنگی که با آن داشتیم شکست خورد و قندهار در اختیار طالبان قرار گرفت.

بدین ترتیب، آرامش شهر را فراگرفت و عادات قدیمی مانند همجنس‌بازی، خیانت زناشویی، غارت، ایست بازرسی‌های غیرقانونی و حاکمیت سلاح از بین رفت. ساکنان به زندگی طبیعی خود بازگشتند و برای نخستین بار پس از سال‌ها احساس رضایت کردند.

بعد از گذشت یک ماه، ملا محمد عمر که حالا به امیرالمومنین معروف شده بود از من خواست که برگردم. در این زمان کابل به دست طالبان افتاده بود. از من خواست مدیریت وزارت دفاع ملی را برعهده بگیرم

قاعده اداری

روزی ملاعمر با من تماس گرفت و از من خواست به دفترش بروم. وقتی به آنجا رفتم به من گفت که به خانه برگرد و وسایلت را جمع کن تا فردا با هم برویم.

فردا به گرشک رفتیم و آنجا دو بالگرد در نزدیکی ما فرود آمدند که در یکی از آن‌ها ملامحمد عمر بود و در دیگری من و مرحوم حاجی ملایار محمد آخوند. بالگرد از زمین برخاسته و به سمت شرق حرکت کردند. بالگردها در میدان کوچکی نزدیک پایگاه نظامی هرات فرود آمدند. آنجا ملا محمد عمر، برخی از افراد را در مناصب مختلف دولتی در هرات منصوب کرد و من نیز مسئول بانک‌ها شدم.

در هرات چهار بانک وجود داشت که زیرنظر بانک مرکزی اداره می‌شد. بانک مرکزی افغانستان، بانک تجارت پشتانی است که یک بانک ملی است و به صنعت و توسعه توجه دارد و دارای ذخایر مالی مهمی است. نظام بانکی در هرات آسیبی ندید، بلکه نسبت به سایر نظام‌های موجود در کشور توسعه یافته تر بود. مردم به طور گسترده‌ای از حساب‌های بانکی و وام‌ها برای ایجاد مشاغل و پشتیبانی مالی از سرمایه‌گذاری‌ها استفاده می‌کردند. بانک مرکزی افغانستان تنها در هرات دارای ذخایری معادل چهل میلیارد افغانی، سیصد هزار دلار آمریکا و مقادیری از روپیه پاکستانی بود.

من نزدیک به دوسال در هرات مسئولیت اداره بانک‌ها را برعهده داشتم. از زندگی در هرات لذت بردم و همه آن به لطف توسعه زیرساخت‌های شهر توسط اسماعیل خان (در این دوران برغرب افغانستان با محوریت هرات حکم می‌راند، اما از توسعه زیرساخت‌ها و کمک به مردم دریغ نمی‌کرد.) باز می‌گردد.

روزی از همسرم نامه‌ای مربوط به مریض بودن پسرمان دریافت کردم. کسی را جایگزین خودم کردم و به قندهار بازگشتم، هرچند با بازگشتم بسیار مخالفت شد. می خواستم مدتی در دوایر دولتی کار نکنم. آرزو داشتم که راه پدرم را دنبال کنم و امام جماعت مسجدی شوم، چرا که می‌توانستم وقتم را در آنجا صرف تحصیل، آموزش قرآن کریم و اسلام کنم و این همان زندگی است که تا به امروز آرزوی رسیدن به آن را دارم.

بعد از گذشت یک ماه، ملا محمد عمر که حالا به امیرالمومنین معروف شده بود از من خواست که برگردم. در این زمان کابل به دست طالبان افتاده بود. از من خواست مدیریت وزارت دفاع ملی را برعهده بگیرم. با اینکه مایل نبودم در دولت کار کنم، اما نمی‌توانستم پیشنهادش را رد کنم، چرا که در سنگسر قسم خورده بودم از او پیروی کنم و در کنارش بایستم. چمدان‌هایم را بستم، با خانواده خداحافظی کردم و به کابل رفتم.

وقتی به آنجا رفتم، متوجه شدم که طالبان اجرای قوانین شریعت را آغاز کرده است. زنان دیگر در دوایر دولتی کار نمی‌کردند، مردان در شهر شروع به گذاشتن ریش بلند کرده بودند.

در کنار این‌ها اوضاع جالب نبود، بسیاری از کارمندان ادارات و مدیران از کابل گریخته بودند. عده‌ی دیگر نمی‌دانستند که این وزارت خانه، یعنی وزارت‌خانه دفاع کارش را از سرگرفته است. با این وجود باید به هرترتیبی که بود کار را جلو میبردم.

خیلی زود ترفیع گرفتم و معاون وزیر شدم. من مسئولیت امور مالی و تدارکاتی را در وزارتخانه به عهده داشتم. من بیشتر، نماینده وزیر دفاع بودم.

از دشوارترین مواضعی که در دوران مسئولیتم با آن رو به رو شدم، خیانت ژنرال مالک به نیروهای طالبان در شمال بود. مالک از طالبان دعوت کرده بود تا در قلعه شمالی او در مزار شریف به وی بپیوندند.

حدود شش هزارطالب در نتیجه این اتفاق بین خنجان و پل خمری محاصره شدند. آن‌ها از دو طرف با دشمن می جنگیدند، از یک طرف با نیروهای شاه مسعود و از طریف نیروهای مالک و سید منصور نادری. آن‌ها به مدت چهارسال در قندوز مقاومت کردند تا اینکه گروه‌های ما توانستند به شمال برسند و آنجا را اشغال کنند.

بعد از این اتفاقات، میان شاه مسعود، به عنوان فرمانده ائتلاف شما و امیرالمومنین مذاکراتی صورت گرفت. در یکی از مذاکرات، من به عنوان نماینده به پنجشیر رفتم. بسیاری از جمله خانواده‌ام سعی کردند مرا از رفتن به این مذاکره منع کنند چرا که مسعود حاضر نبود در یک جای دیگری مذاکره کند، ترس آن را داشت که طالبان دامی ایجاد کند و او را بکشد. مذاکرات انجام شد، اما به نتیجه‌ای جزء آنکه باید این مذاکرات ادامه یابد ختم نشد. در آنجا به او گفتم برایش به عنوان یک مجاهد که در راه دفاع از افغانستان شرکت کرده احترام قائلم. اما حالا باید به دنبال وحدت باشیم، باید منافع امت را محور قرار دهیم.

با وجود اینکه در مذاکرات بعدی، متفق القول بودیم که جنگ راه حل نیست و به منافع ملی افغانستان آسیب می‌زند، اما در عمل جنگ ادامه یافت و یافتن راه حلی برای آن غیرممکن به نظر می‌رسید.

مدت یک سال و نیمی که در وزارت دفاع بودم، بسیار سخت گذشت و در من تاثیرات

تأکید کرده بودم که پاکستان، میانجی صادقی نبوده و هرمذاکره ای را که در آن شرکت کند، کنترل کرده و آن را به بازی خواهد گرفت

بدی گذاشت. در نهایت مسئولیت‌های خود را به طور کامل به عهده گرفتم و صادقانه آن‌ها را به جانشین خود سپردم و به خانه بازگشتم.

یک بار یک پلیس را در حین آزار واذیت کردن شخصیت‌های بزرگ افغانستانی به زور سوار ماشین کردم وتحویل وزارت امور خارجه دادم تا نشان دهم که اتهاماتم بی اساس نیست

صنعت و معدن

پس از استعفا از وزارت دفاع، به مدت سه ماه را در خانه‌ام در کابل سپری کردم. زندگی عادی، بعد از آن همه مشکلات، برای من روزهای خوبی را رقم می‌زد. هرچند که از نظر اقتصادی به مشکل برمی خوردم و چندباری مجبور به قرض پول شدم، اما بیشتر وقتم را بین خانه و نماز در مسجد تقسیم کرده بودم.

یکی از روزها ملا محمد ربانی به دیدارم آمد و به نقل از امیرالموئمنین از من خواست به وزارت دفاع بازگردم. من امتناع کردم و عذر آوردم. تا اینکه ملا محمد عمر مرا دعوت کرد پیشش بروم. چاره‌ای نبود، به قندهار رفتم. او به من گفت یا باید مسئولیت را بپذیری یا زندانیت می کنم. من مجدد رد کردم. او بسیار تعجب کرد و گفت باشد، اما باید در یکی از وزارتخانه های غیرنظامی مسئولیت بپذیری. دو روز پس از بازگشتم از قندهار به کابل، به عنوان معاون وزیر صنعت و معدن منصوب شدم. در آن زمان مولوی احمد خان در راس وزاتخانه بود و مولوی محمد اعظم علمی، معاون اول وزیر بود. در ادامه محمد ملا عمر، سمت کل صنایع شمال و همچنین مدتی پس از آن مدیریت مستقیم حمل و نقل را نیز به عهده من گذاشت. در تمام این مسئولیتها سعی کردم اقدامات خوب و درستی انجام دهم که نتایج خوبی به همراه داشت.

مدتی بعد امیرمومنین من را به عنوان سفیر افغانستان در پاکستان منصوب کرد. انتصاب من به این منصب، چیزی بود که بسیاری آرزویش را داشتند، زندگی در اسلام آباد قطعا رفاه بیشتری داشت، اما این چیزی نبود که من به دنبالش بودم. اما در هرصورت از رد آن ناتوان بودم.

اصول دیپلماسی

افغانستان و پاکستان نه تنها بدلیل وجود مرز مشترک، بلکه بدلیل فرهنگ، مذهب، قومیت‌ها و زبان مشترک متحد بودند. تهاجم اتحاد شوروی نیز این اتحاد را بیشتر کرد. تعامل با وزارت امور خارجه که مرجع اصلی سفارت بود به من احساس آرامش می داد و در هنگام روبرویی با هرمشکلی به مسئولان وزارتخانه مراجعه می کردم. گاهی حتی با معاون وزیر یا شخص وزیر برای بحث در مورد موضوعات مشخصی ملاقات داشتم.

ملاقات متعددی با عبدالستار، وزیر امور خارجه داشتم و او را به عنوان فردی درستکار و با تقوا شناختم. او گفت که باید به اهداف افغانستان بیشتر توجه کنیم. گفت که من باید در تلاش‌های دیپلماتیک فعال تر باشم و با دیپلمات‌های بیشتری ملاقات کنم. گفتگوهای سه جانبه میان افغانستان، پاکستان و آمریکا با مدیریت پاکستان انجام شد اما نه از آن اطلاع داشتم و نه با آن موافق بودم. پاکستان به دیپلمات‌های آمریکایی اعلام کرده بود که غیبت من دلیل روشنی بر عدم تمایل طالبان به مذاکره است. با این حال بارها به سفارت آمریکا اطلاع داده بودم که باید شخصا با من یا به طور مستقیم با سفارت

افغانستان هماهنگ کنند و نباید مشکلات خود با افغانستان را از طریق دولت پاکستان یا مسئولان آن حل کنند. تأکید کرده بودم که پاکستان، میانجی صادقی نبوده و هر مذاکره ای را که در آن شرکت کند، کنترل کرده و آن را به بازی خواهد گرفت.

این مطالب را به سایر سفارتخانه‌ها و تمام دیپلمات‌ها و دفتر سازمان ملل نیز اطلاع دادم. تأکید کردم در صورت نیاز به پاسخ رسمی، شرط آن تماس مستقیم با من است.

من در مورد دخالت پاکستان تردیدهای زیادی داشتم زیرا مداخله آنها اغلب به این معنی بود که اوضاع بهتر نخواهد شد. مقامات پاکستانی به خوبی از اصول کلی دیپلماسی آگاه بودند اما به نظر می‌رسید که آنها فکر می‌کردند ما اینجا در سفارت از درایت کافی برخوردار نیستیم زیرا زندگی ما ساده است. همچنین آمریکا نیز پاکستان و سایر کشورها را تحت فشار قرار می‌داد تا از هرگونه تماس مستقیم با ما جلوگیری کنند تا با تلاشی دیپلماتیک، امارت اسلامی افغانستان را منزوی کنند.

با وزارت کشور نیز بواسطه مشکلات امنیتی مرتبط با زندانیان پناهنده شده و تجارت مرزی تعامل داشتیم. بسیاری از پناهندگان افغانستانی برای شکایت از فشارها و اذیت‌های پلیس به سفارت می‌آمدند. با وجود اینکه به وزارت کشور و وزارت امور خارجه شکایت کردم، اوضاع بهتر نشد و صرفا بیانیه‌های رسمی بیرون می‌آمد.

یک بار یک پلیس را در حین آزار و اذیت کردن شخصیت‌های بزرگ افغانستانی به زور سوار ماشین کردم و تحویل وزارت امور خارجه دادم تا نشان دهم که اتهاماتم بی اساس نیست اما آنها انتقادات و اتهاماتی مبنی بر نقض قوانین دیپلماتیک را توسط من مطرح کردند. در پاکستان رانندگان با پلیس هماهنگ می‌کنند. هر زمان که راننده متوجه شود مسافر پولی همراه دارد، به طور عمد از ایستگاه بازرسی پلیس عبور می‌کند و به افرادی که قصد سرقت از مسافر را دارند، علامت می‌دهد. حوادثی اینچنین همواره در افغانستان رخ می‌دهد. در اردوگاه‌های پناهندگان بین اسلام آباد و راولپندی، پلیس در بیرون از مساجد در زمان نماز منتظر می‌ماند تا افرادی را که به نظر می‌رسد ثروتمند هستند، مورد سرقت قرار دهد و آنها را جهت باج گرفتن، بازداشت کند.

این مشکل را اصحاب مشاغل افغانستانی و بازرگانان نیز داشتند. توافقات بین المللی تصریح کرده که واردات در کشورهای ترانزیتی مشمول مالیات نشود اما در عین حال پاکستان از قوانین بین المللی عدول کرده و ده‌ها کالای تجاری را تحریم کرده است. کالاهای تجاری افغانستان در بندر کراچی متوقف می‌شوند تا زمانی که بسیاری از آنها تاریخ مصرف خود را از دست بدهند.

حملات پلیس پاکستان به افغانستانی‌ها افزایش یافت و مشکلات روز به روز بیشتر می‌شد. با آنکه سفارت هیچ مرجعیت رسمی نداشت اما پناهندگان برای درخواست کمک همچنان به ما مراجعه می‌کردند. وزیر کشور در پاسخ به شکایت‌هایم توضیح می‌داد که این مسئله ی حمله ی پلیس به مردم، صرفا مختص افغانستانی‌ها نیست و شامل همه می‌شود و این مشکل، مشکلی عمومی است.

شغل من به عنوان سفیر به چیزی فراتر از تعامل با دولت پاکستان نیاز داشت. برای پیشبرد منافع امارت اسلامی، تنها به وزارتخانه‌ها اتکا نکردم، بلکه با احزاب سیاسی، شخصیت‌های شناخته شده و دیگر دیپلمات‌ها ارتباط خوبی برقرار کردم. تصمیم

عادت داشتم آزادانه در پاکستان سفر کنم و به طور غیررسمی با احزاب مذهبی و سیاسی ملاقات کنم. تمام سفرهای من برای از بین بردن شبهات و جلوگیری از ایجاد هرگونه مشکل با دولت پاکستان، مخفی نگه داشته شد

او با مشکلاتی مرتبط با قدرت داخلی روبه رو شد و به دستگاه اطلاعاتی پاکستان اجازه داد تا هرزمان که ضروری بداند بر دولت منتخب تسلط یابد

گرفتم نه تنها با دولت کار کنم، بلکه در زندگی سیاسی نیز شرکت کنم و در مورد مسائل مربوط به افغانستان و پناهندگان افغانستانی در پاکستان بحث و گفتگو کنم.
به منظور تحکیم روابط افغانستان با کشورهای خارجی، با سفرا و دیپلمات‌ها از سراسر جهان جلسات و گفتگوهایی برگزار کردم. از موسسات و خیریه و سازمان ملل بازدید کردم و کنفرانس‌های مطبوعاتی برگزار کردم. با نمایندگان احزاب سیاسی در پاکستان ملاقات کرده و با شخصیت‌های شناخته شده ی علمی و تجاری نیز صحبت کردم.
همه ی این امور به جهت تقویت همکاری‌ها، ایجاد روابط بیشتر بین دو کشور و متوجه ساختن پاکستانی‌ها به موضوعاتی بود که به همان اندازه مورد توجه افغانستانی‌هاست.
گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی را می‌دیدم اما به اختلافات میان آنها وارد نمی شدم. تا جایی که ممکن بود سعی می‌کردیم روابط خوبی با همه برقرار کنیم. پس از حملات یازده سپتامبر، نشست مشترکی میان افغانستان و پاکستان در شورای دفاع در اسلام آباد و با حضور تمامی احزاب سیاسی پاکستان از جمله حزب مردم و مسلم لیگ برگزار شد. در نتیجه، روابط حسنه ای میان ما با تمام طرف‌های اسلامی و مذهبی، به ویژه آنهایی که به نام جهاد تأسیس شده بودند، ایجاد شد. همکاری‌های گسترده ما حاکی از این بود که طالبان در تمام نقاط پاکستان از جایگاه مردمی خوبی برخوردار است.
در آن زمان فکر می‌کردم که حدود هشتاد درصد مردم پاکستان از امارت اسلامی افغانستان حمایت می‌کردند. اما رژیم دیکتاتوری پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان با این همکاری مخالفت کرد. مقامات پاکستانی هم نگران حمایت مردمی از افغانستان بودند و به طور آشکار مخالفت خود را اعلام می‌کردند در حالیکه تمام فعالیت‌های ما در قالب قانون بود و علیه هیچ شخص و کشوری نبودیم.
عادت داشتم آزادانه در پاکستان سفر کنم و به طور غیررسمی با احزاب مذهبی و سیاسی ملاقات کنم. تمام سفرهای من برای از بین بردن شبهات و جلوگیری از ایجاد هرگونه مشکل با دولت پاکستان، مخفی نگه داشته شد. مسلمانان سراسر پاکستان علاقه مند به دیدار با من و نمایندگان جنبش طالبان بودند. دوست داشتند بیشتر درباره طالبان و امارت اسلامی بدانند و به همین دلیل گفتگوها و بحث‌ها و تبادل نظرهای طولانی صورت می‌گرفت.
مشرف نیز با توجه به شرایط سیاسی داخلی پاکستان نیاز به برقراری روابط حسنه با طالبان داشت. در آن دوره سازمان اطلاعات پاکستان قدرت بیشتری پیدا کرد و اداره جنبش طالبان آن را به رسمیت شناخت. جنبش طالبان همچنین از حمایت گسترده مردم پاکستان برخوردار بود. مشرف اگر می‌خواست در قدرت بماند، به حمایت مردم و سازمان جاسوسی پاکستان نیاز داشت. برخی می‌گویند که اگر جنبش طالبان نفوذ گسترده ای نداشت، کودتای مشرف و فروپاشی دولت نواز شریف اتفاق نمی افتاد.
مشرف فردی سکولار است و اسلام را فقط یک ابزار سیاسی می‌داند و باور دارد که از طریق آن می‌تواند از طالبان برای گسترش قدرت خود استفاده کند. با این حال او هرگز جنبش طالبان را یک جنبش مذهبی نمی‌دانست که می‌خواهد یک دولت اسلامی درست کند. باورش این بود که طالبان گروهی از افراد هستند که هدفی سیاسی دارند و مذهب آنها،

تنها ابزاری برای جذب مردم است.
اما موضع مشرف در قبال طالبان به سرعت تغییر کرد. آنچه باعث افزایش تن میان روابط دو کشور شد، درخواست وزیران کشور و امور خارجه پاکستان برای درخواست رسمی از امارت اسلامی افغانستان برای تحویل افراد فراری به افغانستان بود. وقتی که وزیر کشور به کابل و قندهار سفر کرد تا با فرمانده مومنان مجاهدین در مورد پناه دادن به کسانی که بنا بر ادعای آنها جنایتکار بودند صحبت کند، دست خالی بازگشت. چون مشکل پاکستان داخلی بود و ربطی به افغانستان نداشت، به این دلیل کسانی که احتمال می‌دادند در افغانستان هستند، آزادانه در پاکستان رفت و آمد می‌کردند. حتی برخی از آنها حامل اسلحه با مجوز خود وزیر بودند. اما افغانستان به طور مستقیم این مسئله را به پاکستان گزارش نکرد.
آن چیزی که مسائل را پیچیده تر کرد، تلاش مشرف برای تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان و دفاع حیدر بود که آنها را به حفظ اهرام مصر استناد کرده بود و سعی داشت تا مجسمه‌ها را با اهرام مقایسه کند. مشرف هیئتی را به قندهار فرستاد اما دیگر دیر شده بود.
در دوران تصدی سفارتخانه به عنوان سفیر، چهار بار با مشرف ملاقات کردم. اولین بار در مراسم تحویل استوار نامه و دومین بار زمانی بود که پیام امیر مومنین را ابلاغ کردم. برای سومین بار، ما در کراچی با یکدیگر ملاقات کردیم. برای چهارمین بار، ما در کراچی با یکدیگر ملاقات کردیم. بعدها معلوم خواهد شد که دشمنی او با امارت افغانستان چقدر برای هر دو کشور نتایج و پیامدهای منفی داشت. نفرت مشرف در کتابش با عنوان «پاکستان بالاتر از همه» ظاهر شد و اکنون با برادران مسلمان خود در افغانستان تجارت می‌کند. بعد از حادثه یازده سپتامبر هم مردم را به پول فروخت. پس از خیانت به اسلام، مردم خواستار سرنگونی او شدند و پس از آنکه کتاب او انتقادات زیادی را برانگیخت، این امر به عنوان یک دلیل قابل لمس از کاری که انجام داد باقی ماند.

بالا گرفتن شدت تنش

پاکستان پیش از حادثه یازدهم سپتامبر مانند یک خمپاره توخالی بود که در آنجا، یک دولت درون یک دولت به وجود آمد و به قدرت واقعی کشور تبدیل شد. تلاش مشرف مدیریت و رهبری کشور بود اما او با مشکلاتی مرتبط با قدرت داخلی روبه‌رو شد و به دستگاه اطلاعاتی پاکستان اجازه داد تا هر زمان که ضروری بداند بر دولت منتخب تسلط یابد.
این نوعی مدیریت اطلاعاتی نظامی است که توسط فرماندهان ارتش پاکستان اداره می‌شود و شامل افراد غیرنظامی و نظامی می‌شود و اقدام به عملیات دستگیری و گاهی آزادی می‌نماید. گاهی هم ترورهایی در مناطق دور از مرزهایش مانند افغانستان، هند و ایران انجام می‌دهد. افزون بر این شبکه ای از جاسوسان را در تمام کشورها مدیریت می‌کند و ساکنان محلی را برای انجام مأموریت‌های مخفی استخدام می‌کند و نیروهایش را در زمینه‌های مختلف مانند تکنیک‌های جاسوسی و مواد منفجره آموزش می‌دهد.

برای کنترل اینکه چه کسی از مرز عبور می‌کند من با سازمان اطلاعات پاکستان به توافق رسیدم که هر افغانستانی باید ابتدا به سفارت مراجعه کند که این فرصت را به ما می‌داد تا اسناد او را کپی کرده و به قندهار بفرستیم

او جواب سوالم را نداد و فقط گفت: «گوش کن! این تصمیم قطعی است و اگر به زود آن را تحویل ندهید، ایالات متحده، او را به زور خواهد گرفت

در مدتی که در سفارت مشغول به کار بودم، بسیاری از علما و عده ای دیگر که ادعای تقوا داشتند، به دیدار من آمدند. اما در واقع آنها فقط آمده بودند تا مرا متقاعد کنند تا به سازمان جاسوسی پاکستان بپیوندم. من به اصول خود وفادار ماندم و تلاش نمودم تا از کسانی که قصد فریب من را برای پیوستن به دستگاه اطلاعات پاکستان داشتند، دوری کنم. مدعی می‌شدم که از قبل تعهداتی دارم یا در شرایط مناسبی قرار ندارم. بارها به من پیشنهاد پول دادند اما من نمی پذیرفتم.

سازمان اطلاعات پاکستان همیشه تأیید می‌کرد که از من و سفارت در هر موضوع یا مشکلی که مربوط به مشرف یا وزارتخانه های پاکستان باشد، حمایت خواهد کرد و تلاش می‌کرد تا مرا متقاعد کند که به نفع من و افغانستان است که با یکدیگر همکاری کنیم. اما من تماس امور رسمی را از طریق وزارت امور خارجه انجام می‌دادم. مقامات اطلاعاتی پاکستان در بیشتر هیئت‌های دیپلماتیک پاکستان در افغانستان حضور داشتند.

من با هیئت‌های پاکستانی در سفرهایشان همراهی می‌کردم. اگر چه پاکستان و آی اس آی یا همان سازمان اطلاعات پاکستان روابط مستحکم خود را با طالبان حفظ می‌کنند، اما در مقابل از روابط با مخالفان ما حمایت کرده اند. آنها قصد داشتند به رهبرانی که قبل و بعد از یازدهم سپتامبر علیه ما اقدام می‌کردند، کمک کنند و به آنها اجازه حمل سلاح و سازماندهی سیاسی بدهند.

وقتی فهمیدم که سرویس اطلاعات پاکستان برای مقابله با جنبش طالبان قراردادی بین آمریکا، ایران و ائتلاف شمال منعقد کرده است، بلافاصله به قندهار رفتم. من به ملا گفتم که خصومت های فزاینده بین افغانستان و پاکستان باید متوقف شود. به او گفتم که شواهد محکمی دارم که نشان می‌دهد پاکستان در حال مذاکره با آمریکا، ایران و ائتلاف شمال در توطئه علیه امارت افغانستان است. من اقدام به انتصاب افرادی در داخل دولت پاکستان نمودم که در مورد نقشه های آن توطئه به ما اطلاعات بدهند.

برای کنترل اینکه چه کسی از مرز عبور می‌کند من با سازمان اطلاعات پاکستان به توافق رسیدم که هر افغانستانی باید ابتدا به سفارت مراجعه کند که این فرصت را به ما می‌داد تا اسناد او را کپی کرده و به قندهار بفرستیم. آخرین بحران دیپلماتیک افغانستان وقتی بود که مولوی عبدالولی وزیر امر به معروف و نهی از منکر دستور تخریب مجسمه‌های قدیمی و معروف بودا را در بامیان صادر کرده و آنها را زیر چشم جهانیان به آوار تبدیل نمود. هیئت‌ها و دیپلمات‌های سراسر جهان با این رویداد مخالفت کردند و پس از افشای خبر ویرانی آن، کمپینی را علیه افغانستان به راه انداختند. یونسکو و شورای حفظ آثار تاریخی سازمان ملل، سی و شش نامه اعتراض آمیز ارسال کردند. چین، ژاپن و سریلانکا فعال ترین نمایندگی های دیپلماتیک در این زمینه بودند.

من هیچ نقشی در تصمیم گیری در مورد مجسمه ها نداشتم و هیچ کس در این مورد با من مشورت نکرد. نتوانستم کاری انجام دهم تا هیئت را راضی کنم.

حاجی ملا محمد ربانی پس از امیر مومنین رهبری امارت اسلامی افغانستان را به عهده گرفت. وی در دوران جهاد معاون عبدالرزاق در حزب اسلامی بود. او از سال ۱۹۹۴ وارد طالبان شد و به سرعت تبدیل به یکی از محبوب ترین رهبران شد. ملا محمد به ریاست مجلس شورا منصوب شده و پس از آن به نخست وزیری رسید. در سال ۱۹۹۹ وضعیت

سلامت جسمانی ملا محمد رو به وخامت گذاشت و مجبور شد برای معالجه بیماری به امارات متحده عربی سفر کند.
معاینه‌های پزشکی نشان داد که وی از سرطان کبد رنج می‌برد اما سرطان هنوز در مراحل اولیه است. متخصصان از لندن به امارات متحده آمدند تا او را عمل کنند. علی رغم موفقیت آمیز بودن عمل، نتوانستند سلول های سرطانی را به طور کامل از بین ببرند و ملا محمد پس از عمل جراحی به طور کامل بهبود نیافت و هر هفته نیاز به تزریق دارو داشت که هزینه ی آن ۳۵ هزار روپیه پاکستان بود که صرفا جهت تسکین درد او بود.
محمد ربانی در سال چهار بار در بیمارستان تحت درمان قرار می‌گرفت. بعد از عمل جراحی در دبی دو سال زندگی کرد. محمد ربانی به همراه برادرش مولوی احمد ربانی و یکی از دوستان نزدیکش حاجی وحید الله به اسلام آباد آمد. من با چند تن از نیروهای امنیتی پاکستان به استقبال آنها در فرودگاه رفتم و وی را به بیمارستان سیمچی منتقل کردم. با سفارت امارات متحده عربی تماس گرفتم تا کمکم کنند که او را برای درمان به امارات ببرم. از سفارت‌های انگلیس و آمریکا نیز درخواست کمک کردم.
سفارت امارات سریع پاسخ داد و گفت که آماده پذیرش وی است و به زودی هواپیمایی برای انتقال وی به امارات ارسال خواهد کرد. مسئولین سفارت به اشتباه فکر کرده بودند که برهان الدین ربانی، رئیس حزب جمعیت بیمار است. وقتی پاسپورت محمد ربانی را فرستادم سفیر با من تماس گرفت و گفت پزشکانی که ملا محمد ربانی را عمل کرده اند را به اسلام آباد می‌فرستد.
وقتی پزشکان او را معاینه کردند، به من گفتند که سرطان پیشروی کرده است و بهتر است او را جا به جا نکنم زیرا چند روز بیشتر از عمرش باقی نمانده است. سفارت‌های انگلیس و آمریکا اما هیچ کمکی به من نکردند. علی رغم حرف پزشکان، ملا محمد را برای معالجه آماده سفر به خارج کردیم اما او گفت: «خودتان را خسته نکنید، زیرا من شفا نخواهم یافت. من این را می دانم.»
اعضای بدن او به تدریج شروع به از کار افتادن کردند. حالش روز به روز وخیم تر می‌شد. معلوم بود که بهبود پیدا نمی کند. همانطور که پزشکان گفته بودند و انتظار داشتند، روز هشتم ساعت هشت و نیم صبح در گذشت. شب قبلش ملا محمد ربانی تا آخرین نفس به انجام فریضه ی نماز ادامه داد. وقتی به اتاق او برگشتم نمازشان تمام شده بود و به من اشاره کرد که به او نزدیک ترشوم. از من پرسید چرا با ایشان نماز نخواندم. به ایشان گفتم که تلفن زنگ خورد و برای اینکه مزاحم او نشوم بیرون رفتم و تماس خیلی طول کشید. همچنین نمی دانستم که نماز جماعت می خوانند.
نگاهی به من کرد و جواب داد: «وقتی که وقت نماز فرا می‌رسد، به مسائل دیگر مشغول نشو! زیرا زمانی که برای خدا اختصاص می دهی، بسیار مهم تر از زمانی است که برای دیگران می گذاری.» سپس ادامه که: «در نافرمانی خالق، طاعتی از مخلوق نیست.»
هرگز ملا محمد به تنهایی نماز نمی خواند. در هنگام نماز بسیار خضوع داشت. در خانه بودم که خبر فوتش را به من دادند. وقتی به بیمارستان رسیدم، او را به سرد خانه برده بودند. رفتم جسدش را بشویم و نگاهش کنم. بدن او بر اثر گلوله های روسی تغییر شکل

امارت اسلامی به دو دلیل عمده با تحویل بن لادن مخالفت کرد: ۱. تحویل هر مظنونی به آمریکا موجب تحمیل هژمونی آن بر جهان می‌شود و این موضوع استقلال و حاکمیت تمام کشورها را تهدید می کند و ۲. اینکه این درخواست این امر را القا می کند که در جهان اسلام عدالتی وجود ندارد

داده و سوراخ های زیادی در آن ایجاد شده بود. بعد از آن روز یک هواپیمای سازمان ملل جسد را به قندهار منتقل کرد و در آنجا دفن شد.

مسئله اسامه

دفتر مرکزی سازمان ملل در اسلام آباد قرار داشت و مسئولیت ایجاد هماهنگی در تردد در مرز با افغانستان را به عهده داشت. فرانسیس وندرل نیز ریاست آن دفتر را به عهدها داشت. در آن زمان سازمان ملل پروازهای بین اسلام آباد و افغانستان را کنترل می کرد. در یکی از ملاقات هایی که با فرانسیس وندرل در دفترش داشتم، با شور و شوق در مورد تحویل اسامه بن لادن به ایالات متحده صحبت کرد. اشاره کرد که طالبان باید به قطعنامه سازمان ملل احترام بگذارد. سازمان حق تحویل اسامه بن لادن را در اختیار نداشت اما آمریکا بر آن سازمان فشار می آورد.

به وندرل گفتم که در شرایطی نیستم که بتوانم درباره اسامه بن لادن تصمیم بگیرم. اما از روی کنجکاوی از وی پرسیدم که چرا افغانستان باید اسامه را به آمریکا تحویل دهد؟ او به عنوان نماینده سازمان ملل که قرار است بی طرف باشد، چطور می تواند از درخواستی حمایت کند که هیچ وجهه قانونی ندارد؟ او جواب سوالم را نداد و فقط گفت: «گوش کن! این تصمیم قطعی است و اگر به زود آن را تحویل ندهید، ایالات متحده، او را به زور خواهد گرفت.»

شک نداشتم که آمریکا داشت خود را برای جنگ آماده می کرد و سازمان ملل نیز از آن حمایت می کرد. اظهارات سازمان ملل در مورد مواد مخدر در افغانستان نمونه ی بارزی از بی طرف نبودن این سازمان است. جنبش طالبان تصمیم گرفت کشت خشخاش و تولید تریاک را در تمام نقاط افغانستان متوقف کند. اما گزارشی که بعدها منتشر شد، آنها را متهم کرد که با توقف تولید و ذخیره مقادیری از مواد خام، برای افزایش قیمت جهانی این مواد تلاش می کنند. این گزارش بر موضع گیری عمومی جهانی نسبت به ما تأثیر مفنی داشت و چهره ی ما در مبارزه با مواد مخدر را مخدوش کرد.

نمونه ای بارز از تحریف حقایق در رسانه ها ماجرای زنی به نام زامینه است. او شوهر خود را کشته بود و به قتل خود اعتراف کرده بود. حکمش در ورزشگاه رسمی کابل و توسط نزدیکان همسرش اجرا شد. نمی دانم چگونه فیلم این حادثه (اجرای حکم زامینه) به بیرون درز کرد و به سازمان ملل رسید. سازمان ملل متحد چیزی جز متهم کردن طالبان به کشتن زنان بی گناه و بدون اشاره به جزئیات محاکمه یا جنایتی که زامینه به آن محکوم شده بود نداشت!

در مسئله ی دیگری گزارشی از سوی سازمان منتشر شد که در آن طالبان به استخدام پسران زیر سن قانوی در این نهاد نظامی برای انجام عملیات نگهبانی و دفاع از خط مقدم متهم شده بودند. اما هیچ خردسالی یا حتی یک پسر نوجوان در آنجا پیدا نکردند. هر بار که طالبان از نیروی هوایی خود استفاده می کرد، سازمان ملل متحد آنها را به هدف قرار دادن مردم بی گناه متهم می کرد در حالیکه تعداد بی شمار قربانیان نیروهای پشتیبان امنیت بین المللی و نیروهای ناتو نادیده گرفته می شد. سازمان ملل افغانستان را تحریم کرده و نسبت به مسائل ما مسکوت است و از آمریکا نیز حمایت می کند.

من با همه سفرا به جز سفرای روسیه ملاقات کردم و روابط نزدیک با آنها ایجاد کردم. برخی شان را محترم یافتم و برخی را مانند سفرای آلمان، بلژیک، کویت و عربستان سعودی بدون هیچ خاطره ی خوبی در ذهن به یاد می آورم. در سفرای آلمان و بلژیک تحجر، تکبر و بی ادبی را لمس کردم. اما سفیر پاکستان! باید گفت او فرد محترم و فرهیخته ای بود. سفیر چین تنها کسی بود که روابط خوبی با سفارت و افغانستان داشت.

مسئله اصلی که رابطه ما و آمریکا را پیچیده می کرد، اسامه بن لادن بود. آمریکا خواستار تحویل او یا انتقال وی به کشوری دیگر بود. اما طالبان خواستار دادگاهی بود که حیثیت بن لادن حفظ شود. امارت اسلامی افغانستان به سه راه حل رسید. نخست اینکه آمریکا دلایل مستند ادعای خود را ارائه کند و اطلاعات خود را در اختیار دادگاه عالی افغانستان قرار دهد و در نتیجه امارت اسلامی افغانستان بن لادن را به دادگاه احضار کند. دوم اینکه اگر آمریکا دادگاه عالی افغانستان را قبول ندارد و به رسمیت نمی شناسد، افغانستان پیشنهاد می کند که دادگاه دیگری با حضور دادستان هایی از سه کشور اسلامی تشکیل شود و دادگاه در کشور چهارمی غیر از این سه کشور برگزار گردد. سوم اینکه اگر حالت پیش نیز مورد قبول آمریکا نیز، ما تمام فعالیت های بن لادن را کنترل نموده و تمام راه های ارتباطی وی را قطع کنیم و دیگر اجازه هیچ گونه عملیات و ضربه زدن به هیچ کشوری را از خاک افغانستان به او ندهیم. آمریکا هیچ یک از سه حالت ما را نپذیرفت. حتی امکان برگزاری محاکمه در دادگاه بین المللی لاهه را نیز مورد مطالعه قرار نداد.

امارت اسلامی به دو دلیل عمده با تحویل بن لادن مخالفت کرد: ۱. تحویل هر مظنونی به آمریکا موجب تحمیل هژمونی آن بر جهان می شود و این موضوع استقلال و حاکمیت تمام کشورها را

تهدید می کند و ۲. اینکه این درخواست این امر را القامی کند که در جهان اسلام عدالتی وجود ندارد.
نگرانی های آمریکا همچنان ادامه پیدا کرد. کار تا جایی پیش رفت که آمریکا قصد داشت خواسته های خود را کنار بگذارد و امارت اسلامی را به شرط تحویل بن لادن به رسمیت بشناسد. با حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ همه چیز به بن رسید و جهان وارونه شد. روند مذاکرات از ریل خارج شد.

هیچ کس جز پاکستان ما را به رسمیت نمی شناخت. بیستم نوامبر نامه ای از وزارت امور خارجه دریافت کردم که در آن آمده بود: «دیگر امارت اسلامی افغانستان را به رسمیت نمی شناسند

حوادث یازدهم سپتامبر و پیامدهای آن

در منزل منتظر آوردن شام بودم که رحمت الله سریع وارد خانه من شد و گفت اخبار را در تلویزیون دیده ای؟ در خانه تلویزیون نداشتم. گفت باید ببینید در آمریکا چه خبر است، آتش گرفته است. به خانه حامد کرازی رفتیم و در تلویزیون سوختن یکی از ساختمان های مرکز تجاری جهانی در نیویورک را مشاهده کردیم. بلافاصله پس از دیدن این صحنه ها فهمیدم که افغانستان و مردم فقیر آن در نتیجه اتفاقاتی که در ایالات متحده رخ داده، رنج خواهند برد. آمریکا در پی انتقام خواهد بود و به کشور ما روی خواهد آورد. بقیه افراد خوشحال بودند. از آن ها پرسیدم به نظرشان آمریکا چه کسی را مقصر این ماجرا می داند. به آنها گفتم که این لحظه را در این اتاق به یاد خواهید آورد زیرا ما باید تاوان آنچه امروز رخ داد را بپردازیم.
آنها گمان می کردند که بعید است آمریکا بخواهد انتقام بگیرد. با نگرانی از ماه های آینده و اتفاقات پیش رو به خانه بازگشتم. این حمله خواب را از چشمانم گرفته بود. تصمیم گرفتیم صبح روز بعد بیانیه ای در اختیار رسانه ها قرار دهیم. بیانیه ای مطبوعاتی منتشر کردیم و در آن حادثه را به شدت محکوم کردیم و خود را شریک غم و اندوه آسیب دیدگان این حادثه معرفی کردیم و خواستار محاکمه عاملان این فاجعه شدیم.
نسخه ای از آن را به سفارت آمریکا در اسلام آباد ارسال نمودیم اما دیگر دیر شده بود. در سایه ی این وحشت و تروریسم، آمریکا بیشتر به فکر انتقام گیری بود. جورج بوش منتظر تحقیقات برای اثبات مدارک و دلایل نماند و اعلام کرد که اسامه بن لادن مسئول حمله ۱۱ سپتامبر است و او را زنده یا مرده می خواهد. افغانستان پناهگاهی برای بن لادن بود و در نتیجه شریک و مسئول این جنایت به شمار می رفت. تمام دنیا با امریکا همسو شده بودند و افغانستان منزوی شده بود. تحریم ها علیه افغانستان تشدید شد و شایعاتی در مورد وقوع جنگ منتشر شد و روز به روز بر آن افزوده می شد. تمام تلاشم را کردم تا مسئله را با راه حل های سیاسی حل کنیم.
از طرف مردم افغانستان به بوش نامه نوشتم و رنج هایمان را توضیح دادم. از او خواستم تا با هوشیاری عمل کند و به پیامدهای جنگ بیندیشد و از اشتباهات گذشته اجتناب کند. به او پیشنهاد دادم که مذاکرات و گفتگو را جایگزین جنگ کند. از برخی نقشه های جنگ و تلاش های ایالات متحده برای تشکیل ائتلاف مطلع شدم و این مورد باعث نگرانی ملا محمد عمر شده بود. آمریکا با همکاری سرویس اطلاعاتی پاکستان طرح حمله موشکی به اقامتگاه ملا محمد عمر و اسامه بن لادن را آماده می کرد. اکثر هم پیمانان افغانستانی که کمک های مالی و مادی از آمریکا دریافت می کردند، به آمریکا پیوسته بودند.

به هیئت صلیب سرخ مشکوک بودم و چیزی به آنها نمی گفتم. برخی از فرستادگان صلیب سرخ، جاسوسان آمریکایی در لباس مبدل بودند

علی رغم توضیحاتم برای ملا محمد عمر او باور نکرد که آمریکا حمله کند و گفت که آمریکا بدون دلیل موجهی حمله نخواهد کرد. او احتمال حمله آمریکا را کمتر از ده درصد می دید. به او گفتم که آمریکا قطعا حمله خواهد کرد و آمریکا و پاکستان در آستانه رسیدن به توافقی هستند که در آن، آنها سرنوشت افغانستان را رقم خواهند زد.

یک روز صبح مقامات عالی پاکستان به من گفتند که حمله از شب بعد آغاز خواهد شد. احتمال کشته شدن ملا محمد عمر مرا نگران کرده بود. وی بدلیل اطمینانی که عده ای مبنی بر جنگ نشدن به او داده بودند، خیالش از بابت حمله نکردن آمریکا راحت بود.

هر روز ساعت چهار بعد از ظهر یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار می کردم تا به دنیا بگویم در افغانستان چه می گذرد. حتی با وجود تهدیدهای دائمی به کارم ادامه دادم. ده هزار نفر برای شرکت در جنگ به سفارت ما در پاکستان آمدند. وضیت پاکستان متزلزل بود و دولت دیگر نمی توانست اوضاع را کنترل کند. اعلام کرده بودم که نمی خواهیم مردم به افغانستان بروند و نیاز به جهاد مالی داریم اما این کار فایده ای نداشت و مردم با انگیزه و اشتیاق اسلامی خود، به ما مراجعه می کردند.

واقعیت سخت

مردان خوش هیکل و خوش چهره و با انگیزه نزد من می آمدند و متقاعد کردن آنها جهت تغییر حرکت در مسیر دیگری که از طریق آن بتوانند به آرزوهای خود برسند و با ایمان و اعتقاد خود زندگی کنند، بسیار دشوار بود. پس از آغاز حمله مردم شروع به جمع آوری کمک های ملی برای کمک به امارت کردند. برخی مردم یک روپیه پاکستان و برخی دیگر یک میلیون روپیه اهدا کردند. برخی خواهران مسلمان جواهرات و وسایل خود را اهدا می کردند. در آن زمان تماس های زیادی داشتم اما کسی با من صحبتی نمی کرد، بلکه همه می گریستند.

جنگ تا هفته دوم اکتبر ادامه داشت و من همچنان با تعدادی از سفرا ملاقات داشتم. عربستان سعودی و امارات متحده عربی دیگر دولت طالبان را به رسمیت نمی شناختند و دیپلمات ها را از سرزمین های خود اخراج کرده بودند. هیچ کس جز پاکستان ما را به رسمیت نمی شناخت. بیستم نوامبر نامه ای از وزارت امور خارجه دریافت کردم که در آن آمده بود: «دیگر امارت اسلامی افغانستان را به رسمیت نمی شناسند.»

من به چهار کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر و پاکستان درخواست پناهندگی سیاسی ارائه نمودم اما از هیچ کدام پاسخی دریافت نکردم. من هنوز در اسلام آباد بودم که شهر قندهار سقوط کرد و مقاومت به پایان خود نزدیک شد. در مشورت به من می گفتند که درخواست پناهندگی کنم. هر لحظه می ترسیدم دستگیر شوم اما نمی توانستم رها کنم و بروم. اطلاعات پاکستان بعد از عید نظارت خود را بر من تشدید کرد. نگهبانان خانه ام را از هر طرف محاصره کرده بودند. هر بار مرا بازرسی می کردند.

مقامات به من گفتند که پس از رسیدن به پیشاور در مدت ده روز تحت بازجویی قرار خواهم گرفت. آمریکایی ها از من بازجویی خواهند کرد و سپس آزاد می شوم و به خانه باز خواهم گشت. نیمه های یکی از شب ها سه خودرو آمدند و با وجود مدارکی که به همراه

داشتم، مرا با خود بردند. من میان دو نفر از نیروهای سرویس اطلاعاتی پاکستان بودم. خودروی ما دومین خودرو در میان کاروان سه خودرویی بود که به پیشاور می رفت.
به دفتر خوش ظاهری در پیشاور رسیدیم. پشت یک میز یک مرد پشتون نشسته بود. نزدم آمد و گفت رئیس دفتر است. متوجه شدم که در مرکز فعالیت شیطان، یعنی در دفتر استانی دستگاه اطلاعاتی پاکستان هستم. پس از شام با افسر مسئول در اطلاعات نماز خواندم. آنها مرا به سلول زندانیان منتقل کردند. اتاقی خوب بود و امکانات را برایم فراهم کردند و نگهبان نیز به درخواست هایم توجه می کرد.
پس از روزها ماندن در زندان یک نفر آمد. گفت که آماده شوم و وضو بگیرم. پنج دقیقه نگذشته بود که مردان دیگری آمدند و مچ دستم را دستبند زدند و چشمانم را با پارچه سیاسی بستند. وسایلم را بازرسی کردند و همه را بردند. از روی عمد مرا با لگد و فشار وارد خودرو کردند. دو نفر مرا پیاده کردند و به داخل یک بالگرد فرستادند و به گونه ای به من خداحافظ گفتند که گویی به یک سفر فوق العاده می روم.
پیش از رسیدن به بالگرد از هر طرف مورد حمله قرار گرفتم. مرا زیر کتک و لگد گرفته بودند و لباسم را پاره کردند و باند سیاه روی صورتم را برداشتند. سربازان آمریکایی و پاکستانی را دیدم که پشت سرشان خودروهای نظامی بود. سربازان آمریکایی مرا می زدند و لباس هایم را از تنم در می آوردند. سربازان پاکستانی که حافظان قرآن کریم هستند به بدن برهنه ی من نگاه می کردند و لبخند می زدند. رفتار ننگین آمریکایی ها را تأیید می کردند.
دست و پایم را بستند و چسب به دهانم زدند و سرم را با پارچه سیاهی پوشاندند و به گردنم چسباندند و مرا روی کف بالگرد انداختند. در تمام طول پرواز سربازان مرا می زدند. رسیدیم. با من مثل حیوانات رفتار می شد. جلسه شکنجه ی من طولانی شد و مطمئن بودم که مرگم نزدیک است. دوباره مرا سوار هلی کوپتر کردند و جایی دیگر مرا پیاده کردند. چشمانم را باز کردند. چهار سرباز آمریکا دور من بودند. سمت چپ سلول هایی را دیدم که شبیه قفس بودند. مرا به حمام بردند و لباس اسرا را به من دادند و به سمت یکی از قفس ها هدایتم کردند. می خواستم بخوابم که متوجه شدم دیگر قادر به تشخیص بین خواب و بیداری ام نیستم.
متوجه شدم که در یک ناو جنگی هستیم. یکی از سربازها برای ما غذا آورد و اسیر جدیدی را سوار کشتی کردند. گفتگو ممنوع بود. ملا فضل، نوری، برهان، واثق صاحب و روحانی را در میان زندانیان دیدم اما نتوانستم با آنها صحبت کنم. سپس مرا بازجویی کردند و اثر انگشت و چند عکس از زاویه های مختلف از من گرفتند و شرح مختصری از زندگی مرا نوشتند. دوباره بازجویی شروع شد و از حادثه ۱۱ سپتامبر و اسامه بن لادن و ملا محمد عمر و شرایط و مکان فعلی آنها از من پرسیدند. دوباره شروع به زدن من کردند و با پوتین و تفنگ مرا زدند و برهنه روی یخ انداختند.
به هوش آمدم و خود را داخل اتاقی بزرگ دیدم. چهار سرباز نقاب دار که تفنگ هایشان رو به من بود را دیدم که همه شان شروع کردند فریاد زدن که: «اسامه کجاست؟ ملا محمد عمر کجاست؟» حتی نمی توانستم زبانم را تکان بدهم. وقتی فهمیدند توان پاسخگویی ندارم رهایم کردند و سربازانی دیگر مرا به اتاقی کثیف بردند و دوباره بی هوش شدم.

در دوره اول اجازه داشتیم هفته ای یکبار دوش بگیریم و یک ربع در حیاط با دستان بسته راه برویم. بعدها زمان آن تمدید شد، لذا هفته ای دو بار، سی دقیقه فرصت داشتیم

اجازه دادند نماز بخوانم. بعد از نماز دو سرباز آمدند و احوالم را پرسیدند و تنها در جواب گفتم: «الحمد الله». دوباره درباره ملا محمد عمر و بن لادن پرسیدند و پاسخ من آنها را خشمگین کرد و مرا تهدید کردند اما پاسخ من همان بود و ثابت ماندم. شش روز از خوردن غذا پرهیز کردم زیرا تردید داشتم که جیره ی سربازی آنها حلال باشد. حدود یک ماه در اتاقی کوچک ماندم و به چای و یک لقمه نان روزی ام محدود شده بود. بیست روز دست و پایم را بستند و هر روز بازجویی می شدم. سر اسیران را از عمد به دیوار می زدند و آنها را روی زمین خشن می کشیدند. در حالیکه عریان بودم از من عکس گرفتند و معاینه پزشکی انجام دادند.

صلیب سرخ برای ثبت نام اسرا و ارائه کارت شناسایی به اردوگاه آمد. به ما یک سطل آب می دادند و مجبور مان می کردند جلوی بقیه به صورت برهنه دوش بگیریم. ماهی یک بار حق دوش گرفتن داشتیم. من از ۱۰ فوریه تا ۱ جولای ۲۰۰۲ در قندهار بازداشت بودم. اغلب بازجویی به صورت انسانی آغاز و با رفتارهای وحشیانه پایان داده می شد. آنچه که می خوردیم شبیه هر چیزی بود جز غذا. با سر و صداهای زیاد نمی گذاشتند شب ها بخوابیم. روزی سه بار اسرا را می شمردند. من زندانی شماره ۳۰۶ بودم. وقتی به بگرام منتقل شدم، هر روز این امید را داشتم که آخرین روز من باشد.

به هیئت صلیب سرخ مشکوک بودم و چیزی به آنها نمی گفتم. برخی از فرستادگان صلیب سرخ، جاسوسان آمریکایی در لباس مبدل بودند. تنها از سه چیز مطمئن بودم؛ آنها از طریق پیام ها ما را به خانواده هایمان مرتبط می ساختند، به هر گروه بیست نفری چهار جلد قرآن کریم دادند و بعد از چهار ماه برای ما دوش فراهم کردند. شکایت های ما اصلاحی در بدرفتاری سربازان ایجاد نمی کرد. یک بار وسط نماز خواندمان یکی را با شماره صدا زدند و وقتی دیدند که نمازش را ادامه می دهد، به ما حمله ور شدند.

بدلیل بدرفتاری ها و وحشی گری ها تصمیم گرفتیم اعتصاب غذا کنیم. همه اعتصاب کردند. اطلاع دادیم که اعتصاب بدلیل بدرفتاری سربازان است. وعده هایی به ما داده شد و اعتصاب مان را تعلیق کردیم. سربازان محترم و شایسته ای نیز بودند که از همراهی با رفتار نفرت انگیز رفقای خود سرباز می زدند.

یک بار یکی از سربازها قرآن کریم را برداشته بود و روی آن ادرار کرده بود و آن را در سطل آشغال انداخته بود. مجبور بودیم قرآن ها را برگردانیم تا این اتفاق دوباره نیفتد. در تمام این مدت بازجویی ها ادامه داشت. به من گفتند که آزادم می کنند و تنها شرطش این است که به آنها کمک کنم شیخ اسامه و ملا محمد عمر را پیدا کنند. غیر ممکن و صد در صد محال بود که بر سر هر برادر مسلمانی معامله کنم و پاداش بخواهم. گاهی با مال و گاهی با معاملات دیگر ترغیبم می کردند اما من تمام پیشنهاداتشان را رد کردم. بدترین مجازات این بود که تمام موهای بدن مان و حتی ابروهایمان را می تراشیدند. این امر در اسلام نهی شده و در مذهب حنفی گناه محسوب می شود.

خلیج گوانتانامو

اول جولای ۲۰۰۲، سربازان ما را برای انتقال به کوبا آماده کردند و دست و پایمان را با زنجیر بستند و روی سرمان کیسه های سیاه کشیدند. بعدتر به جای کیسه های سیاه از عینک های سیاه

استفاده کردند. گوش‌هایمان را هم بستند. وقتی وارد هواپیما شدیم پاهایمان را هم به کف هواپیما بستند. در کل طور پرواز همین طور بودیم و حق استفاده از دستشویی هم نداشتیم. این مدل بستن مان مانع رسیدن خون به پاها و دست‌هایمان شده بود.
در مسیر کوبا یکبار هواپیما به زمین نشست. ما را به پایگاه بردن و آنجا تحت معاینه پزشکی و دوباره بازجویی قرار گرفتیم. دیگر کسی باقی نمانده بود جز اینکه به من توصیه کرده باشد از تبعید به کوبا اجتناب کنم. در گوانتانامو ما مرگ را به زندگی ترجیح می‌دادیم.
بد از یک ماه آب مورد نیاز برای وضوگرفتن داشتم. غسل کردم و نماز خواندم و خوابیدم. میان قفس‌ها دیواری نبود و یک شبکه فلزی سلول‌ها را از یکدیگر جدا می‌کرد و به این خاطر موقع استحمام و ورود به سرویس‌های بهداشتی فرد در معرض دید همه قرار می‌گرفت. در چند جهت نماز می‌خواندیم چون قبله را نمی دانستیم.
ما مدت‌ها مترجم پشتو نداشتیم و مترجم فقط به اروپایی محدود می‌شد که کمی پشتو صحبت می‌کردند. این باور همه جا منتشر شده بود که اطلاعات آمریکا جاسوسانی در میان مأموران صلیب سرخ دارد و بنابراین ما احتیاط می‌کردیم. شکایت مان از وضعیت خوراک و برخورد و بیماری نیز فایده ای نداشت و شرایط را بدتر می‌کرد. دردهای شدید در ریه و گوشم را به مأموران صلیب سرخ گفتم اما این نیز بی فایده بود و حتی معاینه نیز نشدم.
گروه سربازها هر شش ماه یکبار عوض می‌شد و سربازان خوب می‌رفتند و سربازان بد می‌آمدند. برخی سربازها ناراحتی شان از وضعیت ما را به ما می‌گفتند و بیان می‌کردند که بعد از رفتن مشکل ما را به رسان‌های بین المللی منتقل خواهند کرد. اکثر سربازان سفید پوست لاتین خوش رفتار بودند اما آمریکایی‌های سیاه پوست، همیشه رفتار خسته کننده ای داشتند. آمریکایی‌های سرخ پوست پست‌های مهمی در دولت آمریکا دارند و به فریب کاری، تقلب و دروغ معروف هستند.
در دوره اول اجازه داشتیم هفته ای یکبار دوش بگیریم و یک ربع در حیاط با دستان بسته راه برویم. بعدها زمان آن تمدید شد، لذا هفته ای دو بار، سی دقیقه فرصت داشتیم. وضعیت غذا نیز کمی بهبود یافت اما در هر صورت غذا طوری تهیه می‌شد که بی مزه باشد. اجازه خواندن نماز در پنج نوبت را به ما دادند. حتی زمان نماز شب را هم اعلام می‌کردند. سربازان از نواری برای پخش اذان استفاده می‌کردند. حتی بعدتر اجازه خواندن نماز جماعت را هم به ما دادند.
زندانیان زیادی افسردگی شدید گرفته بودند و در تلاش برای خودکشی بودند و سربازان نیز به بیماران مبتلا، آرام بخش تزریق می‌کردن تا آرام بگیرند. لذا بیشتر آنان به دارو معتاد شده بودند. اردوگاه شماره پنج را سربازان بدترین جای جهان معرفی می‌کردند و شرایط درآن بسیار سخت بود. اردوگاه شماره چهار برای نگهداری زندانیانی تأسیس شد که قرار بود به زودی از گوانتانامو آزاد شوند.
در مدت زمانی که در زندان گوانتانامو در اردوگاه‌های شماره یک، دو و سه زندانی بودم، چیزهایی را تجربه کردم که باور کردنی نیست. با چیزهایی مواجه می‌شدیم که با هر قانون بین المللی، قانون اساسی اسلامی و غیر اسامی مخالف بود.

در یک بازجویی نیز دستگاهی را به من وصل کردند و گفتند که از تمام رازهای درونی ام می‌توانند خبردار شوند. به آنها گفتم که ادعای کاری را که جز خدا از کسی بر نمی آید را نکنند

گورستان زنده‌ها

من را متهم به دست داشتن در قاچاق غیرقانونی طلا در افغانستان کردند. در یک بازجویی نیز دستگاهی را به من وصل کردند و گفتند که از تمام رازهای درونی ام می‌توانند خبردار شوند. به آنها گفتم که ادعای کاری را که جز خدا از کسی برنمی آید را نکنند. این ترفند آنها صرفا برای ترساندن زندانیان بود. باری دیگر مرا متهم کردند که در یکی از حملات به یک کشتی آمریکایی در یمن که یازده آمریکایی کشته شدند، دست داشته ام.

تحقیقات ناامید کننده بود. پرسش‌ها تکرار می شد و اتهامات بدون هیچ مدرک و دلیلی متوجه من می‌شد. هدف آنها نابودی ما بود. هر بار پرسش و بازجویی و وعده‌های همکاری و در نهایت مجازات تکرار می شد. هیچ قانونی در اردوگاه حاکم نبود.

هر زندانی که متهم شده باشد، می‌توانست برای محاکمه در دادگاه منطقه ای کلمبیا حاضر شود. دادگاه متشکل از بازپرسانی بود که از ما بازجویی کرده بودند و یکی از آنها نقش قاضی، دیگری نقش وکیل مدافع و سومی نقش شاکی را به عهده گرفته بود. همه ی آنها برای سیا یا پلیس فدرال و سایر آژانس‌های اطلاعاتی کار می کردند. هیچ کدام شان حقوق نخوانده بودند و برای بازجویی آموزش دیده بودند. شورای دیگری به نام شورای بازنگری اداری تشکیل شد اما من حاضر به همکاری نشدم و به آنجا نرفتم و حکمی علیه من صادر نشد.

ناامیدی‌ها و رنج‌ها منجر به اعتصاب غذا در تابستان ۲۰۰۵ شد. زندانیان خواستار محاکمه ی آزادانه و عادلانه و رعایت حقوق بشر در رفتار با خود شدند. اعتصاب بیست و شش روز طول کشید. سرهنگ بومگارنر که مسئول زندان بود اعلام کرد که برخی از مفاد کنوانسیون ژنو اعمال خواهد شد و عوض باید اعتصاب پایان یابد. هیئتی متشکل از شش نفر از نمایندگان زندانیان تشکیل شد تا در مورد این وضعیت صحبت کنند و پیشنهاداتی را از طرف زندانیان به مقامات آمریکایی ارائه کنند.

خروج

در یازدهم ماه می ۲۰۰۴ فرا خوانده شدم. به اتاقی زیبا و مجهز منتقل شدم. اولین بار بود که در گوانتانامو دست و پای من را باز می کردند. سه نفر از کسانی که مرا بازجویی می کردند و آنها را می شناختم نزد من آمدند و با من با خوشی رفتار کردند و یکی شان به من قول داد که هر کاری که می تواند برایم انجام می دهد تا از کوبا آزاد شوم. یک سال طول کشید تا آزاد شدم. تمام نیازهایم را برایم فراهم کردند.

چند آمریکایی با دوربین و یک مترجم پشتون وارد شدند و کاغذی به من دادند و از من خواستند که آنرا امضا کنم و با همه چیز در آن موافقت کنم تا مرا آزاد کنند. در نامه آمده بود که: «متهم به جرم خود اعتراف می‌کند و از دولت ایالات متحده آمریکا به خاطر بخشش گناهانش و مجوز آزادی از زندان تشکر می‌کند. این زندانی به عضویت در القاعده و طالبان اعتراف می کند. او متعهد می‌شود که تمام روابطی را که آنها را به هم پیوند می دهد، قطع کند. متهم متعهد می‌شود که در هیچ گونه فعالیت تروریستی شرکت نکند. متهم متعهد می‌شود که در هیچ گونه فعالیت ضد ناتو یا ضد آمریکایی

شرکت نکند. در صورت تخلف زندانی از هر یک از مقررات فوق، مجددا دستگیر و به حبس ابد محکوم می‌شود».

از خواندن متن شوکه شده بودم و کاغذ را برگرداندم و گفتم که من بی گناهم و جنایتکار نیستم. هیچ اتهامی که به من وارد شده بود را نپذیرفتم. اصرار می‌کردند که امضا کنم و من موافقت نمی کردم. سرانجام از من خواستند به جای آنچه روی کاغذ نوشته شده، آنچه را که صلاح می‌دانم بنویسم. شروع کردم: «من جنایتکار نیستم. من بی گناهم، پاکستان و ایالات متحده آمریکا به من خیانت کرده اند. من چهار سال بدون هر گونه توجیه قانونی در بازداشت بودم. من این متن را تحت فشار می‌نویسم تا اعلام کنم در هیچ فعالیت خصمانه با ایالات متحده آمریکا یا در هیچ عملیات نظامی در آینده شرکت نخواهم کرد. والسلام.» مدتی گذشت و صلیب سرخ آمد و آزادی مرا تبریک گفت.

شروع کردم: «من جنایتکار نیستم. من بی گناهم، پاکستان و ایالات متحده آمریکا به من خیانت کرده اند. من چهار سال بدون هرگونه توجیه قانونی در بازداشت بودم. من این متن را تحت فشار می‌نویسم تا اعلام کنم در هیچ فعالیت خصمانه با ایالات متحده آمریکا یا در هیچ عملیات نظامی در آینده شرکت نخواهم کرد. و السلام

برای خداحافظی پیش بقیه زندانیان برده شدم. از آزادی خود احساس شرمندگی می‌کردم در حالیکه برادران دینی من در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. سوار هواپیما شدم. اولین بار بود که می‌توانستم تنهایی راه بروم. مسئولان از من خداحافظی کردند و چهار آمریکایی که به نظرم مأموران امنیتی بودند همراه من آمدند. به کابل رسیدیم.

کابل بسیار تغییر کرده بود. پس از خروج از هواپیما سجده شکر به جا آوردم. چهار ماه خبری نبود تا اینکه دوباره سربازان آمریکایی ظهور کردند. به آنها گفتم که در گوانتانامو به من قول داده اند که دیگر در افغانستان بازجویی نشوم. کمی بعد یکی از آنهایی که در گوانتانامو با من ارتباط داشت به من تماس گرفت و خواست که جواب آنها را بدهم و آنها چند سوالی بیشتر ندارند و ماجرا تمام می‌شود. گفتم که شما اینجا مسائل زیادی دارید و پاسخ من به چند سوال پایان ماجرا نیست. دفعات متعددی اصرار کردند اما راضی نشدم.

جنگی برای پیروزی ما وجود ندارد

داستان من و افغانستان هنوز تمام نشده است. ژوئن ۲۰۰۶ خبر شهادت سه زندانی در گوانتانامو به من رسید و قلب مرا شکست. شرایط مرگ این برادران درهاله ای از ابهام باقی ماند. آمریکایی‌ها ادعا کردند که آنها خودکشی کرده اند. ام می‌دانستیم که آنها دروغ می‌گویند. با این حال من هیچ کسی را در زندان نمی شناختم که از مشکلات روانی و روحی رنج نبرد. حتی اگر آنها خودکشی کرده بودند نیز مسئولیت شان با آمریکا بود.

افغانستان خانه هر افغانستانی است و خانه خانوادگی ماست که همهی ما حق زندگی در آن را داریم. مهمترین مسئله به نظر من حفظ کرامت افغانستان، چارچوب اسلامی و سنت‌های ملی آن است. تنها راه حل مشکلات ما احترام گذاشتن به ارزش‌های اسلامی است. افغانستان و ایالات متحده دشمنان سرسخت هستند. همچنان شناخت روند بحران دشوار است. چرا آمریکا همچنان در حال ریختن خون انسان‌هاست؟ چرا به نام اصول گرایی و تروریسم خانه‌ها را ویران می‌کنند؟ آیا امنیت را افزایش می‌دهند یا آغازگر جنگ جهانی سوم خواهند بود؟ هیچ کس نمی تواند با صلح در مقابل شمشیر بایستد و خون را با آب بشوید. شمشیر جز با شمشیر کنار زده نمی شود و صلح جز با صلح پاسخ داده

نمی شود. به نظر می‌رسد آمریکا نمی تواند هیچ طرف دیگری را به جز خودش بپذیرد. همین امر ممکن است به فروپاشی آن بیانجامد. ایجاد دیواری از نفرت و تعصب به طور قطع سودی در پی نخواهد داشت.

پایان؛ امروز افغانستان

مسیری که وضعیت سیاسی افغانستان در حال حرکت در آن است، همچنان مبهم باقی خواهد ماند. با رفتن جورج بوش و روی کار آمدن باراک اوباما، امید برخی از افغانستانی ها تقویت شد، اما وضعیت در سطح منطقه پیچیده ترشد و آمریکا، زمانی که با هدف انتقام جویی به افغانستان حمله کرد، دیگر آن آمریکای ۲۰۰۱ نبود. نگاه به آمریکا عوض شده و اکنون آمریکا به نقض قوانین، نقض حقوق بشر و برانگیختن نفرت مشهور شده است. آمریکا شاهد رشد اقتصادی بوده و نرخ بیکاری و قیمت‌ها شاهد افزایش قابل ملاحظه است.

با وجود این چالش ها، راهبرد سیاسی رئیس جمهور اوباما همچنان بر این فرض استوار است که آمریکا بهترین کشور جهان است. این یک بیماری لاعلاج است. افغانستان به بیشترین کشور در تحمل آزار و اذیت در جهان تبدیل شده است. اما افغانستانی ها بی سر و صدا در حال گرفتن انتقام هستند، حتی اگر به قیمت جان آنها تمام شود. وضعیت امنیتی افغانستان در حال حاضرروز به روز وخیم ترمی شود. تجاوزگران خارجی و مقامات افغانستان کنترل اوضاع را از دست داده اند و زندگی در روستاها و محله ها برای مردم به ویژه بازرگانان، دامپروران یا کسانی که دارایی دیگری دارند، دشوارترمی شود. چراکه مردم احساس امنیت نمی کنند و در نتیجه به سرمایه گذاری در خارج از کشور پناه می آورند.

به نظر من راه حل، در بازنگری آمریکا نسبت به سیاست جنگی خود نهفته است. باید به جای جنگ تلاش برای صلح آغاز شود. اغلب نادیده گرفته می‌شود که این مردم افغانستان هستند که رنج می برند. آمریکایی ها باید بدانند که جایگاه ملتی که حامی آزادی و دموکراسی هستند را از دست داده اند و در عوض به عنوان پراکنده کننده بذر نفرت در سراسر جهان شناخته شده‌اند.

ما آمریکا را از رویاروی با خودمان بر حذر می‌داریم. با وجود گرسنگی، فقر و زندگی در میان آوار و با وجود اقتصاد ضعیفی که داریم، اما ایدئولوژی افغانستان فروشی نیست. هیچ راه حل آسانی در افغانستان وجود ندارد و آمریکا نمی تواند مشکلات را از طریق شبه نظامیان قبیله ای حل کند. آمریکا باید با افغانستان به عنوان یک کشور مستقل رفتار کند و حقوق آن را زیر پا نگذارد. آنچه افغانستانی ها به آن نیاز دارند، وحدت است. افغانستانی ها باید بدانند که مرگ آنها تنها به خودشان آسیب می‌رساند. هیچ کس برای آنها نخواهد گریست، بلکه برخی از خبرمرگ آنها نیز خوشحال خواهند شد.

بار دیگر سرزمین‌های افغانستان شاهد ورود تعداد زیادی از نیروها برای حل مشکلی خواهد بود که بخشی از آن مشکل خود آنها هستند. تا چه زمانی خارجی‌ها که با ما و فرهنگ ما بیگانه هستند، برای حل مشکلات ما تلاش خواهند کرد؟ و مردم افغانستان تا چه زمانی منتظر و صبور خواهند بود؟ فقط خداوند می داند. یک بار دیگر برای صلح و برای کشورم افغانستان دعا می کنم.

پی‌نوشت:

۱- اصالت ما، قندهار نیست. در روستایی مادری من یعنی جلدک(روستایی در زابل) منازعه‌ای بر سر مالکیت زمین رخ داد که منجر شد یکی از عموهایم متهم به قتل شود. خانواده من نیز به دلیل ترسی که از انتقام متقابل داشتند به زنگی آباد آمدند.

کتاب «اسناد افغانستان، تاریخ پنهان جنگ» نگاشته کریگ ویتلاک و منتشر شده توسط واشنگتن‌پست را می‌توان یکی از مهمترین اتفاقات فضای رسانه‌ای آمریکا در نسبت با افغانستان دانست. این کتاب که توسط ثریا عبدخدایی توسط انتشارات ایران ترجمه شده، شامل ۲۱ فصل و با استفاده از منابع و آرشیوهای مختلفی از سازمان سیگار[۱]، یادداشت‌ها و خاطرات رامسفیلد، وزیر دفاع سابق آمریکا، آرشیو انجمن غیرانتفاعی مطالعات و آموزش‌های دیپلماتیک، آرشیو تاریخ شفاهی ارتش آمریکا و همچنین مرکز میلر در دانشگاه ویریجینا تألیف شده است. واشنگتن‌پست پس از چند سال دعوای حقوقی و با تمسک به قانون دسترسی آزاد به اطلاعات در آمریکا، به مقداری از اسناد محرمانه مذکور که در واقع مصاحبه و تجربیات حضور بیش از هزار مقام مرتبط ایالات متحده در جنگ افغانستان است، دسترسی پیدا می کند و کتاب مذکور را منتشر.

پرونده پیش رو، ارائه آقایان حسن کاظمی قمی، نماینده ویژه رئیس جمهور در امور افغانستان و سفیر ایران در این کشور، محمدرضا بهرامی طاقانکی، سفیر اسبق ایران در این کشور و محسن پاک‌آیین دیپلمات اسبق وزارت خارجه در مراسم رونمایی این اثر که توسط مؤسسه ایران به عنوان مترجم این اثر در ایران، برگزار شد، می باشد.

پی نوشت:

۱-سربازرس ویژه ایالات متحده آمریکا در بازسازی افغانستان

اسناد جنگ پنهان آمریکا در افغانستان

داعش در افغانستان توسط آمریکا برای بی‌ثباتی در منطقه تقویت می‌شود

سخنرانی حسن کاظمی قمی سفیر ایران در افغانستان و نماینده ویژه رئیس جمهور در امور افغانستان در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان

در سال ۲۰۰۱، به بهانه‌ی مبارزه‌ی جهانی با تروریسم لشگرکشی آمریکا به منطقه و افغانستان صورت گرفت، به این بهانه که ما می‌خواهیم تروریسم و این خطر امنیتی جهانی را از بین ببریم. یعنی آمریکایی‌ها این مسئله را مطرح کردند که امروز از ناحیه‌ی تروریسم، صلح و امنیت جهانی به خطر افتاده است. همین جا هم عرض کنم که این موضوع هسته‌ای ایران هم درحقیقت در همین مسیر قرار دارد که این کار تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی است و از همان زمان هم این موضوع را تبدیل به یک پرونده کردند.

آمریکایی‌ها اول به افغانستان آمدند، سپس در سال ۲۰۰۳ به عراق آمدند. عراق را اشغال کردند. از سال‌های ۲۰۰۶ به بعد که علائم شکست خودش را نشان داد، می‌بینید که جهت عملیات اینها به سمت لبنان رفت. در سال ۲۰۰۶، جنگ ۳۳ روزه رخ داد. در سال ۲۰۰۸ به فلسطین آمدند. در سال ۲۰۱۰ مجدداً عملیات فلسطین بود (جنگ‌های ۸ روزه و ۱۱ روزه‌ی رژیم). در سال ۲۰۱۱ باز هم عملیات صورت گرفت. بیداری اسلامی و حمله به سوریه تحت عنوان اینکه ملت سوریه علیه رژیم ایستاده‌اند، در سال ۲۰۱۱ بود. ۲۰۱۴ مسئله‌ی داعش و عراق بود. ۲۰۱۵ مسئله‌ی تجاوز به یمن بود. در همه‌ی این ادوار که شما نگاه می‌کنید، موضوع ایران و مسئله‌ی افزایش تحریم‌ها علیه ملت ایران بود. این را از این جهت من عرض کردم که آنچه که در منطقه اتفاق می‌افتد و اتفاق افتاد، یک موضوع جدای از هم نبود. یعنی این نبود که در افغانستان یک موضوع باشد، در عراق یک موضوع باشد، در سوریه، لبنان، یمن یک موضوع باشد. اینها همه به هم پیوسته و در چارچوب یک طرح بود. اما در دو کشور، در دو سرزمین، آمریکایی‌ها حضور نظامی گسترده‌ای داشتند؛ در افغانستان و به دنبال آن در عراق بود. در هر دو منطقه، طرح آمریکایی‌ها ناکام ماند و شکست خوردند. خیلی خسارت وارد کردند اما این شکست جدی و قطعی بود.

در مسئله‌ی افغانستان، در دو سال و نیم گذشته، آمریکایی‌ها طراحی‌شده خارج شدند (من تأکید دارم که بگوییم طراحی‌شده خارج شدند). امروز هم حضور نظامی آنها وجود ندارد اما شیطنت آمریکایی‌ها همچنان هست. یعنی سیاست آمریکا و اهداف آمریکایی‌ها تغییر نکرده است. نباید جغرافیای افغانستان به سمت ثبات امنیت رود. جغرافیای افغانستان باید تهدیدی برای جمهوری اسلامی باشد. باید در ارتباط به چین، روسیه، کشورهای منطقه تهدید به حساب آید. همین امروز هم آمریکایی‌ها در افغانستان با تقویت تروریستی مثل داعش دنبال ایجاد نگرانی برای کشورهای آسیایی هستند و ایجاد پایگاه نظامی را در دستور کار دارند. از تاجیکستان دنبال این کار هستند، از ازبکستان دنبال این مسئله هستند که آن را انجام دهند.

اینکه چرا آمریکایی‌ها موفق نشدند، یک نکته‌ی مهمی است و در همین کتاب که منبع است، ذکر شده است. منابع این کتاب دو بخش دارد؛ یک بخش آن اسناد محرمانه است که خود آمریکایی‌ها و متحدین آمریکا آن را منتشر کردند. بخشی از طریق رسانه‌ها منتشر شده است و برخی توسط خود دستگاه‌های حاکمیتی است. یک بخش هم روایت‌های شفاهی است. یعنی آن نظامی‌ها و مسئولینی که در داخل افغانستان بودند و صحنه و تحولات صحنه را روایت کردند.

به چند دلیل آمریکایی‌ها ناکام ماندند. من این کتاب را هم که تورق کردم، به‌نوعی در روایت‌های شفاهی و اسناد آن، دلیل این ناکامی‌ها ذکر شده است. یک دلیل شکست این است که آمریکایی‌ها به جز منافع خودشان، به منافع هیچ کس دیگری توجه ندارند. یعنی فقط منفعت خودشان مهم است. حتی منافع متحدین آنها هم مهم نیست. یعنی همان آلمان که

در مسئله‌ی افغانستان، در دو سال و نیم گذشته، آمریکایی‌ها طراحی‌شده خارج شدند (من تأکید دارم که بگوییم طراحی‌شده خارج شدند). امروز هم حضور نظامی آنها وجود ندارد اما شیطنت آمریکایی‌ها همچنان هست. یعنی سیاست آمریکا و اهداف آمریکایی‌ها تغییر نکرده است. نباید جغرافیای افغانستان به سمت ثبات امنیت رود

با اینها در یک جبهه است، آنجایی که منافع آلمان با آمریکایی‌ها در دو محور قرار می‌گیرد، آمریکایی‌ها به فکر منافع خودشان هستند؛ یعنی در یک جا تعریف نمی‌کنند. در آن کشوری هم که آمدند و آن را اشغال کردند، هیچ توجهی به منافع ندارند.

مسئله‌ی دوم بی‌توجهی آمریکایی‌ها به این مناطق و سرزمین‌ها، بی‌توجهی به هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن جامعه است. کاری ندارند که مثلاً فرهنگ افغانستان چیست، نظامات آنها چیست، عرف این جامعه چیست، عادات و رسوم آنها چیست. گویی یک جامعه‌ی متمدن می‌خواهد که یک جامعه‌ی متوحش را مانند خودش کند. یعنی شما چنین نگاهی را می‌بینید. شما اگر به همین اسناد هم نگاه می‌کنید، در بحث آموزش‌هایی که به نظامیان می‌دهند، این است که ما می‌خواهیم یک جامعه را متمدن کنیم. درنتیجه توجه ندارند که این جامعه، سنتی است. این جامعه، جامعه‌ی دینی است. این جامعه، جامعه‌ی مذهبی است.

درخصوص خود افغانستان شاید برخی از گزارشات مبنی بر اینکه سعی کنند فرهنگ جامعه را تغییر دهند، اغراق باشد. اما همین الان آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها هم تلاش‌هایی می‌کنند، خارج از حوزه‌های امنیتی و سیاسی، در حوزه‌ی مدنی و فرهنگی به شدت کار می‌کنند و پول‌های سنگینی را هم هزینه می‌کنند. یعنی در لایه‌های جامعه شبکه‌سازی کردند تا آن را تغییر دهند. جالب است که برخی از رهبران جهادی سابق و امروز هم که در نقش معارضین هستند، طالبان را قبول ندارند اما می‌گفتند که یکی از کارهایی که طالبان کرد و خوب بود این بود که جلوی این نوع ترویج فرهنگ غرب را گرفت. حال اینکه چقدر منفعت باشد، چقدر در این ۲۰ سال نشت فرهنگی شده است، مسئله‌ی دیگری است. یعنی حتی معارضین هم بر این نکته توجه دارند.

مسئله‌ی دیگری که باعث ناکامی و شکست آمریکا شد و اگر در تحلیل این نوع کتاب‌ها دقت شود این پیام‌ها در آن وجود دارد این است که آمریکایی‌ها در هر کجا که آمدند اجازه ندادند که یک دولت قدرتمند شکل بگیرد. اجازه ندادند که یک ارتش و پلیس قوی شکل بگیرد. علت آن هم این است که چون سیطره‌ی خودشان را بر این جامعه، بر این نظام سیاسی، بر این حکومت، بر ارتش و پلیس و دستگاه امنیتی می‌خواهند و این باید به خودشان وابسته باشد. چون اگر یک دولت مردمی بود، اگر یک دولت قدرتمندی بود، طبیعتاً این دولت قدرتمند در برابر منافع خودش دفاع خواهد کرد.

شما می‌بینید آمریکایی‌ها می‌گویند ما چند صد میلیارد دلار هزینه کردیم (البته آنها می‌گویند چند هزار) و ارتشی شکل دادند، پلیسی شکل دادند، نتیجه‌ی آن این شد که شما دیدید آقای اشرف غنی با چه وضعیتی فرار کرد و رفت. در حالیکه ارتش سابق افغانستان اینگونه نبود. اینها آمدند شیوه‌ی جنگ، تکنیک، تاکتیک، وابستگی یک سرباز خط مقدم که باید عقبه‌ی آن آتش پشتیبانی باشد را آموزش دادند. اما این موضوع در ارتش‌های کلاسیک معنا دارد، نه در یک جایی مثل افغانستان. آن زمانی که حکومت می‌خواست طالبان را ساقط کند، به همین مجاهدان اعلام کرد که شما قهرمانان ملی! هستید. اما وقتی که می‌خواستند [در سال ۲۰۰۱] حکومت تشکیل دهند، گفتند شما جنگ‌سالار هستید و نگذاشتند اینها وارد حکومت شوند حتی خیلی از آنهایی را که مقاومت کردند، ترور کردند و از بین بردند. درنتیجه این هم یکی از دلایل بود. یکی از دلایل هم مسئله‌ی مقاومت بود که واقعاً مردم افغانستان به قاطبه‌ی سلطه‌ی آمریکایی‌ها «نه» گفتند و فقط لوله‌ی تفنگ نبود که آمریکایی‌ها را شکست داد.

در این کتاب که روایت شده است، این مسائل دیده می‌شود. اما شاید به این بیان من

شما می‌بینید آمریکایی‌ها می‌گویند ما چند صد میلیارد دلار هزینه کردیم (البته آنها می‌گویند چند هزار) و ارتشی شکل دادند، پلیسی شکل دادند، نتیجه‌ی آن این شد که شما دیدید آقای اشرف غنی با چه وضعیتی فرار کرد و رفت

نباشد. وقتی شما نگاه می کنید، تهدید یک ملت را می بینید. شما در روایت‌های شفاهی در این کتاب می بینید که می گوید ما در آموزش هر کاری کردیم که اینها نظام بگیرند، نمی شد. ما هرچه می گفتیم، آنها کار خودشان را می کردند. یا حتی در شکل ظاهری مثلاً پوتینی که سه شماره از پای آنها بزرگتر بود، می پوشیدند. اینها تحقیرکردن یک ملت و جامعه است.

من سالها در عراق بودم، افغانستان بودم، یک تنفر عمومی نسبت به آمریکا وجود دارد. یعن شما طرفداری نمی بینید. ما این را تجربه کردیم. آمریکایی ها به هیچ کس وفادار نیستند. شما در همین روایت‌های شفاهی می بینید؛ اینکه آمریکایی‌های وفادارترین آدم‌هایی که به آنها خدمت کردند، اینها را نادیده گرفتند. ما این موارد را در افغانستان و در عراق دیدیم. اینکه آمریکایی‌ها اطلاعات محیطی نداشتند. این امر در روایت‌های شفاهی به‌خوبی خودش را نشان می دهد. خیلی از آنها در روایات خود می گویند که مأموریت ما عراق بود، اما گفتند آن موضوع منتفی شد و شما باید به افغانستان بیایید. مسئله‌ی افغانستان، محیط افغانستان، توپوگرافی افغانستان (از نظر نظامی توپوگرافی است) نوع عملیات، جنگ آن، جنبه‌های تکنیکی، تاکنیکی تا فرهنگ آن که چگونه می خواهند عمل کنند و در همین روایت‌های شفاهی می گویند ما به اینجا آمدیم ولی محیط را نمی شناختیم. این حرف یک نفر یا دو نفر نیست. یا عدم انطباقی که در نوع آموزش‌ها وجود داشت. آنها آموزش‌های کلاسیکی ترسیم کردند، در حالیکه محیط رزم این منطقه به گونه‌ی دیگری است. این مورد در روایت‌های شفاهی توجه شده است.

در مستندات این حقیقت مجدداً خودش را نشان می دهد که مسئولین آمریکایی حتی به

مقامات خود دولت، به کنگره، به سنا، در بیان واقعیت صادق نیستند -نه به ملت و ملت‌ها. یعنی آنجایی که باید گزارش بدهند، گزارشات غیرواقعی می‌دهند. در این روایت‌های شفاهی می‌گوید که روند تحولات این بود که ما دچار ناکامی شدیم، ما به هیچ‌کدام از اهداف نرسیدیم، در حالیکه وزیر دفاع، آقای رامسفیلد وقتی گزارش می‌دهد می‌گوید مسئله تمام شد، ما پیروز شدیم. نه اینکه این مطلب را در حضور خبرنگاران بگوید، در شهادتی که در دادگاه می‌دهد، این حرف‌ها را می‌زند.

مسئله‌ی دیگری که من در این روایات شفاهی دیدم این است که حتی برداشت از محیط از یک موضوع توسط فرماندهان، متفاوت است. یعنی اینکه اینها نه در تحلیل یک تحول، حتی در برداشت اولیه از یک حادثه (اینکه عامل آن چه بود، چه اتفاقی بود) دچار خطا شدند. وقتی شما در این مستندات نگاه می‌کنید، نمی‌دانید واقعاً آمریکایی‌ها چه اهدافی را دنبال می‌کردند. مثلاً در هدف نظامی -آنهایی که با مسائل نظامی آشنا هستند- اولین مسئله، اصل هدف است که شما تیر را باید به کدام سمت شلیک کنید. باید به کدام سمت بکشانید. جالب است در بعضی از داستان‌ها دیدم که فرماندهان آمریکایی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که شاید این کار یک نیروی آماتور هم نیست. می‌گویند ما در اتاق عملیات بودیم، خبر دادند که یک گروهی از این سمت به سمت فلان منطقه می‌رود، فوراً ماشین‌ها را راه انداختیم و رفتیم ولی در آتش آنها گیر کردیم. یعنی شما برای یک ارتش ابرقدرت که انواع ابزارهای اطلاعاتی را دارد، از بالون‌های اطلاعاتی بگیرید -حتماً دیدید، بالون‌هایی که مجهز به دوربین‌های wild angel هست که هم تصویر می‌گیرد و هم فیلم می‌گیرد و فوراً به مرکز اتاق اطلاعاتی خود منتقل می‌کند- تا سیستم‌های الکترونیک، نیروهای نفوذی و انواع شیوه‌هایی که وجود دارد، می‌گویند همین که این خبر را به ما دادند، رفتیم و با آتش

سنگین مواجه شنیدیم که چند نفراز ما مجروح و کشته شدند. این موضوع در روایت‌های شفاهی است که خود فرمانده‌های نظامی آمریکایی‌های مطرح می‌کنند.

پس من اگر بخواهم عرضم را جمع‌بندی کنم و از جهت اینکه واقعیت‌های سیاست آمریکا، رفتار آمریکا، هدف‌گذاری‌های آمریکا، عملکرد آمریکا، چه در بُعد تاکتیک، عملیاتی و راهبردی چگونه بوده است. در بُعد راهبردی به این معنا که آمریکایی‌ها به دروغ می‌گویند که ما آمدیم تا با تروریسم بجنگیم. ما در افغانستان دیدیم که وقتی آنها رفتند به هیچ‌کدام از اهداف نرسیدند. یکی از چیزهایی که من در مورد آمریکایی‌ها دارم و اینجا هم می‌گویم این است که آمریکایی‌ها در طول این ۲۰ سال اقتصاد این کشور را که خودش خراب بود، خراب‌تر کردند. شاید برای شما جای تعجب باشد که میزان تولید برق افغانستان ۳۰۰ مگاوات در روز است. در حالیکه آمریکایی‌ها می‌گویند ما برای بازسازی آمدیم، ما برای سازندگی این کشور آمدیم، آمدیم با تروریسم مبارزه کنیم، مسئله‌ی قاچاق مخدر را حل کنیم. مثلاً بیشترین میزان تولید مواد مخدر ۲۰۰۰ تن بود (در سال ۲۰۰۰). در سال ۲۰۰۱ به ۲۰۰ تن رسید چون سال جنگ بود اما در طول این مدت به ۲۶۰۰ تن رسید. ۲۳ سال پیش، معتادین افغانستان انگشت‌شمار بودند، الان ۱۰ درصد جامعه معتاد شدند. اینها پیامدها و واقعیت‌هایی است که مردم افغانستان با آن درگیر هستند.

من انتشار این کتاب را ارزشمند می‌دانم. اگرچه این بخش کمی از واقعیت‌های سیاست رفتار آمریکایی‌ها است، اما اینکه از زبان خود غربی‌ها نوشته شده است، استناد به اسناد محرمانه و روایات شفاهی عوامل آمریکایی که در صحنه بودند، شده است و اینها به بخشی از واقعیت‌ها اعتراف کردند، از این جهت هم انتشار این کتاب و هم کتاب‌های مشابه را بسیار مفید می‌دانم.

بیست سال سردرگمی آمریکا در افغانستان

سخنرانی محمدرضا بهرامی طاقانکی، سفیر اسبق ایران در افغانستان
در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان

بعد از سال ۲۰۱۱ که اوباما به سیاست‌های دهه‌ی ۹۰ که مورد توجه بود برگشت و مفهوم و تمرکزشان را به آسیا بردند، عملاً چین به لحاظ اقتصادی رشد خود را کرده بود

قبل از شروع بحث اصلی، به نظر من عنوانی که مؤلف کتاب برای کتاب گذاشته بود، با محتوای کتاب خیلی همسویی بیشتری داشت (اسناد افغانستان: تاریخ پنهان جنگ)، اما برای ترجمه عنوان جنگ پنهان گذاشته شده است، به نظر من تاریخ پنهان جنگ که خود مؤلف روی کتاب گذاشته است، یک مقدار هم‌سویی بیشتری با محتوا ایجاد می کند.

آن چیزی که باعث شد آمریکایی‌ها به افغانستان حمله کنند، بر حسب ظاهر، حادثه‌ی ۱۱ سمپتامبر بود. من فقط دو سه نکته در مورد ۱۱ سپتامبر می گویم و سپس عبور می کنم. به نظر من در مورد این حادثه دو سه بحث قابل توجه وجود دارد. اینکه برای اولین بار، ماده‌ی ۵ ناتو فعال شد. تا قبل از آن، با اینکه بعد از جنگ جهانی دوم ناتو شکل گرفته بود، ولی هیچ وقت حتی در طول تاریخ جنگ سرد هم ماده‌ی ۵ فعال نشد. به نظر من ماده‌ی ۵ ناتو فعال شد. نکته‌ی دوم مجوزی بود که دولت آمریکا از کنگره‌ی این کشور گرفت که مانند چک سفیدی بود که هر زمانی که بخواهد، به هر جایی بدون اخذ مجوز حمله کند. نکته‌ی سوم به نظر من اثرات جانبی این دهه‌ای بود مبارزه با تروریسم اولویت اول استراتژی امنیت ملی آمریکا بود. یکی از مهم‌ترین اثرات آن -این دهه به دهه‌ی غفلت معروف شده است- روی چین بود. شما از GDP چین را از ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۰ یا ۲۰۲۲ مقایسه کنید، بین فاصله‌ی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، GDP چین ۵ برابر می‌شود. در هیچ مقطع دیگری شما این رشد GDP چین را نمی بینید که این مقدار گسترش پیدا کند و این به این جهت است که بعد از سال ۲۰۱۱ که اوباما به سیاست‌های دهه‌ی ۹۰ که مورد توجه بود برگشت و مفهوم و تمرکزشان را به آسیا بردند، عملاً چین به لحاظ اقتصادی رشد خود را کرده بود.

نکته‌ی آخر این است که اهمیت این مسئله به اندازه‌ای بود که آن را با پایان جنگ سرد هم مقایسه کردند. بنابراین به نظر من، فارغ از اینکه چه نگاهی نسبت به ۱۱ سپتامبر داریم، نمی توانیم اثراتی که ۱۱ سپتامبر داشت را نادیده بگیریم.

من صحبت‌های خودم را در مورد این کتاب را به سه بخش تقسیم کردم. در بخش اول در مورد مستندات این کتاب صحبت می کنم. در بخش دوم، بخشی از اطلاعاتی که به‌نظرم مهم بوده و در این کتاب به آن اشاره شده است، خدمت دوستان عرض می کنم و در بخش سوم، ارزیابی که نسبت به این کتاب وجود دارد را می گویم.

در مستندات، مستندات این کتاب -همانطور که جناب آقای کاظمی قمی اشاره کردند- تماماً تاریخ شفاهی است. اهمیت تاریخ شفاهی به این است که تمام کسانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند، شاید در آن مقطع فکر نمی کردند که مصاحبه های آنها بخواهد public (عمومی) شود. بنابراین حرف خودشان را می زدند. دوم اینکه آدم‌هایی بودند که یا در حوزه‌ی سیاست یا در حوزه‌ی سیاسی درگیر موضوع بودند (یا در ستاد فرماندهی یا در میدان). بنابراین اطلاعات آنها تا حدودی قابل توجه بود.

همانطور که نویسنده اشاره کرده است، ۵ منبع تاریخ شفاهی در این کتاب وجود دارد (از بازرس ویژه تا مصاحبه‌های ویژه‌ی وزارت دفاع، مرکز تاریخ شفاهی ویرجینا و یک مرکز دیگر). در همین بخش مستندات، روزنامه واشنگتن پست ادعا می کند که دو بار طرح دعوای حقوقی کرده است، سه سال زمان برده است، تازه توانسته است ۲۰۰ صفحه از مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را بدست آورد (یعنی خیلی کم). در این ۲۰۰ صفحه، ۸۵ درصد اسامی سانسور شده است و شما نمی دانید کسی که این حرف را زده است، در چه پست و موقعیتی قرار داشت.

نکته‌ی آخری که در بخش اول می خواهم خدمت دوستان عرض کنم این است که به نظر من

بودجه‌ی سرانه در بهترین شرایط، در بالاترین سطح که فقط یک سال اینطور بود، حدود ۸ میلیارد دلار بود، این همه هزینه برای بازسازی ارتش و زیرساخت‌های آن انجام شده است اما [بعد از رفتن آمریکا] شما برق و آب آشامیدنی [سراسری و دائمی] در این کشور ندارید

این کتاب یک بخشی از واقعیت‌های جنگ ۲۰ ساله را عنوان می‌کند. چون همه‌ی اطلاعاتی که مربوط به جنگ آمریکا در افغانستان بود، در این کتاب درج نشده است. بنابراین نمی‌توانیم به عنوان یک منبع کامل به آن نگاه کنیم.

اما نکاتی که می‌خواهم در قسمت دوم خدمت دوستان عرض کنم این است که محتوای این کتاب توصیفی است. دوستانی که این کتاب را می‌خوانند خواهند دید که این کتاب، توصیف می‌کند. این کتاب وارد ریشه‌یابی نمی‌شود، وارد ارزیابی و تعریف نمی‌شود. بنابراین به‌نوعی شرح وقایع را کم و زیاد ارائه می‌کند. من سعی می‌کنم در بخش سوم، فهم خودم را به لحاظ ارزیابی این مطلب خدمت دوستان عرض کنم.

نکته‌ی دومی که اینجا وجود دارد، در طول این ۲۰ سال، ۷۷۵ هزار نظامی آمریکا به‌صورت چرخشی وارد افغانستان می‌شوند و به این موضوع اشاره می‌کند که ۲۳۰۰ کشته می‌دهند، بیش از ۲۱ هزار مجروح می‌دهند و براساس مجموع ارزیابی دانشگاه براون، ۲۵۰۰ میلیارد دلار هزینه‌ی آمریکا در افغانستان است. این چیزی است که رسماً اعلام شده و ارائه می‌کنند. در همین قسمت، ۸۵ میلیارد دلار هزینه‌ی نیروهای نظامی افغانستان در طول این ۲۰ سال است و ۱۴۴/۷۱ میلیارد دلار هزینه‌ی بازسازی می‌شود. ما در مورد یک کشوری صحبت می‌کنیم که بودجه‌ی سالانه‌ی آن در بهترین شرایط، ۸ میلیارد دلار بود و شما آمدید در این کشور ۱۴۴/۷۱ میلیارد دلار هزینه‌ی بازسازی کردید در شرایطی که الان شما وارد کابل می‌شوید، برق سراسری ندارد، آب آشامیدنی [سراسری و دائمی] ندارد، سیستم فاضلاب و جمع‌آوری زباله‌ی مناسب ندارد، خیابان‌های آن آسفالت نشده است. این خیلی مهم است. بودجه‌ی سرانه در بهترین شرایط، در بالاترین سطح که فقط یک سال اینطور بود، حدود ۸ میلیارد دلار بود، این همه هزینه برای بازسازی ارتش و زیرساخت‌های آن انجام شده است اما [بعد از رفتن آمریکا] شما برق و آب آشامیدنی [سراسری و دائمی] در این کشور ندارید.

اهداف و مفروضاتی که در ابتدا آمریکایی‌ها برای ورود به افغانستان تعریف کردند، به دلیل پیروزی‌های سریعی که به‌دست آمد -بر اساس چیزهایی که در این کتاب هست- تغییر کرد. مفهوم آن این است که شما با یک برنامه‌ریزی عمیق و طولانی‌مدت وارد نشدید. چون پیروزی سریع بود، بلافاصله اهدافتان را متفاوت کردید و اینکه از شر القاعده و طالبان راحت شوید، گفتید که می‌خواهیم یک حکومت باثباتی را به سبک حکومت‌های آمریکایی ایجاد کنم که در ادامه بیشتر در مورد آن صحبت می‌کنم. در همان زمان مشاور امنیت ملی آمریکا می‌گوید که به دلیل موفقیت‌های زودهنگام، ما به یک مرحله‌ی استراتژیک رسیدیم و بنابراین می‌خواهیم به جای تروریسم، دموکراسی و آزادی را به افغان‌ها هدیه دهیم. یعنی بلافاصله هدف‌گذاری‌های خودشان را در افغانستان عوض می‌کنند.

ما در طول این کتاب، یکی از نکات بارزی که به آن برخورد می‌کنیم، این است که هیچ برنامه‌ی منسجمی شما نمی‌بینید. یعنی تمام افرادی که در حوزه‌های مختلف در مورد برنامه‌های کاری خودشان صحبت می‌کنند، تأکید می‌کنند که واقعاً هیچ برنامه‌ی منسجم و همه‌جانبه‌ای در افغانستان وجود ندارد. من یک مثال بزنم. در ابتدای کار، اصراری که طرف آمریکایی داشت این بود که ارتش افغانستان باید ۵۰ هزار نفر و پلیس آن ۶۰ هزار نفر باشد. برای کشوری با مساحت بیش از ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع، شما می‌گویید باید یک ارتش ۵۰ هزار نفره داشته باشد. وقتی من در مورد تغییر اهداف صحبت می‌کنم، از یک ارتش ۵۰ هزار نفر در ۲۰۰۲ به یک ارتش ۲۲۷ هزار نفره در دهه‌ی دوم می‌رسد. از یک پلیس ۶۰ هزار نفره به یک

پلیس ۱۲۵ هزار نفره می‌رسد. ببینید چقدر این تفاوت وجود دارد و چقدر این بی‌ثباتی در اتخاذ تصمیم‌ها و عدم درک واقعی جامعه می‌توانست وجود داشته باشد.

مجدداً در این کتاب اشاره می‌شود که وقتی آمریکا وارد حوزه‌ی ملت‌سازی می‌شود، درواقع از سر اجبار وارد این حوزه می‌شوند و آن را به عنوان یه بدیلی برای مقابله با بی‌ثباتی‌ها مطرح می‌کنند و این ورود آنها به ملت‌سازی کاملاً مشخص است که نه تئوری روشن و نه نظریه‌ی دقیقی داشته است و کاملاً در لابلای سطوح این امر مشخص است.

نکته‌ی بعدی این است که روند افغانستان متناسب با نیاز جامعه نبود. در یک جاهایی اینها می گویند (این جزء خاطرات شخصی من هم هست، گاهی اوقات می گفتیم ما خیلی مدرسه داریم، خیلی کلینیک داریم، کاش سراغ کار دیگری برویم. مفهوم آن این است که وقتی شما می خواهید نمایشی رفتار کنید، سراغ چیزهای زودبازده‌ای می‌روید که می توانید در ویترین بگذارید و به آن توجه کنید) و در همین کتاب آمده است که بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲، وزارت دفاع ۳۰۰۰ قرارداد به مبلغ ۱۰۶ میلیارد دلار می‌بندد و بعد در همین مصاحبه‌ها و تحقیقات مشخص می‌شود که ۱۸ درصد این پول در اختیار طالبان و گروه‌های دیگر قرار گرفته است و ۱۵ درصد آن در اختیار مقامات دولتی که گفته می‌شود فاسد بودند، قرار می‌گیرد. یعنی عملاً یک سوم این پول هرز رفته است -براساس چیزی که در این کتاب آمده است و ما می‌توانیم حدس بزنیم که احتمالاً می‌توانست بیشتر باشد.

موضوع مبارزه با مواد مخدر هم در کتاب آمده است که یک صحنه‌ای از آزمون و خطا بود. ابتدا شروع می‌کنند می‌گویند در هر جریب چند صد دلار می‌دهید و محصول آن را می‌خریم. نتیجه این می‌شود که کشت افزایش پیدا می‌کند. بخشی از محصول را به دولت و نهادها می‌فروشند، بخشی از آن را در مسیر قاچاق قرار می‌دهند، می‌بینند ناکام شده است، آن را کنار می‌گذارند.

در بحث مبارزه با مزارع (آن اتفاقی که در کلمبیا افتاد، حتی سفیر خود را از کلمبیا به افغانستان می‌آورند و سعی می‌کنند این کار را به این شیوه ادامه دهند) با مخالفت جدی مقامات دولت مواجه می‌شوند و به دلیل اینکه می‌گویند شما آسیب‌پذیرترین قشر را مورد هدف قرار می‌دهید، کشاورز را مورد هدف قرار می‌دهید. کشاورزی که تنها درامد او همین است -نه قاچاقچیان را. درنتیجه هم طرح شکست می‌خورد و هم طالبان در آن مقطع زمانی در سربازگیری از روستاییان افغانستان موفق می‌شوند.

مرحله‌ی سوم و مبارزه با لابراتوآرهای مواد مخدر شروع می‌شود. به دلیل اطلاعات غلطی که به آنها می‌دهند، هر جا را که مورد حمله قرار می‌دهند، در بررسی‌های بعدی مشخص می‌شود که اطلاعاتی که به آنها داده شده است، دقیق و صحیح نبوده است. اصلاً این پروژه را کنار می‌گذارند. میلیاردها دلار خرج پروژه‌ای می‌کنند که تماماً در آزمون و خطا کنار گذاشته می‌شود.

محور بعدی دخالت در امور سیاسی افغانستان بود. شاید نقطه‌ی بارز دخالت در امور سیاسی داخلی افغانستان، براساس مستندات این کتاب به انتخابات سال ۲۰۰۹ برمی‌گردد. زمانی که نماینده‌ی ویژه‌ی آمریکا در افغانستان و پاکستان سعی می‌کند در انتخابات ۲۰۰۹ دخالت کند، انتخابات را به دور دوم ببردد، رقیبی برای کاندیدای اصلی ریاست جمهوری بتراشد و سعی کند حتی در ساختار تغییر ایجاد کند و منشأ اختلافاتی شود که بین آمریکا و دولت وقت به‌وجود می‌آید. این مسئله به بمباران‌هایی که نیروهای آمریکایی می‌کنند

در بحث مبارزه با مزارع (آن اتفاقی که در کلمبیا افتاد، حتی سفیر خود را از کلمبیا به افغانستان می‌آورند و سعی می‌کنند این کار را به این شیوه ادامه دهند) با مخالفت جدی مقامات دولت مواجه می‌شوند و به دلیل اینکه می‌گویند شما آسیب‌پذیرترین قشر را مورد هدف قرار می‌دهید، کشاورز را مورد هدف قرار می‌دهید

تسری پیدا می کند، بازرسی های شبانه صورت می گیرد و این شکاف را هرچه بیشتر، عمیق تر می کنند.

نکته ای جلب دسترسی طالبان به اطلاعات ویژه است. روزی که دیک چنی معاون وقت رئیس جمهور آمریکا وارد فرودگاه بگرام می شود، همان روز طالبان یک عملیات انتحاری را در بگرام انجام می دهد. این نشان می دهد که دسترسی آنها به اطلاعات خیلی بالا است. یا از درون سیستم افغانستان می گرفتند یا همکاران بیرون از افغانستان این اطلاعات را در اختیارشان قرار می دادند. در این کتاب می گوید که اگر عملیات به فاصله‌ی زمانی دیرتری اتفاق می افتاد، می توانست به معاون وقت رئیس جمهور آمریکا آسیب برساند.

ارتش آمریکا برای جنگ‌های کلاسیک آموزش دیده شده بود. اما جنگ در افغانستان نامتقارن بود. آمریکایی ها بعد از ویتنام دیگر وارد جنگ نامتقارن نشده بودند و این اولین باری بود که وارد یک جنگ نامتقارنی می شوند و جناب آقای قمی توضیحاتی در مورد مواردی که نیروهای آمریکایی با بن بست مواجه می شوند یا آسیب می دیدند اشاره کردند. در همین

بحث، افسران ارشد آمریکایی بعضاً با برنامه‌های سیاسمت‌مداران یا حتی نظامیان برجسته مخالف بودند و در این مصاحبه‌های شفاهی مخالفت‌ها گفته شده است. حتی آنهایی که مخالفت خودشان را ابراز علنی می‌کردند، معمولاً کنار گذاشته می‌شدند و مورد توجه نبودند.

در همین فضا مجدداً این کتاب این اشاره را دارد که آمریکایی‌ها در اول قرن جاری، موضوع دستیابی به صلح مورد توجه آنها بوده است. پترائوس در ۲۰۰۹ در دانشگاه هاروارد می‌گوید «باید راهی برای آشتی وجود داشته باشد». مفهوم این حرف پترائوس این است که همان موقع اینها به این درک رسیده بودند که نمی‌توانند این وضع را خیلی ادامه دهند و باید دنبال راه‌حلی باشند. اینکه چقدر این مسئله می‌توانست در بدنه‌ی سیاسی هیئت حاکمیت توسعه پیدا کند، تجربه نشان داد که زمان برد تا زمانی که این اتفاق افتاد. در همین بخش، معاون سیاسی وزارت خارجه‌ی طالبان مدتی قبل اعلام کرد که ما مذاکرات پنهان خودمان با آمریکایی‌ها را از سال ۲۰۰۷ آغاز کردیم (و خود من درگیر بودم). بنابراین این نشان می‌دهد که

از همان مواقع (اواخر دهه‌ی اول) این تلاش‌ها در حال انجام بود. از ۲۰۱۶ -براساس مستندات کتاب- آمریکایی‌ها عملاً شکست را پذیرفته بودند و کاملاً در این بحث‌ها وجود داشت.
بنابراین به نظر من همانطوری که پیروزی اولیه خارج از تصور آنها بود، فکر نمی کردند به این سرعت بتوانند به این موفقیت دست پیدا کنند، ورود آنها به تعامل با طالبان هم به نوعی از سر اجبار بود. به این نقطه رسیدند که نمی توانند این جنگ را براساس فهم خودشان پیش ببرند.
من وارد بخش سوم مطالب خودم می شوم. امیدوارم که بتوانم زودتر تمام کنم. در مقدمه‌ی کتاب (این نکته جالب است) به صراحت می گوید که آمریکا در افغانستان شکست خورد. این اعتراف از سوی طرف آمریکایی‌ها قابل توجه است. به صراحت می گوید آمریکا در افغانستان بازی را باخته است. آمریکا از افغانستان خارج شد. فارغ از اولویت‌های سیاسی که داشت، فارغ از ناکامی در حوزه‌ی نظامی، به نظر من یک اتفاق دیگر هم بود. بین منابع و بین اهداف آمریکا در افغانستان هماهنگی وجود نداشت، تطابق وجود نداشت. وقتی ما از منابع صحبت می کنیم، لزوماً منابع مادی مفهوم آن نیست. چون شناخت کافی و کامل نسبت به جامعه‌ی افغانستان وجود نداشت، ما باید این شناخت را بخشی از منابع آن بدانیم، لزوماً به سراغ منابع منابع مادی برویم و این دو را با هم ببینیم.
به نظریکی از وجوه برجسته‌ای که شما می توانید در جای جای این کتاب ببینید، امپراطوری دروغی بود که در طول این ۲۰ سال توسط هیئت حاکمه‌ی آمریکا بر افکار عمومی مردم خودشان پمپاژ شد. در جای جای این کتاب، شما می‌توانید این نشانه‌های امپراطوری دروغ را به صراحت از خود مقامات نظامی یا سیاسی آمریکایی می توانید ببینید. می دانید این کتاب حول این محور تنظیم شده است که چرا جنگ در افغانستان شکست خورد و یکی از محورهای قابل توجه آن، این روایت فریبی بود که شما مشاهده می کنید.
یک نکته‌ی دیگر را هم بگویم؛ به نظر شخصی من حمله به افغانستان درواقع یک طراحی از قبل نبود. یک اتفاق بود. آمریکایی‌ها قبل از حمله، به طالبان مراجعه کردند و از طالبان خواستند بن لادن را تحویل دهند و گفتند با شما کاری نداریم، این موضوع در اسناد مختلف وجود دارد. حتی در همان سال‌های ۲۰۰۲ بود که حتی افسر ابراهیمی -نماینده‌ی وقت دبیر کل سازمان ملل متحد- هم صراحتاً به ما گفت و به دلیل عدم تمکین طالبان، این اتفاق افتاد و این حادثه رخ داد.
آمریکایی‌ها وقتی نتوانستند هم در ملت‌سازی و هم در پیروزی نظامی موفقیت پیدا کنند، بازی را تغییر دادند. آنها با قدرتی توافق کردند که فکر می کردند بیشتر از دیگران است و سعی کردند برنامه‌های خود را از افغانستان خارج کنند. مفهوم این کار از نظر من این است که (همانطور که بعضی از دوستان دیگر هم می گویند) این برداشت وجود دارد که سیاست آمریکا مانند تجارت آن است. هرجا احساس کند که منافع او ایجاب نمی کند، حتماً عقب می‌نشیند، حتماً تغییر می دهد.
یکی از خطاهای راهبردی که در افغانستان اتفاق افتاد این بود که در اواخر سال ۲۰۰۳، یکی از مقامات ارشد فعلی ساختار طالبان به رئیس جمهور وقت مراجعه می کند و تقاضا می کند که برگردد. نه‌تنها این فرد، در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ جمعی از مقامات طالبان می خواهند دوباره در جامعه ادغام شوند و دنبال یک محیط امن می گردند. اما در آن سالها براساس اسنادی که وجود دارد، وزیر دفاع وقت آمریکا مخالفت می کند و اجازه‌ی این توافق را به رئیس جمهور

به نظریکی از وجوه برجسته‌ای که شما می‌توانید در جای جای این کتاب ببینید، امپراطوری دروغی بود که در طول این ۲۰ سال توسط هیئت حاکمه‌ی آمریکا بر افکار عمومی مردم خودشان پمپاژ شد

وقت افغانستان نمی‌دهد. این دومین اشتباه کلیدی بود که بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ اتفاق افتاد. اشتباه اول -که بعدها همه به آن اعتراف کردند- این بود که اگر طالبان در نشست بُن وارد می‌شد شاید این روند متفاوت میشد و اشتباه دوم وقتی ۲۰۰۳ طالبانی که شکست خورده بودند، آماده بودند به جامعه بیایند و زندگی خودشان را بکنند، باز با آنها مخالفت شد و این امر فرایندهای بعدی را رقم زد.

نکته‌ی بعدی این است که در مواجهه با شکل‌دهی به افغانستان بعد از ۲۰۰۱ (بعد از ۱۱ سپتامبر) مهم‌ترین چالشی که وجود داشت این بود که آمریکایی‌های سعی کردند مدلی شبیه به مدل آمریکا را در افغانستان جایگزین کنند (با همان تفکر و با همان تلقی). در کشوری که حداقل یک سده عقب‌تر بود. همان دموکراسی که در غرب وجود دارد، زاده‌ی توسعه است. در غرب چند سده طول کشید تا به آن مرحله رسیدند. شما نمی‌توانید این الگو را با همان فهمی که غرب دارد، در جامعه‌ای بگذارید که به‌لحاظ اجتماعی متفاوت است. طبیعی است که وقتی بخواهید این کار را کنید، تعارض‌های اجتماعی را در جامعه موجب می‌شوید و نمی‌توانید امیدوار باشید که دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی شکل بگیرد. شما در کابل نمادی از دموکراسی را می‌بینید. کافی بود چند دقیقه از کابل دور شوید. به نوگه بروید، به میدان شهر بروید، دو استانی که در دوطرف کابل بودند و فاصله‌ی زیادی نداشتند، این تفاوت را می‌توانستید به‌شدت مشاهده کنید. بنابراین این یکی از چالش‌ها و اشتباهاتی بود که اتفاق افتاد.

قدرت تبلیغات آمریکا هم او را در افغانستان پیروز نکرد

سخنرانی محسن پاک آیین، رئیس اسبق ستاد افغانستان وزارت خارجه
در مراسم رونمایی از کتاب جنگ پنهان

خیلی خوشحالیم که مؤسسه‌ی مطبوعاتی ایرانی مدتی نزدیک به یک سال است که به انتشار خاطرات شفاهی توجه کرده است. بسیار امر مهمی است چرا که خاطرات شفاهی بخشی از تاریخ یک کشور است. ما در قبل از انقلاب هم می بینیم که معمولاً سفرا و مقامات کشورهای دیگر یا حتی مقامات رژیم پهلوی، خاطرات شفاهی دارند و امروز خیلی از مورخین وقتی بخواهند تحقیقی کنند، به آن خاطرات استناد می‌کنند. ما واقعاً جای خالی تاریخ شفاهی را در کشور داشتیم و این حرکتی که از سوی نهادهای مختلف داشتیم و به خصوص انتشارات ایران که به این مسئله اهتمام کردند، نکته‌ی مهمی است که من لازم می دانم این را تبریک عرض کنم.

در مورد کتاب، دوستان مطالب مهمی را فرمودند. من چند نکته را عرض می‌کنم که خسته هم نشوید. همانطور که اشاره شد و در بیانات هردو برادر هم بود، اکثر کارشناسان و مطلعین معتقد هستند که آمریکا با شکست از افغانستان خارج شد. اما بسیاری از مردم منطقه و حتی مردم افغانستان هنوز شکست آمریکا را نپذیرفتند و باور ندارند و این به دلیل قدرت رسانه‌ای و عملیات روانی یا بخشی از قوت و قدرت نرم آمریکا بوده که توانسته است آنگونه عمل کند که بسیاری از واقعیت‌ها درخصوص این جنگ و این حضور طولانی تحریف شود

انتشار این اسناد، مصاحبه با هزار فرد از سوی فردی که خودش خبرنگار واشنگتن پست است و همچنین مورد اعتماد پنتاگون است، کسی که چندین جایزه گرفته است و به خاطر تحقیقات خود داوطلب دریافت چندین جایزه شده است، ارائه‌ی این اسناد و مصاحبه، شکست آمریکا را برای مردم منطقه و مردم افغانستان باورپذیر می‌کند. یعنی یکی از محسنات این کتاب این است که به مردم می گوید نه‌تنها در طول جنگ، سه رئیس جمهور به شما دروغ گفتند و شما را فریب دادند، بلکه بعد از جنگ، بعد از این شکست باز هم با قلب واقعیات، با ساختن فیلم‌های مختلف، همانگونه که واقعیات را در جنگ ویتنام تحریف کردند و قلب کردند و به‌گونه‌ای عمل کردند که خیلی از مردم کشور خودشان این باور را کنند که در ویتنام پیروز شدند، به همین شکل هم در افغانستان اینگونه عمل می کنند که برای خودشان دستاوردتراشی کنند که حضور ما در افغانستان دستاورد داشته.

نه‌تنها در طول جنگ، سه رئیس جمهور به شما دروغ گفتند و شما را فریب دادند، بلکه بعد از جنگ، بعد از این شکست باز هم با قلب واقعیات، با ساختن فیلم‌های مختلف، همانگونه که واقعیات را در جنگ ویتنام تحریف کردند

نکته‌ی دومی که در صحبت‌های دوستان هم بود و در این کتاب هم به آن اشاره شده است، بی اطلاعی رؤسای جمهور، فرماندهان نظامی و مقامات ارشد افغانستان از فرهنگ افغانستان، از گروه‌هایی مثل القاعده، طالبان، دقیق تحلیل نکردن مبانی اینها است. طوری که خود آقای رابرت گیتس می گوید ما در مورد القاعده هنوز اطلاعات زیادی نداریم. وقتی آنها که هنوز القاعده را خوب نمی شناسند و این کار را انجام می دهند و این ارتباطات را برقرار می کنند، نشان دهنده‌ی این است که درواقع اینها بی اطلاع بودند یا صحبتی که در کتاب است و آقای رامسفیلد می‌گوید که هیچ دیدی در مورد اینکه افراد بد کدام هستند، ندارم. یعنی نمی دانم کدام خوب است یا کدام بد است. این یک نکته‌ی مهمی است که یک وزیر دفاع کشوری مثل آمریکا به آن اشاره می کند.

دوستان اشاره کردند که اینها آمدند تا با مواد مخدر بجنگند. کسی که خشخاش کشت می کند، اگر بخواهید دیگر این کار را نکند؛ باید یک کار جنبی برای او درست کنید. باید به فکر درآمدزایی او هم باشید اما آمریکایی ها می آیند و مزارع را آتش می‌زدند. همانطور که اشاره کردند، به جای اینکه با ریشه بجنگند، به جای اینکه جلوی قاچاق را بگیرند، مزارع خشخاش را آتش می زنند و نام آن را مبارزه با مواد مخدر می گذارند. درواقع این بی اطلاعی

که موارد آن متعدد است و من به آن اشاره نمی کنم، در این کتاب به خوبی آمده است. یعنی درواقع حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ بعد از ۱۱ سپتامبر مبتنی بر یک دروغ بود و این دروغ همان ماجرای ۱۱ سپتامبر بود که آقای تری میسان به عنوان فریب بزرگ کتابی را چاپ کردند. شاید به خاطر دلایل متعددی بود که خود آمریکایی ها و سازمان سیا در آن دخیل بودند. یک حمله‌ای که مبتنی بر یک اقدام دروغ بوده است و شما می بینید که این موضوع در این کتاب مشخص می شود.

نکته‌ی سومی که من فکر می کنم در این کتاب به آن توجه شده است عدم حمایت از افرادی است که خود آمریکایی ها آنها را روی کار می آورند و به آنها اعتماد می کنند، به آنها قول حمایت می دهند، سپس در میان راه آنها را رها می کنند. آقای حامد کرزی یک فرد غرب گرای سکولار

است که به سنت های ملی افغانستان اعتقاد دارد، با مذهب مشکلی ندارد، هم با طیف پشتو و هم با اقوام دیگر ارتباط دارد و آمده است که مدارا کند. آمریکایی ها او را حمایت می کنند و روی کار می آورند اما می بینیم که در میانه‌ی راه ایشان را رها می کنند یا می خواهند مسائلی مثل پیمان استراتژیک نظامی را تحمیل کنند که در واقع نوعی کاپیتولاسیون را در این کشور ایجاد می کند و باعث می شود که آقای کرزی درواقع مردد شود که بین منافع ملی و منافع آمریکا کدام را انتخاب کند و به تدریج از آمریکا دور و دورتر می شود.

تمام اینها باعث انزجار بیشتر مردم از آمریکا می شود. در همین کتاب هم ذکر شده است که آمریکا فقط برای افغانستان نیامده است، برای محاصره‌ی چین، برای تحریم ایران و برای ایجاد مزاحمت و رقابت با روسیه آمدند. آقای رامسفیلد یک بار این موضوع را در پایگاه بگرام گفته بودند که بعداً اطلاعات آن به دست رسید که صریحاً به سربازان گفته بود که ما برای افغانستان اینجا نیستیم، برای ایران هستیم.

به نظر من ترجمه این کتاب اقدام ارزشمندی است. انتشار این کتب یک اهمیت دارد، توزیع اهمیت دیگری. امیدوارم بتوانیم در توزیع هم موفق باشیم. من به اصحاب ایران پیشنهاد می کنم که این کتاب را به صورت پاورقی در روزنامه‌ی ایران منتشر کنند.

طالبان اگرچه تاکنون در مبارزه با مواد مخدر موفق بوده است، اما این پرسش جدی وجود دارد که در نبود مشوق های لازم و کشت و معیشت جایگزین برای کشاورزان، ادامه این روند تا چه زمانی ممکن است؟ ریشه‌کن کردن کشت خشخاش در افغانستان موضوعی پیچیده است که نیازمند یک رویکرد چندوجهی و مستلزم تلاش مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد؛ تنها تخریب مزارع خشخاش یا اعمال مجازات سخت برای کشاورزان کافی نیست. در عوض، باید راه‌حلی پایدار یافت که به علل ریشه‌ای کشت خشخاش رسیدگی کند و در عین حال اطمینان حاصل شود که کشاورزان منابع درآمدی جایگزین دارند.

نیروهای طالبان
در حال از بین بردن مزارع
کوکنار (خشخاش)
در افغانستان